

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



کارگران جهان متحد شوید!

تئوریک - سیاسی

(۲)

تکثیر از دانشجویان ایرانی شهر بوخوم مواداران
"سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر"

فهرست

صفحه	عنوان
۳	- مقدمه
۷	- تحلیلی از وضعیت جنبش عمومی جنبش کمونیستی، بحران حاکم بر آن و انعکاس آن در سازمان مساه - قطعنامه‌های مصوبه‌کننده دومین زمانه‌ی درموره: ■ ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه و آرایش نیروهای طبقاتی قبل از قیام ■ تحولات سیاسی بعد از قیام ■ رویزونیسم و وسایل امپریالیسم ■ وحدت جنبش کمونیستی ■ د - د
۱۱۷	- نگاهی به «نظریه ضد مارکسیستی» نظام وایسته و سابق سیاسی - اجتماعی آن
۲۲۴	- مقدمه‌ای بر رویزونیسم و وسایل امپریالیسم - دیدگاه رویزونیستهای سوسیال دربار سرمایه - داری اجتماعی دولتی (آلمانی) امروز شماره ۲ (۵۲) (۱۹۸۰) - نوشته تئودور ریز
۲۶۳	

مقدمه

در شما ره پیش در رابطه با شرایط مشخص جنبش و جامعه روی
ضرورت پاسخگویی به مبرمترین وظیفه کمونیست ها در حال حاضر ،
یعنی ایجا د حزب کمونیست نکجه نمودیم و گفتیم که تداوم بحران
انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی و چشم انداز سیاسی جامعه آشکارا
نیزوم ایجا د حزب و اخدمت مرکز طبقه کارگر را طلب میکنند تا تدارک
سیاسی - عملی همه جانبه در پرتو خط مشی تاکتیکی صحیح و روشنی
با استقبال طوفان انقلابی توده ها رفته و جنبش طبقه و توده ها را
سمت پیروزی رهمنون شود. از طرف دیگر جنبش کمونیستی ایران
در حال حاضر دستخوش بحران ایدئولوژیک و تشننت تشورییک -
سیاسی و برآکنندگی و ضعف است و هنوز از سیاسی ایدئولوژیستیک
سیاسی مسخمی برچوردا و نیست .

بدین برنمت تحت شرایط حاضر در عین اینکه تعیین خط مشی
تا کمکی صحیح و تدارک سیاسی - عملی برای هدایت و پشتیبرد
جمن توده ای محبوب رجنه ای. یعنی با آن حلقه اصلی و طبقه
در حد اولی است. که شرایط تعیین جامعه مستقل از وضعیت کمونیستی
جمن کمونیستی در پیش یای کمونیستها فرار داده است. در عین
حال با سخگوشی با بن طبقه میرم و در ارساط با آن ، تلاش برای
رها شدن جمن کمونیستی از بحران کمونی و وسیع تشننت
ایدئولوژیک تشورییک و برآکنندگی آن از طریق سامن رسنه های
دهشی اتحاد حزب ، یعنی تا مین اسحام برحکم مائوسی

ایدئولوژیک و ارائه طرح سرمایه و مبارزه ایدئولوژیک فعال
در اس‌زمینداران مهم‌ترین کننده‌ای سرخوردار است. بسیاری
انگلیس و وطنه، ارزیابی صحیح و درک علمی از بحران کنونی
حسین کمونیستی، علل و منحنی‌های اساسی آن و دست‌یابی به راه
حل صحیح، جایگاه و معنی درجه اولی می‌باشد.

ما در اس‌سما راه‌برم‌های دس‌آورده‌های مبارزه ایدئولوژیک
درون سرمایه و مویات کنگره دوم سازمان ارزیابی ما از
بحران کنونی چنین کمونیستی، علل و منحنی‌های اساسی این
بحران و راه‌برون رف‌از این وضعیت بحران را بطور کلی مطرح
ساحیه اسم و در همین رابطه مواضع و عملکردها در سال‌های اخیر سازمان را
مورد بررسی انتقادی قرار داده‌ام.

در چارچوب تلاش برای حل بحران کنونی و مبارزه بخاطر
تأمین مبنای شوریک - ایدئولوژیک مسج‌چنین دست‌یابی
به طرح سرمایه دست‌آورده‌های شوریک سازمان که با درک و سرخوردانیتقای
ارسطرات و مواضع گذشته سازمان و نظرات و مواضع موجود در چنین
کمونیستی ندوین شده بحث در این شماره درج کرده ایم و قسمتهای
دیگر را تا آنجا که در چند مقالات نشریه شوریک - سیاسی باشد در
شماره‌های آتی و در غیر این صورت بصورت جزوات جداگانه منتشر
خواهیم کرد.

در چارچوب وظیفه‌ای که برای این نشریه فائل هستیم
مقاله‌ای در زمینه رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم که در رابطه
با دفاع از مانی م. ل. و نقد نظرات ابورنوستی و رویزونیستی
در سرخورد، تریستی سوسیال امپریالیسم ندوین شده و از جمله
شوریک - آموزشی سز می‌تواند مفید باشد. در اس‌شماره درج
کرده‌ام. در همین رابطه مقاله‌ای از آلمانی امروز بحث
تبدیل‌های رویزونیستی‌ای سوس در باره سرمایه‌داری انحصاری
دولتی طرح و در سزیه آورده شده که نشریم برخی معضلات آن
که مورد بحث ما است و در خود مقاله سزیه توضیح داده‌ام بطرسه

مضمون تشویریک و افشاگرانه آن علیه روزیو سیم و سوسال
امیرالمسلم در مجموع مقاله‌ار رنده‌ای شخصی داده‌ایم .

نظریه وجود درک‌ها و نظرات ابوریوسسی و روزیو سسی
در مورد ناحت جامعه و مساسات طبقات ، در سطح جنبش و ضرورت
زدودن آن مقاله‌ای در بعدوردت ز مدمارکسستی "نظام و ایسته"
نزدراین شماره درج شده‌است .

ما مقالات این شماره را که برها به دستا ورده‌ای مبارزه
ایدئولوژیک درون سازمانی و ممویات کدنگره دوم و تصحیح و تکمیل
آنها طبق نظر کنگره سازمانی است گامی در جهت ایفای وظیفه
میرمان برای دست‌یابی جنبش کمونیستی به برنام‌ه و نام‌سین
مقتضیات ایجاد حزب می‌دانیم .

با شدت با بر خورد فعال رفقا و دربرون تلاش و همکوشی رفیقانه
تمامی نیروهای انقلابی جنبش کمونیستی در ایفای وظیفه
تاریخی مان یعنی ایجاد حزب کمونیست ایران با گام‌های بلندی
به پیش رفته و این آرزوی بزرگ را تحقق بخشیم .

۵۹/۱۱/۹

جنگ،

چشم انداز سیاسی و تاکتیک

رژیم با نیت حفظ مواضع استراتژیک سرمایه داری وابسته ایران در منطقه حلیح و صدور انقلاب اسلامی از یک طرف و همبمنطور سرکوب انقلاب دامنه گسترگراگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق ها از سوی دیگر وارد جنگ با عراق نمود. ولی اکنون پس از گذشت سه ماه و اندی از آغاز درگیری، با وضوح و قاطعیت آشکار میتوان گفت که رژیم به هیچ یک از اهداف خود نرسیده و برعکس بروز جنگ منطقه ای بین دو رژیم ارتجاعی، نه تنها تضادهای لابلح حیات او را تضعیف نسنخیده است، بلکه برعکس بر وحدت و نددت این تضادها نیز افزوده است.

جنگ ارتجاعی، علیرغم اینکه در شروع کار یک صوح قسوسی سوبال شوینستی و دفاع طلسمی توده ای را بالا آورد و بر میزان "هدردی" و در واقع توهم بوده ها نسبت به رژیم و سورژوازی حاکم افزود، ولی این نوهعات بسرعت برف که در زیر تابش سوزان آفتاب ذوب میشود، در زیر پهنک سنگین واقعیات مبنی و همچنین کاراکا هگران و سبروهای و اما با یک سر حشش کمونستی محوشندو جای خود را در اندک مدتی به نندید ما را پیش و سبغ توده ای سبب به رژیم حاکم از یک طرف و تشدید درگیری های دو جناح هیئت حاکمه ارسوی دیکر داد. بخش عظمی از توده همبیدوبا به عبارت بهر "حسن" کرد که اسب حک ار آن اوسبت و برای اوسخز آوارگسی و در بدری، عمل و عمارت، محظی و گراسی و سکاری ما را ساورده است و حنا حهای مختلف هاب حاکمه هر یک سبب کردیدا با اسفاده

از اس موج بارفاسنی، رفیم را "مشول" شناخته و ماسوارشدن
سراسر موج، هم‌ها کمیت سورژوازی ارتجاعی را از سقوط نجات
دهد و هم مباح به شتری برای جناح خودک، نمایند.
عین از یک مملسون نفرازه‌ها و یگانا به خود آواره شده‌اند،
اسرا به محصور، دکه در کنار شهرها و در مناطق دور از جمل جنگ
اخران کسد. در اسن اردوگاه‌ها تحت ترس شرایط کنترل عبور و
مرور اعمال میشود تا از ناامنی‌های وایده‌های انقلابی
آوارگان جنگ سرکینه‌شهرها و دهات دور از جنگ کاسته گردد
آوارگان از داشتن استعاشی ترس حقوق یک زندگی انسانی سی
- بهره‌مند، وضع آن، ما محتاج عمومی، آموزش و پرورش
کودکان، وضع رفت و آمد و... در همه اس اردوگاه‌ها اتفاق است
وسی‌ساهی اسرمای زمستان و نداشتن شغل و سکاری از گرفتاری
- های اساسی آوارگان است. رژیم خونخوار جمهوری اسلامی
که در همه‌های اول شروع جنگ به شوه‌فانسته‌ها کوچ مسردم
مناطق امن را از کانون جنگی که از آن آنها سمت تحت عنوان
"قراب از دفاع مهنی" مکتوبند و علنا و عا مدایه تحریک احساسات
شده‌های متوجه دور از مناطق جنگی سمت به آوارگان جنگ
مسرداخت، اما لاخره در بر رفتار معا و مت مردم کوچ کینده محسور
به محبت شخصی شد و از دایه تسلیمات فاشستی خود علیه آوارگان
کاست. آوارگان جنگ، خود بصورت افناگران جنگ ارتجاعی و
سک‌های انقلاب در آمدند و همراه با کوچ خود به شهرها و مناطق
دیگر، اخبار مربوط به جناسات رژیم را به اقصی نقاط اس سران
بردند. بدین توتمت قربانان جنگ، عمل بصورت مملفس جنگ
داخلی کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهری و خلق‌ها علیه
سرمایه‌داران، مالکان و سایر مرتجعین اسرانی در آمدند
بشارت جنگی عا دلان را علیه جنگ افروزان جنگ با عا دلان دادند.
آوارگی و قتل و غارت‌شها شمره جنگ ارتجاعی کسومی نبود
این جنگ سرشد استعمارکاران امرو، مملکت‌آسان را امزاس

داد، ارزاق را ناب کرد، بسیاری از مایحتاج عمومی را گران کرد، بسیاری از دستها را از کارها زکرده و سرمیزان بی‌کساری افزود، عدم امنیت شغلی، سیاسی و هرج و مرج سورژواشی را افزود و خلاصه بر شدت بحران اقتصادی سیاسی جامعه دوحندان افزود. بنا بر این افزایش فلاکت را میتوان در سرعت گرفتن تعدد و اعتصابات بخشی از کارگران صنایع و زحمتکشان (خصوصاً ماحیان متاغلی چون رانندگان و سائیل ایاب و ذهاب عمومی که کمتر از سایر زحمتکشان در خطر از دست دادن شغل خود هستند) و همچنین تظاهرات وسیع و توده‌ای آوارگان جنگ در شهرهای مختلف مشاهده کرد. جنگ نه تنها سرمیزان سرعت و وسعت استکونیکه تظاهرات و اعتصابات افزود، بلکه زمینه را برای رشد مبارزه انقلابی دموکراتیک در دیگر بخشها، چون زندانیان سیاسی، جنبش دانشجویی و دانشجویان آموزی، و همچنین فرصت یافتن جنبش مقاومت خلق کرد و برای گستردن بیشتر دامنه موجود آورده است. بحران جنگ نه تنها بر رونق برخی صنایع و ایجاد مشاغل تازه برای سگاران منجر شده است (بدیده‌ای که در مرحله اول برخی از جنگهای آمریکا بصورتی ظاهر میشود و موقتاً یک رونق نسبی در مقابل با رکود اقتصادی پیش از جنگ سارمی آورد) بلکه رکود و بحران را بیشتر افزوده است، و این امر باعث آن گردیده که زمینه معنی برای رشد انقلابی اجتماعی پیش فراهم گردد.

جنبه اخیر، خود، علاوه بر انقلابی را بوجود می‌آورد، بلکه سر
 دامنه این انقلاب قبل از آن وجود داشت افزود. رژیم کمونیستی
 مکرر با استفاده از این زدن احصایات ثوبینستی در میان
 سوده‌ها بر آتش توهانها سفزابد و آب رفته را به جوی با ز آورد، در
 این عطف خود با ما شکست خورد. افزایش بحران اقتصادی ناشی
 از جنگ و رشد نارماتنی توده‌ها، نه تنها باعث جاگیر شدن سگ
 موقعیت‌ها انقلابی نگشت، بلکه خود باعث افزایش بحران سیاسی
 در هات‌ها که گردید. حملات متقابل دوهناج لیمبرالها و حرسها

سیمینگدگراز همه وقت سخنروسی برده تر بوده و جنگ شکست
 مان آنها را عمیق تر کرده است. در این شکاف آنقدر عمیق
 شده که حتی ها هوای و دفاع ارسنه "و" حفظ وحدت "تنوا سینه
 است با شری سر تخفیف بخا دهای درون هات خاکمه بگدا رده. این
 شکاف در سالانه تنها خود را در حلات تسلیمانی و نظا هرات خیابانی
 دو حاح سمت سگدیگر نشان میدهد. بلکه همجنس در تحکیم و
 هویت گراشهای و استگی کل هات خاکمه به سیستمها نسبی
 امیرالسنی از یک طرف و رشد تمام هر یک از حاح های هات
 خاکمه سمت به یکی از دو قطب امیرالسنی، سرخطوه گر
 است. آزادی گروگانهای آمریکائی، خرید و باطل سدگی از اسالات
 منتهه شوروی، کره جنوبی و... سانش تحکیم و استگی رژیم حاکم
 به کل سیستم سرما به داری جهانی میباشد، و مغزلات رهبران حزب
 جمهوری اسلامی با عوامل و اسادی شوروی، شنا بدهنده، رشید
 گراش به سمت سوسال امیرالسنی شوروی درون این حاح است
 سمران ما سرکه از دیر ما رخواستار رفونیت روابط نا سیستم
 سرما به داری عرب بوده اندوسی گمان آزادی گروگانها میتواند
 برای رشد سالات آنها راه را باز نماید. بدین ترتیب، تشدید
 بحران اقتصادی سیاسی به آنها شکاف درون هات خاکمه را شدید
 تر کرده، بلکه به تشدید گراشهای و استگی کل هات خاکمه
 و حاح های مختلف آن به سمت و استگی بیشتر به کل سیستم
 امیرالسنی و امیرالسنیهای مختلف افزوده است. در جنگ
 اول و دوم جهانی، سرور جنگ در آغاز و همجنس در مرحله تدارک جنگ
 با عیروین اقتصادات و کم شدن سکاری مگردید و بدین طریق
 رهنه عیسی برای شست یک موقعیت جدا نقلی سورزواشی
 بود. هر چه میشد، ولی در سیستم سرما به داری و استه سران سرور
 جنگ از لحاظ اقتصادی میتوان گفتنها باعث تحکیم سندهای
 استگی و همجنس آگراشدن است و استگی ارسنه سازه عمارت سردا زینهای
 سببالسنی گردد. اجناس به وسایل جنگی امیرالسنی محسن ما حاح عمومی

که در موقع جنگ گران و گسبات مشود و بنا مدارا را راهسای
 امیراللمتی تا من گردد، و مهمترازا بنها نازیه طرفسرداری
 این با آن امیراللمسا ورژیم حاکم و ناشرگذاردن سردیلماسی
 آمریکا با شوروی، فقط ذات پوشنده و استنگی مستم حاکم سر
 افتما دوسبات هماسی امیراللمتی آشکاراوسی برده درپیش
 توده ها عربان میسازد، و این واستنگی "نهان" را که ازواستنه
 بودن پیروستولمدارزش اضافی سرماه داری درایران به شرايط
 تولد سرماه انحصاری امیراللمتی برمیخیزد، تنها از طریق تحکیم و تسریع این
 واستنگی از طریق قراردادهای نامین ملحه و خواروبارین رژیم حاکم و امیراللمت
 های مختلف آشکار میسازد. این خودبه مفهوم رشد منازعمسات
 امیراللمتی در منطقه و دامنه گرفتن رقابت امیراللمتها و
 محمول آمریکا و شوروی در منطقه میسازد. هر یک از این امیراللمتها
 سکوشدنا با استفاده از جنگ، مواضع خود را در منطقه و در رابطه با
 هر دو رژیم ایران و عراق، تحکیم میسازد. اگر آقای خمینی این خسر
 و "برکت" را از جنگ انتظار داشت که بر نتوهمات توده ها سبفزا سد
 اس جنگ بر عکس ما هیت ارتعاسی این جنگ و ذات واستنه
 مستم سرماه داری ورژیم حاکم آن راه همان امیراللمتینسی
 بیشتر از پیش نشان داد و روشن گرد که در پشت عمارت بردار بهای
 "مدا امیراللمتی" چهره ستمگر و استثماریکننده سرماه انحصاری
 شسته است. بدین گونه اس جنگ بر عکس آنچه عمده ای از شورویست
 ها معتقد هستند خود را با اساعت شروع واستنگی نمیشود، بلکه
 اس جنگ واستنگی درونی را با تحکیم بندهای واستنگی
 اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی خویش بسش ارتش روشن وفاش
 میسازد.

سرور جنگ اگر با عت شد که وحدت میان رژیم حاکم بر ایران
 با سببه سرماه داری امیراللمتی آشکارا برگردهد. از
 لحاظ نا شعور بود در حتمش کارگری، و وحدت میان شورویستها
 و روسیونها را با شوروی حاکم و شوروی امیراللمتینسی

سراشکار و آشکارتر ماخت. چرا که (بقول لنین) «این وحدت از من وجود داشته و جنگ فقط اس وحدت را میان ترمی مبارد. بر لولات روسیونستی و ناملات طبقاتی نسبت به هات حاکم در "رصدگان" و "راه کارگر" و... از قبل وجود داشت، و جنگ فقط اس نزللات را پررنگ تر کرده و بخته کرد. رژیم بورژوازی حاکم بش از هربا کشور دیگر از هم آوازی روسیونستها و اپورتونستها با منافع طبقاتی خود برای غالب کردن سرکوبگری ضد انقلابی بودست. ولی واقعات عینی جنبش قوی تر از آن بود که این آب و رنگهای اپورتونستی و روسیونستی بشواند چهره آنها را بشویند. همانطور که جنگ از لحاظ اقتصادی باعث تشدید بارشانی توده ها و افزایش دامنه اعتلا انقلابی گردید، همانطور نیز سر قوی شدن قطب انقلابی و وحدت بیشتر تمام گرایشهای اصل کمونیستی در تمام جریانات درون جنبش کمونیستی کمک کرد. جنگ نه فقط چهره اپورتونستها را عریان ساخت بلکه کمونستها و انقلابیون واقعی را نیز سبک دیگر نزدیکتر کرد و زمینه را برای فشرده گی صفوف کمونیستی و انقلابی افزون نمود. گروههای اصل و دیگر انقلابی و کمونیستی می توانند بسیار استفاده و از موقعیت تشدید یافته بحران اقتصادی - سیاسی به نفع و ترویج و سازماندهی جنبش خلق برداخته و حمایت همه جانبه از آن توسعه و تعمیق آن در مقابل ارتجاع حاکم که روز بروز توان ترمی گردد، یک آلترا توان انقلابی بوجود آورد.

اگر چه جریانات کنده شدن توده ها از رژیم حاکم یک واقعیت مسلم است. ولی مساله حزب آنها توسط قطب انقلابی امر محتومی است. سر ااریک طرف جناح لبرالها که بخصوص از هنگام تصفیه مواضع در هات حاکم با لبرال نمائی های حدود و بهره برداری از گواشات دمکراتیک توده ها با نگاه بالسمه و سخی در میان توده ها بدست آورده است. می تواند توده ها را

به سمت خود حذب نماید، و علاوه بر آن ابوزیسون سلطنت طلبان و تختیاربها هستند که می توانند در راه قدرت گرفتن لبرالها به آنها کمک نمایند و با اینکه خود را با یک آلترنا تیوار تعارضی جداگانه بوجود آورند، در کنار این آلترنا تیوهای لبرالی و ارتجاعی، این خطر نیز وجود دارد که برخی از دیگرانهای ناپسند خون سازمان معاهدین خلق این نارنجای کمونیستها - یعنی تنها کسانی که می توانند یک آلترنا تیو واقعاً انقلابی پیگیر برای جنبش توده‌ای عرضه نمایند - در برابر توده‌ها قد علم گردند و از هم جنبش طبقه توده‌ها را از دانشن یک رهبری واقعاً انقلابی و سازش ناپذیر محروم سازند. قدر مسلم آن است که سه علت بالا بودن دامنه بحران عینی، سریده شدن توده‌ها از رژیم حاکم و نیای زمانی که اعمتلاً انقلابی فروکش نگرده است، در مجموع سه با سقیم توده‌ها منجر نخواهد شد، بلکه توده‌ها را به سمت قطبهای دیگر صحنه مبارزه سیاسی هل خواهد داد. در نتیجه لازم است که کمونیستها با تدارک سیاسی - عملی و فشرده کردن هر چه بیشتر صفوف خود، خود را برای قراردادن یک آلترنا تیو انقلابی در مقابل توده‌ها آماده نمایند.

بدین ترتیب با قاطعیت می توان گفت که چشم انداز آینده همچنان بر تشدید بحران اقتصادی سیاسی، تداوم بحران انقلابی و نفیوت اعمتلاً انقلابی دلالت دارد و ادامه جنگ بی گمان با عسرت نفیوت نما مبروندها می خواهد شد که در طول این دو سال و بویژه در اس دوره چهار ماهه طاهر شده و با رشد کرده است. به عبارت دیگر: جنبش توده‌ای اوج بیشترین می گیرد، شکاف درون هسات حاکمه عمیق ترمی گردد، وابستگی مستقیم اقتصادی سیاسی حاکم بر ایران به جهان امپریالیستی غربیان ترمی شود. رقابست امپریالیستها و خصوصاً آمریکا و شوروی برای نفوذ بیشتر در ایران افرون ترمی گردد و سمت گیری جناحهای مختلف سیاسی این امپریالیسم با آن امپریالیسم ترمی می گردد، درون جنبش

کارگری، صف اپورتونیست‌ها و روبرونیست‌ها مشخص تر و فشرده‌تر می‌گردد و منقلا ملاز صنفه ضمنی برای وحدت جنبش کمونیستی و سرکشدن گرایش‌ها و حرمانات‌امل و همگرایی و شکل‌های مختلف کمونیستی سکندگرآماده نیروموازان آن پیرویه هموندبا جنبش خودسود طبعه کارگرودر مجموع پیرویه اینجا دحزب طبقه کارگر، بیش از پیش همای می‌گردد. دریگ کلام، جنگ، سرحدت مبارزه طبقاتی افزوده و این حدت به سولاریسمون تبدیل‌نبروهای سیاسی طبقاتی دامن زده است.

تاکتیک

روش پرولتاریا در این دوره از اعتلا انقلابی چیست؟ بالین روش آنچنان که روبرونیست‌ها و اپورتونیست‌ها موعظه می‌کنند با حشداشت به تضادهای درون ارتجاع تمسین می‌گردد. آن‌سبا آنچنان که مثلاً "رژیمندگان" مدتی قبل از شروع جنگ "هشدار" داده بود، این تاکتیک ما به عنوان یک "تدسیر مشخص" در مقابل "سورش ضد انقلاب مغلوب" به "فدا انقلاب غا لب" صورت طرحی حو" اتحاد عمل" اتخاذ کرده؟

نه و هزار بار نه! روش کمونیست‌ها این نیست که در اتحاد تاکتیک حضمه تضادهای درون ارتجاع داشته باشند، آنها، برعکس برای تمسین تاکتیک، اشکال مبارزه و سازماندهی و شعارهای دوره‌ای خود به انقلاب و چگونگی سران نظرمی کنند، آنها مبنای تمسین تاکتیک خود را بر حرکت روه اعتلا روه افت انقلاب گذارده و بر اس اساس اشکال مبارزاتی و تشکلاتی و شعارهای خود را تمسین می‌سازند، بر کمونیست‌ها ما ترا لست بوده و در انتخاب روش خودهای برسمت از "تدسیر مشخص" و "چاره حوشی" "معجزه آسا" بر- عکس از چگونگی حرکت مادی نبوده‌ها و مسرا انقلاب حرکت می‌سازند. رفیق اسقالس در نوصح مقاله رهبری تاکتیکسی آرشو استاد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

جنس و جگونگی شوه صحیح استفاده از اشکال مبارزاتی و
تشکیلاتی جنس میگوید:

"در درجه اول اهمیت قرار دادن آن اشکال مبارزه و تشکیلات
که پیش از همه به شرایط فعلی جزویا مدیعت متناسب بوده
و استعداد آنها را داشته باشد که رساندن توده ها را به مواضع
انقلابی و موی توده های مسلمونی را بطرف جنبه انقلاب و
حاجت نمودن آنان در جنبه را تسهیل و آسان نماید."

(مسائل لنینیسم - ص ۵۷) *

اگر کمونیستها ما تریا لست هستند، اگر آنها از حرکت تاریخ
درک مادی داشته و تاریخ را ساخته زمینگشان می دانند و در
تفسیر تاریخ از منافع پرولتاریا حرکت می نمایند، اگر آنها در
تدوین تئوری و سرنو به و استراتژی انقلاب به مناسبات عینی
طبقات و آرایش نیروها و برسر عینی وقایع بگام کرده و حرکت
نوده ها را بلاک کار خود قرار می دهند، طبعاً در اینجا ذکا کتیک نمر
نمی پوایند ما تریا لست نباشند. اشکال مبارزاتی جنسی،
اسکله پرولتاریا و سازماندهندگان او اکنون باید از سطرها سیاسی
وسیع استفاده کمتری با اعتیادات افتصادی، و در مورد اشکال
سازماندهی جنسی با اسکله باید از کمتته های اعمالی استفاده
کرد مانند کما های فاسونی، اسکله با کمتته های انقلابی
دهقانان موجود آوردن اشکال عفت مابده شکل دهقانان
استفاده کرد، اسکله سازمان حزبی را باید گسترده کرد و ارتباطات
عظمی بود فراوان سرد، با اسکله بر درجه احتیاط آن امروز و از
انکال مخفی تشکیلاتی بسزیرنگه کرد و در مورد شمارهای جمعی
اسکله شعبار سرگوسی رژیم حاکم را باید محو ترویجی - مسلمی
و با سموان سعاری عملی مطرح کرد و با لاجره سموان سک
رسمودر ای ماموما سدان، تمام اسباب بدان توجه سک
رریاسی ما از جنم ادا و سطح نکامل جسم بوده ای و جگونگی
سراعتات بعضی گردید. درک اده آلمی را اتحاد اسک

که در حرکت ما مگر موجوده ده ساله روی آثار سستی ما رو بر میبوسی
 منجر خواهد شد. تا از ذهن رو شکر خود حرکت می کند و یا از ذهن
 عقب مانده ترین توده ها. در حالت اول، درک آثار شپینسی از
 اتحاد کتیک، باعث در پیش گرفتن آن اشکال مبارزاتی و
 تشکیلاتی و شعارهای دوره ای میگردد که با سطح جنبش خوانائی
 نداشته و از آن بسیار جلو تر است. نمونه این اتحاد کتیک را
 می توان در اشکال مبارزاتی (شور و آشوبگرای) (همه نظامی)
 مثل چریکی در سالهای ۵۶ - ۴۹ دید. در حالت دوم، درک
 روی نویسستی از اتحاد کتیک منجر به دنباله روی از ذهن
 عقب مانده ترین توده ها می گردد، یعنی توده هایی که همیس از
 دیگران دچار توهمات نسبت به بورژوازی می بوده و ساخت را
 نقطه و البته رجال بورژوازی می داند، مدس طرحی برای آنها
 اتحاد کتیک مبارزاتی مستلزم دنباله روی از یک جنبش
 بورژوازی علیه جناح دیگر آن می باشد. در نتیجه ما کمونیست
 روی نویسستی بجای حرکت از موضع انقلاب و حرکت مستقل
 پیرو تشاریاد در مقابل جنبش بورژوازی بعنوان یک کل، فشرده
 عکس از موضع تفادهای درون بورژوازی حرکت کرده و توده ها را به
 قربانگاه سورژوازی می کشاند. کسی که در اتحاد استراژی در
 انقلاب دمکراتیک، بجای اتحاد دکارگران با دهقانان و سائس
 زحمتکشان شهری بر عکس به اتحاد دکارگران با سورژوازی لیبرال
 و خرده بورژوازی مرفه می چسبد، (مثلاً خرده بورژوازی مدخلی
 - خدا پیرالیست)؛ چنین کسی ناچار است که در اتحاد کتیک
 برای یک دوره از انقلاب، نیز ده ساله روسهاست یک جناح از
 بورژوازی علیه جناح دیگر آن گردد. بدینگونه سرانجام حرکت از
 این موضع اپورتونیستی ما مواجه با طرح هائی چون "احمد
 عمل" "حکومت از جانب" "رژیم دکان" بودیم، که نقطه غریب
 برای اتحاد کتیک خود را در اتحاد درون ارتجاع قرار داد و از
 پیشرو در عمل به دنباله روی روی نویسستی از جناحهای مختلف

در حجاج می افتاد. در آن هنگام "رزمندگان" سرامون اسس
شد سرشخص "خودبونت" :

"این بند سرشخص، اتحاد عمل سروهای جنبش کمونیستی در
تدارک مبارزه متحدانه بر علیه بورژوازی معطل مدافعین
مفلوب و امیرالکسهای سیمان آشپاست. ما به مبارز
دیگر، تدارک تراپت مبارزه مستقل بوده ها در شرایطی کید
حتم انداز درگیری خصما به، آنکار در میان صفوف ضد انقلاب
جهت تسلط سرخا معه و سرکوبه هر دم فزونی می گردد."

(رزمندگان شماره ۲۷ - صفحه ۱۲)

البته نه فکر کردیم که رزمندگان در این اتحاد عمل "مسند
گردناشی خود طالب اشلاف با رژیم حاکم بود، بر عکس میگفت که :
"این اتحاد عمل جنبه سیاسی - انقلابی بر علیه مدافعین
حاکم را نیز با خود دارد، و در مقابل در ا بودن این جنبه است
که اتحاد عملی انقلابی خواهد بود" (همانجا)

ولی واقعا نشان داد که "حدا کردن" صف خود از یک حجاج
سورزواری در مبارزه علیه حجاج دیگر آن و نام آن را "همبونی"
گذارند، در ما هم روزی و سوسیالیستی جنبش سرداننی از اتحاد
تا کنگ، نمی تواند که جکترس سعیری بدد و آنچه که تمسیمی
کننده است تا شرمینی آن تا کنگ صفی است که سروشی سا
مواقع سورنوینی را در کنار یک حجاج ارنجایی قرار میدهد
و به ساله روی از آن سکا دویه هوا سده می آن و مرز بندی
مصومی اش .

در آن هنگام رزمندگان تا کنگ خود را از نشوری به مسئول
در آورد، و سراسر سورنوینی اس ما زمان در طول دوران جنگ
معک واقعی تا کنگ روی سوسیالیستی اوسود .

این تا کنگ به ده ساله روی روسفکران انقلابی ار
سورزواری حاکم اتحاد و سرولسا را را عملاد موب به سرررسی
سرای سورزواری نمود .

تعمیرات یا تعمیرات در اسباب یا کمک خود در ساحت‌های درون
 اجتماع جسمی هستند. و از این ساحت‌ها به قول رفیق اسالمی
 به عنوان «ساحت جسمی» برای انقلاب استفاده می‌کنند.
 این ساحت گاه در اسباب یا کمک، از مومع ساحت‌های حیاتی
 سوزناکی حرکت کرده و این دهنه جسمی را به سطح عامل
 نفس کشیده که همانا حکمکی بر نفس نفسی مدعا جز آن است
 نفسی را ساحت.

ساحت در اسباب یا کمک، هدف از حرکت و جهش از آن، مغفبت
 ساحتی است که آن را در جسم یا در ساحتی اجتماع و
 کودکی می‌بینیم. بلکه برعکس آن را می‌توانیم در اسب
 ببینیم که: آن ساحتی بوده‌ای و انقلاب در حال اعمال و روسته
 اوج است یا روسته است؛ در روسته اوج انقلاب مکان کودکی
 وجود دارد، ولی این کودکی‌ها نه تنها نمی‌توانند ساحت انقلاب را
 کرده و آن را بر کودکی‌ها بکشند، بلکه بر عکس آن می‌توانند
 حکومت نظامی از هاری قبل از تمام شدن ۵۷ (و بر عکس در مسیر
 روسته است انقلاب می‌توانند کودکی‌ها را اعلام کنند) و
 کمک موقتی انقلاب باند (همان‌طور که کودکی ۲۸ مرداد ۳۲ بود). پس
 ساحت یا کمک را به اسب محدود کردن که آن کودکی است، می‌تواند
 ساحتی، چیزی جز میندل کردن علم رهبری یا کمک ما را که ساحت
 جسمی نیست، به معنای آن است که بر وقت را را ساحتی دعوت
 به حرکت از موضع انقلاب (به اسباب این یا آن شکل از ساحت
 انقلاب دعوت کنیم و عملاً و راه شمشیردن برای یک جناح از
 سوزناکی علمه جناح دیگر آن و ادارت ما هم، طرح «اتحاد عمیل»
 رزمندگان نمونه سوزناکی از اینگونه «تدا ساحتی» و معجزه آن
 بود که در عمل به نفع سوزناکی تمام می‌گردید.

ساحتی بر ساحت ما یا از ساحتی از ساحتی ساحتی
استاد روسته اوج انقلاب، یا کمک خود را منحصر می‌کنیم.
دعوت جنگ، آری ساحتی در اسب ساحتی گونه حلی ای ساحتی

می‌خورد و در دینکد سرکس بر جفت و بدت آن اثر بوده است، طبعاً
یعنی سواد سرمربی می‌تواند در حکومت ما کننگ ما روایی و سکلاسی
ما سوخود آورد روبی کار ما خبر بود، با حک وسی آمده های آن
اسفاده از این رویی را ضروری سرمی بماند، در هنگام اعمال
اقتصادی، ما کننگ کمیونیستی با حکومت سرمربی خود دیگر کرد، به
عمار ت دیگر بنا هم اقتصاد را در انکال ساز رانی و با زمانه دهی
و ساز های دوره ای خود به حساب آورد، سرمیکن در هنگام اقتصاد
اقتصاد، این ما کننگ با حکومت مدامی خود دیگر گرفته و هنگام با
عقب نشینی اقتصاد های خود را منظم نماند، رفیق استالین
می گوید :

"ما کننگ با سرمختصات پر رو مدها سرمربی ماند، در حالت یکه
در دوره مرحله اول اقتصاد (۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷) نقشه
اسرا تزیک بدون سرمی مانده بود، ما کننگ در طرف اسرا
دوره حدیث با رسم کرد، در دوره سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۰۵
ما کننگ سرمربی بود، بر این هنگام مدا نقلا وا وج گرفتن
بیمت به طرف بالا بود، لذا ما کننگ هم با سستی با اسرا
ضعیف مطلق می شد، طین اسرا وضعیت، صور ساز ره نفس
اقتصادی و مختصات با مختصات مدا نقلا بود، انکال ساز ره
که در اسرا دوره مکی های دیگری را می گرفت عمار ت نشد
از با اعتنا با سستی مجلس، مختصات سستی، اعتنا سستی
عمومی سستی، تحریم دوما، قنم، شمار های مسار از
اقتصادی سرجب سرمی انکال ساز ره، انکال ساز مانی نیس
در آن دوره سرمربی کرد، کمیته های ساز ریک و کار عائنه،
کمیته های اقتصادی دهقانان، کمیته های اقتصادی سستی،
سور های ساز ندگان کار گران، حزب کمونیست علمی
کارگری، اسمها بود انکال ساز مانی در عصر اسرا دوره،
در دوره سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۱۲ حزب معموره اقتصاد
ما کننگ عقب نشینی گردید، بر اسرا در آن وقت در موس سرو سلی

سبب انقلابی و حررا انقلاب قرار گرفته بودیم و با کتیک
 می توانست اس حقیقت را نادیده نگارد، مطابق اسن
 وضعیت اشکال مبارزه و اشکال سازمان سزیمبر یافتند :
 بحای بحریم دوما، شرکت در دوما، بحای اعدا مات علمی
 انقلابی خارج دوما، سخنرانی ها و کار در داخل دوما، بحای
 اعمای بحای عمومی سیاسی، اعمای بحای حزبی اقتصادی و با
 اصول مکتوب، بدیهی است که حزب در اسن دوره محبور شد
 بحالت محمی در آید و تشکلات بوده ای انقلابی نیز به
 تشکیلاتی که ما سون اجازه می دادار فصل تشکیلات
 فرهنگی و مدنی، کتورا مووسسه و غیره تبدیل گردید.
 (هما بحا - صفحه ۱۰۰)

این سلیمات گرانهای اسن علمی به تنها به ما جگونی
 اشخات ما کمک کموسمی را در اسن شرایط انقلابی نشان
 میدهد، بلکه بحلاوه راه هرگونه وحدت و با اتحاد عمل واقعا
 انقلابی سن سر و پای انقلابی و کمونستی و نیز جلوه گسر
 میازد اس راه سلما نمی سواند ادنا له روی از ما بحای
 بورژواری و اتحادنا کتیک روبروسمی "اتحاد عمل" شد
 گودا بدت آید، شکل اس "اتحاد عمل" و نیروهای شرکت
 کننده در آن سمن گنده سست، بلکه عامل سمن کننده همان
 مضمون و معنای حرکت اس.

در اسن شرایط انقلابی و عمومی با اسف سباده از
 موقعیتی که حکم سوجود آورده و به حد اس انقلابی است،
 و البته کموسمی است که به خطب ما کمک مو دهمه عرضی و نهایی
 دهند، روزهای که فرامی رستند و رسیدن محصول و سومی گندم
 را می دند، در این روزها با پیدا سها را بپر کرد و خود را برای
 دروی گندم آماده کرد، ساینکه دس ما را در اشبارها گدا سسه و
 خود را برای فرامی رسیدن یک زمستان سخت هر چند موکشتنی ا
 آماده شود، سغور و مادگی برای کسب قدرت سیاسی و در همی

دوره توسط بیرونتاریا یا بدیلوجه اتخاذکنندگان قرار گیرد و
نه آمادگی برای یک عقب نشینی منظم که در آن کمترین تلفات
داده شود.

این عملت تعمری تاکتیک خود را در اشکال مبارزه
توده ها بصورت مقاومت و مبارزه گران در مقابل افزایش تولیدکننده
استفاده از تمامی ضعفهای بورژوازی ناسوسی از جنگ و
کوشش برای تنها همه سرمایه در توسعه و تحکیم جنبش انقلابی
خلی گردد در تعرف خانه های خالی شروتمندان توسط آوارگان
جنگ و بی بناهان در نظایرات اقتصادی - سیاسی آوارگان و
سربازان در مقاومت های تعرض آمیز در مقابل هر حرکت
ارتجاعی منظورنا بود ساختن "دستاورده های انقلاب" نشانیان
نمیدهد. اشکال سازمانی این مبارزه باید در تجویف شوراهای
واقعی و کارخانه ها (صنایکای سرخ) در اینجا دکلمته های
مقاوم و آوارگان و سربازان ناراضی و مانند آن خود را متبلور
سازد.

سرای کمی که چشم انداز انقلابی می دهند. بصورت
موقتی ارتجاع به انقلاب و با حملات فاشستی آن نمی توانست
شماره های درناکشکها دهد. چرا که این بورش ها و تنها جمعیات
سرخلاف دوران افت انقلاب نه تنها باعث شکست فدا انقلاب نسبی
گردد، بلکه برعکس بر سربای مبارزه طبقاتی حرقه های شعله آور
میسراکند. در این دوره هرگونه تعرض به حرکت توده ها، هر اقدام
مذبوحانه یک رژیم فاشستی، مناسبت حرکتی اعتراضی توده
ای و تنها همسختی به ارتجاع میگردد.

دوسالماندهی تشکلات توده ای انقلابی نیز با بدمنار امر
کار عملی وسیع فرارده دو محدود کار را در سطح توده ای نمیس
کرد. در این دوره با بدمنارها، هزارها و سلسون ها سخن گفت و به
با تعدادیک ها، توده ها در محیط های سینه و جداار هم بوده ها خود
در میانان هستند. سیاست در میان توده ها است و رجال بورژوازی

مطال آنرا شادارند تا در دست برده ساختن و با عملهای کنش و
 نشانشهای بورژوازی خود را بی سر و صدا و بدون افتاکری
 انجام دهند. نوده ها خود ندارد. ممکن طور در انتخاب تشکیلات
 سازمان حزبی و شرایط معنویت، نباید در عین ساکن در حلقه
 ایدئولوژیک پیروتری. مباحرا را با سطح مبارزه شده ای متناسب
 کرد و اراقتا درن پیدا موحوسه ها و نکراسی های خاص دوران احیای
 اجتناب ورزید.

مرفانیکید بر حلقه عصری ساکنک کموسمی در اس شرایط
 کامی نیست. چرا که حلقه عسی حسن ما سبها با عملا انقلابی
 محدود نمی گردد. در اس شرایط عملا، بعض وسیعی از نوده ها
 طبریم اینک نمب نه گذشته به عدت سیاسی عده ادولی بدلیل
 خوشیا و ریبیای خود شپیت به همینی از یک طرف و آلترینا تیر
 لیبرالی ارسوی دیگر (علت قوی نبودن یک آلترینا تیر انقلابی)
 دچار سوم مسد. آنها ارا و فاع بد زندگی خود نسبت در رنج اند
 و تجربیات روزمره زندگی آنها می آمورد و اس وضع را دیگر
 نسب حد انمیدانند، ولی در عوس آنها هموزسرای تعویض اسن
 وضع بد به یک وضع خوب، امید به رهبران دروغین و رباکار بسته.
 اند. این است که مگوشم دچار وهم میساید. در اس شرایط
افتاکری وضع بوده ای یک جنبه مهم از وظائف انقلابی ما است
 که طبعاً نمیتواند در ساکنک ما، در اسکال مبارزاتی و سازماندهی
 مایی تاثیر یابد. چه، افتاکریهای سیاسی زنده در رابطه با
 تجربیات عیسی زندگی نوده ها آنها را برورش سیاسی داده و به
 منافع خود آفاه میسازد. و اس در شرایطی است که دو سال سزاقسام
 بورژوازی سازمان طعم سرگوب فاسمی راه کارگران، دهقانان
 و روشنگران انقلابی و حلقها ساخته است. و نوده ها دروغها
 نوده و عیده و عیده و فریب های جناحی محلف هفت خاکمه
 را در تجربه زندگی خود دیده و ارسرگدر ایداده. با سدد و سرو
 نلاکت و افشاشدن عرحه منسرمعدمان رباکار مدافع مردم سرو.

پاورقی

« خوشختانه در ادامه مبارزه ایدئولوژیک سطح جنبشی و درون سازمانی، رفقای رزمندگان، موفق به پیگیری موضع اپورتونیستی خود در قبال جنگ و برخی از زمینه‌های دیگر شدند. ما ضمن استقبال از این حرکت پیشرونده، بر ضرورت هرچه بیشتر توسعه این مبارزه ایدئولوژیک و مرزبندی قاطع با مواضع اپورتونیستی گذشته، تاکید می‌ورزیم.»

تحلیلی از
وضعیت عمومی
جنبش کمونیستی،
بحران حاکم بر آن
و انعکاس آن در سازمان ما

مقدمه

شاید کمترین کسی در این واقعه دست برداشته باشد که جنبش کمونیستی ایران، حداقل در طول دو سال گذشته که اتفاقاً میتوان آنرا یکی از بهترین فرازهای حیات معرول ۷۰ ساله آن شماره آورد، دستخوش یک بحران واقعی بوده است. بحرانی که در طول دو سال گذشته، بدرجات گوناگون، در شکل عمیق پدید، بصورتی خوان ناآنگار... ندا و مداد شده و همواره عناصر رجیمی سرد و بیای حسن کمونیستی و سرویسهای متکله آن محمله سازمان ما بعنوان بخشی از این عین... میزده است و مانع از حرکت شادان و رشکومایی ستیزه‌سوز و اشتدادهای سهفته‌آرمی شده است. و این در حالی است که حسن در حال اعتلای نوده‌ها، هیچگونه درنگ و سکونی را خارج نمی نماید و با در پیش گذاشتن اسوهی اروپایی باسج ما کف، از سرو - های کمونیستی بیشتر از سرژی و نوا آمدی را طلب می کند. سوزها اگر در نام که اس بحران فرا سر از چهار دسواری سسکل شکل بوده و کل حسن کمونیستی را در حین حال مود مخرود و سده محاربت دیکروسی در نام که بحران دروسی هرکلی، غنرمند و ویژه کی های خود اسکایی از بحران عمومی کن حسن کمونیستی ایران (و در اسعاد و سسر بحران کن حسن کمونیستی) می باشد

است - چنانکه بخواهیم گفت (آنگاه روشن خواهد شد که درک این مسئله که هرگونه راه‌حلی برای پاسخگویی به بحران فعلی لزوماً راه‌حلی فراتر از چهار دیواری هر مشکل و مربوط به کل جنبش کمونیستی است، تا چه حد از اهمیت حیاتی برخوردار می‌باشد. در غیر این صورت، هرگونه تلاشی در جهت رفع بحران، چنانچه بدون نظوداشت این واقعیت اساسی صورت گیرد و در جوار - چوب هر مشکل محصور بماند، بدون شک، جز یک راه‌حل موقت و فرمیتی و مسکن گری از کار نه تنها جنبش کمونیستی بلکه خود آن شکل نیز بازنخواهد کرد، ما در این نوشته سعی خواهیم کرد که بر پایه این متدولوژی، به ارزیابی از بحران کنونی جنبش کمونیستی نشسته و راه‌حل عمومی آن را مورد بررسی قرار دهیم. به همین جهت و به دلیل اهمیت متدولوژی در برخورد به وضعیت کنونی جنبش کمونیستی و بی‌چوشی راه‌حل ابتداء، بطوری چندر ادراکمت اول نوشته و به این مسئله اکتفا خواهیم داد.



۱- مدخل: متدولوژی

یکی از صفهای مهمی که نیروهای مختلف جنسیت گمونیست را از لحاظ متدولوژی و روش شناخت مسائل جنسیت گمونیستی بدان دچار است، محدودنگری در ارزیابی از مسائل و معضلات درونی هر تشکلات کوچک و بزرگ جنسیت گمونیستی است. جوهر اصلی این محدودنگری در آنست که مسائل مربوط به هر شکل گمونیستی فقط در برنویزگی ها، شرایط، امکانات و ضروریات خود آن شکل مورد بررسی قرار می گیرد، بدون آنکه توانسته باشد بسیار یکسخت و شیوه ای پروگنیتی و رابطه میان این مسائل با مسائل موجود در کل جنسیت گمونیستی ایران، و هر آنرا از آن رابطه اش با مسائل و شرایط کل جنسیت گمونیستی و کارگری جهان مورد توجه قرار دهد. نه عبارت دیگر این متدولوژی شکل خود را جزیره دور افتاده ای می انگارد که فاقد هرگونه رابطه و پیوندی با سایر تشکلات و کل جنسیت گمونیستی ایران و جهان است. این دیدگاه نامی خواهد داشتی توانه مسائل و معضلات درونی شکل خود را، بر برت یک کلیت بزرگتر یعنی در برت مسائل و معضلات کل جنسیت گمونیستی ایران و جهان، مورد نظر قرار دهد. همچنین در همین رابطه به ارزیابی از خصوصیات و ویژگی های شکل خود به مثابه جزئی از این کل موجود، پرداخته.

این متدولوژی غیر مارکسیستی، تقویت باروش صورت استفاده اغلب تشکلهای جنسیت گمونیستی ماسوده است و البته خود این روش شناخت، معلول همان واقعبین حاکم بر جنسیت گمونیستی و شرایط و زمینه های شکل گیری تشکلات مورد نظر است که در حای دیگری بدان خواهیم پرداخت که بر وجهین شیوه ای

در شناخت مسائل تشکلهای جنبش کمونیستی، از جامع هر سنگ
 از نیروها، هیچگاه راه به حاشی نبرده است، و در بهترین بسکلی،
 نتوانسته حزبگوشه‌ای از واقعیات و مسائل مربوط به کل جنبش
 کمونیستی را - که در این و با آن شکل موجود نیز انعکاس داده
 است بطور مجرد منعکس سازد. چنین روش ناساختنی، تشکلهای
 موجود را به دور باطنی از تحلیل محدود و تکرانه و یک حاشیه و سدور
 عمق مسائل درونی آن می‌کناند و در دو تفسیلی از راه حل‌های
 رفرمیستی و فرمالیستی و حداکثر موقتا ممکن، اسیر می‌سازد
 بدون آنکه قادر باشد حتی مسائل خود آن شکل را نیز حل نماید
 آموزشهای لنین در برخورد به مسائل جنبش کمونیستی
 روسیه، چراغی فراراه است. روش لنین یک روش مارکسیستی
 بود و از آنجا که جنبش کمونیستی روسیه را به مثابه اجزای هم
 پیوندی که در متن یک جامعه حرکت کرده و تابع خصوصیات، شرایط
 و تاثیرات تاریخی - اجتماعی یک جامعه معین - جامعه روسیه -
 بودند، به حساب می‌آورد، همواره در هر برخورد، کل جنبش
سوسیال دمکراسی روسیه، را مورد نظر قرار می‌داد و نه مسائل
 این یا آن شکل خاص. و فراتر از آن از آنجا که او از زاویه عمده
 اشتراک سوسیالیستی به جنبش کمونیستی و جنبش طبقه کارگر کمتر
 سراسر جهان می‌نگریست، ارزیابی‌های خود را در پیرامونیک تحلیل
 و ارزیابی عمیق از اوضاع کل جنبش کمونیستی و کارگری جهانی
 ارزیابی می‌کرد. دید او از جنبش سوسیال دمکراسی روسیه سنگ
دپدلوکالی (محلّی) و ملی نبود. اگر او با انحرافی در سطح
جنبش سوسیال دمکراسی روسیه برخورد می‌کرد، اولاً هیچ روی
 آنرا محدود به این یا آن شکل موجود نمی‌گرد و ثانیا می‌گویند
 تا رابطه تاگزیر و عینا موجود بین این انحراف تا انحرافات
 موجود در سطح کل جنبش سوسیال دمکراسی جهانی و بویژه اروپا
 را بدست آورد. آثار گرانتا به ای ارفیل "چه باید کرد؟"، "دولت
 و انقلاب"، "امپریالیسم..."، "چپ روی..."، بهترین شاهد

این مدعاست. این شبهه بر غور دلنشین در واقع مبتنی بر این واقعیت بود که او همواره مسائل، انحرافات، بهرانه‌ها و... مربوط به جنبش کمونیستی را در پرتو ریشه‌های علمی تاریخی و اجتماعی - سیاسی جامعه روسیه و نیز در سطح جهانی بررسی می نمود، نه در نیت این با آن رهبر سوسال دمکراسی و با ویژه گیهای این با آن تشکل محدود و صرفاً گرایش انحرافی مشخص حاکم بر یک تشکل. البته این بدان معنا نیست که در هر شرایطی و برای هر شکل تشکلی، عامل صحنی در زمینه مشخص سیاسی - اجتماعی نقش اصلی و مابقی نقش فرعی را ایفا ننماید. بلکه مسئله بر سر این است که همه این عوامل، در ارزیابی از مسائل مشخص یک تشکل کمونیستی، مورد نظر و بررسی قرار گیرند و سپس طبقه اصلی و عنصر اصلی ذی نقش در آن کشف گردد. و فقط برپایه این متدولوژی است که میتوان در هر لحظه مفروض به یک ارزیابی صحیح و همه جانبه از مسائل موجود در یک تشکل کمونیستی در یک جامعه مفروض دست یافت و هرگونه انحراف از آن جزیه بهیراهه گشاده شدن و در سطح باقی ملحدن اثر دیگری نخواهد داشت.

کاربرد این متدولوژی انحرافی در سازمان ما نیز، بخصوص در یکساله اخیر، بسیار رایج بوده است و بدین جهت هیچگاه پیشک تحلیل همه جانبه از مسائلی که سازمان ما در شرایط حاضر با آن درگیر است، علمبرغم آنکه ممکن است جنبه های درستی از آن توسط این با آن تحلیل و نوشته، منعکس شده باشد ارائه نشده است.

در این بر غوردها، همواره سازمان حکم جزیره ای را داشته است که بیکه و تنها در عرصه اجتماع به کار خویش مشغول است و هیچگونه توجه اشتراکی آن را با کل جامعه و کل جنبش کمونیستی ایران و در سطح وسیعتر جنبش کمونیستی جهان مرصط نمیشد. است. سهمین جهت این تحلیل ها عمدتاً به انحراف گشاده می - شده اند و در دورما طی از تحلیلهای فرمالیستی و محدودگرانه سر میگردید است. این کاغذی، همانطور که نمنیم تنها محض سازمان

مانند موکل شکل‌های کمونیتی را در بر می گرفته است .

ارزیابی صحیح از بحرانی که گما بیش در سازمان ما آثار و عوارض خود را باقی میگذارد، فقط در پرتو شیوه برخورد فوق‌الذکر میتوانست صورت گیرد. بحران سازمان در اینجا دگلی نبود . انعکاس بحران عمومی کل جنبش کمونیتی ایران وجهان می باشد. بیماریت دیگر عوامل و زمینه های ایجاد بحران در سازمان مادر همان عوامل و زمینه هاشی است که بحران را در کل جنبش کمونیتی شکل داده و بدان موضوعیت بخشیده است. بدون شناخت این عوامل و زمینه های عمومی، شناخت اصولی و اساسی از موضوع بحران در سازمان مانعی تواندا مکان پذیر باشد .

بناچار این ارائه هرگونه راه حلی برای حل این امر و غلبه بر آن نیز در درجه اول در رابطه با راه حل و درمانی است برای بحران و بیماری کل جنبش کمونیتی . فقط در پرتو شناخت از ریشه ها و زمینه ها و ماهیت عمومی بحران حاکم بر جنبش کمونیتی است که میتوان خصوصیات ویژه عملکردها در سطح سازمان را بدرستی ارزیابی نموده و نقش و جایگاه عوامل تشدیدکننده آن در سازمان را بطور صحیحی تبیین نمود و آنها را با شناخت و به راه حلی صحیحی برای حل آن دست یافت . مانع می گوئیم تا برپا به روش فوق در کمال اختصار و تا آنجائی که بر ایمان امکان پذیر است ، مختصات و ریشه های بحران کنونی را مورد بررسی قرار داده و عوامل تشدیدکننده آن را از نظر بگذرانیم .

فصل اول

۱- فصلت عمومی بحران

یکم دیده، در روند حرکت خود زمانی دچار بحران میشود که بنا به هرعللی (درونی یا بیرونی و یا هر دو) کارکرد طبیعی اش دچار اختلال گردد.

بحران در یک ارگانسیم، نظم درونی آن را برهم زده و ارگانسیم را از انجام وظایف و تکوینی متعارف و طبیعی نسبت به وظایفی که در پیش رود دارد، باز می دارد.

در این حالت پدیده زمانی که کارکرد طبیعی و حرکت متعارف خود را بازمی یابد که با برطرف شدن عوامل بحران، این بحران بنحوی حل شده و بنظم متناسب با کارکرد طبیعی خود و در رابطه با محیط پیرامون دست یابد.

جنبش کمونیستی ایران مدتهاست که دستخوش یک بحران است. فصلت عمومی این بحران، جنبه ایدئولوژیک آن است. جنبش کمونیستی ایران، بعنوان بخشی از جنبش کارگری و کمونیستی بین المللی، از همان آغاز بروز ارتداد مطبوعه ایدئولوژیک در جنبش کارگری جهانی، در دوران معاصر، در مناس این بحران قرار گرفت و تا شمیرات ناشی از آن را اجبراً بر خود پذیرا شد. این بحران عمومی ایدئولوژیک با بر جای گذاشتن این تا شمیرات و آثار عمیق در جنبش کارگری ایران، بندریج بصورت یک صنیت خود منشاء تحولات و آثار و عوارضی گشت که نشانه های آن را میتوان در طی دوده ها خیر و بویژه هم اکنون برگزیده جنبش کارگری و کمونیستی ایران مشاهده نمود. اما علاوه

سراسر جنبه جهانی بحران ایدئولوژیک، جنبش کارگری و کمونیستی ایران، خودنیز دارای پیشینه و ویژگی های مشخصی است که خود درسی ریزی یا سبک این بحران در عرصه ملی، در ایجاب و عمق بحثیدن سراسر بحران تا شمیرات مشخص و تعیین کننده ای داشته است. همه اسز زمینه های داخلی و خارجی، شرایط ایجاد و رشد این بحران در درون جنبش کارگری و کمونیستی ایران را در طی دو دهه اخیر فراهم آورده و بصورت مینیت مستطلی، این جنبش را در درون خود محاط کرده است. بدون ارزیابی از این زمینه های خارجی و داخلی بحران نمیتوان مدعی بود که میتوان شناخت درستی از خصوصیات و ابعاد بحران کنونی جنبش کمونیستی ایران بدست آورد. از همین رو ما در ذیل خواهیم کوشید تا این شرایط و علل خارجی و داخلی بحران ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران بطور مختصر مورد ملاحظه قرار داده و نتایج و تا شمیرات آن را در شکل گیری مقتضات کنونی جنبش کمونیستی ایران، مشخص نمائیم.

۲- بحران ایدئولوژیک در جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و آثار و نتایج آن

کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶ سرآغاز سروز
یک بحران عظیم ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی بین المللی
و نقطه شروع بروز یک انشعاب بزرگ در آن بود. بی آنداسن
بحران و تغییر و تحولات، خروج بزرگترین حزب کمونیست و کشور
سوسیالیست جهان، به همراه تعداد بسیاری کشورهای سوسیالیستی
دیگر و احزاب کمونیستی کشورهای کوچکتر از حرکت مارکسیسم -
لنینیسم و جنبش کمونیستی جهان و پیوستن آنان به اردوگاه
روزیونیسم بود. این تحولات ضربه عظیمی بر پیگیر جنبش
کمونیستی جهانی وارد آورد و بخش غالب جنبش کمونیستی جهانی
را در کام خود فرو برد. کنگره بیست شوروی سرآغاز بروز یک طوفان
بحرانها و انشعابات، ارتداد و... در جنبش کمونیستی گردید.
موج پیوستن احزاب به اردوگاه روزیونیسم ناکام گرفت. تقریباً
سه حزبی در کشورهای جهان از انشعاب و شکاف ناشی از این
تحولات، در آلمان نما شد. تنها حزب کمونیست چین و حزب کار
آلمانی به علاوه تعدادی احزاب کشورهای دیگر، به دفاع از
م. ل. پرداختند و در برابر این انحراف عظیم قدر ابراز شدند.
مبارزه احزاب کمونیست چین و آلمانی، که رهبری این مبارزه
بر علیه روزیونیسم و روشنفکران را در سطح جهانی سرعده داشتند
بر علیه این موج ارتداد، نقش بسیار مهمی در حفظ باکتری م. ل.
و جلوگیری از سر خوردگی توده های تحت سلطه و روشنفکران انقلابی
برولین را از اسباب زکشت به قهرای حزب کمونیست شوروی و
دیگر احزاب متحدش ایفا نمود. بحران ناشی از این ارتداد و

سی آمد های آن را میتوان بزرگترین بحران پس از تحولات
ایدئولوژیک سیاسی در آنترناسیونال دوم، و حتی از لحاظ عمق
وسعت و اسناد زبانش، بزرگتر از آن به شمار آورد.

با سوسختن حزب کمونیست شوروی و اکثریت احزاب جنبش
کمونیستی بین‌المللی به جبهه رویزیونیسم، این دشمن
مارکسیسم-لنینیسم، با به‌عظیم‌مادی و معنوی پیدانمود، و
جنبش کمونیستی را در معرض آنها هم‌وسیع ایدئولوژیک - سیاسی
خود قرار داد و او زهر سوآن را در محاصره گرفت.

اما با گذشت زمان، و به موازات گسترش بحران‌های درونی
امپریالیسم و رشد مبارزه طبقاتی و ملی در سطح جهانی، و به‌همراه
آن، آشکار شدن جنبش از پیش‌گرددار و عمل‌گرددواقعی رویزیونیست‌ها
بر اثر تحریر به‌توده‌ها و مبارزه ایدئولوژیک جبهه مارکسیسم انقلابی
و در رأس آن احزاب کمونیست چین و آلمانی و دیگر احزاب م. ل
انگسار رویزیونیست‌ها روز بروز کاهش یافت و متقابلاً سیر
اعسار، بغیر و با به‌مادی و معنوی احزاب م. ل جهان، بیش از پیش
امروزه گشت و چشم‌انداز نوبد بخش و رشک‌مندی روز افزون رویزیونیسم
و ریدوسالی هر چه بیشتر بر ولتا ربای جهانی و مارکسیسم انقلابی
در ابع جنبش کارگری و کمونیستی جهان پدیدار شد. اما علیرغم
این تحولات چشم‌گروا میدبخش با نداد عیان داشت که بحران
سیاسی آن‌روزه رویزیونیسم خروشی آن‌چنان وسیع بود که جنبش
کارگری و کمونیستی نمیتوانست با دگی و در زمان کوتاهی با من
خود را از این آثار و عوارض خلاصی بخشد. مبارزه و مرز بندی روشن
مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم در تمامی عرصه‌ها، با منته بحران
را به‌بیزان رسادی گاهش داده بود و چشم‌انداز گاهش هر چه بیشتر
آن را سرخ‌صبر کرده بود، اما زدودن کامل این بحران و آشکار
و عوارض عرصه‌موق، با رمدردمان بیشتر و تلاش و مبارزه فکری-
تدویر بر ولتا ربای جهانی بود. تلاشی که از همان ابتدا آغاز
شده و با استمرار جنبش خود را در هر گام از مبارزه آشکار کرده بود.

سویزه اگر توجه کنیم که رهبری جنبش کمونیستی جهانی که چین در آن قرار داشت خود آلوده به انحرافات نه چندان کم اهمیتی بوده که در این عرصه نیز آثار و نتایج زیانبار خود را باقی گذاشت. انعکاس انحراف راست حزب کمونیست چین در این عرصه، در آنجا ظهور کرد که حزب کمونیست چین نتوانست به قطعاً ایدئولوژیک پرولتاریائی در سطح جهانی از لحاظ تشکیلاتی مادیت بخشد و آلترنا تیو ما ر کمینسم انقلابی را در برابر مفسوف متعدد و متشکل رویزیونیست ها، بطور سازمان یافته و متشکّل، بوجود آورد. آلودگی مبارزه ایدئولوژیک انقلابی فدرو رویزیونیستی حزب کمونیست چین به انحرافات راست و منجمله آنحسرا ف ناسیونالیستی، باعث شد که این حزب که رهبری مبارزه اندوژنی لوژیک با رویزیونیسم خروشچی را بر عهده داشت، نتواند کاسی در جهت تشکیل این آلترنا تیو جهانی و سازماندهی احزاب کمونیست و ما ر کمینسم انقلابی در سراسر جهان در یک سطح تشکیلاتی واحد (همچون کمینترن) سردارد. صفوف در حال اعتلا و گسترش اما سراکنده جنبش کمونیستی جهانی تنها تحت اشورسد و معنویست ایدئولوژیک حزب کمونیست چین قرار گرفت و سوانست از مرکزیت واحد، برخوردار نشود. و این در حالی که بود که رشد و تعالی جنبش کمونیستی جهانی در سراسر رویزیونیسم هر روز بیشتر این ضرورت را نمایان میساخت که ما بدوحدت را در این صفوف تا مین نمود. معنای ایدئولوژیک این سی توجیهی و با سقیم چه بود؟ پسندان معنا بود که حزب کمونیست چین، علیرغم مرز بندی انقلابی و مبارزه ایدئولوژیک عظیم اش با رویزیونیسم خروشچی اسعاد انحراف ایدئولوژیک رویزیونیسم خروشچی و خطرات و لطمات ناشی از آن را بر روی جنبش جهانی پرولتاریا، بطور عمیق و همه جانبه درک نکرده بود و در مبارزه فدرو رویزیونیستی سی کمیری لازمه مخرج نداده. معنای این کاپیتی و نفعمان بزرگ این بود که حزب کمونیست چین از آنکه برشوان و نظرفیت بال فعل و بال فکوه

جنبش جهانی پرولتاریا، عامل ماندوبه مبارزتهاست و نمیتوانست در مبارزه با جبهه جهانی رویزیونیسم فروتنی، برانترناسیونالیسم پرولتری سرزمری و سع پرولتاریائی جهانی تکیه نماید (۱) و این صفات عکاس همان انحراف برآستی بود که در عرصه های دیگر و سوزه عرصه های داخلی (خط مشی داخلی حزب کمونیست چین) اشکال دیگر خود را متجلی می کرد. انحراف برآستی کیه در مرحله بعد زمینه های ایدئولوژیک و ذهنی برآ مدجریسان رویزیونیستی بنهان شده در حزب کمونیست چین را فراهم آورد؟ با این حال، علم غم این صفها و انحرافات، جنبش کمونیستی میرفت که تا با دیگر، همچون تجربه انقلابی انشمالی از انترناسیونال دوم تحت رهبری لنین و رشدی متلائی بعدی جنبش کمونیستی حیاتی تحت رهبری انترناسیونال سوم، هر چه بیشتر نفوذ و امتیاز خود را در نزد طبقه کارگر و توده های شکست در سراسر جهان باز با بدو ضربه ضد انقلابی رویزیونیسم فروتنی را غنشی کرد و رجبری مبارزه انقلابی در سطح جهان بر علیه امپریالیسم و ارتجاع را سرعده کرد. ما این حرکت توانمند و حیاتی بخش جنبش کمونیستی، در حالی که هنوز پرولتاریا بطور کامل کمونویستی را راست نگرفته بود، بتدریج در برابر سد ممانع و همگام رویزیونیسم جدیدی فرار گرفت.

جنبش کمونیستی جهانی، هنوز کاملاً از محاق بحران ایدئولوژیک ناشی از ضربه رویزیونیسم فروتنی غلامی نیا فتنه بود که ضربه ایدئولوژیک بزرگ دیگری را بر بیکر خود احساس نمود و بدین ترتیب بحران ایدئولوژیک در آن مجدداً، سر صودی طی نمود. اینسبار و در اشرا این ضربه، دومین کشور بزرگ با یکساره سوسالیر ممانعی چین در کام رویزیونیسم فرورفت. مرگ مانسوسر آما ز سر آمد و علمه حرمان رویزیونیستی نویسی بود که سر بیشتر انحرافات گذشته حزب کمونیست حسن رشد کرد و در لحظه مناسب نمره کاری خود را و رد آورد. اسن حرمان رویزیونیستی، که غلط

منی عمومی خود را در نظر به اوضاعی "سه جهان" تئوریزه کرده و آن را نصب العین حرکت خدا انقلابی خود قرار داده بود. با تسلط بر ابزارهای قدرت در حزب و دولت چین، این کشور را بطور کامل به اردوگاه رویزیونسم در غلظت تبدیل نمود و به دنبال خودکامی از احزاب و پابخشانی از آنها را به دنبال خویش به درون این جنبه گشایند. فاسقات و لطمان ناشی از این شیفته تحولات و بحران حاصله از آن، تنها محدود به این نبود که حزب کمونیست چین و یک سلسله احزاب کوچکتر، به اردوگاه رویزیونسم در غلظت پیوسته بودند، بلکه همچنین از آنها بود که ضربه بزرگی به سازه نزدیک به دهه بر علیه رویزیونسم خروشچی وارد آمد و اعتبار آن را خدشه دار و کمزوری کرده، ارتداد چین خود زمینه‌ای بود برای گسب اعتبار کاذب و سرآمد مجدد موج رویزیونسم خروشچی و سرآغازی بود برای تنها هم‌فعال و گسترده تر از پیش آن بر علیه مارکسیسم لنینیسم و همانطور که دیدیم رویزیونسم خروشچی پس از این تحول خدا انقلابی و ارتداد چین، سلسله تحولات گسترده و مواظفیه‌های کوشدنا سازات حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو و دیگر نیروهای م. ل. را لکه - دار نموده و سی اعتبار سازه.

فایده بزرگتر از آن بود که بتوان فکر کرد، موج ارتداد اینماردیگر نه تنها از م. ل. به رویزیونسم نیهای چین، بلکه در اسامد بسیار بزرگتر از م. ل. به رویزیونسم خروشچی آغساز گشت، موحی که همچنان ادامه دارد. دو کشور عظیم سوسالمنی جهان یعنی شوروی و چین، اکنون دنگریکی پس از دیگری از عهد سوسالمن و انقلاب به پایگاه عظیم رویزیونسم و خدا انقلابی سالی تبدیل شده بودند و تا تکه سر هس تا نگاه، هر یک از موضع خود هجوم گسترده خود را بر علیه م. ل. آغاز کردند. اکنون سس کمونیستی جهانی، پس از تحمل این دوره بر سرک همچنان در معاصره این امواج عظیم رویزیونستی قرار دارد و همچنان در

بحران ایدئولوژیک بمرمی برد، زخمهای ناشی از ضربه دوم
جراحات کهنه و دبیرینه ناشی از ضربه اول را نیز مجدداً، جرگین و
خون آلود نمود، زخمهای جرگین که سومات خود را بی‌موضوعه در
رگهای جنش کمونیستی تزیق می‌کند و خنثی از بیگ‌ضعیف آن
را خود آلوده می‌سازد و در خود فرو می‌برد.

تفسیر و تحولات همین یکساله جنش کارگری و کمونیستی
ایران، و بی‌مستن بخش بزرگی از نیروهای این جنبش (س-ج
ف-خ اکثریت) به جبهه رویزیونیم، شاه‌دبا رزدینا می‌بم‌سند
انقلابی این جریان رویزیونستی است، جنبش کمونیستی جهان
که اکنون بخش کوچکی از جنبش کمونیستی پیش از دو انشباب
بزرگ را در برمی‌گیرد، تحت‌ناشیرد و ضربه عظیم فوق و بوی‌سز
ضربه دوم در بحران شدید ایدئولوژیک بمرمی برد. بحران
ایدئولوژیکی که بصورت جدال و نبرد مداوم میان مارکسیسم
انقلابی و رویزیونیم و اپورتونیم، ادامه دارد. اما دو نکته
اساسی را در این جا باید خاطر داشت. اول اینکه علیرغم و پم‌ود
عملکرد این بحران ایدئولوژیک س-ج از ضربه دوم و علیرغم تمام
این ارتدادها و خیانتها، در سالهای آخر ناهد آنیم که زمینه‌های
عینی اعلای مارکسیسم انقلابی ما ز هم‌روز بروز ستر فرا هم
می‌گردد و همچنان که در سطور آخواس قسمت خوا همسم گفت
امیرالسم و بر ما به داری جهانی را بحرانی فرا گرفته است که
س-ج ارک دهه است که گریبانگمران گشته و همچنان ادامه دارد.
این بحران ذاتی بر ما به داری بحران انقلابی را در مرا س-ج
مهران، در سطوح گوناگون دامن زده است و اعلای مبارزه انقلابی
در کشورهای گوناگون و سوزه در کشورهای تحت سلطه را باعث شده
است. اس اعلای بحران انقلابی رمنه عینی ردم مارکسیسم
انقلابی و جم اندار بود جن اعلای رجه ستر آس آن را مراهم
می‌کند. که نمونه آن را در کشور خود ما شاهد هستیم.
یکه دوم اینکه، رماسی که اربحان عمومی ایدئولوژیک

سخن می گوئیم. این بهنج وجه به معنای آن نیست که اولاً، تمام
 اجزای متشکله این جنبش درکشورهای مختلف دستخوش بحرانی
 اندئولوژیک هستند. (هرچند که حتماً آثار و عوارض آن را بهرحال
 در خود منعکس می کنند.) و ثانیاً، درکشورهائی که جنبش
 کمونیستی آنها دستخوش بحران می باشد، تنها این عوامل
 بین المللی موجود آن بوده است و باحتی لزوماً عامل اصلی را
 تشکیل می داده است. در این مورد با بدگفت عوامل موجود در سطح
 ملی و داخلی هرکشور بدون شک نه تنها تاثيرات تعیین کننده در
 نکل گیری اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و کارگری آنها را
 اسفاً می گرد می نماید بلکه عمدتاً نقش اصلی را نیز بر عهده
 دارد هرگونه کمبهاشی به نقش عوامل ملی موجود بحران و با موثر
 در تکوین اوضاع حاکم بر آنها، منجربه دسترسیم گوشه پنهانهای
 خواهد شد که با محدود کردن رابطه جزوکل و استقلال نسبی اجزای
 جنبش کمونیستی و نقش تعیین کننده عوامل اجتماعی، سیاسی
 اندئولوژیک در سطح ملی، در پیرویه حرکت آن، نیروهای آگاه
 را ارتلاش برای غلبه بر ریشه های ضعفها در سطح ملی یا نخواهد
 داشت و با سفیم را در میان آنها رشد خواهد داد. متقابلاً سیاسی -
 توجهی به نقش عامل جهانی (خارجی) و تحولات و بحران
 اندئولوژیک بین المللی در تکوین بحران در هر یک از جنبشهای
 کمونیستی کشورهائی که چنین دوره بحرانی را از سر می گذرانند
 منجر به خنک کردن جزا زکل و محدودنگری در ریشه سیاسی اوضاع
 جنبش کمونیستی در غلطیدن به آوانتوریسم و اراده گرایسی
 کودکانه در راه حل غلبه بر بحران با دفع و اصلاح ضعفهای موجود
 می گردد و نقش راه حل های مشترک بین المللی و ضرورت همگونی
 جنبشهای کمونیستی در سطح جهانی از دیده می اندازد و سبب
 - سونالسم کوتاه سمانه ای در می غلطد.

با این حال نمی توان کتمان کرد که بحران اندئولوژیک
 جنبش کمونیستی جهانی در طی مراحل کوناگونی که از آنها سخن

گفتیم، علی‌المومنانا رو عوارضی را در مطلق جنبشهای گمونستی بوجود آورده که از آن پس خود بصورت یک مبتدا مستقل ظهور پیدا کرد و یکی از منتهای های مبنی ضفها، انحرافات و تحولات بعدی در جنبش گمونستی گردیدند. مبنیهای مستقلی که معمولاً از برون تکوین و پیدایش خود در نظر گرفته میشوند و از یکی از منتهای های حقیقی خود، یعنی روبرو بونیسوم و بحران ایدئولوژیک ناشی از آن گه نه تنها در شکل گیری این بحران و وضعیت موثر بوده بلکه هم‌اکنون نیز پیوسته در بازن تولید مداوم آن اسفای نقش می‌کند، جدا می‌گردد. قبل از ذکر این آثار و عوارض با زهم تا کبدمی کنیم که توضیح رابطه علت و معلولی این ضفها و آثار رو عوارضی با بحران ایدئولوژیک در مرحله جهانی به معنای آن نسبت که این عامل در همه کشورها تنها عامل و باحتی مثلاً مملی است، اما از آنجا که در این جا جنبه عام و جهانی ریشه‌های این ضفها مورد بررسی قرار می‌گیرد و در مرکز بررسی ما در این قسمت کل جنبش گمونستی جهانی قرار دارد، این ریشه‌های را محدوداً به سطح جهانی نموده ایم. در زیر خود ریشه جنبش گمونستی ایران علل اوضاع جنبش گمونستی ایران را هم در سطح ملی و هم بین‌المللی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ساز ذکر این نکته، اکنون می‌پردازیم به آثار و عوارض فوق‌الذکر در روش کلی آن. این اشارات را می‌توان چنین فرمول بندی کرد:

۱ - تشتت ایدئولوژیک - قنوریک:

این ضفها ماسی که در عین حال رابطه متقابل با ضف فوق‌الذکر دارد در خارج و بین‌المللی عامل ضرباتی است که دو اشعاع بزرگ بر جنبش گمونستی بین‌المللی وارد آورد. آنها هم در حیران عظیم روبرو بونیسوم در دوره مرحله از حیات جنبش گمونستی، تشتت ایدئولوژیک تنوریک عظیمی را بر این جنبش تحمیل نمود، این

دو جریان رویزیونیستی ما تکیه بر نیرو، توان و ظرفیت مادی و بین المللی خود و همچنین با تکیه بر نیروی سرمایه جهانی می توانسته اند رویزیونیم را بصورت یک سیستم منسجم و همه جانبه تثبیت کنند - ایندثولوژیک در آورند.

رویزیونیسم ما تکیه بر ذخایر مادی و معنوی این در نیروی و چین و کشورهای وابسته برای هر مسئله ای در عرصه ملی و جهانی، پاسخ خاص خود را دارند، همین انسجام و ظرفیت تثبیت - تثبیت اندثولوژیک و نیروهای عظیم مادی پشتوانه آن (علمی و غیر علمی) و وحدت بحران در درون آن چنانکه در صورت بعد خواهم گفت) به آنها اجازه داده است که آنها هم گسترده ای را به هم، ال از همان اوان شکل - گیری خود آغاز کنند. متقابلاً جنبش مارکسیستی - لنینیستی، تحت تاثیر این ضربات و بدلیل ضعفها و محدودیت توان و ظرفیت مادی و معنوی خود و به سبب یک سلسله علل تاریخی - اجتماعی - اندثولوژیک دیگر، در عرصه اندثولوژیک و تثبیت علمی و فرهنگی و مرز بندی قاطع و روشن با دو جریان رویزیونیستی، دچار تشتت و پراکندگی گردید و این تشتت و پراکندگی تا کنون و علمبرفهم چنانچه از امتلا آن همچنان ادامه دارد، جنبش م. ال جهان هنوز نتوانسته است یک سیستم فکری و تثبیت معین را که یا بحکمی و نیازهای واقعی عصر حاضر را نشان دهد و توانمندیهای وابسته به خود را تحت این سیستم معین و واحد گرد آورد.

دستاورد های جنبش کمونیستی جهانی قبل از غلبه رویزیونیسم بر نیروی ما آنکه مناسبات و داخلی اندثولوژیک - تثبیت و عملی کمونیسم است، اما محدودی خود و به تمهائستی با ساختاری از مصلحت و به محدودی های عصر حاضر رسیده و نمی توانند هم باشد. زیرا علمبرعم آنکه به صورت تاریخی ما در همچون گذشته کماکان عصر امپریالیسم علمی و علمگرایی و انحصار سرمایه داری جهانی و عمده انقلاب جهانی سرولسری می باشد، اما گذشت چند دهه از سرمایه، آسهم در دوران منحل و بر ملازم کمونیستی

بسیاری معادلات را دچار دگرگونی کرده است که بعنوان مثال
 سنوان از اقامت نسبی دامنه مبارزه طبقاتی در کشورهای
 اروپائی در یک مرحله، تضعیف شدید با بگا، سوسیالیسم در جهان
 و مسافلا قدرت گرفتن ارتجاع جهانی در این مرحله برانگیز
 سوتن یک طمله از بزرگترین کشورهای سوسیالیستی و احزاب
 کمونیستی سابق جهان (همچون شوروی و آلمان شرقی و چین و ...) به
 اردوگاه ارتجاع جهانی و متقابلا رشد شدت یا بنده بحران عمیق
 سرمایه داری جهانی و برپا به آن شکل گیری دور دیگری از بحران
 انقلابی و مبارزه انقلابی در مرز جهان و در کشورهای مختلف بر
 علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی نام برد این تحولات حتما ضرورت
 اروپائی های نوینی را که منطبق با روح م. ل. و دست آوردهای
 لندن و استانبول باشد طلب می کند. جنبش م. ل. جهانی ما علیه رف
 سرخورداری از بسیاری دستاوردها، فاقد یک چنین ارزیابی
 سیستماتیک، همه جانبه و واحدی در مرز جهانی است. نظریات
 نوسن حزب کارآلمانی، در ارزیابی از حزب و دولت چین تا قبل
 از غلبه رویزیونیستها و در باره نظریات رفیق ما ~~شاید~~
 رویزیونیستی دانستن آن سردا منته این شدت بیش از پیش
 امروز، دستاوردهای شوریک حزب کمونیست چین تحت رهبری
 رفیق ما شوخصا پس از غلبه رویزیونیسم شوروی و تا همین
 اواخر دهه شش و هفتاد فکری بسیاری از انقلابیون کمونیست
 بوده است. ارزیابی جدید حزب کارآلمانی از حزب و دولت
 مناسبات حاکم در چین قبل از غلبه رویزیونیست ها بر چین و
 تحولات ایدئولوژیک - شوریک حزب کارآلمانی با نظریات
 و شوریکهای رفیق ما شو، نمی تواند موجبات یک شدت دیگر را در
 صفوف اس سرورها فراهم نماید. و این در حالی است که هیچ
 محرای واحدی برای بحران انداختن یک مبارزه ایدئولوژیک
 و شوریک همه جانبه برامون این اختلافات، در مرز بین -
 المللی، که بتواند مبارزه ایدئولوژیک حول این نظریات و

اختلافات را گمان‌آمیزه و هدامت‌کننده به نتایج منطقی خود برساند
 وجود ندارد. روشن است که در شرایط وجود یک چنین ضعفی،
 رویزیونیست‌ها با تکیه بر ابزارها و توان خود امکان می‌یابند که
 با تکیه این ضعف و تشتت جنبش را در معرض زیان‌های ناشی از
 نفوذ مسموم خود قرار دهند این ضعف اساسی امکان می‌دهد که
 جوان‌های تردید، تزلزل، انحراف ایدئولوژیک و ناپایداری
 شورویک در میان صفوف م.ل.ها رشد کند و زمینه نفوذ رویزیونیسم
 را در صفوف آنها مهیا نماید؛ هم‌اکنون در شرایط تشتت شورویک
 - ایدئولوژیک جنبش جهانی کمونیستی و هموم رویزیونیسم، در
 همه‌جای‌های تزلزلات رویزیونیستی دامن گرفته است. انحرافات
 راست‌روانه پیروان رفیق ماشویویزه معتقدان به "ان‌بیشه ماشو
 تزدون" انحرافات راست‌روانه حزب کارآلمانی در برخورد به
 کشورهای تحت سلطه و دفاع از استقلال سیاسی برخی رژیم‌های
 مرتجع از جمله ایران و... نشانه‌های از گسترش تزلزل - تزلزلات
 رویزیونیستی و انحرافات اپورتونیستی در بخش پیگیری جنبش
 جهانی کمونیستی است. در مورد بخش ناپیگیری که مرزبندی قاطعی
 با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم ندارد، ومع افنا کثراست
 هم‌ما در بطن این جریان‌ها، نهایتاً قطب بندی صورت گرفته و
 بخشی از آن بسط مارکسیسم انقلابی و بخش دیگر بسط
 رویزیونیسم خروشنجی گشوده می‌شود. جریان ج - ف - خ - در
 ایران، کارودرگوما، حزب زحمتگاران در ویننا م و... نمونه -
 های سارزی از این حقیقت هستند. این گرایش ایدئولوژیک
 مداوم در درون جنبش کمونیستی به رویزیونیسم و سوسیالیسم
 رویزیونیسم خروشنجی و به عبارت دیگر این ضرر مداوم میان
 مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم در جنبش کارگری و کمونیستی که
 در لحظه زمانی آثار و نتایج آن را با تمام وجود لمس می‌کنیم و
 سال‌ها این تشتت ایدئولوژیک در صفوف م.ل.ها که خودارکسو
 ریشه در همان محران ایدئولوژیک داشته و از سوی دیگر تا مداوم

بحران و تا شیرونی و غذایان رویزیونیمشی مداوما، تجدید حیات
 می باید، خلعت عمومی این بحران یعنی خلعت ایدئولوژیک آن
 را بطوری بر ما می نماید. تثنت ایدئولوژیک موجود در جنبش
 کمونیستی جهانی، اگرچه خود مولود ضربات ایدئولوژیک
 رویزیونیم دارد و مرحله تاریخی و هجوم مداوم آن پس از ایمن
 ضربات است و نیز اگر چه این تثنت ایدئولوژیک در صراحت
 پیوسته حیات و شرایط زیستش توسط همان جریان ایدئولوژیک
 بورژوازی و در متن تداوم بحران ایدئولوژیک موجود با تولید
 می شود اما این ظهور بر آمدن به مثابه یک وضعیت معین، خود
 حیات و معینیت مستقلی یافته و عینا و دوام و اثر گذاری خود بر
 جنبش پرولتاریا در سطح جهانی ادا شده داده است و هم اکنون
 بصورت یکی از مشخصه های جنبش م.ل جهانی است. پیروان اگر
 توجه کنیم که در تکیه و حاکمیت این تثنت نه تنها بحران
 ایدئولوژیک فوق الذکر، بلکه عوامل معینی ای، منجمله رشد
 بحران انقلابی و مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و ملی (بسیه
 ضمیمت ارزشد بحران اقتصادی) دخالت دارند، درک هر یک و
 معینیت این وضعیت، بیشتر نمایان می شود. مطابق با جنبش
 و معنی، پیش از هر چیز، نیاز مند ما من زدن به مبارزه ایدئولوژیک
 و از این طریق تا معین اینجا مباحث های ایدئولوژیک - شوریک
 پرولتری این جنبش و ارائه یک سیستم فکری معین و مشخص، بر
 مبنای پاسخگویی از موضع مارکسیستی - لنینیستی به نیازهای
 نظری و عملی جنبش پرولتاریا و توده های زحمتکش در عرصه جهانی
 است. فقط در چنین صورتی است که می توان در برابر مسوول
 تنها جمهوریونیسم وارد و تزلزل در عرصه جهان ایستادگی
 نمود و هر چه م.ل را در این سطح بر افراشته نرنگه داشت. اما این
 خود نیز همانطور که در بطور بعد خواهیم گفت به تنهایی از مبدء هر
 یک از نیروهای م.ل بر نمی آید و شرکت فعال کلیه نیروهای
 انقلابی م.ل در این عرصه مبارزه ایدئولوژیک و شوریک و سوسی

قطب ایدئولوژیک بیرونتا را با در سطح جهانی از این طریق و
با لایحه متحد کردن صفوف آنها و ایجاد یک مرکز و احداث
به منظور با حکومتی به این نیازها را ایجاد می کند.

۲- گسیختگی صفوف نیروهای جنبش کمونیستی جهانی:

یکی از آثار دوزخ به ایدئولوژیک و بحرانهای ایدئولوژیک
بعدی ناشی از آن گسیختگی و پراکندگی سازمانی و تشکیلاتی
و جنبش کمونیستی جهانی بود. در واقع تشتت ایدئولوژیک -
شوریک در این جنبش با زتاب خود را در پراکندگی سازمانی و
تشکیلاتی آن نیز متحقق نمود. و این گسیختگی تاکنون همچنان
ادامه دارد و لطفاً بزرگی برجسته م. ل جهانی وارد آورده است
گسیختگی جنبش کمونیستی، صرف نظر از منتهای بروز و منبع ساز
تولید آن که یکی از مهمترین آن همان بحران ایدئولوژیک
جنبش کمونیستی است، خود هم اکنون به عنوان یک عامل منفی
مستعینا، این جنبش را تحت تاثیر عوارض و آثار خود قرار میدهد و
برسد و بحران نقش مهمی ایفا می کند، بدون تردید در ایجاد
این تشتت، صرف نظر از بحران ایدئولوژیک فوق، عوامل دیگری
از قبیل رشد مبارزه طبقاتی و برآمدن انقلابی در مجموعه جهان
سرمایه داری و پیچیدگیهای شرایط حاضر نیز موثر است. پیچیدگی
روز افزون اوضاع جهانی و ملی و ضرورت انطباق حلق م. ل به
این اوضاع (بخصوص پس از تبدیل نیروی به یک کشور
امپریالیستی در یک مرحله و تبدیل چین به یک کشور سوسیالیست -
روبروی جنبش پس از آن) و ضرورت تدوین و ارائه یک خط منسب
بین المللی در قبال تمادهای اساسی جهان و ایجاد یک صف
و احاد ایدئولوژیک بر علیه روبروی جنبش جهانی، آن ضرورتها
هستند که در شرایط کمونیستی به نیازهای جهانی جنبش م. ل جهانی و
اجزای مختلف آن تبدیل شده است. در متن همین ضرورتها

که فقدان یک قطب متحد ایدئولوژیک در یک سازمان مشخصاً
 بین‌المللی از م. ل. ها که بتوانند صفوف آنها را متشکل کرده و به
 نوازهای فوق‌الذکر پاسخ گوید، اهمیت اساسی می‌یابد.
 سولتاریا یک طبقه جهانی است و لاهرم تا کتیک و برنا مسکه
 بین‌المللی مشترکی را نیز طلب می‌کنند درست در رابطه با همین
 نواز بود که ما زمانهای کمونیستی بین‌المللی بزرگی چون
 انترناسیونال ۱ و ۲ و ۳ بوجود آورده‌چنان دستارود هسای
 عطمی نائل شدند. ما اکنون فاندیک چنین قطب متحد
 ایدئولوژیک و سازمان بین‌المللی قابل‌انتکاش هستیم.
 جنبش م. ل. جهانی قطعه - قطعه شده است و اگر نخواهد به این
 ضرورت اساسی پاسخ گوید بطور قطع ضربات و لطامات بسیار
 نابذیری برپیکر آن وارد خواهد آمد. در حال حاضر شاهد آنیم که
 مثلث‌تهریبات و دست‌آوردهای هر یک از اجزای کل جهانی در
 حصار که به دور آن کشیده شده است مدفون می‌گردد و به دیگر
 بخشهای جنبش اشتغال نمی‌یابد. هر یک از نیروها مجبور است
 خود را با پیگیری به ضروریات تئوریک - ایدئولوژیک و عملی
 عطمی که مسائل موجود جهانی در برابر آن قرار داده است
 سرگردان و طبیعی است که در این پاسخگویی درمی‌ماند و از این
 لحاظ دچار بحران می‌گردد. هر نیروی مجبور است بدلیل این
 تشتت سازمانی بر نیرو و ظرفیت محدود خود تکیه کند و از منابع
 محدود و چیره‌دستش خویش تغذیه نماید. این گسختگی و
 سراکندگی، زمینه‌ای را فراهم ساخته است که روزی بین
 خروجهایی و جنبی هر یک از نیروهای م. ل. را در افراد و انزوا
 موردتهاجم گسترده ایدئولوژیک و تئوریک قرار دهد و طبیعی هم
 هست که یک جنبش ساده‌های عمومی، این نیروهای ضعیف و محرار
 به بحران بکشد در آن تاثيرات معنی‌سافی گذارد. فقدان
 این قطب ایدئولوژیک جهانی و سر به آن صف متحد جهانی
 سولتاریا باعث می‌شود که معارزه ایدئولوژیک در سطح

جهانی میان این نیروها با خاظر تدوین یک خط مشی عمومی مشترک و واحد و سیاستها، که بخصوص جنبش م. ل جهانی از پس کمیونسدت رنج می برد، دچار رکود شود و ایدئولوژی و خط مشی پرولتری، تبدیل به یک نیروی مادی در مرصه جهانی نگردد. کوششهای درجهت تدوین این خط مشی از جانب این نیروهای پراکنده صورت می گیرد اما این کوشش ها با یکدیگر پیوسته نمی خورد و در مجرای واحد جریان نمی یابد. طبیعی است که در چنین زمینه ای تشتت زمانی که ما زنا ب تشتت ایدئولوژیک می باشد (و به همین جهت راه حل رفع آن در درجه اول راه حل ایدئولوژیک است) امکان تدوین حاکمیت یک سیاست عمومی ایدئولوژیک - شوریک واحد و تعیین با عظمت پرولتری بر این کل جهانی دشوار میگردد و دستارودهای پراکنده موجود نمیگذرد بطن این خرده کاری عظیم امکان انتقال و گسترش نمی یابد.

تشتت و گسیختگی ایدئولوژیک و تنگی تلاشی موجود در جنبش کمونیستی هر یک از کشورها در وجه عمده خود، آننگاه که این بحران عمومی ایدئولوژیک در سطح جهانی در جنبش کمونیستی بین العنلی است. اما این بدان معنی نیست که این بحران عمومی ایدئولوژیک لزوماً و فارغ از شرایط و ویژگیهای خاص هر کشور، در همه کشورها بصورت مشخص یک بحران ایدئولوژیک منعکس می شود، تردیدی نیست که جنبش کمونیستی هر کشور در متن شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی خود ویژگیهای فرار دارد که تا شهرات بحران عمومی ایدئولوژیک را بر آن مشروط و مقید به این شرایط خاص می کند. لیکن آنچه که مهم است، عظمت عمومی این بحران، منشاء و عوارض و آثار آن و فراخ رفتن آن از مرزهای ملی یک کشور خاص است بحرانی که بصورت یک پدیده عمومی در کل جنبش کمونیستی جهانی به هر حال تمام اجزاء درونی آن را بصورت های مختلف و در اشکال و سطوح گوناگون تحت تاثیر نفوذ و عملکرد خود قرار میدهد.

۳- ضعف نفوذ و فقدان پیوند استوار

جنبش کمونیستی جهانی در جنبش کارگری و توده‌ای

واقعی است که پس از دو ضربه بزرگ رویزیونیسم — مارکسیسم و در پی کثات‌ده شدن بخش غالب جنبش کارگری — سه ده سال احزاب رویزیونیست، جنبش کمونیستی جهانی از پایه‌های کارگری خود در قطب‌های وسیع و عظیمی محروم گردید و شکاف ژرفی میان کمونیست‌ها و جنبش کارگری بوجود آمد. برهم خوردن این رابطه منطقی و متقابل میان مارکسیسم لنینیسم و جنبش کارگری خود منتهای اختلافی در سیاست جنبش کمونیستی گردید. نیازی به توضیح نیست که کمونیست‌ها و تشکیلات کمونیستی در رابطه متقابل مداوم و ارگانیک با جنبش طبقه کارگری توانسته‌اند به حیات متعارف و پویا و رشدیابنده خود ادامه دهند. برهم خوردن این رابطه حیاتی و محروم شدن جنبش کمونیستی از قدرت طبقاتی عظیم پرولتاریا — معنای پاره شدن شریان حیاتی یک ارگان نیم‌زنده است. ضربات اندک و بزرگ رویزیونیستی و بحران ناشی از آن با این رابطه ارگانیک و ضروری ضربات جدی وارد ساخت. از آن پس و در حال حاضر شاهدانیم که در غالب کشورهای که ارتجاع حاکمیت دارد نیروهای م. ل. غالباً از داشتن رابطه معقول با جنبش کارگری و توده‌ای محرومند و از پایه‌گاه توده‌ای ناچیزی برخوردارند. این نعمان عظیم در کشورهای اروپائی بسیار برجسته و چشمگیر است بطوریکه به جرات میتوان گفت در مجموع این نیروها نفوذی در میان طبقه کارگر ندارند و اساساً مالابه‌های بسیار محدودی از روشنفکران انقلابی را در برمی‌گیرند و این در حالی است که در هفتاد کشورها، احزاب رویزیونیست نسبتاً دارای پایه‌گاه توده‌ای وسیعی هستند و بسیاری از سازمانهای کارگری را در زیر نفوذ خود دارند. در کشورهای تحت سلطه نیز اگر چه این وضع اندکی

بهترین است و ما رکن سیستم انقلابی از نیروی مادی و نفوذتوده‌ای
 بیشتری برخوردار است لیکن این ضعف کماکان وجود دارد.
 ویژگی تعداد زیادی از این کشورها (مثلاً آمریکا لاتین) در این
 است که جریانات ما نثریستی از لحاظ ایدئولوژیک و
 آواستوریستی از لحاظ خط منی تاکتیکی، از بهترین پایه
 بوده‌ای هم نیست به جریان پرولتری و هم جریان روبریونستی
 برخوردار است. این جریانات ما نثریستی که البته خود دارای یک
 طیف وسیع است، عموماً علیرغم عدم وابستگی به روبریونسم
 خروسجفی و اجسی مرزبندی قاطعی بخصوص با اولی ندارد.
 (جریانات چریکی در کشورهای آمریکا لاتین مهمترین این
 جریانات هستند). وجود چنین ضعفی در جنبش کمونیستی، گسسه
 اکنون خود به یک عنایت مشخص تبدیل شده است، بخودی خود
 بحران رادران با من می زند، پایه‌های روشنگری نیروهای
 م. ل. که بنحیه طبعی چنین ضعفی است نمی تواند زمینه‌های
 سرور انواع گراشات، انحرافات و ارتدادها را در صفوف این
 سروها بوجود بیاورد. منشا طبقاتی پایه‌های توده‌ای این
 سروها، باعث می شود که بطور مداوم، روحیات، تعاسلات
 و گراشات روشنگران غرده بوز و ادر صفوف این سروها، رسوخ
 کرده و تعدد عبات باشد. چنین ترکیبی در پایه‌های اجتماعی
 جریانات م. ل. و عدم وجود رابطه منطقی میان م. ل. ها و جنبش
 کارگری بطور مداوم با سیستم روشنگران راد در صفوف این
 سروها رخ می‌دهد. نادانی و طراوت راداران تضعیف می نماید
 و رسه رند بر لرات غرده بوز و اسی راد بر سر نهادند، سمجنگها
 ، حتی‌های مازره طیفاتی بویزه در دوره‌های اتمت ورگسود
 سس و حاکمیت بلا مزارع ارتجاع گسترش میدهد. بعد از پایه
 توده‌ای و ضعف رابطه منطقی و معادلان میان جنبش کمونیستی و
 کارگری، اصطنی است که وجود دارد. اس ضعف اساسی بحر مظار
 اینکه در کشورهای محاصه، درجه‌جدی وجود داشته و ملل ملیسی

سین‌السنلی آن درجه تناسی با یکدیگر موجد آن باشند،
 شمیری در صنعت مستقل آن نمیدهد، لیکن بسیاری است
 که شاحت این عموست به عنوان یک عامل مادی و مشخص در
 حساب جنبش کمونیستی و بحران درونی آن، در بر توانی و قیمت
 بگیرنده شود که بیرونه نگوس و بازتولید مداوم این ضعف اساسی
 (صراط از علل ملی در هر کشور، سوبزه در کشورهای تحت سلطه
 و از جمله ایران که در فمتهای بعدی آن اشاره خواهیم کرد) تنها
 آنجا شکه به حبه جهانی آن مربوط می شود، ناشی ارد و ضربه
 بزرگ ایدئولوژیک روی زمینم بر بگریولتارما و بحران ناشی
 از آن در درون جنبش کمونیستی میباشد.



بدین فرار روشن است که تمام آثار و عوارض اساسی موی، که
 تقریباً می توان آن را از ویژگی ها و خصوصیات اساسی جنبش
 کمونیستی جهانی و اجزای آن در دوران حاضر دانست، بی آنکه
 غربت ایدئولوژیک بود که از ناحیه روی زمینم بر بگریولتارما
 پیرولتارما و جنبش کمونیستی جهانی وارد آمد و در بحران
 ایدئولوژیک ناشی از این ضرات تا تداوم خود شرایط بسیار
 تداوم این ضعفهای اساسی را بازی کرده و می کند. اما
 همچنانکه گفتیم پس از ظهور و نگوس این ضعفها بر سر اس
 بحران ایدئولوژیک، خود که متقابلاً سرگسترش داده است بحران
 ایدئولوژیک تا سرگذاشته و به اسمرار رویداد و آن ساری
 میترت باشد.

این بحران عمومی ایدئولوژیک در حال حاضر، مضمون و
 محتوای اساسی بحران کنونی جنبش کمونیستی جهانی را
 شکل میدهد، بحراسی که سه شرایط و وضعیت مشخص بیابا
 متشابهما سراجرا و نیروهای وابسته به آن در کشورهای مختلف
 منتقل می شود و یا بر سر مفهم تا سرات خود را بر آنها با فسی

می گذارد.

جنبش کمونیستی ایران و همچنین سازمان ما نیز از اسب
بحران عمومی سرکارت است و مستقماً تحت تاثیر آن قرار دارد و
همچنان که خواهم دید اثرات آن را به ناگزیر بر خود می بیند.
اما در کنار این واقعات و رویداد دیگری بسبب
حال ظهور و شکو بر بوده و همچنان پیوسته انکشاف و جسری خود را
می گذراند و در ترسیم چهره آینده جنبش کارگری و کمونیستی هر
روز بیشتر نقش واقعی خود را نمایان می سازد. این واقعات
چیست؟

این واقعات جزئی جز روند گسترش زمینه های عینی رشد و
نفوذ مارکسیسم انقلابی از کشورهای غربی شدن ماهیت پیوسته و
میان شهری ایدئولوژی ضد انقلابی رومیزیونیم در تصادم با این
واقعات عینی است.

در دهه اخیر سرمایه داری جهانی وارد یکی از حادثه های
بحرانهای ادواری خود گردیده است که روز بروز بیشتر در امتداد
تنامات و تعارضات درونی آن رانندت بخشده و عوارض مخرب
آن را بر دیگر امپریالسم جهانی آشکار می سازد. این بحران
امپدانی که وارد دیگر کشورهای غربی است سرمایه داری را
بگورمی سازد و کندگی درونی آن را در عصر حاضر نمایان
می سازد. بیش از پیش بورژوازی جهانی را در غلبه بر این بحران
و عوارض و آثار آن به سنگنا و سن ست می کشاند. این بحران
اجتمادی، که خود مستقماً بحران مناسی را در جهان سرمایه داری
دائمی می زند، منقلاً زمانی که با بحران انقلابی ناشی از
خیزش جنبش انقلابی حلقهای تحت ستیم می گردد، بیش از پیش
امپریالسم را به سن ست می کشاند. عرصه را بر زندگی او سنگ تر
می سازد و رویداد اعمال ارتجاع سیاسی را از سوی آن در کشورهای
مختلف تحت سلطه آن، ساگزیر می نویسد. در حال حاضر در
رویداد عینی گسترش بحران امپدانی امپریالسم و بحران

انقلابی در کشورهای مختلف سبزه در کشورهای تحت سلطه
و بزگی دوران معاصر را ترسیم می کند .

کشورهای سورژوا - روسیونستی و سوسال امیرالیمم
نوروی سزاراس بحران برکنارنشد و بدلیل حملات
سرمایه داران خود ، علمبرغم سبزه گی هائیان نعمت
امیرالیمتها و کشورهای امیرالیمتی غرب ، مستقما
دائرا س بحران گشاده می شوند ، حوادث اغریهتان ، نکاف
درجهه اسدئولوزنگ روسیونستها و شکل گیری پدیده ای بنام
کمونیسم اروپائی - که در عین حال سبذگی روسیونستی
حرونیعی را بطور عریان و خارج از هرگونه ظاهرفریبی نمایان
می سارد - ، شکاف در روسیونستهای حاکم بر شوروی و انگلیس
آن در اجزای وابسته به آن در کشورهای دیگر و تلاش دارودسته های
روسیونست برای ترسیم تئوریک تئورهای روسیونستی
امشاده نمود هائی از این رشد بحران در کشورهای فوق الذکر
است ، این بحران بخش از پیش چهره عریان روسیونستیم را در
برای طبقه کارگرو توده های خلقهای کشورهای مختلف بر مبنای
مسازد و ماهیت ارتجاعی ولیمیرالمزم بیان سوسده آن را در سطح
جهان به نمایش می گذارد .

مولفه های فوق الذکر آن زمینه های عینی و ذهنی است که
در سطح جهانی زمینه رشد ما رکسیسم انقلابی را فراهم می سازد و
ریشه های مادی غلبه م ، ل ه ا بر بحران موجود در صفوف آنها را
در جهت قوام بخشیدن به پایه های ما رکسیسم انقلابی و رسیع
تدریجی آثار و عوارض حاصله از این ضربات ایدئولوزنگ موجود
می آورد . بحولات یکسال اخیر در جنبش کمونیستی ایران ،
بحوسی می تواند نشانه اش را س فاکتورها را به سود جنبش
کمونیستی (یعنی بحران اقتصادی - اجتماعی موجود ، بحران
انقلابی در حال رشد و افشای ماهیت ارتجاعی روسیونستم)
بروسی نشان دهد ، بطوری که میتوان ادعا داشت که

چشم انداز نویدبخشی از رشد و اعتلا در برابر جنبش کمونیستی
ایران گشوده شده است که م. ل. ها می بایست این امکانات و شرایط
مساعد را تبدیل به یک واقعیت عینی نمود، و از قوه به فعل
درآوردند، بنا بر این می بینیم که در کنار فاکتور بحران در جنبش
کمونیستی، این فاکتور نهی به موازات آن در حال نشوونما و
تکوین است و روز بروز بیشتر خود را در عرصه واقعیت تحمیل
می نماید.

۳- بحران در جنبش کمونیستی ایران

اگر نخواهیم در ارزیابی از وضعیت کنونی جنبش کمونیستی ایران، در سطح مشاهده و بیان یک سلسله منوهای و واقعیت‌های موجود باقی بمانیم، باید بتوانیم علل اساسی شکل‌گیری و رخا کیمیت این وضعیت که خویش را در نمودهای مختلفی متجلی می‌آورد، بشناسیم.

اینکه بی‌موسسه تکرار کنیم، جنبش کمونیستی ما دستخوش تشنگی و پراکندگی است. اما قدا رتباط با طبقه کارگر و پانگه شونده‌ای قابل قبول است، دچار عقب ماندگی از جنبش و دستخوش غم‌ده کاری است و... بدین معنی نیست که هنوز ارزیابی صحیحی از وضعیت جنبش کمونیستی و بحران کنونی آن بدست آورده‌ایم. این کار فقط حکم‌آظهار نظریک ناظر به طرف بر سر جریان امور را دارد. و تردیدی نیست که محدود کردن ارزیابی و شناخت در این سطح و فراتر رفتن از سطح نمودها، یک مارکسیست را، آن‌چنانکه می‌خواهد این "واقعیت" و وضعیت "را در جهت" مطلوب "تفہیر" دهد و را لمن گام به گام می‌برد و دچار انحراف می‌شود. فی المثل او پراکندگی را می‌بیند، عقب ماندگی و غم‌ده کاری را می‌بیند اما چون از ریشه‌های این واقعیت غافل است، راه حل را در جمع مکانیکی این اجزا، پراکنده‌سازی رفع عقب ماندگی و غم‌ده کاری جستجو می‌کند و بدین ترتیب پایه‌های ثنوریک یک "تشکیلات اشتراکی" را می‌ریزی می‌کند، که طبعاً در نهایت منتهی شکست از آن حاملی بدست نمی‌آورد. تردیدی نیست که اگر بخوانیم معنات اساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران را، که نمودهای واقعی یک بحران فراگیر انسان مسکارد بر شمارم مانده‌اند، این معنها و خصوصیات اساسی اشاره می‌کنیم:

۱- تثبت ایدئولوژیک - تئوریک و برپا به وبه تسع آن تثبت سازمانی .

۲- نبود پیوند استوار با طبقه کارگر و توده ها و فقدان پایگاه توده ای قابل قبول و ترکیب عمدتاً روشنفکری این پایگاه .

۳- بحران رهبری و عقب ماندگی فاحش کمونیستها از جنبش طبقه کارگر و توده ها و حاکمیت سماری خرده کاری برجسته کمونیستی .

پی گمان هر یک از این مختصات در مرحله کمونیستی متقابلاً در بحران کمونیستی جنبش کمونیستی نقش ایفا کرده و در نهاد و موشد بد با زتولید آن شرکت و نقش فعال و تشدید کننده را دارا هستند. اما آنچه که اهمیت اساسی در آن زمینه هائی است که در شکل گیری و برآمدن ضعفها ایفای نقش کرده و تمامی این مختصات و حلقه ها را در یک حلقه اصلی و گره عمومی به یکدیگر مرتبط می سازد، این حلقه اصلی را ما چیزی جز همان بحران عمومی ایدئولوژیک موجود در کل جنبش کمونیستی جهان می گوییم که در طی دو دهه در کارگر و روشنفکران آن اختلال ایجاد کرده و آثار و عوارض مشخصی - که آنها را شمرديم - بر جای گذاشته است. نمی دانیم اما احتمالاً با پیدا فاش کرده که علیرغم این ریشه مشترک عمومی، جنبش کمونیستی هر کشور خاص و از جمله جنبش کمونیستی مسلمان دارای پیشینه و تاریخ مشخص است و بر زمینه های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی معینی حرکت می کرده است که طبعاً نه تنها این زمینه های تاریخی - اجتماعی و... در شکل گیری وضعیت کنونی حاکم بر جنبش کمونیستی به عنوان یک عامل تعیین کننده نقش بوده اند، بلکه ویژگیهای خاص به اسکا س بحران عمومی بر خود، بخشیده اند. برای روشن نشدن این عوامل ملی و جهانی و چگونگی ارتطاط بحران عمومی ایدئولوژیک با خصوصیات فعلی جنبش کمونیستی ایران لازم است که بیشتر توضیح دهیم.

وزگی تاریخ جنبش کارگری ایران در این است که فعل از

سرور تحولات ریزسوسیالیستی در جنبش کارگری ایران (به تبعیت
 از همین تحولات در سطح جنبش کارگری و کمونیستی جهانی) به
 زمان محدودی (دوران فعالیت حزب کمونیست ایران) جنبش
 کارگری ایران هرگز تحت یک رهبری پرولتری قرار نداشته است.
 در طی دودهه‌ها زمانهای ۲۰ تا ۴۰ که دوران اوج و گسترش بسی-
 ما به موسیالسم و جنبش کمونیستی در سطح جهانی و دوران
 اوکمری جنبش کارگری در ایران است، حزب توده یعنی تنها
 نیروی بانفوذ در جنبش کارگری ایران، یک خط مشی غم-
 سورژوآشی رفرومیستی را در ایران دنبال میکرد و علمبردار
 ماسه‌های وسیعی که در میان توده‌ها و جنبش طبقه کارگر بدست
 آورده بود، این توده‌های وسیع را جز به سلخ رفرومیسم و با سفیم
 سوسیالیستی داد. جنبش کارگری و کمونیستی ایران، در حال حاضر
 هنوز میراث زمانهای سنگین این جریان خرد بورژوازی و
 اسورتونیستی آن دوره را بردوشهای خود حمل میکند، با بهره
 برداری از نتایج سیاستهای همین جریان رفرومیستی بوداگتبه
 ارتجاع حاکم توانست، جنبش کارگری را در ایران تا رومسار
 نما بدو ضربات هولناکی برینگر آن وارد آورد، ضرباتی که هم
 اکنون نیز شاخه‌ها و عوارض آن هستیم. واقعیت این است که
 جنبش نوس کمونیستی ایران که میراث و اراسن تلاش‌های و
 گسختگی جنبش کارگری ناشی از رفرومیسم‌های ننگارانه حزب
 بوده است، تاکنون نتوانسته است به جریان این ضعف اساسی
 پاپیل آمد و توده طبقه کارگر را بگردخوش متحد و متشکل نماید.
 ظهور ریزسوسیالیسم خروشی در ایران زمانی صورت گرفت که
 جنبش کارگری ایران به شدت تضعیف شده و جنبش کمونیستی نیز
 در محافل و دستجات کوچک و عموماً سرگردان، نمود دیگری نداشت
 عرب بوده سر که تا پیش از غلبه ریزسوسیالیسم بر حزب کمونیست
 سوری به مثابه یک جریان خرد بورژواشی در جنبش کارگری
 رهبری آن ماسه غنایت و سازش با رژیم در غلبه و با سازش

خارج از کشور، یک جریان رفورمیستی خیابانکارانه را نمایندگی
 می‌کردند. از این پس بعنوان نمایندگان و مدافعین
 رویزیونیسم خروشقی بدستال خیابانهای پیشین خود برضد
 مارکسیسم لنینیسم و بویژه در عرصه شوریک - ایدئولوژیک
 دست به اقدام زدند. به همین دلیل قبل از ظهور این
 تحولات ایدئولوژیک در ایران، جنبش کارگری به اندازه کافی
 مورد ضربت جریان رفورمیستی حاکم بر آن قرار گرفته بود، و توان
 چندانی برای آن باقی نمانده بود که تحت حاکمیت ارتعاشی و
 دیکتاتوری عمربان پهلوی سهم‌زندان گیسری را نصیب
 رویزیونیسم خروشقی نماید! اما در همین حال ظهور این تحولات در
 ایران و جهان، ضربات عمیقی بر جنبش پرولتاریا وارد آورد و
 جنبش کمونیستی را در بحران عظیمی فروبرد. در آن زمان این
 ضربه صرفاً از جنبه ملی و در رابطه با انحرافی که در جنبش کارگری
 ایران بوجود می‌آمد مطرح نبود بلکه عمدتاً از جنبه بین‌المللی
 آن و در رابطه با ضربه بزرگی که بر جنبش کارگری جهانی، توسط
 نیرومند و عظیم پرولتاریا، در سطح جهانی و اهمیت بسیار آن
 و مارکسیسم انقلابی در سطح بین‌المللی وارد می‌آمد، قابل
 تا کم نبود. در واقع پرولتاریای ایران تنها از درون جنبش
 کارگری در ایران مورد ضربه رویزیونیسم فرامی‌گرفت بلکه
 مهم‌تر از آن از پیش بزرگی از حیوانه عظیم مادی و معنوی جنبش
 در سطح جهانی محروم‌مگشت. تحولات رویزیونیستی در بخش مهم
 جنبش کمونیستی جهانی و بحران جنبش کمونیستی در عرصه جهانی
 و ملی پرولتاریای ایران را پیش از پیش در بحران ایدئولوژیک و فقدان خط
 منی انقلابی پرولتاریا قرار داد. پرولتاریای ایران، همچنانکه در
 بسیاری از کشورهای دیگر محروم‌شد که که براساس "معماری"
 رویزیونیستی محبط را با ایدئولوژی نحل کند که به زیر پرچم
 رویزیونیسم قرار گرفته بود. منی جریکی، "تکسوع کفوی در
 معادل معاسی ایوریونیستی جنبش کارگری بود" (لنن) که در

ایران شکل گرفت و پس از یک دهه برج‌نشین نوین کمونیستی
 ساخته شدند و آن را در انحراف خود غرق ساخت. بدین ترتیب
 بروی تکوین و رشد ملی چریکی و به بیان دیگر انقلابی گری خورده -
 بورژوازی، صرف نظر از زمینه‌های مساعد اجتماعی - طبقاتی آن در جامعه
 از لحاظ ایدئولوژیک مستقیماً در رابطه با ظهور، بروز و حاکمیت
 رویزیونیسم خروشچی در جنبش کارگری قابل تحلیل است. اما
 غلبه رویزیونیسم، و نیز رفرمیسم پیش از آن نه تنها جنبش نوین
 انقلابی و کمونیستی را به سمت انقلابی گری خورده بورژوازی و غنط
 ملی آوانتوریستی چپ سوق داد، بلکه در عرصه شعوری و سیاسی
 نیز میراث نامیمون خویش را بصورت گرایشات تمام‌عقلی و
 پوپولیستی، که در سراسر دوران حیات ملی چریکی، هم‌ساز
 طبیعی آن بود، در میان انقلابیون جوان باقی می‌گذاشت و در
 جریان حرکتشان، تفکرات آنها را مداوماً در معرض بحوث خود
 قرار میداد. هم‌آنانا رفرمیسم و هم پوپولیسم‌ها کم‌برجنبش چریکی ایران
 تا آنجا که به عنصر ایدئولوژیک (ذهنی) مربوط می‌شود، عکس‌العمل
 غلبه و نفوذ رویزیونیسم و رفرمیسم در جنبش کارگری و توده‌ای ایران
 بود. بدین ترتیب تاریخ حداقل دوده‌ها غیر جنبش کارگری ایران
 با ضربات ناشی از ظهور رویزیونیسم خروشچی گره می‌خورد. پس
 جریان با آثاری و عوارض سوء خود نه تنها بحران ایدئولوژیک و
 شتت مغربی را در عرصه ایدئولوژی و شعوریک در جنبش کمونیستی
 ایران دامن زد، نه تنها بتدریج و در طی دوره‌های متفاوت جنبش
 کمونیستی را از جنبش طبقه کارگر و با به‌های توده‌ای خود محروم
 نمود، بلکه با ایجاد جنبش وضعیتی در جنبش کمونیستی، سهم‌بزرگی
 در عقب‌نگاهدشتن این جنبش و ناتوانی آن از بسا حکومتی بسه
 نیازهای جنبش طبقه کارگر و جنبش خلق، سوپزه در دوره‌های اعتلای
 انقلابی در جامعه، ایفا نمود. بدین ترتیب متا هده می‌کنیم، که
 تکوین اوماع کمونیستی جنبش کمونیستی، صرفاً بر اربمل اجتماعی
 - طبقاتی که در این عا مورد بحث نیست، مستقیماً با بحران

ایدئولوژیک ناشی از غلبه رویزیونیسم بر بخش غالب برجانبش
 کارگری بین المللی و اشکاف آن در سطح ملی را بطسده دارد و
 و از آن منشا میگردد، اما همچنانکه در گذشته نیز گفتیم ضربات
 ایدئولوژیک رویزیونیسم و بحران ایدئولوژیک ناشی از آن در
 طی دوده‌ها غیر، تنها در شکل گیری و تکوین خطت های اساسی
 کتونی جنبش کمونیستی ایران - که آنها را برشمردیم - موثر
 نبوده است بلکه از همان آغاز تا کنون و هم اکنون نیز مداوم
 با تولید این شرایط و تداوم بحران موثر و دارای نقش فعال
 است، و درست به همین دلیل است که به رویزیونیسم نیا بدسسه
 مشابه یک امر مرده تاریخی و یا منتزع، بلکه به عنوان یک جریان
 ارتجاعی فعال، متحرک و نیرومند که هم اکنون بطور مسداوم
 جنبش کمونیستی و کارگری ایران را در معرض نفوذ ایدئولوژی
 بورژوازی قرار داده و عناصر مادی و ذهنی بحران فراگیر کنونی
 را بدست تا شیر نفوذ تشدید کننده خود فرار میدهد، نگریست،
 اکنون برای این جا به است که میتوان تصور درستی از مختصات
 کنونی جنبش کمونیستی یعنی از علل اساسی جدائی کمونیستها
 از طبقه کارگر و توده‌ها (آثار ساختی بحران) از یکسو و تشنست
 ایدئولوژیک حاکم در جنبش کمونیستی بدست آورد و بر این اساس
 درک صحیحی از علل اساسی عقب ماندگی عنصر آگاه کمونیستی
 از جنبش خلق در شرایط کنونی احتمالی انقلابی و بیخاری غسره
 - کاری حاکم بر آن دست یافت :

۱- آثار ساختی بحران عمومی ایدئولوژیک در ایران

هما نظور که در قسمت قبلی گفتیم، این ضعف از آنجاست که
 رابطه متبادل میان جنبش کمونیستی و روشنفکران انقلابی
 بیرونی را، با توده های کارگر و حمتکش بهم میخورد و میان آنها
 جدائی حاصل میشود، این وضعیت تا شیرات سو، خود را بر مفسوف
 تشکلات انقلابی کمونیستی باقی میگذارد. در ایران هما نظور که

گفتم فرمیسیم و غایت حزب شده، توده‌کارگران گردآمده به دور حزب را متلاشی نمودیم و بیرونیم تمام عبارات ما آشکار و موافق خود، این تلاشی جدایی را کامل کردیم از آن، این منی چریکی بود که از موضع انقلابی اما آوانتوریستی، این جدایی را به برنسیب ارتقاء داد و از غط منی کمونیستی کنار توده‌ای بطور کامل جدا افتاد. حاکمیت سالان سال منی چریکی بر بخش اعظم جنبش کمونیستی طبقه‌کار را از شکل انقلابی خود محروم نمود و متقابلاً خود باعث گشت که نیروهای کمونیستی تحت سیطره این منی در حیطه روشنفکرانه خودیابی بیامند و نتوانند در جهت پیوند با طبقه‌کار رگر و توده‌ها حرکت نمایند.

حاکمیت منی چریکی که بلافاصله ذهنی، خود مولود میران ایدئولوژیک جنبش کمونیستی بود، میراث نامیمون و فرمیسیم و روبریونیم در جنبش‌کارگری را دست نخورده باقی گذاشت و با خط منی و تئوریهای آوانتوریستی خود این اثرات زیانبار را مطلقاً تثبیت نمود. این جدایی و ساخت غیرمتعادل، فقط در دوران رشد مطلق انقلابی در جامعه بود که اثرات زمانبار واقعی خود را آشکارا نشان داد، مانی که دیگر منی چریکی نماند به موزور شکستگی خود نزدیک شده بود.

منی چریکی که در همین حال به دلیل غفلت بوهولیتستی و تمام‌ظنی خود، زمینه ایدئولوژیک همزیستی بنیان انبوع گرایشات خرده‌بورژوازی و نطفه‌های گرایشات بورژوازی رفاه‌میکرد در دوران اوچگیری بحران اتحادی - اجتماعی جامعه و رشد متلاشی انقلابی و شکستگی مبارزه طبقاتی تناقضات ذاتی خود را آشکارا ساخت و بیش از پیش اثرات زیانبار تئوریهای خود را در حداثی کمونیستها از توده‌ها بر ملا نمود و نیروهای معتقد به این منی را به سن بست گذاشت. از طرف دیگر این خصوصیت ساختی جنبش کمونیستی به موقت مبادت روشنفکرانه این جنبش بود. سهمین جهت این مبادت روشنفکرانه نیزه نوبه خود

زمانه انواع ترلرلات ایدئولوژیک را در این حرمانات موجود می آورد. و بحاللات و کرامانات خورده سورژوایی روشنفکران انقلابی را در عفو آنان سرورش ممداد. شوروشف آنا روشنی در آنها را در لحظه مناسب به سانسفم خورده سورژوایی تبدیل میگرد. روحیات مغفلی و لمرالستی را در آنها رشد و نمو ممداد و... آثار ایدئولوژیک این مافت احتما می را به ویژه بن از فنام در میان روشنفکران سرولتا ربا و تشکلات انقلابی کمونیستی به خوبی شاهد بوده ایم...

۲ - تشتت ایدئولوژیک، انعکاسی از

بحران عمومی ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی ایران

واقعیت سرد و سال اخیر جنبش کمونیستی ایران و تحولات درونی آن، سروضی سرطالت آن دیدگاهی که تشتت ایدئولوژیک را معدیه انعکاسی از وانی، ناسخگی، ضعف و فقر تشویرک سیاسی و اسامات و ناروضی های تشویرک - سیاسی تلقی میگرد. (۲) دلالت دارد. دوره معاصر جنبش کمونیستی ایران (حدافل ده ساله اخیر)، مترادف با حاکمیت یک دوره انحرافات پوپولستی بسر دیدگاه های جنبش نوس کمونیستی بوده است، انحرافی که هم بدلیل شرایط عینی مساعد و هم بیسسه تاریخی - ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی ایران امکان ظهور و غلبه پیدا نمود (با در قسمت آینده این مسئله را ما زیر خواهم کرد). جنبش کمونیستی ایران توانست عمدتا در عرصه عطف ملی سیاسی باطنی حرکتی مرمیسی اما می نماید اما نتوانست با سببش پوپولستی همراذ آن به مرمیسی آگاهانه و روشن دست نماید. انحرافات پوپولستی جنبش کمونیستی ایران، که دعا بر ایدئولوژیک خود را سوزیه در شرایط خاص موجود در روسوسم ماس میگرد. اگر در دوره رژیم شاه که حطت پوپولستی جنبش بر علیه رژیم سیاسی

ما کم بر همه مرزهای طیفاتی ما با افکنده بود، توانست به خیانت
 خویش در ده نهمت جنش کمونیستی ادا به ده هدر چنده که در همین
 دوره سرگراشات منقادی با روشنتر شدن مرزها و سنگریهها -
 یشان تکامل بپولیسیم به روزه سومم از یک سو سنگریه فعال
 به ما رگسم لمینیم و دوری از بولیسیم از دیگر سو آشکار
 بیافختند اما من از قضا مویا بر آمدی شتر ما رزه طیفاتی بود هم
 تنگش این خملت بپولیسیتی جنش حداقل از لحاظ همینسی
 دیگر چنین امکانی برای حیات آن محدود می گشت و ورشکستگی
 نظریات و منش بپولیسیتی من از سن آشکار منماخت. تحت
 این شرایط تمام گراشات که منومی در زیر سایه این پیش همه
 خلقی، امکان همینستی و جمع پیدا کرده بودند می بایست سمت
 طبقه‌اش خود را در عرصه مبارزه آشکار طیفاتی روشنتر نماید و از
 سایه به روشناسی گام گذارند. تحت این شرایط، گراشات نهفته
 در این زمینه بپولیسیتی، خوشتر را تکامل میدهند و با دریدن
 این سوسه بپولیسیتی بر خاک طیفاتی خود قرار میگیرند.
 بپولیسیم در تکامل خود در بخشی از جنبش کمونیستی ایران که
 راه بهره‌آرا در پیش گرفته بودند، به روز سومم تکامل پیدا
 کرد و برخی سروهای دیگر نتوانستند به سمت خط مشی
 پرولتری سمت گیری نمایند (هرچند که بطور کامل از آن رهائی نیافتند
 و اکنون بمنزله نمانده اند) تحولات درونی سازمان ج-ف-خ بروشنی نشان
 داد که چگونه رابطه درونی و ناگسستی و نزدیکی میان بپولیسیم و
 روز سومم، هم به لحاظ منشاء تاریخی آن و هم به لحاظ پیوند
 آیدئولوژیک آن در شرایط معاصر وجود دارد. فدائیان خلق، که
 شاید بتوان گفت سمبل بولیسیم در ایران بودند، سرانجام در
 پی تحولات درونی و در بخش غالب خود، بپولیسیم و گراشاتش
 روز سومستی خود را به روز سومم تکامل ارتقاء دادند و در این
 مجلات حای گریسند و آن پس شاهد هستیم که چگونه مربیان
 روز سومستی، سوسه و عدا و ماخسهای مختلف همینست

کمونیستی را در معرض نفوذ و تاثیر خود قرار میدهد و هرولتاریز را از ما در معرض سمومات ایدئولوژیک خود قرار داده و تشتت ایدئولوژیک را بطور بلاواسطه ای پدید میآورد. تحولات ایدئولوژیک اخیر جنبش کمونیستی ایران، که همچنان ادامه دارد، بخوبی این مسأله را تمام عیاراً این بحران ایدئولوژیک را بصورت نقابلی مداوم دو ایدئولوژی پرولتری و سوسیالیستی و سوسیالیستی، و به مثابه ریشه اصلی تشتت کمونی ایدئولوژیک حاکم بر جنبش نشان میدهد. تبدیل و تکامل مداوم اپورتونیسم بیولستی سوسیالیسم در بخش های مهمی از جنبش کمونیستی ایران، اکنون بصورت بسک واقعیت جسم در پیش روی ما عرض اندام میکند.

۳- بحران رهبری و بیماری خرده کاری

در جنبش کمونیستی ایران

اکنون بخوبی میتوان دریافت که عقب ماندگی جنبش کمونیستی از جنبش در حال اعتلای کمونی در وجه عمده خود مولود کدامین عوامل و عناصر عینی و ذهنی در جنبش کمونیستی است. بحران عمومی ایدئولوژیک هم در بعد تاریخی و هم در بعد مشخص آن وضعیت به جنبش کمونیستی ایران بخشیده که این وضعیت خود به مثابه یک بحرانیت مستقل و موجود جنبش پراکنده کمونیستی ایران را در عقب ماندگی مفرط نسبت به جنبش خلق قرار داده است و بدین ترتیب سومین خصمه کمونیستی جنبش کمونیستی، یعنی بمسأله خرده کاری و بحران رهبری (عقب ماندگی) را پدید آورده است. ما در ذیل به این مسأله و عوامل آن در جنبش کمونیستی سوسیالیسم می پردازیم.

جنبش کمونیستی ایران با وضعیتی که از آن سخن گفتیم، زمانی که ما گسترش اعتلای افلاسی در جامعه و سرنگشت دهسار بحرانی سمرات عمیقتر گشت. چه گسترش مبارزه طبقاتی و طائف

شنماری را در پیش پای کمونیست‌ها نمکذاشت که آنان قادر به
 با حکومتی به این وظایف سنگین و پشیمان نبودند. محدودیت
 توان ایدئولوژیک-سیاسی - تشکیلاتی، نیروهای جنبش
 کمونیستی، تشتت ایدئولوژیک-سیاسی و لاجرم تشکیلاتی موجود،
 وضع بی‌سود آنها با توده‌ها، امکان ایجاد هرگونه شناسایی را بر
 طرفت این نیروها و وظایف پیش‌رویشان سلب می‌کرد. این عدم
 ساسات میان نیروها و وظایف بنویس خود فعالیت این گروه‌ها را
 دچار اختلال نموده و بحران عمومی حاکم بر آنها را دامن می‌زد اما
 از طرف دیگر بحران انقلابی موجود خود زمینه اجتماعی - سیاسی
 رشد جنبش کمونیستی را فراهم نمود. گروه‌ها و محافل کمونیستی
 به مفاسد و وضعی شکل گرفته و پررشد می‌نمودند. این رشد در عین
 حال بپراکندگی را به همراه داشت، چرا که تشتت ایدئولوژیک -
 سیاسی و فقدان یک قطب ایدئولوژیک-سیاسی قوی و نیرومند
 کمونیستی که دارای برنازه و وضعی مشخص پرولتری باشد و
 اصولاً فقدان شور و بهرنازه و وضعی روشن پرولتاری در مورد
 انقلاب ایران، باعث می‌گشت که پراکندگی تشکیلاتی در جنبش
 کمونیستی نیز شکل وضعی رشد و گسترش یابد. این مجموعه
 محافل، سازمان‌ها و گروه‌های ریز درشت که در عین حال دوران رشد
 و گسترش جنبش کمونیستی را نوبت می‌دادند، تحت این شرایط
 جنبش کمونیستی و پیش از آنکه توانسته باشد از پیش‌تدارک دیده
 و آماده‌گی لازم را کسب نموده باشد خود را در برابر امواج گسترده‌ی
 ارجحیت توده‌ای یافت. درست برخلاف روسیه سال‌های قبیل از
 ۱۹۰۲ که محافل سوسیال دموکرات در طی یک دوره کارسایسی -
 شورویک از یکسوا ارتباط با طبقه کارگر از دیگر سو، از لحاظ
 سیاسی - تشکیلاتی و رابطه توده‌ای توانسته بودند به اندازه
 معینی در خود آماده‌گی موجود ساز و نرسیده‌ی ترتیب به استقبال
 جنبش کارگری و عکس‌برده‌ی سال‌ها شناختند. در ایران این
 جنبش شدیداً کمونیست‌ها را غافلگیر نمود. و در قضا به همین دلیل

هم هست که ایما دبحرانی که از این عقب ماندگی نیروهای م. ل. از جنبش توده‌ای در ایران پدید آمده و می‌آید، بسیار بیشتر از امتداد بحرانی است که در روسیه ۱۹۰۵ - ۱۹۰۲ بدلیل انقلابی انقلابی جاسعد عقب ماندگی عنصر آگاه (آنها هم با وجود آن تدارک نسبی) بوجود آمده.

عقب ماندگی فاحش عنصر آگاه م. ل. از جنبش توده‌ای و کارگری وقتی در شرایط پراکندگی این نیروها وضع شدیداً شرایط آنها با توده‌ها موقوف می‌شوند، بیماری خرده‌کاری را به مثابه یکی از عوامل تشدیدکننده بحران در جنبش کمونیستی ما، در این دوره، دامین می‌زند و خرده‌کاری به عنوان بیماری عمومی تمام جنبش کمونیستی، نیروها را در جنگال خود می‌فشرد. بنا بر این خرده‌کاری به مثابه یک بیماری زمانی بوجود می‌آید که طبقه‌بندی ماندگی کمونیست‌ها را از جنبش توده‌ها، در شرایط پراکندگی (۲) آنها تعمیل شود. این بیماری خرده‌کاری، بخودی خود یک انحراف ایدئولوژیک نیست، بلکه یک وضعیت و یک بیماری عمومی است که تمام جنبش را بزرگ کمیت خود در می‌آورد. و چنین است که هر سال ۵۲، که دیگر مبارز طبقه‌ای به اوج خود رسیده است و وضعیت انقلابی بر کشور ما حاکم می‌شود، عمل و وسعت خرده‌کاری نیز عنصر است - انزایش می‌باید و کمونیست‌ها را به‌ها شبه‌تشیان منحصراً تبدیل می‌نماید که با صورت به‌نا توانی خود و عظمت جنبش توده‌ای می - نگرند. بدون آنکه قادر بوده‌باشند به این وظایف و مسائل عظیم نائی از مبارزه‌ستورگ جاری در جامعه پاسخ در خوری بدهند. نیروهای درمدمیرمی‌آیند که به‌شور بزرگ کردن این عقب‌ماندگی بهره‌از توده‌ها می‌تواند و عقب‌ماندگی خود را با شور و شوق بی‌شائبه و این ضعف را به‌سرحه‌فضیلت ارتقا بدهند. از این پس اگر موسم به‌مثابه یک گرایش ایدئولوژیک (که در مواردی گاه مسارفوی مشهود) رخ می‌نماید بسیاری از نیروهای م. ل. را در دستهای خود می‌فشرد. این گرایش اگر بوسیله در مرحله تشویری

انگال گوناگونی بخود میگیرد؛ کم بها دادن به جنبش توده‌ای، توجه کم‌بها به جنبش طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مجموعه جنبش توده‌ای و انقلابی، ندادن به تانسیل بالقوه موجود در این طبقه رزاسی اغراق آمیز از عقب ماندگی انقلابی آن از خرده-بورژوازی، منوط کردن مبارزه مسلحانه (در شرایط و موقعیت انقلابی - پراانتزاسیست) به ارتباط با طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست و قرار دادن این وظایف در مقابل هم، حرکت نکردن از جنبش توده‌ای و موقعیت اجتماعی در تعیین شکل مبارزه و وابسته کردن این امر به ضعف‌ها و نارسایی‌های موجود در میان جنبش کمونیستی و خود آن شکل... (به نقل از جزوه نقدی بر پیش‌بند سوی مبارزه ایدئولوژیک... از انتشارات سازمان ص ۵۲-۵۴)

در واقع تحلیلات گوناگون این گرایش اگونیستی بود که در مرحله عمل و تئوری، خویش را نشان می‌داد.

این گرایش اگونیستی برداشته‌بیماری خرده‌کاری و لاجرم به اسما و سحران عمومی جنبش کمونیستی می‌افزاید و آن‌ها را تشنه می‌کند، چرا که آن را به فضیلت ارتقاء میدهد. و داستان معروف، "خداوند به کارتان برکت دهد" را بار دیگر زنده می‌کند. بدین ترتیب قیام در میان بهت و حسرت کمونیست‌های عقب مانده سوق به سوت و نه‌شنها این عقب ماندگی را نه‌وضوح و درازخ‌خوش نشان داد بلکه ورشکستگی آن گرایش‌های اگونیستی و تئوریهایی ناشی از آن را نیز ثابت نمود. قیام و نتایج آن ملاک سنجشی بود که در تائید نظرات و تئوری مارکسیسم‌لنینیسم ما درستی و ورشکستگی آگونیسم را نشان داد. سهمین دلیل است که می‌بینیم این گرایش اگونیستی بعد از قیام با کامیابی‌های بلند می‌عقب‌نشینی می‌کنند. قیام سهمین ماه‌ها زشتی جبهه این خرده‌کاری و بیماری ناشی از آن را نشان می‌دهد و هیچ تائیری در ارتس رفتن این خرده‌کاری ناشی نمی‌گذارد. محضی انقلابی و وظایف ستمبار ناشی از آن، سهم در سمن تحولات سس ارتسام، ادامه می‌ساید. و لسن

در حالتی است که وضعیت جنش کمونیستی از لحاظ کمی کماکان در وضعیت سابق است. و همچون سرنا مه و نقشه ای برای غلبه بر بیماری در طی یک پروسه آکا هانه ارائه نمیدهد. و سر و هوسا کماکان از جنش عمیقند و به دنبال آن طی طریق میکنند. حصرده - کاری بیماری عمومی تمام جنش کمونیستی است که پس از تمام نیز کماکان ادامه یافته است و حتی در مواردی اسعاد آن گسترده - شروعی برگشته است

در وضعیت مشخص فعلی جنش کمونیستی اسران دستخوش بیماری خورده کاری است و این بیماری اثرات خود را در تمام مسی پهنه ها باقی میگذارد. نشانه های این بیماری کدامند؟ برای این منظور کافی است تا پرسبکتی بود قیق تری از یک تشکسل جنش کمونیستی و اثرات خورده کاری را در آن تصویر نمود. این پرسبکتی خود تصویر گل جنش کمونیستی است. در پرسبکت تشکل م. ل غالباً با این علائم و نشانه های بیماری روبرو هستیم گروهی نتوانند به وظایف عاجل و روشن که جنش تسس بوده ای و کمونیستی در مقابل یک تشکل م. ل قرار داده است پاسخ گوید. این عدم پاسخگویی صورت مشخصی در عرصه های شورسبکت ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی یعنی تمام مسی عرصه های فعالیت کمونیستها تجلی می یابد.

تشکل فوق همواره در برابر انبوهی از وظایف پاسخ ناگفته قرار میگردد که ظرفیت و توان محدودش قادر به پاسخگویی آن نیست. در این وضعیت او بناچار به دنبال جنش روان است و بنا فاصله عمیدی در پشت سر آن در حرکت است و در یک کلام به بسا دوی جنش تبدیل شده است به هادی و راهنمایی آن. در زمینه تشکلاتی اختلال در کارکرد وظایف تشکلات بسداد میکند و تشکل احساس میکند که انبوه وظایف بر روی دوشش باقی مانده است. در زمینه تنوری خود را قادر نمی یابد که به انبوه مسائل و معضلات مسجد، موجود یا سخو یا تد. در عرصه وظایف عملی خود را فاقسد

خط مشی روشن و با دورنمایی ساد. جرده کاری این نیروها را به
سادوی جنبش تبدیل می‌کند و حمله، حلقه و رهبری کنندگی را
از آنها می‌گیرد و این تصور عمومی بگ شکل می‌گیرد
گمونی است که تقریباً در غالب تشکلات در در حاکم و مطبوع
مختلف اکناع در هر رندونگامل ایدئولوژیک - سیاسی مازمانی
آنهاست امداق دارد. یکی از مختصات اساسی وضعیت کنونی
جنبش گمونی است که حامل عقب ماندگی جنبش گمونی است
از جنبش شده ای و این خود سرآمد عملکرد مولفه ها و فاکتورهای
است که در طور نسبی از آن سخن گفتیم. بدین ترتیب می‌توانیم که
چگونه محرار عمومی ایدئولوژیک در تداوم حیات و ناشرات خود
در ترییم بهره کنونی جنبش گمونی نقش ایفا می‌کند، و عوامل
و عناصر مشکلها این وضعیت را تحدید حیات می نماید.

۴- راه حل چیست؟

اکنون آنچه که در پیش روی ما قرار می‌گیرد این است که راه سرون رفت از این وضعیت بحران‌ناهنجش کمونیستی چیست و چگونه میتوان آنرا در مسیر صحیح هدایت نمود که بتواند ما را محکوم عملی این بحران باشد. تردیدی نیست که این "راه حل" رابطه مستقیم با تعلیمی دارد که از اوضاع جنبش کمونیستی و علی‌الوجه بحران آن ارائه دادیم. ما توضیح دادیم که بحران عمومی اندئولوژیک حاکم بر جنبش کمونیستی جهانی و ایران، به معنای یک بگ پدیده تاریخی و مشخص، آثار و عوارض مابینی اندئولوژیک خود را (بصورت جدائی جنبش کمونیستی از جنبش طبقه و نبوده‌ها از یکسو و تشتت اندئولوژیک و سرپاشی آن بر اکنافی سازمانی از سوی دیگر) بر جنبش کمونیستی باقی گذاشته و آنها را بصورت مشخصه‌های اساسی جنبش کمونیستی ایران درآورده است و بلاخره توضیح دادیم که این آثار و عوارض بهینت پایه‌ها، که محاسبات کمونی جنبش کمونیستی را ترسیم می‌کند، عقب مابدیگی عنصر آگاه کمونیستی از جنبش کارگری و جنبش توده‌های طبقه را باعث شده و در شرایط مختلفی جنبش توده‌ای بسیاری حربه‌کاری و تحمیل نموده است. بدین ترتیب بسیاری حربه‌کاری نیز، به معنای آثار و عوارض اوضاع کمونی از حصارهای کمونی جنبش کمونیستی ایران است. بدین قرار راه حل، در بعد عام حسود، روشن میشود، برای از میان بردن این عقب مابدیگی و بسیاری حربه‌کاری، ما بدینشت اندئولوژیک - سیاسی از یکسو و هدایتی کمونیستها از طبقه کارگر و توده‌ها را زنجیر نمود و انجام آیین و تالیف نیز خود مستلزم تلاش پی گیر برای ایجاد حزب کمونیست ایران در پرتوشتت خود و نیزه‌هایی جاده و روشدانقلاب ایران

ودرک صحیح از بحران عمومی ایدئولوژیک و کوشش در جهت حل آن است.

ممکن است بر ما خرده گرفته شود که برپا به این تحلیل، و از آنجا که ریشه عمومی بحران را در واقعیتی جستجو میکند، که جنبه تاریخی و جهانی داشته و غلبه بر آن از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی خارج بوده و چنین تلاشی جنبه ولونفا رهیستی خواهد داشت. پاسخ ما به این خرده گیریان در مورد غلبه گامل بر بحران عمومی هم منطقی و هم مثبت است! مثبت است چون کسی که معتقدیم، بدلیل خلط عمومی این بحران، که اذهان ساده اندیش معمولاً آنرا از یاد میبرند، غلبه گامل بر آن نیز نه تنها از عهده جنبش کمونیستی ایران به تنهایی ساخته نیست بلکه اپسوس غلبه یابی نیز نیازمند زمان طولانی تری است که در طی آن امکان تکامل جنبش کمونیستی و رفع موانع موجود بر سر راه آن از جانب عمده آگاه پروولتری پیدا شده است. ما معتقد نیستیم که پروولتاریس ایران میتواند، در سطح ملی، بطور کامل بر این بحران غلبه نماید. و با زمینچنانکه در قسمت های قبیل گفتیم، پیشرو این راه حل نیازمند یک همکوشی عمومی از جانب تمام ملل های جهان در تمامی کشورها، سوبژه آنهاست که بدلیل موقعیت و توان ایدئولوژیک خود امکان حرکت در این سورا دارند، می باشد تا بتوانند با وجود آوردن یک قطب ایدئولوژیک متحد پروولتری در سطح جنبش کمونیستی، سپاه برانگنده و ضعیف جنبش کمونیستی را متحد نمایند. قطب ایدئولوژیک که بتواند، برپا به یک میسارزه ایدئولوژیک همه جانبه ما رو بزبونیم در اشکال مختلف آن، و با تکیه بر سلاح مارکسیسم - لنینیسم و سوبژه تطبیق غملاق آن بر شرایط دنوار و سجده کمونی، کمونیستهای جهان را گرد خوش متحد کرده و سوبده سواری ما را آنها و جنبش کارگری و سوبده ای در سطح جهانی بوجود آورد.

ما علسر دعا علسا دونا کند ما سراس جنبه ارماله، ما سسر

جنبه دیگری نیز مرا تا کید را ریم و گفتیم که آثار و عوارض اسپن
بحران عمومی ایدئولوژیک در ارتطاط با ویژه گیهای جنبش
کمونیستی ایران اکنون خودیمنی به مشخصه های اساسی جنبش
به معنای آشکار در جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است. که
راه حل خاص خود را نیز طلب میکند. این مشخصه های اساسی را،
ما تعریف کرده ایم و نشان دادیم که چگونه این عوامل در پروسه
تأثیر متقابل خود بر جنبش کمونیستی، چهره کنونی آن را بصورتی
ترسیم کرده است که ما از آن سخن گفتیم. و توضیح دادیم که
نتیجه نهایی این رابطه و تأثیرات متقابل مولفه های فوق،
بحران رهبری و بیماری غرده کاری را در جنبش کمونیستی بوجود
آورده است. بیماری ای که اکنون بطور بارزی با آن روبرو
هستیم. بنا بر این گام برداشتن در جهت حل این عوامل بحران را
در سطح ملی، نه تنها شرط ضروری غلبه نسبی بر این بحران در سطح
ملی است (بدون آنکه قادر باشد آن را بطور کامل از میان بردارد)
و نه تنها این راه حل در عرصه ملی بنویسند خود نمیتوانند نظر نیست
و توان جنبش کمونیستی را برای تلاش در جهت غلبه بر بحران
عمومی فوق الذکر بسیار رفزونتر نماید، بلکه ارائه این راه حل
در سطح ملی بمنابر و وظیفه مبرم و اساسی کمونیست های ایران،
بمنظور تحقق بخشیدن امر ایجابی در حزب کمونیست، هم اکنون به
نیا زاساسی مرحله کنونی جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است
هر کس از پذیرش این واقعیت و وظایف ناشی از آن طفره رود دچار
با سبب مفراط و خردگندگی خواهد شد و در انتظار "روز مبادا"
جنبش کمونیستی را به انحلال خواهد گشاید. اکنون باید به اسپن
سؤال پاسخ داد که با توجه به اینکه بحران رهبری و عقب ماندگی
(و به بیان دیگر بیماری غرده کاری) در جنبش کمونیستی ما در وجه
عمده خود، رابطه مستقیم با تشتت ایدئولوژیک - سیاسی و جدایی
از نوده ها دارد، راه حل مشخص چیست؟ در این باره توضیح میدهم.
گفتیم که پراکندگی و غرده کاری مشخصه ضعف و بحران دوران

رشد جنبش است. زمانیکه تناسب میان وظایف انبوه برخاسته از انقلابی جامعه و وضعیت و ظرفیت جنبش کمونیستی به هم میخورند و دومی از اولی شدت به عقب می افتد. در چنین صورتی مماست در دوره دیگری و تحول پدید آید و در آن سراسر متناسب با اولی گردانید تا بتواند پاسخگوی مسائل و نیازهای ناشی از آن باشد.

در چنین شرایطی خرده کاری برزمنه پراکندگی است که امکان رشدی مابدویه بیماری تبدیل میشود. بنا بر این برای رفع خرده کاری، مابدپراکندگی را رفع نمود و وحدت، یعنی شکل عالیتری از کیفیت سازمانی را جایگزین شکل عقب افتاده و کهنه شده آن کرد. یعنی دوران فعالیت های پراکنده و محفلی جدا از یکدیگر را خاتمه داد.

لنین در همان مقاله "طرح میانیه..." پس از توضیح وضعیت حاکم بر جنبش کمونیستی روسیه و توضیح خرده کاری بعنوان بیماری اصلی این جنبش و علل آن، در ادامه سخن درباره راه حل نتیجه گیری سخنان خود چنین میگوید:

"و حال نتیجه گیری عملی: وظیفه ما سوسال دموکراتها این است که با یکدیگر وحدت کنیم و کلمه تلاش های خود را در جهت تشکیل یک حزب متحد و مستحکم، حزبی که تحت لوای برنامه سوسال دموکراتیک انقلابی مبارزه کنند، سمت دهیم، مداوم جنبش را حفظ کرده و منظمآ آنرا سازماندهی کنیم." (همانجا)

پس به آراشه راه حل مشخص می نشیند. طرح خود را که همان روزها مدکارگری سراسری است آراشه میدهد. اما یک نکته دیگر را که مابد در گفتار لنین بر آن تاکید ورزید، این است که او خود تا کبدمیکنده "سجا دو حکیم حزب" و به عبارت دیگر تا مین وحدت سوسال دموکراسی "نمیخواهد صرفآ اعلام شود یا تعویضا همه جمعی از ساسندگان (خواهند گفت فرانس وحدت!) برقرار کردند. چنین وحدتی را سادیساکرد" (همانجا).

لننن این سخنان را در سال ۱۹۰۰ بیان میکرد. می دانیم که همین "بنا کردن" حزب و وحدت سوسیال دموکراسی روسیه، ۴ سال بطول انجام میدوید و به مسیر پریپیچ و غمی راطی نمود. و دیدیم که در این ۴ سال، چه جریان مبارزه ایدئولوژیک و آنهم در درجه اول بر علیه اکونومیسم بحثها به انحراف عمده جنبش سوسیال دموکراسی روسیه، دامن گرفت و تنها زبانی امکان تشکیل حزب فراهم گشت که اکونومیسم بحثها به یک نشی و گرایش ایدئولوژیک بورژوازی و یک دستگاه ایدئولوژیک و فکری (که در سال ۱۹۰۰ هنوز نظفله های آن در حال شکل گرفتن بود و لننن زبانی که مسئله "بنا کردن" حزب را مطرح میباخت بهیچ وجه هنوز به ایضا مشکلات آینده، در جهت این "بنا کردن" و موانعی که اکونومیسم ایضا خواهد کرد و آلفه نموده). طرف شده و تحت فشار شدید مبارزه ایدئولوژیک و افشای ماهیت آن بکلی منزوی گردید و بطول استالین، زبانی که تنها خاطر ناگواری از آن باقی ماند و "اکونومیست" از طرف اکثریت کارکنان حزب مانند توهمین تلفی میشد. این طرف شدن فقط در شا به مبارزه ایدئولوژیک رهبران سوسیال - دموکراسی روسیه و در رأس همه لننن، امکان پذیر گردید، و این شرایط فراهم شد که سوسیال دموکراتها بتوانند حول برنامه و خط مشی و اصول سازمانی ای که "ایکرا" در مدت این سالها مرتباً در سطح جنبش ارائه میداد، بسیج و متشکل گردند و عملاً هژمونی یک برنامه، سیاست و خط مشی بر کل سوسیال دموکراسی روسیه تأمین گردد. بنا بر این صرف تاکید بر مسئله رفع براه کندی و عقبماندگی و تأمین وحدت، بدون پرداختن به پروسه این تأمین وحدت با توجه به خصوصیات فعلی جنبش کمونیستی، که مضمون این پروسه را تضمین کند سخن پردازی بوجوبی محتوی، از قبیل همسان فریادهای وحدت طلبانه ای است که بسیاری از نیروهای م. ل. س. میدهند و فرمان وحدت فوری کل جنبش کمونیستی را صادر میکنند. گفتیم که خرجه کاری جنبش کمونیستی ما تنها یانسی از

پراکندگی و عقب ماندگی عنصر آگاه از جنبش توده‌ای نیست، بلکه در پیش مهمی از خود ناشی از جدایی از طبقه کارگر و توده‌ها نیز می‌باشد. این ویژه‌گی جنبش کمونیستی ما، سبب می‌شود که وحدت جنبش کمونیستی به هر طریق، نتواند با سخگوی حل مسائل مربوط به بیماری غرده‌کاری حاکم بر جنبش کمونیستی ایران باشد. بلکه برای غلبه بر این بیماری باید در جهت غلبه بر این ضعف اساسی یعنی جدایی از توده‌ها هم حرکت نمود و با تمام قوا تلاش نمود که رابطه تنگاتنگ و فشرده‌ای، با جنبش توده‌ای و به ویژه جنبش طبقه کارگر برقرار ساخت، تا بدین ترتیب یکی از زمینه‌های محلی، تداوم بیماری غرده‌کاری، بتدریج از میان برداشته شود. درست است که تا مین این ارتباط در سطح قابل قبول خود را به مستقیم با رفع پراکندگی دارد یعنی نیروهای مجزا، به تنهایی نمیتوانند هریک، رابطه ارگانیک با توده و طبقه برقرار سازند. اما این درست نیست که این امر را موکول به تا مین وحدت و رفع پراکندگی نماییم. چنین نتیجه‌گیری از بیخ و بن غلط است. اگر قبول داشته باشیم که ایحاد حزب (یعنیسی تا مین وحدت جنبش کمونیستی) منوط به داشتن پایه مطلق در میان طبقه کارگر است (چرا که حزب دسته متشکل پیشا هنگ پرولتاریا است و نه دسته متشکل پیشا هنگ روشنفکران!) بنا بر این رفع این پراکندگی کل جنبش بدون آنکه بر زمینه چنین رابطه عدالتی استوار باشد، همان سازمان واحدی خواهد بود که داستان آنرا میدانیم.

از طرف دیگر ما نه گفتیم که پیرویه تا مین وحدت و پیوند برقرار ساختن با جنبش به یکدیگر موکول میشوند، بلکه گفتیم که برای حل مسئله غرده‌کاری باید این دورا به مثابه دورشته فعالیت متوسط با هم پیش برد.

اما این یکسان مسئله است. مسئله مهم دیگر این است که پراکندگی سازمانی را چگونه میتوان رفع نمود و وحدت را چگونه

می‌توان برقرار ساخت ؟

گفتیم که نشئت سازمانی بطور عمده با زتاب نشئت ایدئولوژیک - سیاسی در درون جنبش کمونیستی است. بنابراین رفع نشئت سازمانی جواز طریق رفع نشئت ایدئولوژیک و تئوریک میسر نیست. به عبارت دیگر وحدت با بدحول نشوری، برنا مه و خط مشی واحد معینی که نتوانند پاسخگوی مسائل اساسی انقلاب، جامعه و مبارزه طبقاتی باشند صورت گیرد. آیا چنین شرایطی برای جنبش کمونیستی ما وجود دارد؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد روشن توانسته است شکل بگیرد و بوجد آید؟ آیا یک برنا مه و خط مشی واحد نتوانسته است اعتبار خود را در جنبش کمونیستی باز یابد و پیشتر را مسلط نماید و جنبش کمونیستی را بگردن خویش فراخواند ؟

نگاهی به سیر تکامل جنبش کمونیستی در دو سال اخیر میسر است. پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد. علمبرغم اینکه به جرات می‌توان گفت در این دو سال جنبش کمونیستی ایران هم میزان چیده مال نسبت به گذشته تکامل و جهش پیدا کرده است. دوران کودکی وارد مرحله متکاملتری از حیات نوین خود می‌گردد، همچنین علمبرغم اینکه در مسیر این تکامل گرایشات متفاوت با مفروضات در برابر یکدیگر، به تجهیزات درجهی می‌رسند. پرداخته و مراحل مختلفی از تئور ایدئولوژیک و اپشت سر گذارده اند، آری - علمبرغم این حرکت تکامل و بهیچا که طبعاً جاری ستاوردهای بسیاری برای پرولتاریای ایران در همه فرجه‌ها بوده است؛ لیکن واقعیت نشان می‌دهد که وجود گرایشات متفاوت ایدئولوژیک - تئوریک از یک سو و بهره‌ای از اینها ملت و سر - در کمی‌های موجود حصول مسائل اساسی پیشروی جنبش امکان‌ها کمیت یک نشوری و برنا مه کمونیستی را در کل جنبش کمونیستی فراهم نکرده است. جنبش کمونیستی ما علمبرغم روند قطعی‌شدی شدید در روشن در طی دو سال گذشته که

همچنان ادامه دارد، هنوز در میان گرایش‌ها متفاوت تقسیم شده است. تا شیرات و نفوذ روبرو بنویسم و پورتونیم، در جنبش کمونیستی ما هنوز بر اذهان بخش‌های بزرگی از جنبش کمونیستی ایران و توده‌های صديق آن سنگینی میکند. و همین وضعیت به خوبی می‌تواند چهره گمنامی شتت ایدئولوژیک موجود را در کنار سیرتکالی جنبش کمونیستی بخوبی نشان دهد.

اوضاع پس از قیام و پیچیدگی ناشی از آن در تحلیل اوضاع جامعه، روند انقلاب و مبارزه طبقاتی، بیش از پیش این ضلع را برجسته ساخت. علاوه بر این که زمینه‌ای را فراهم ساخت که بتدریج گرایش‌ها، روندها و سیستم‌های فکری متفاوت، خوب شدن را آشکار سازد، که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم. در حال حاضر شتت و پراکندگی ایدئولوژیک - تئوریک یکی از خصیصه‌های اساسی جنبش کمونیستی است و خودمانی است در برابر حل مسئله وحدت.

این شتت، صرف نظر از ناروشن بودن بسیاری از مسائل مربوط به انقلاب ایران، جامعه و مبارزه طبقاتی، بطور عمده ناشی از شکل‌گیری سیستم‌های فکری متفاوت و اختلافات گاه عمیقی است که بخصوص در طی دوره اخیر بخوبی آشکار شده است. و ریشه ذران بحران عمومی ایدئولوژیک دارد که بطور تاریخی - مشخصی با زتاب خود را در درون جنبش کمونیستی ایران بصورت تکسسل گیری گرایش‌ها ایدئولوژیک مختلف باقی گذاشته است. اما علمبرغم این اختلافات هنوز یک سیستم نظری و ایدئولوژیک معین نتوانسته است خود را بر کل جنبش کمونیستی غالب نماید و حقیقت خود را بر اکثریت نیروهای متشکله آن ثابت نماید و بدین ترتیب این اکثریت را بگرد خویش متشکل سازد.

راه چاره برای رفع این شتت، چیزی جز مبارزه ایدئولوژیک بر سر نظری و برنامه و خط مشی انقلابی، جهت دستیابی جنبش به یک برنامه و خط مشی و تئوری کمونیستی واحد از یکسو، فعالیت

تئوریک برای پاسخگویی به معضلات و نا روئنی‌هایی که در حال حاضر برای انقلاب ایران و مبارزه طبقاتی و به عبارتی برای پیشبرد فعالیت سیاسی - عملی از اهمیت بسیاری برخوردار است از دیگر سو نمی‌باشد. این است آن پروسه‌ای که تا همین وحدت جنبشش کمونیستی نیاز منطقی کردن آن است. مبارزه ایدئولوژیک و کار تئوریک حول برنا نه و خط مشی انقلابی و در یک کلام تئوری انقلابی. این همان چیزی است که در روسیه در سال ۱۹۰۲، صرف نظر از زمان نیست سیاسی مشترک ۱۸۹۸ (یعنی کنگره اول حزب) از حزب لنینیست توسط "چه باید کرد" لنین، تأمین گردید و به این ترتیب زمینه ذهنی تشکیل حزب فراهم شد. ما اکنون به یک چنین برنا سه و تئوری انقلابی ای خاص جامعه خویش نیاز مندیم، اما نکته مهم این است که این تئوری، در پشت میزهای مجادله و بحث از قلمبرگ کنفرانس و حدث بوجود نمی‌آید بلکه در ارتباط ارگانیک با پراتیک انقلابی حاصل میشود. و بقول لنین: "تئوری انقلابی صحیح که آن نیز به نوبه خود تربیت جامعه نسبت تحفظ در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک واقعا توده‌ای و واقعا انقلابی شکل نهایی بخود میگیرد" (چپ زوی). این مبارزه ایدئولوژیک باید بتواند با کمک راندن انواع گرایشات غیر پرولتری، جنبش پرولیتاری و به خصوص گرایش رویزبونیستی که انحراف عمده جنبش کمونیستی از حث ایدئولوژیک است، میان، برنا سه و ساسه، پرولتاریا را تحکیم بخشد و راه نفوذ و سلطه آن را بر جنبش کمونیستی و نیز به میان توده‌ها و بخش آگاه آن فراهم سازد. بجز این هیچ راه عمل دیگری که بتواند پراکندگی را رفع و وحدت را تأمین نماید متصور نیست.

مهمترین شرط موفقیت در این مسد، درک عمیق و واقعی خود صف‌ها و سماری موجود است. اس درک، یعنی از شرایط فاش آمدن بر حران کمونی است. سم درک، میان برنا سه نقشه مسدو آگاه‌های است که برای عمده بر این - باری با دسترسه مسدو،

راه‌حلی که در خطوط کلی خود جز رفع براه‌کنندگی و تأمین وحدت
ایمنی کیفیت تبدیلی در جنبش از طریق مبارزه ایدئولوژیک
و گارتشوریک به منظور کشف و تدوین تئوری انقلابی، برنامه
و خط مشی پرولتری و طرد و افشای انحرافات پدید آمده بر سر این
مسائل جهز دیگری نیست.

مضمون اصلی این مبارزه ایدئولوژیک در جنبش کارگری
 مبارزه بر علیه رویزونیسم به منظور افشای و طرد آن است که بر محور
 تدوین و ارائه تئوری برنامه و تاکتیک کمونیستها در شرایط حاضر
 صورت میگیرد. هدف این مبارزه ایدئولوژیک - تئوریک نیست
 تا مبنی وحدت و انجام ایدئولوژیک - تئوریک جنبش کمونیستی
 و پی ریزی پایه‌های حزب طبقه کارگر ایران است. نکته‌ای که در
 اینجا باید یادناک نمود این است که، از پیرو سرافراز شدت ایدئولوژیک
 در جنبش کمونیستی ایران، دست‌هایی به تئوری و برنامه مسدود
 تا کتیک پرولتری نباید دیدگاه مطلق و نفی گرایانه‌ای داشت
 بطوریکه دستاوردهای جنبش کمونیستی در این زمینه در مسیر
 تکاملی اش تاکنون، بویژه در دو سال اخیر، مورد تردید و نفی
 قرار نگیرد. جنبش کمونیستی ایران به بسیاری از عناصر و
 پایه‌های تئوری انقلاب ایران توانسته است دست پیدا کند و
 خوب شدن را به آن مطلع سازد تا چه مسلم است، تکامل ایستادن
 دستاوردها از یک سو و فراگیر نمودن آن در جنبش کمونیستی از طریق
 مبارزه ایدئولوژیک بر علیه رویزونیسم و لپورتونیسم موجود است. این
 مسیر را مانندان طولانی نمی بینیم، آن روز را چندان دره و دست
 نمی بینیم که جنبش کمونیستی ایران از حیث ایدئولوژی، تئوری
 و برنامه کمونیستی، در شرایط مشخص ایران، خوب شدن را مطلق
 داده و استوار نماید و تمامی نیروهای صادق جنبش کمونیستی را
 دور خود گردآورد.

* * *

جنبش کمونیستی ایران، علیه رجم و جود ضمه‌ها و نفع‌های بسیار

وجود عوامل بحران زادرودون آن، ضربه دشمنان پرولتاریسا
 روهیزونیسم واپورژونیسم برپیکران، بویژه دردوسال اخیر و...
 در مسیریک حرکت تکاملی قرار گرفته و خوبتر را از میسبان
 معاشب و دشواریهای فراوان به جلو میکشاند. روندگسترش، شدت
 و تعمیق تضادهای سرمایه داری در سطح جهانی و نیز تضاد و بحران
 اقتصادی - اجتماعی وحدت تضادهای طبقاتی در جامعه مساو
 بیش از پیش چشم انداز عمقی یابی و گسترش بحران انقلابی را هم
 در سطح جهانی و هم در کشور ما نوید میدهد. پرولتاریای ایران در
 چنین متنی از اوضاع جهانی و ملی قرار گرفته است. ویی شکست
 اگر بتواند به موقع به تجهیز و آماده سازی خود در برابر حوادث ناشی
 از این تحولات بپردازد، خواهد توانست از این شرایط به بهترین
 وجه در جهت تکامل خود و تشکیل و تثبیت آلترناتیو انقلابی در برابر این
 اوضاع و به پیشبرد و به سر رساندن انقلاب ایران، بهره بسر برداری
 نماید. آنچه که مهم است این است که از لحاظ مبنی این شرایط
 در حال حاضر به سود پرولتاریا عمل میکند. و در اینجا تنها حرکت
 خلاق، پویا و انقلابی از جانب جنبش کمونیستی است که شرط تضمین
 این موفقیت است. در غیر این صورت پرولتاریای ایران یک
 مرحله دیگر طعم شکست را احساس خواهد کرد. نیروهای آگاه
 پرولتاریا، مسئولیت چنین شکستی را بر عهده خواهند داشت!



۵- توضیحات

۱- حزب کمونیست آلمانی نیز، اگرچه موضع دقیقش در این سن
 مورد در آن مرحله بر ما ناشناخته است لیکن او نیز در این سن
 انحراف دارای سهم متناسب با نقش و موقعیتش در جنبش
 کمونیستی است. در سالهای بعد، حزب کمونیست آلمانی، این عدم
 تلاش در جهت بوجود آوردن یک قطب پرولتاریایی در سطح جهانی
 بصورت متحد و متشکل، تشویریه نمود و به پرتسبب ارتقاء داد. رفیق
 انور خوجه در گزارش به کنگره هفتم حزب کار آلمانی گفت:

"ما قصد داریم (...). مسئله اینجا دیک چنین ارگان نیمگی
 (کمینترن - پیکار) را به مقیاس بین الطلی مطرح سازیم.
 چنین ارگان نیمگی برای دوران کنونی مناسب نیست. و
 نتایجی را که هم مبارزات انقلابی احزاب ما را کمینست -
 کمینست در سراسر جهان انتظار دارند بسیار نخواهد آورد."
 اینکه چرا رفیق انور خوجه چنین ارگان نیمگی را "در شرایط
 کنونی" مناسب نمیداند و چرا معتقد است که آن "نتایج لازم را
 بسیار نخواهد آورد" بر ما روشن نیست و رفقای آلمانی نیز هیچ
 گاه این ادعا را روشن نکردند. لیکن یک چیز بر ما روشن است
 اینکه رفقای آلمانی، همچون حزب کمونیست چین تحت رهبری
 رفیق ما شو، به اهمیت اساسی متشکل و متحد کردن جنبه پراکنده
 و مشتت پرولتاریای جهانی در زبریک پرچم ایدئولوژیک و
 تشکیلاتی واحد کم بها می دهند و به ضرورت جهانی آن واقف
 نیستند. و این نمیتواند یک انحراف کوچک و کم اهمیت تلقی
 گردد. جنبش کمونیستی جهانی، سالهاست که از این نقصان
 و ضعف اساسی، رنج می برد و ضربه می بیند.

۲ - عمده گروه‌هایی که برپایه یک اشتلاف ایدئولوژیک، گسرو و "وحدت انقلابی در راه آزادی طبقه کارگر" را تشکیل دادند، دارای این نقطه نظر انحرافی بودند، نفس حرکت این گروه‌ها، برای ایجاد یک تشکل اشتلاکی، بخودی خود همین این دیدگاه بود. اصولاً سز "تشکلات دوران گذار" یکی از پایه‌های تئوریک خود را بر همین مبنا قرار می‌دهد، بعنوان مثال یکی از گروه‌های پیشین شرکت - کننده در این اشتلاف (رفقای پیوند) چنین می گفتند:

"اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک کنونی (چه میان گروه‌ها و چه در درون آنها) قبل از هر چیز - و مطمئناً قبل از آنکه نتیجه سیستم‌های فکری متفاوت باشد - ناشی از تشلت ایدئولوژیک وضع تئوریک مجموعه جنبش است، همبابت دیگر ما بیش از آنکه با اختلافات ایدئولوژیک روشن و مشخص روبرو باشیم، ما یک سلسله ابهامات، سودرگمی‌های ایدئولوژیک - تئوریک مواجه هستیم". (مقدمه‌ای بر چند نوشته از لینن در باره وحدت) (تاکیدات از ما است)

بنابراین ذکر این رفا، از علت عمده تشلت ایدئولوژیک روشسن است: یک سلسله ابهامات سودرگمی‌های ایدئولوژیک - تئوریک آنها واقعیت دوره اخیر جنبش کمونیستی و بحران ایدئولوژیک شکل گرفته در آن که منجر به انشعاب‌ها و ارتدادهای بسیاری از جانب بخشی از این جنبش گردید و نیز واقعیت امروزین خود رفقای "وحدت انقلابی" دلیل روشن بر بطلان و انحراف این نظریه ایورنونیستی نیست. آیا با اکنون وقت آن نرسیده است که اب، رفقا به تحدید نظر احساسی در این نظریه دست زنند؟

۳ - از آنجا شکی که درک محدودی از خرده‌کاری و اکونومیسم و رابطه این دو وجود دارد، ضروری است که در این مورد توضیحاتی بدهیم.

خرده‌کاری و اکونومیسم: اشتباه تئوریکی که تاکنون صورت مکرر و اکنون نیز در برخی موارد صورت مکرر آن است که

"خرده‌کاری" را یک انحراف ایدئولوژیک قلمداد می‌کنند. و این سرپا یا اشتباه است. خرده‌کاری وضعیت است که در شرایط غلبه ماندگی نیروهای آگاه کمونیست از جنبش بوده‌ای (زمانی که راه اعتلای پیما بد) و زمانی که توأم با این غلبه ماندگی بر پراکندگی نیز بر جنبش حاکم باشد، موجود می‌آید و شکل پستک بیماری را بخود می‌گیرد. بنا بر این بیماری خرده‌کاری "مختص تمام جنبش است" و از ناحیه آن بخودی خود هیچ گونه گناهی به گردن انقلابیون کمونیست نمی‌افتد! همین پراکندگی جنبش کمونیستی و به تبع آن بیماری خرده‌کاری در روسیه را به طوری دوره‌ای به مثابه یک "مرطبی می" چنین تصویر میکنند:

"خصوصیت اصلی جنبش ما که این او از به وضوح آشکار شده است، پراکندگی و غفلت خرده‌کارانه آن است. محفل‌های محلی به گونه‌ای تقریباً مستقل از محافل موجود در نقاط دیگر و حتی (قبل از آن) به نحو مستقل از محافل کسبه در همان نقاط فعالیت داشته‌اند و با دارند، تشکیل میشوند و به فعالیت می‌پردازند. هیچگونه سنتی بوجود نمی‌آید و تدابیر می‌برقرار نمی‌شود، نشریات محلی با زتاب تمام و کمالی از این پراکندگی و عدم انضاط با قدرت آورده‌های گذشته سوپال - دمکراسی روس است. ما دوره کمونیستی را درست به این دلیل بحرانی می‌دانیم که جنبش از این غفلت خرده‌کارانه و از این پراکندگی فراتر رفته است و گذار به شکل عالتر، وحدت یافته نیروها و زمان یافته تر را قویا طلب می‌کند، و این گذار همان چیزی است که ما خود را موظف به کوشش برای ندارد آن می‌دانیم. ما گفته بیداست که این پراکندگی در مرحله معین معنی در اوائل آن کاملاً احسان یا پذیرفت. و تعدادی ادامه کاری برمانی کسبه جنبش پس از دوران طولانی رکه در انقلاب ما است و همچنین

چنین حیرت انگیز شده می‌کند، امری طبیعی است ...
(لنبن "طرح بهیانه هیئت تحریریه ایگرا و زاربا" سال
۱۹۰۰)

بنابراین پراکندگی و غرده‌کاری ناشی از آن نسا
دوره‌ای معین بخودی خود یک ضعف و یک بیماری طبیعی
است، نه یک انحراف ایدئولوژیک اسادریسی
حال غرده‌کاری رابطه نزدیکی با انحراف ایدئولوژیک
اکنون میسّم دارد، اکنون میسّم می‌کوشد تا غرده‌کاری را تشریح
نموده و آن را به سز حد پرنسب آرتفه دهد، اکنون میسّم غرده‌کاری
را "تقدیس" می‌کند و در بر لیر آن سرفرومی آورد.

لنبن درباره رابطه اکنون میسّم با غرده‌کاری که بمختلّه یکسّماری
رشد مخصّص تمام جنبش است با طرح این استدلال که آنها این
خرده‌کارها می‌توان با اکنون میسّم که بمختلّه یکی از جریا نهایی
سوسال دمکراسی روسی می‌باشد مربوط ساخت آنها سخ می‌دهد که
آری بعقیده ما می‌توان زیرا عدم آمادگی عقلی و ندانم‌کاری در
کار سازمانی در حقیقت برای همه ما و از جمله برای کسانی هم که
از همان اول بدون انحراف از نقطه نظر مارکسیسم انقلابی پیروی
می‌کردند، عمومیت دارد، البته این عدم آمادگی چیز دیگری هم
در بردارد و آن عبارت است از بطور کلی محدود بودن تمام دامنه
فعالیت انقلابی پی نسپردن به این نکته که با وجود جنبش
محدودیتی از انقلابیون هم‌ا زمان خوبی نمیتوانند وجود آید،
و بالاخره - که عمده مطلب هم اینجا است - کوشش برای تشریح این
محدودیت و در آوردن آن بصورت یک "تشریح" مخصوص یعنی در این
رشته هم سرفروآ آوردن در برابر جریان خود بخودی، همین‌تفه رگابین
کوشش‌ها می‌مان آمده است دیگر تکی بآلی نمی‌ماند که غرده‌کاری
با اکنون میسّم مربوط است و هر آینه ما داس خود را از جنبش
اکنون میسّم بطور کلی (یعنی درک محدود تشریح مارکسیسم و نقش
سوسال دمکراسی و وظایف سیاسی آن) رها نکنیم از محدودیت

دا منه فعالیت مبارزاتی خویش نیز نمی توانیم رهایی با هم
(لنینی منتخبات آثار ص ۱۱۲).

لنین این گونه کوشش‌ها را همانا تشویزیه کردن این خرده-
کاری و ارتقاء آن به سطح پریمیوم و در واقع ارائه طرح‌ها و
برنامه‌ها و نظریاتی میداند که دا منه فعالیت انقلابیون را محدود
و دا منه مبارزاتی پرولتاریا را به پایین ترین سطح خود تنزل
میدهد. مگر تبیین این رابطه نیز چنین است که تن دادن به این
پراکندگی و خرده کاری ناشی از آن "پرا تیسیم تنگ نظرانه" را
رشد میدهد. لنین در این باره و در دنباله نقل قول پیشین چنین
میگوید:

"... اما در مرحله کنونی، پراکندگی (و خرده کاری ناشی از آن -
پیکار) تا ثمرات مهلک خود را آغاز کرده است و جنبش را به
انحراف تهدید میکند، پرا تیسیم تنگ نظرانه و بریده از
تشویری رهنا برای مجموعه جنبش، میتواند موجب گسیختن
پیوند موسیالیسم با جنبش انقلابی روس از یکسو و جنبش
کارگری خود بخودی از سوی دیگر گردد. این خطر موهوم نیست
بلکه خطری واقعی است که گواه آن وجود نشریاتی نظیر Credo
(نشریات اکونومیستها) - که بحق مورد اعتراض قرار گرفت
و محکوم شده و "ضمیمه ویژه" روزنامه "رابوچا میس" (سیتامبر
۱۸۹۹) - در این ضمیمه، گرایشی که کا ملا بر روزنامه "رابوچا
میس" تا به افکننده است، با برجستگی خاص ظاهر میشود و
بدین ترتیب گرایش ویژه ای در موسیالیسم و گرایشی روسیه
بروز میکند که میتواند موجب بزرگترین لطامت شود و با پسند
علیه آن جنگید. (منظور لنین از این گرایش همان اکونومیسم
است - پیکار) - (همانجا).

بدین ترتیب روشن است که میان خرده کاری بحثنا به یک
بیماری طبیعی جنبش در طی یک دوره معین و اکونومیسم بحثنا سه
یک هر با ن ایدئولوژیک با بدکا ملا فرق گذاشت و در معین حساب

را بطنه ناگزیر در روضی میان این دورا باید کما ملاً ملحوظ نظر
داشت .



فصل دوم

انعکاس بحران در سازمان ما و نقش "انحراف براست" در تشدید آن

در قسمت های قبلی، خصوصیات عمومی بحران را در جنبش کمونیستی جهان و ایران، توضیح دادیم و نشان دادیم که چگونه بحران عمومی ایدئولوژیک، از یک سو در یک بعد تاریخی، بندر بیج در شکل گیری خصمه های کنونی جنبش کمونیستی، یعنی تشکیلات ایدئولوژیک و ضعف پیوند آنها بگانه توده های آن و برپا بپس آن بیماری خرد، کاری نقش تعیین کننده ایفا نموده و از سوی دیگر، رپروسه حرکتش مداوماً تا شیرات ایدئولوژیک - سیاسی خود را - رمغوف آن باقی میگذاشت، این تا شیرات بصورت تقابلی گرا بنات مختلف ایدئولوژیک و نفوذ مداوم رویزیونیسم در مغوف آن و بالاخره تکوین انحرافات معینی که در رابطه تنگاتنگی با این نفوذ ایدئولوژیک رویزیونیسم فرار داشته، صورت میگرفت این انحرافات معین، در مورد ما زمان ما، انحراف براست بوده است که با مضمون مشخص خود - چنانکه توضیح خواهیم داد - در تمامی عرصه ها آثار خود را باقی میگذاشت.

ما زمان جزیره دور افتاده ای نیست که بر زمین بیگ غلغل تاریخی - اجتماعی - سیاسی شکل گرفته باشد. سازمان ما در درون خود همگام با سیمبلی متعاضی از آنجه که در کل جنبش کمونیستی ایران میگذرد (علیرغم آنکه ویژه گنهای خاص خود را دارد) در دوستانه است. سازمان ما از آنکه یک تشکیلات منفرد باشد، بخشی از کل جنبش کمونیستی ایران است و به همین

اعتبار، آن خصوصیات اساسی و عمومی جنبش کمونیستی ایران را بر خود منعکس می‌آورد. به همین دلیل تمامی خصیصه‌های اساسی بحران عمومی جنبش کمونیستی را که در فصول گذشته بیان کرده‌ایم، مصداق خود را در مورد ما زمان ما نیز می‌توانیم به یکی از عوامل مادی و ایدئولوژیک این بحران عمومی پیدا می‌کنند. به همین جهت توضیح این عناصر و عناصر عمومی بحران، جزئیات را مطالب پیش گفته، نخواهد بود. آنچه که در اینجا مدنظر ما است، و بطور مشخص به ما زمان ما مربوط می‌شود، توضیح آن انحراف معینی است که می‌تواند به ویژه گام ایدئولوژیک ما زمان ما، از یکسوی انعکاس این بحران ایدئولوژیک عمومی در ما زمان ما، بوده و از سوی دیگر خود نقش تشدید کننده را در این بحران ایفا نموده است. این انحراف معینی را مریضی را می‌توانیم از این جهت نام ببریم، اما در همین حال آن را چگونه می‌توانیم از آنجا که ما کمونیست‌های ایران در طی این زمان بارینه‌های تاریخی معینی، و جلوه‌ای از نفوذ و تاثیرات مداوم و ریز پیوسته در درون جنبش کارگری و کمونیستی، میدانیم. ما در این قسمت گوش می‌کنیم تا مضمون اساسی این انحراف معینی نقش آن در حرکت ما زمان ما و در بحران ما، تا تاثیرات آن در همه تریبون عرصه‌های فعالیت ما زمان ما و... را مورد بررسی قرار دهیم.

روشن است که ما در اینجا به محورهای اصلی این مسائل می‌پردازیم و از توضیح تشریحی و مفصل هر یک از این آثار و عوامل و جزئیات آن خودداری می‌کنیم. چرا که مریضی را می‌توانیم به آسانی از حد نوشتن مریضی را از این جهت بررسی از این مطالب در مقالات دیگر، هر یک بطور مجزا با هم مورد تشریح و توضیح قرار گیرد (بویژه در عرصه ایدئولوژیک - شوریک) توضیح جزئیات و مصداق‌های درون شکلیاتی این انحراف و بحران ما، از حوصله جنبش کمونیستی ایران خارج است و پرداختن به آن حرکت کرده کارانه‌ای بیش نخواهد بود.

به همین دلیل ما در ذیل می‌گوئیم تا ضمن تعریف مشخصی
مضمون این "انحراف پرست" ، آثار آن را در مهمترین عرصه‌های
فعالیت سازمان در دوره‌های مختلف دوازده‌ماهه مورد ملاحظه
قرار دهیم. اما قبل از ورود به بحث مربوط به "انحراف پرست"
در سازمان، کیفیت و عملکرد آن در مراحل و عرصه‌های مختلف، لازم
است که بطور فشرده و مختصرنگاه‌ی به‌منشأ و علل تاریخی - اجتماعی
- ایدئولوژیک این انحراف در جنبش کارگری و کمونیستی ایران
که سازمان ما نیز بخشی از آن محسوب میگردد، انداخته‌شود.
تا در هر توان این نگرش عمومی تصویر صحیح و واقع‌بینانه‌تری از
پروژه عملکرد این انحراف در سازمان بدست آید. طبیعی است که
این بررسی عمومی بسیار فشرده، مختصر و کلی خواهد بود، چرا که
محدودیت این نوشته، امکان برخورد و بررسی همه‌جانبه‌کننده
مشروح تر را در اینجا نمی‌دهد. ما در آیه‌گوشش خواهیم‌گرد که در
مقالات مستقلاً این بررسی را ادامه داده و بسط و تکمیل
مما هم و موضوعات مربوط به آن بپردازیم.



۱ - مضمون اصلی انحراف پرست در سازمان

مضمون اصلی انحراف پرست در سازمان ما را بپولیسیم
تشکیل میداده است که بعنوان یک انحراف و گرایش اپورتونیستی
در عرصه‌های مختلف فعالیت و مواضع سازمان، انعکاسات و تعطیلات
خاص خود را داشته است. مهمترین عرصه عملکرد و تجلی این انحراف
را میتوان در برخورد سازمان به روابط و مناسبات اساسی طبقات
قدرت سیاسی و خط منی بیرونی را در انقلاب دمکراتیک، بنسبه
روشنی نشان داد. اما آنچه که در اینجا مورد بحث ماست نشان
دادن رابطه این "انحراف" ، با علل تاریخی - اجتماعی -

ایدئولوژیک جنبش کمونیستی ایران است .

تردید نیست که پوپولیسیم* در سازمان، بحثاً به مسنگ
انحراف خرده بورژوازی و گرایش اپورتونیستی، انعکاسی از
پروژواکمیت این انحراف در کل جنبش کمونیستی ایران، در
ظرف دوره های متفاوت حرکت و زندگی آن بوده و دیگر رابطه رکانیک
ایدئولوژیک - تشویک با رویزیونیسم در جنبش کارگری تسرار
داشته است. به بیان دیگر پوپولیسیم، نه انحرافی مختص سازمان
ما، بلکه انحرافی عمومی در کل جنبش کمونیستی و حتی به مراتب
بیشتر در تشکلات دیگر بوده است. بنابراین، آنچه که ما شواهدیت
است، این است که در بر غور دبه این نگرش انحرافی با پدیده های
سازمان را در نوزدهم و در فضای جنبش کمونیستی ایران قدم
گذاشت. به همین جهت اولین سئوالی که در برابر ما قرار میگیرد،
این است که کدامین شرایط تاریخی - اجتماعی، (علل مینس)،
و کدامین تحولات و رخداد های ایدئولوژیک (علل ذهنی) در جنبش
کارگری و کمونیستی زمینه تکوین و احکامیت این انحراف در جنبش
کمونیستی ایران و سازمان، را تشکیل داده و تقریباً آنرا
بناست می شده است ؟

۱- کشورهای تحت سلطه بطور کلی و کشور ایران بطور خاص بدلیل
ویژه گی عمومی خود به عنوان یک کشور تحت سلطه، که تکامل و
تحولات اقتصادی - اجتماعی و لاجرم طبقاتی در آن ها، رابطه
لانیمک و جدایی ناپذیری با حرکت امپریالیسم در این جوامع و
نقش تعیین کننده سرمایه مالی امپریالیستی در آنها داشته است
ممدتاً فاقد یک طبقه کارگر توانمند و پر قدرت و به همین دلیل باز
هم صرفاً "عاری از وجود یک جریان مستقل و نفوذی جنبش کارگری
بوده است. جنبش کارگری در این جوامع ممدتاً و پیش از آنکه
در جریان یک تقابل و مبارزه طبقاتی مستقل با بورژوازی شکل
گرفته و آیدیده شده باشد، در همان ابتدای تکوین و شکل گیری
خود، بدلیل نفوذ و تنها جم امپریالیسم در انکال مختلف به این

جوامع، وضع جنبش کمونیستی خویش را در کنار توده های وسیع خرده بورژوازی و تا مراحل معینی، به همراه و با در همسویی با بورژوازی ملی ضعیف توان این جوامع، در برابر امپریالیسم مواجه می بینند. حضور امپریالیسم در این جوامع و نقش و تاثیرات آن در مناسبات اقتصادی - اجتماعی و روابط طبقاتی، همواره جنبش کارگری مستقل در برابر بورژوازی را تحت الشعاع جنبش وسیع جلبلی ("مردم")، در برابر امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن قرار میدهد. خطت عمومی مبارزه در این جوامع، همواره و بطور خود - بخودی پرولتاریا را در جنبش عمومی خلق مستحیل می سازد و زمینه های معینی این انحلال طبقاتی را پیوسته فراهم میسازد. خطت انقلاب در این جوامع و ضرورت به پیش کشیدن مطالبات بورژوا دموکراتیک در جریان انقلاب، موجب وگش بسیار نیرومند این مطالبات، بطور خود بخودی، پرولتاریا و جنبش مستقل آن را به سمت انحلال در این مطالبات، و "حل شدن در مبارزه طبقاتی بورژوا - دمکراتیک از معینیت نیرومند و بسیار توانمندی آژانس جوامع برخوردار است، سوق میدهد.

والصحت این است که در تاریخ معاصر ایران، طبقه کارگر از همان ابتدای پای گذاردن بر فرقه جامعه، خویش را در برابر مطالبات بورژوا دموکراتیک عمومی کل جامعه، که همه چیز را در خود فرقه می ساخت، روبرو میدید. پرولتاریای ضعیف و بسیار محدود ایران پیش از آنکه بخاطر "خود" و در مقابل طبقاتی بسیار بورژوازی به مبارزه برخیزد، بخاطر "عموم خلق" بخاطر "مردم" و مطالبات عمومی بورژوا دموکراتیک آنها، به مبارزه برخاسته است. فضای سیاسی ایران همواره در طی این دوران، آکنده از خواسته های دموکراتیک عموم مردم بود و نسبی که پیوسته از این فضای دموکراتیک برمی خاسته، ذهنیت پرولتاریا و جنبش انقلابی آن را در معرض تاثیرات و نفوذ عمیق و بی تردید خود قرار می داده است. بدون تردید، عنصر آگاه پرولتری، و به عبارت دیگر

جنبش کمونیستی ایران، که خود از یک جهت بدلیل همین خوسیت جنبش کارگری، از قوا موثر و صندی برخوردار نبوده است، در طی این دوران همواره در معرض جریان نیرومند و پر قدرت این مطالبات و امواج بورژوا دموکراتیک قرار داشته، و همواره در برابر این خطر، که در این مطالبات فرق گشته و به انحلال ایدئولوژیک - طبقاتی در آن کشانده شود، قرار داشته است.

این شرایط همین تاریخی - اجتماعی، همواره امکان و شرایط مساعدی برای زیست و بقای پوپولیسم پمنا به یک جریان اجتماعی در جنبش انقلابی (نظیر مجاهدین خلق) و یک گرایش ایدئولوژیک - سیاسی و اپورتونیستی در جنبش کمونیستی بوجود آورده است. علاوه بر این و در رابطه مستقیم با همین شرایط همین خرده - بورژوازی پمنا به تشریح متزلزل با اهداف بورژوا - دموکراتیک نقش قاطع و تعیین کننده ای در مناسبات سیاسی طبقاتی ایفا کرده است.

در جامعه تحت سلطه امپریالیسم خرده بورژوازی نقش بسیار برجسته ای نه تنها در تولید و اقتصاد جامعه، بلکه در امر مبارزه طبقاتی داراست. در این جوامع این طبقه، بدلیل ضدیتش با سرمایه بزرگ، امپریالیسم، بقایای مناسبات فئودالی همواره این امکان را می یافته است که جنبش بورژوا دموکراتیک در این کشورها را تحت تاثر مبارزه خود قرار دهد و مهر سیاست و ایدئولوژی خود را بر این مبارزات فروکوبد. خرده بورژوازی در این کشورها، غالباً، نیروی برجسته ای را در مبارزه طبقاتی، بر علیه سلطه امپریالیسم تشکیل میداده است و در مقاطع بسیاری با کشاندن توده های زحمتکش و بویژه پرولتاریای شهر و روستا به دنبال خویش، این مبارزه را رهبری نمیکرده است.

جامعه ایران معاصر نیز بطور کلی از این قاعده مستثنی نبوده است. در جامعه ایران تا مرحله ای همین پرولتاریا عموماً تحت رهبری بورژوازی ملی،

در عرصه مبارزه فدا مهربالیمتی - دموکراتیک جامعه شرکت می‌جست و از مرحله معینی به بعد (پوپزه پس از استقرار سرما به - داری در ایران) در زیر پرچم خرده بورژوازی در مبارزه بر علیه امپریالیسم شرکت داشته است. فضای سیاسی خرده بورژوازی ایران، از جمله آن عناصر و شرایط عینی ای است که پیوسته به هرولتاریا را به "انحلال" مبارزه طبقاتی اش در مبارزه عمومی خلق، به انحلال دموکراتیک تبسم هرولتاریا در مطالبات بورژوازی - دموکراتیک خود فرا خوانده و زمینه عینی این انحلال را فراهم میکرده است. هرولتاریای ایران، در طول این دوره، به دلیل فقدان ستاد رهبری کننده واقعی خود، همواره در رکاب خرده - بورژوازی در انقلاب شرکت می‌جست است. و این "پا در رکابی" هرولتاریا نمی‌توانست، تا شهرات سوء خود را در این انحلال طبقاتی، در این فراموشی "قائم به ذات" بودن هرولتاریا در مبارزه اش بر علیه بورژوازی و در راه سوسیالیسم باقی نگذارد. طبقه کارگر در این نوع جوامع به دو شکل در معرض نفوذ افکار روجان بینی خرده بورژوازی قرار میگیرد، یکی از بیرون به مثابه یک طبقه و از طریق روابط و مناسباتی که دو طبقه باید بگذرد در عرصه اجتماع دارند، و دیگری از درون و از طریق سرازیر شدن مداوم خرده تولیدکنندگان و شرکت شده به درون طبقه کارگر - که نقش مهمی در بافت طبقاتی این طبقه ایفا میکند. طبقه کارگر از این دو طریق، مداوم در معرض افکار، عادات و جهان بینی بورژوازی - دموکراتیک و خرده بورژوازی، این افکار میگیرد و ذهنیتش بدان آلوده می‌گردد.

بدین ترتیب هرولتاریا تا آنجا شکیه به شرایط عینی تاریخی - اجتماعی مربوط می‌گردد هم از امکان استقلال در مبارزه طبقاتی حول مطالبات و تمایلات مستقلانه خود، به مثابه یک طبقه قائم بذات در سرازیر بورژوازی، محروم بوده و همواره در یک مبارزه تمام خلقی و عام دموکراتیک غرقه بوده است. همین عوامل عینی

زمینه‌های مثل گمبری انحرافات بوهولیستی در درون جنبش کارگری و کمونیستی را فراهم می آورده است. فقدان استقلال تشکیلات پرولتاریائی، بخاطر در دست گرفتن پرچم مبارزه مستقل پرولتاریا و غنشی کردن گش و جا ذبه نیرومندان لاجل پرولتاریا در مبارزه عام دموکراتیک و از دست دادن استقلال پرولتاری خود را، باید مهمترین عامل به عمل درآمدن این امکانات بالقوه یعنی در سراسر دوران اخیر محسوب نمود.

۲- جنبش کارگری در ایران، در دوران حیات خود، جزو مسلمان محدودی پس از جنبش مشروطه، فاقد یک رهبری کمونیستی صحیح و قوی که بتواند رهنمون مبارزه اش در راه آرمان پرولتاریائی آن باشد، بوده است.

حزب کمونیست ایران، علیرغم غمگینت کمونیستی و خط مشی در مجموع صحیح خود، در دوران حیات کوتاه خویش، بسیار ضعیف و کم توان بود. و نتوانست تا شیرات قابل انگیزی بر سر تحولات مبارزاتی و انقلابی مبین ما باقی گذارد. و پس از رفتن حزب توده، ما به اهتزاز درآمدن پرچم فرمسم، رهبری جنبش کارگری را برای چنددهه بر عهده گرفت و جنبش کارگری ایران با خط مشی فرمیستی خرده بورژوازی خود به زاشده ای از جنبش بورژوا دموکراتیک و مبارزه بورژوازی در راه اصلاحات فرمیستی، تبدیل نمود.

جنبش کارگری ایران در طول سالهای ۴۰-۴۵، علیرغم

کیفیت و پتانسیل انقلابی خود و قرار گرفتن در متن تحولات و جریان های حساس سیاسی و انقلابی، عمیقاً تحت تاثیر سوما ترفریمیستی و اپورتونیستی حزب توده قرار داشت. رفرمیسم حزب توده و خط مشی خرده بورژوازی آن، ما سطره بر جنبش کارگری ایران، مسدود میدی آن را از امکان دست یابی به یک حرکت و پیوستن مستقل و پرولتاریائی محروم ساخت و مطالبات پرولتاریا را در خواستهای بورژوا - دمکراتیک و عمومی جنبش خلق، مدفون نمود. در نتیجه

چترسنگین و فرمیسم حزب توده، جنبش کارگری ایران هیچگاه نتوانست قامت استقلال طبقاتی خود را راست کند و به یک نیروی "فاشیسم ذات" تبدیل شود. تبدیل و تکامل این شی و فرمیسم در دهه بورژوازی به شی و فرمیسمی در ابتدای دهه چهل، جزئی توده را بطورکامل به آغوش بورژوازی در غلط اندوختن بخش جنبش کارگری را در نبود یک جریان متشکل پرولتری، به زاشدهای از بورژوازی تبدیل نمود. در واقع جنبش کارگری و کمونیستی ایران در طی چنددهه، متاثر از فرهنگ، بهمنش و سیاست اپورتونیستی و روبریونمیستی ای است که "حزب توده" بشرآن بوده است. سبطره بهمنش و دیدگاه حزب توده در چنددهه بر جنبش کارگری ایران، جنبش نوین کمونیستی را با یک شکاف بزرگ تاریخی از پیشینه انقلابی و کمونیستی آن (حزب کمونیست ایران) جدا میکند و بدون تردید این دوران طولانی حاکمیت اپورتونیسم و سپس روبریونمیسم، نمیتواند، آرایش اپدشولوژیک - تشویریک و لکه های بینشش در دهه بورژوازی و بورژوانی را برداشتن جنبش نوین کمونیستی ایران، برجای باقی نگذارد. سربر آوردن آوانتوریسم انقلابی در ایران، (به تبعیت از شکل گیری همین جریان در سطح جهانی) از درون مبارزه انقلابی و نه پرولتری با فرمیسم و روبریونمیسم حزب توده، تکامل چنین پیشینه سیاه و تاریکی از حاکمیت "راست" در جنبش کارگری ایران است. جنبش نوین کمونیستی علمبرگم مرزبندی انقلابی با روبریونمیسم در بخش، خود به آوانتوریسم درمی غلطد، در حالی که به اعتنا ر همین شی و آوانتوریستی از یک سوانعکاسات اپدشولوژیک - تشویریک، جریان اپوره نیستی - روبریونمیستی از سوی دیگر، عامل یک جنبش تمام خلقی (پروولسیتی) در تمام می عمره هاست نمی باشد.

پروولسیت به مثابه همراة آوانتوریسم، از همان ابتدای تکوین جنبش نوین کمونیستی، سر بهمنش و حرکت این جریان سایه انداخته و سنگینی میکند. اگر فرمیسم و روبریونمیسم

حزب توده، بازش طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی را تبلیغ
مینمود و بدین ترتیب پرولتاریا را به زانده و دنباله‌ای از بورژوازی
تبدیل مینمود. آوانتوریسم انقلابی، با تفکروبینش پوپولیستی
خرد، پرولتاریا را در خلق بطور کلی، مطالعات پرولتاریا را
در مطالعات بورژوادموکراتیک حل میکرد و استقلال طبقاتی
و ایدئولوژیک را از آن بومیگرفت.

آوانتوریسم انقلابی که در تاکتیک چهار
آمارششم خرد بورژوازی بود، در مرام سیاسی
وظیفه عاجل و بلاواسطه تشکیل حزب را به یک هدف کلی و بی دورنما
تبدیل میکرد و شکل خلق را به شکل پرولتاریا، توجیح مینماد
از دستگیری به نوی پرولتاریا اشکاف می ورزید و تئوری
"در هر کجا که خلق وجود دارد، باید به آنجا رفت" را تبلیغ مینمود
که میتوان آن را چکیده و جوهر این انحراف پوپولیستی ارضیایی
شمود. در واقع بینش پوپولیستی آوانتوریسم انقلابی، مرز میان
پرولتاریا و اقشار غیر پرولتری را مخدوش مینمود و برای این مرزها
سایه می افکند و مطالعات بورژوادمکراتیک انقلاب را مملکت
بمنا به وقایف گذرای پرولتاریا بلکه به عنوان هدف فاشی آن
خلق می نمود.

بدین ترتیب پوپولیسم در جنبش کمونیستی ایران، اگرچه
همزاد آوانتوریسم انقلابی بوده و در پیوند نزدیک با آن قرار
داشت، لیکن ریشه‌های ایدئولوژیک و تاریخی آن
مستقیماً از فرم‌مسم و ریز پیوستگی سرچشمه می گرفت که
مست - چنددهه به جنبش کارگری ایران نظیر داشت، و این
ویژگی ایران نسبت به روسیه در مورد ریشه‌های ایدئولوژیک
- تاریخی پوپولیسم را تشکیل می دهد. پوپولیسم در
روسیه، در بطن تفکر نارودنیک، به مثابه یک جریسمان
آوانتوریستی انقلابی که انعکاس انقلابگری سرده -
بورژوازی در روسیه بود، رشد و تکوین یافت و با الفول این

جریبان سبز - دره‌ی یک مبارزه‌جاناته بر علیه آن از جانب
 سوسیال دمکراسی - راه مبطوط و زوال را به وجود، در ایران
 علمبرگم این رابطه طبیعی و همپیوندی مشترک، رفرمیسم و
 رویزیونیسم پیشین نیز مستقیماً در تکوین و شکل گیری آن
 مؤثر واقع می‌شد. و این تا شیرات نه تنها به تاریخ جنبش
 کمونیستی و کارگری ایران مرتبط بود، بلکه در درون
 معاصر یعنی دوران رشد و گسترش جریان انقلابی
 آن‌انتوریستی نیز، رویزیونیسم، به مثابه یک جریبان
 نیرومند ایدئولوژیک عملاً موجود، چه در ایران و چه در همه جها، می
 مداوماً واقعیت می‌یافت. به بیان دیگر انحراف پوپولیستی
 حاکم بر جریانات چریکی کمونیستی در ایران را نباید بدینها
 با زمانه‌ای از تا شیرات و شواش ایدئولوژیک - تئوریک
 رفرمیسم و رویزیونیسم پیشین حاکم بر جنبش کارگری ایران قلمداد
 نموده، بلکه باید تا شیرات تعداوم پیوسته ایدئولوژیک و تئوریک
 رویزیونیسم را بر جنبش نوین کمونیستی، در بازن تولید مداوم
 انحرافات و انحرافات پوپولیستی در آن، گاملا در مدنظر قرار داد.
 پوپولیسم در جنبش کمونیستی نهایت مطلوب و شکل تکامل یافته،
 خویش را در رویزیونیسم متعلی می‌بیند و متغایر رویزیونیسم
 مداوماً ذهاباً ایدئولوژیک و تئوریک پوپولیسم را تا مین می‌کند و
 بلاانقطاع این گرایش را در معرض امواج مسموم ایدئولوژیک
 خود قرار میدهد. از همین رو آنکسانی که در ریشه‌های پوپولیسم
 در ایران، خویششان را در دایره محدوداً انتقاد از "نا رودیسم" در
 ایران محدود می‌کنند و تلاش مینمایند تا الگوی روسیه را در ریشه
 تا رودنیکی پوپولیسم بروا قیست ایران منطبق سازند، از واقعیت
 امروزین جنبش نوین کمونیستی ایران و غماش ایدئولوژیک
 آن غافل میمانند. آنها بدلیل دایره محدودنگرش خود از مناهده
 رابطه ارگانیک و عملی رویزیونیسم و پوپولیسم در جنبش
 کمونیستی ایران، غافل میمانند و به همین جهت در مبارزه بر

علیه آن نیز نمیخواهند بدانند که ضربت اصلی را در مبارزه بر علیه پوپولیسیم با بدبرگدا م نقطه متمرکز نمود.

پوپولیسیم در ایران، ریشه در ذخایرا بدشولوزیک آوانتوریسم خرده بورژوازی و فرمسم و روبریونیسیم بورژوازی دارد و از آن قوت و نیرو میگیرد در راههای اغیرا کرچه آوانتوریسم انقلابی در هیئت خط مشی چریکی، به ورشکستگی دچار گردید و با به بن بست رسیدن و مبارزه بر علیه آن به موزه تاریخ جنبش کمونیستی ایران سپرده شد، لیکن همزاد طبیعی آن پوپولیسیم کماکان بر اذهان جنبش کمونیستی سنگینی خود را حفظ نموده و بر پیش و حرکت است آن تسلط داشت. آوانتوریسم، به عقب رانده شد اما پوپولیسیم حضور خویش را حفظ نمود. و این نه تنها بدین دلیل بود که مرز بندی با آوانتوریسم خرده بورژوازی، حاکم بر جنبش کمونیستی، از صحت لازم برخوردار نبود، بلکه همچنین به این دلیل بود که روبریونیسیم کماکان به مثابه یکی از مننات - از این پس به مثابه مننات اصلی - ذخا بر ایدئولوژیک - تئوریک پوپولیسیم، کما کج آن حضور مداوم خود را حفظ مینماید.

بدین ترتیب، پوپولیسیم در ایران علیرغم سزیر کشیده شدن حاکمیت مشی چریکی بر بخش عمده جنبش سوسن کمونیستی، همچنان در پیش و مواضع عمومی آن با برقا ماند و جنبش کمونیستی امکان نیافت که در گرگونی در بنیادهای تفکرات آوانتوریستی خود را به دگرگونی در بنیادهای پوپولیسیتی خود بنیانحاند. سوبژه اگر توجه کنیم که جنبش کمونیستی در ایران چگونه از یک فقر عظیم تئوریک - ایدئولوژیک مارکسستی - لنینیستی اصیل رنج میبرد و چگونه از سر در ذخا بر ایدئولوژیک - تئوریک و آموزشهای اصیل م - ل بدور افتاده بود و متفالا چگونه تحت تا ثیر انواع منابع و دهها بر تئوریک - ایدئولوژیک مارکسسم استعلا سسه باعث تئوریسس های جدیدی قرار داشت که مارکسسم را از هوهر برولناریایی آن محروم کرده بودند (تئوریسس های که مارکسسم

راه انواع گرایشات غیرپرولتاری و بورژوازی آلوده کرده بودند. مارکسیستهای جدید اروپایی، آمریکای لاتین، مارکسیست - های وطنی خارج نشین که رسالت خویش را الگومازی مبتذل از انقلابات جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره جستجو میکردند و مشراطلی تفکرات نیمه - نیمه ای بودند و... آنگاه بخوبی میتوان در ایما دوسیختری علل مادی و ذهنی برجای ماندن این تفکرات اذهان جنبش کمونیستی درک نمود.

جنبش کمونیستی ایران، در طی دو سال اخیر، پس از رد مثنوی چریکی در مهمترین عرصه های حرکت خود، از این انحراف - اهورتونیستی متأثر بوده است. در بر خورد به روابط و مناسبات طبقاتی، در برخورد به قدرت سیاسی، وظایف اصلی و... میتوان بخوبی آثار آن انحراف برآستی را که بطور عمده، ریشه در این انحراف پروپولیتسی دارد، مشاهده نمود.

اکنون با این مقدمه مختصر، میکوشیم تا حرکت عمومی سازمان را در عرصه های مختلف، در زیر نفوذ حاکمیت انحراف بورژوازی راستی که بویژه ریشه در پروپولیتسیم که در جنبش کمونیستی ایران و منجمله ما زمان داشته است، در طی مراحل مختلف مورد بازمی بینی قرار دهیم.

۲ - عملکرد انحراف برآست، در

دوره های مختلف دو ساله اخیر در سازمان

الف: قبل از قیام بهمن ماه

سازمان، پس از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک بر سر مثنوی چریکی و انحرافات ویژه رهبری سازمان، به موزی بندی با مثنوی چریکی و انحرافات پیشین رهبری سازمان، بویژه (انحرافات شبه -

شروع گیمیتی آن دست یافت و این مرزبندی نیلور خود را در اقلیمه
 مهرا ماه ۵۷، که با به حرکت بندی سا زمان فرا گرفت، با زیبا است
 لیکن این مرزبندی علیه جموهر و ما هیت تکامل یافته خویش
 از آنجا نیکه از موضع درک عمیق منافع پرولتاریا صورت نگرفته
 بود، و بویژه بدلائل معینی که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست
 از یک موضع محدود و پراگماتیستی صورت گرفت .

به عبارت دیگر سا زمان در این مرزبندی اساسی خود دچار
 یک انحراف بر است گردید که این انحراف حرکت سا زمان را در
 مسیر دست یابی به یک خط مشی و سیاست واقعا پرولتاریایی،
 دستخوش انحراف مینمود. با رنگین انحرافات گذشته، و هجوم
 مداوم جریبهای درونی جا معه به سا زمان و امواج فشار ناشی از عکس
 العمل و انعکاسات این انحرافات در سطح جا معه و جنبش پرولتاریا
 خود را بصورت فرسایش تدریجی این انحرافات، و غلطیست
 پراگماتیستی، مرزبندی با آن در یک زمان طولانی، منمکن نمود
 مبارزه ایدئولوژیک در سا زمان بر علیه انحرافات خاکم بر آن، که
 تا آن زمان زیبا نهایی بمباری پرولتاریا، و جنبش انقلابی
 وارد آورده بود، در زیر چتر سنگین از فشارهای مداوم خارجی، به
 پیش میرفت. و به اعتبار ضعفها و انحرافات موجود در حرکت
 تکاملی جریبان رهبری کننده این مبارزه ایدئولوژیک جای پای
 این فشارها را بر پیشانی خود نقش میدهد، هجوم ایدئولوژیک خرده
 - بورژوازی، چه در درون جنبش خلق و چه در درون جنبش کمونیستی
 (از جانب آن دسته از نیروهای که بطور کامل خویش را به دست
 امواج نیرومند خرده بورژوازی در جا معه سپرده بودند) بر علیه
 عملکردهای گذشته بخش منسحب از یکسو، و هجوم عظیم سیاسی
 خرده بورژوازی در عرصه جنبش او علیه خلق، بر جنبش کمونیستی
 و غرقه ساختن تمام جنبش در افکار، عادات و ارزشهای طبقاتی
 خویش زمینه های خارجی رشد این انحراف را فراهم آورد .
 کارگردان این انحراف بر است در بطن تحولات ایدئولوژیک

- سیاسی جدید ما زمان تبلور خویش را در این واقعیت می یافت که ما زمان، سرانجام در این مبارزه ایدئولوژیک بتواند خویش را از بار سنگین این فشارهای پهاپی خلاصی بخشد و مهربان ناشر از آن را با یک عقب نشینی ایدئولوژیک در برابر این امواج جبران نماید. آثار و نتایج این عقب نشینی را در تمامی عرصه، هم در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی، هم در عرصه تشکیلاتی و هم در عرصه وظایف عملی میتوان مشاهده نمود.

ما زمان ما با توجه به جایگاه و موقعیتی که در جنبش کمونیستی ایران داشت، اگر مرزبندی انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی - اش با خط مشی و همیشه چریکی گذشته، نقش تعیین کننده و بسزایی در تکان مل کل جنبش کمونیستی، و به جلو کشاندن آن ایفا مینمود، به عقب نشینی ایدئولوژیک و علمیه یک انحراف بر راست بر حرکت آن نیز نمی توانست، اثرات زیبا را خود را بر کل جنبش کمونیستی بر جای نگذارد.

عقب نشینی ایدئولوژیک فوق در برابر امواج خورده پورژواکی جنبش و جامعه، انعکاس خود را در عرصه تئوری و خط مشی سیاسی ما زمان بصورت تحکیم و تشبیه مبانی پوپولیسم و انحراف به راست در ما زمان در طی یک دوره و در شکل نقطه نظرات راست در مواضع ما زمان در برخورد به مسائل مختلف انقلاب ایران، متجلی نمود. ما زمان در متن این عقب نشینی نه تنها امکان نیافت که مرزبندی با مشی چریکی را به مرزبندی با انحراف پوپولیسم کل جنبش کمونیستی، ارتقا دهد بلکه در برخورد متقابل با گرایش "چپ روانه" گذشته ما زمان دچار انحراف بر راست گردید و همسلا پایه های اپوزیونیسم پوپولیستی را در مواضع ما زمان، در طی یک دوره استحکام بخشید. و در این مسیر از نظریات و انحرافات پوپولیستی و رویزیونیستی برخشی از جنبش کمونیستی در خارجه که ناقصین و حامل سیستمهای فکری نیمه - نیمه ای (نیمه فئودال - نیمه مستعمره)، تا تئورات مشخص پذیرفت، انحرافات گسترده از

فرهنگ انقلاب چین بشکل انگواروشتا نیستی، به فرهنگ جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته و بیشتر سوغات مهاجران مارکسیست خارج از کشور بود. خصوصیات عمومی این انحرافات نیمه - نیمه ای و تشویرهای نظام وابسته بطور تمام عیار وجود داشت (و هنوز هم وجود دارد).

در ناهیده انگاشتن واقعیت شیوه تولید سرمایه داری در ایران، و با در صورت اعتقاد به آن، راه درک های نظام وابسته - ای "زان، استنباط کلی و تمام خلقی داشتن از مرحله انقلاب دیکراتیک، جمهوری دیکراتیک خلق، آرایش نوای طبقاتی، که بویژه در بر خورده به بورژوازی لیبرال موقعیت و نقش آن بروز میکند و برای آن عملت با گرایشات ملی و شرقی خواهان فاشل میشود، در بر خورده به خرده بورژوازی و... انعکاس می یابد. سازمان ما اگر چه نسبت به نیروهای دیگر کمترین تاثیرات را از این پسند درک و پیشش پذیرفته بود، ما در بطن نظریات خود آن را حاصل میگرد.

موضع ما در این دوره، نسبت به مرحله انقلاب، از حدارائه یک فرمول کلی برای ترنمیرود:

"تفا دیمده جامعه ما، همچنان تفا دیمان خلق و امیریا لیمم بوده و انقلاب ایران در این مرحله انقلابی است درجهت نابودی و قطع سلطه و نفوذ امیریا لیمم و ناسودی رژیم حاکم نماینده آن." (اطلاعیه مهر ماه ص ۱۲)

در پس این فرمول کلی، این انحرافات امکان بروز نمایی باید اما این دیدگاه خویشتن را در سر خورد منشویکی به آرایش طبقات عیان میآورد. مهمترین جلوه امیر انحراف در ارزیابی ما از آرایش طبقات، در سر خورده به بورژوازی لیبرال - بروز میکند. برسمای اس ارزیابی راست روان، بورژواری لیبرال صنف به گرایشات صنف امیریا لیمم میشود!

"این بخش از بورژوازی که سخن باید برای بورژوازی لیبرال

نا مید، هرچه در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی رژیم ایران
واحدگیری جنبش بوده‌ها و تحت فشار فزاینده آنها به مبارزه
فدا میریالستی خودالتمه به شکلی نا پیگیر در محدوده ۰۰۰
ادا به می‌دهد. (اطلاعه مهرماه ۵۷ ص ۲۱).

و با اینکه علمبرغم اعتقاد به عملت فدا نقلی بورژوازی در
عصر میریالیم، درجا صد سرما به داری ایران برای بورژوازی
لیبرال ایران گرایشات "دمکراتیک" قائل می‌شود:
"این نا پیگیری درخواستهای دمکراتیک (!!) و عملت
لیبرالی این بورژوازی در عصر میریالیم و دوران گنبدیگم
و احتیاطا سرما به داری و حاکمیت سرما به داری وابسته
در ایران وضع تاریخی بورژوازی ملی (۰۰۰) دانست (اطلاعه
ص ۲۱)

همین برخورد منشویکی به جایگاه طبقاتی سیاسی بورژوازی
لیبرال است که در اطلاعیه که کمونیستها را به حمایت مشروط از آن
در انقلاب (التمه پس از تشکیل حزب طبقه کارگر) فرا میخواند، و
بدین ترتیب از توده‌ها میخواند که آنها بطور مشروط حمایت کنند
و برای اثبات این نظریه منشویکی، نقل قولهای لنین را که نه
بورژوازی لیبرال، بلکه "بورژوازی انقلابی" (یعنی سرده -
بورژوازی دمکرات) را که ملحوظ نظر دارد شاهد می آورد.

در این دوران، برخورد به سرده بورژوازی نیز که جنبش خلق را
تحت رهبری خود قرار داده است برخوردی راست روانه است.
امواج عظیم سرده بورژوازی جنبش و جاذبه نیرو مینداید و لویزیک
- سیاسی آن که همه چیز را در خود فرقه می‌سازد، این انحرافات را
درما تشدید می‌کند، و به یک موضع محافظه کارانه و تمام خلفی،
سست به آن درمی غلط بند، نه تنها هیچگونه افشاگری پیگیرانه
بیرونی از ماهیت و عملکردهای سازشکارانه و بسنا بینی رهبری
سرده بورژوازی جنبش صورت نمی گیرد، نه تنها دمکراتیسم
بیرونی را بی در صحنه سیاست و عمل از دمکراتیسم سرده بورژوازی

مجزا نمیگردد، بلکه حتی رهبران آن و بطور مشخص خود خمینی
بعنوان "صمبل دمگراتیسم انقلابی" معرفی میگردد. کمونیستها
و منجمله سازمان ما در این دوران، عملابری خورده بورژوازی
بر جنبش مبرتا شد میگذارند و بدان رسمیت می بخشند و حتی از
"قاطعیت آن تقدیر می کنند و برای آن کف میزنند."

در بر خورده تا کتبک نیز، این انحراف تمام خلقی، خوبتر
را متجلی میکند. طرح "هسته های مسلح خلق" علیه رژیم جواهر صبح
و انقلابی آن و مرز بندی روشن با درک اکونومیستی، دچار انحراف
آنا رکو- پوپولستی است. چرا که از یک سورهبری این هسته ها و
وابطه آنها با تشکیلات کمونیستی و نقش و جا بگاه هرولتاریا را
در این عرصه تا کتیک روشن نمیآورد و از جانب دیگر بهمین
دلیل (یعنی فقدان رهبری آگاهانه برای آن) این "هسته ها" را
بندست طیفیان خود بخودی و بدون نقشه توده های انقلابی میسپارد.
بدین ترتیب انحراف بر اوست. در این دوره، در عرصه های
مختلف هم در بر خورده گذشته، هم در مواضع نظری و عملی، سه
اشکال مختلف خود را متبلور میسازد. بر خورده سازمان به قیام
بهمن ماه و مواضع با سیفستی در شرکت فعالانه و نقشه مندر آن، به
با رزترین وجهی این انحراف را که نتیجه عملی آن با سیفسم و
تحمیدر بر اوج خروشان قیام بوده، متجلی میسازد. قیام،
صحنه ای بود که به روشن ترین وجهی آثار زیان بخش این انحراف
اپورتونیستی را بمنته ظهور رسانید و همین گرایش اپورتونیستی
بود که در سازمان بحران ایجاد نمود. بحرانی که در کنار ضرورت -
های ناشی از تغییر و تحولات قیام بهمن ماه، کنگره اول سازمانی
را ضروری میساخت.

ب: درکنگره اول سازمان چه گذشت؟

درکنگره، چه به لحاظ عدم تدارک قبلی و تشکیل خودخودی آن چه به لحاظ ضعف های موجود و نیز به دلیل پیچیده گی های فسران و ناشی از تغییر و تحولات پس از قیام، بیش از هر چیز سردرگمی و تشتت حاکمیت دارد. اما در متن این سردرگمی، در متن آن سیستم تفکر عمومی تمام خلقی، که خوبش را در نتایج کنگره مینمایاند دوگرایش به صورت دو طیف خود را می نمایاند.

یک گرایش با طیف اکثریت، که در نظرات و مواضعش مجموعاً یک خط راست را دنبال میکند، و در سرخورد به قدرت سیاسی، یکدزدک منشویکی را ارائه میدهد. و دومی یک گرایش با طیف "اقلیت" که نقطه نظراتش مجموعاً به "چپ" نمایند دارد اما حاوی جنبه ها و برخی مضامین درستی میباشد. این دوگرایش، تملور خود را در قطعنامه های نهایی خود نمایان میسازند.

مسئله اصلی مورد مباحثه در کنگره تحول سیاسی بهمن ماه، قدرت سیاسی جدید، و نحوه سرخورد کمونیستها به آن است. اما در سرخورد به روابط طبقات، نیز علیرغم بحث ناکافی بر سر آن، عموماً و سوبژه اکثریت دیدگاه پوپولستی را با خود حمل میکند.

نقطه های شعوری بورژوازی لیبرال "بخشاً مرتجع"، در همین جا ریخته میشود که بعداً بطور روشن نرد تحلیل سیاسی خرداد ماه (مندرج در بیکار شماره های آن زمان) و بطور فرموله تر در مقاله "زیگراگها... خوبش را نشان میدهد".

گفتیم که نقطه اصلی مورد مباحثه، تحول سیاسی و سرخورد به آن بود، و دوگرایش عمدتاً در این عرصه نمایان گشتند. گرایش اکثریت در سرخورد به تحول سیاسی، از سرخورد صریح به ماهیت این تحول طفره سرود و به یک سرخورد انتقادی درمی غلطد:

"سیستم سیاسی موجوده ارگان سازش، بلکه ارگان قیام را لحاظ مومعت کرده بورژوازی در انقلاب و ارگان واگذاری ناشی

از عقب نشینی موقت و تحمیل شده بر ارتجاع و امپریالیسم
است که همونی بورژوازی لیبرال بر آن اعمال میشود.
(قطعه نامه اکثریت)

و بدین ترتیب بروا قیامت ارگان سازش بودن قدرت سیاسی
جدید، بهره سار می افکند. اکثریت در بر خور دیش به قدرت سیاسی
جدید و خط مشی کمونیست ها در بر خور دیش آن، اساسا دچار منویشم
است. این گرایش، از آنجا که از یکمونسیت به خرده بورژوازی مرفه
سنتی و رهبران آن در قدرت هنوز دچار شوهمات خرده بورژوازی
است و برای آن گرایشات مترقی غذا امپریالیستی قائل است،
و از سوی دیگر بورژوازی لیبرال در قدرت را ضد انقلابی ارزیابی
میکند، در بر خور دیش قدرت سیاسی مشکل از مجموعه این دو، دچار
سردرگمی و التقاط میگردد، و سرانجام "سیستم سیاسی حاکم را"
"غیر انقلابی" ارزیابی میکند و به همین دلیل خود را ملزم به
حمایت از جناح خرده بورژوازی دولت (هر چند مشروط) در برابر
بورژوازی میبندد. از طرف دیگر از آنجا که در یک رویزیونیستی از
مسئله دولت بورژوازی دارد و وجود خرده بورژوازی (و عناصر
چندان آن) در دولت بورژوازی، همشا به عامل تغییر دهنده ماهیت
دولت می پندارد.

این التقاط در ارزیابی نادرست از دولت و جایگاه نیروهای
اجتماعی شرکت کننده در آن پس از قیام (بورژوازی لیبرال و
خرده بورژوازی مرفه سنتی) از یکمونسیت و از یکمونسیت خاور نزدیک
مفوله دولت بورژوازی از سوی دیگر، او را به سمت یک تاکتیسم
زاست منویشکی میکشاند و آن "دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی"
است.

اکثریت اشتیاط خاص خود را از این "دمکراتیزه کردن" دارد
و در پی تاک در حکومت نیست، بلکه معتقد است که باید از طریق
"فشار از پایین" به "تفویض جناح خرده بورژوازی حاکمیت" که
به "سمع" توده هاست "پرداخت" به مبارزه با سیستم حاکم در حال

ها فرضیاتی و افشاگرانه است و تلاش همه جانبه در جهت دمکراتیزه کردن آن و همچنان تشدید تفاقم بین بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی بنفع توده‌هاست. اجرای این سیاست در مرحله فعلی اساساً از پابین و تحت فشار شرایط معینی که منافع پرولتاریا توده‌ها را تاراج می‌کند، از بالا و انحرافی است. (قطعاً ما اکثریت) این خط مشی، علمبرغم‌آفتش و آشفته‌فکری موجود در آن (دک) مغشوش از دمکراتیزه کردن، اکثریت در قطعاً ما تشریحی نمود این درک را بصورت "دمکراتیزه کردن هر چه بیشتر جنبش توده‌ها" تصور می‌کنند! (یک خط مشی منسوبی تمام‌عیار را به نمایش می‌گذارد. اما از آنجا که این درک و انحراف (در این زمینه) فاقد عمل بسیار بود، مدت کوتاهی پس از کنگره تغییر یافت و این تغییر و تنگنا مل خود را در اولین مقالات سیاسی سازمان در ارزیابی از اوضاع و قدرت سیاسی (سر دما ۵۸) به نمایش گذاشت. اما گرایش اقلیت، علمبرغم‌آنکه در بر خورده به آرایش طبقات (به ویژه بورژوازی و خرده بورژوازی) همان دید تمام‌مطلق را سترا دارد است، در بر خورده به قدرت سیاسی و تاکتیک کمونیست‌ها و در مقابل آن، دارای تحلیل درستی است. اما در این بر خورده چهار چوب‌های نیز هست، به عنوان مثال، اقلیت علمبرغم‌آنکه از انتقال قدرت، درک درستی آورد و آنرا حاصل یک سازش میدانند، اما درک نازکی از این سازش دارد و آن را تا حدیک نوطه چینی از جانب امپریالیسم پابین می آورد. و با اینکه رژیم سیاسی جدید را یک رژیم سیاسی وابسته "حکومت مرتجع وابسته" (از قطعاً ما اقلیت) ارزیابی می‌کنند و بدین ترتیب از واقعیت تحولی که بر اثر قیام و درروشنای سیاسی ایران صورت گرفت، چشم‌پوشی کرده و به ساده‌بینی چپ‌روانه درمی غلطد. درک چپ‌روانه دمکراتیک اقلیت در ارزیابی ذهن گزایانه و ناصحیح از روند اوضاع جنبش و تمویز غلط میزاج حرکت آن، جلوه گر میشود، و مبررفقای اقلیت مکرر از این به جهت چنان بود که اوضاع انقلابی و در عرض جسد

ماه آینده پیش بینی می‌شود و بر همین پایه شعارش را های انجمنی را در مقیاس کشور مطرح می‌ساخت. (قطعاً ماه اقلیت ص ۲۴).

بهر صورت کنگره اول پس از یک دوره مبارزه، همان اینست و گرایش در متن شرایط خاصی که به آن اشاره کردیم، با حاکمیت گرایش (انحراف بر است) خاتمه پیدا کرد و نتایج حاکمیت این انحراف به راست گماکان در حرکت با زمان باقی ماند.

ج - از کنگره اول تا کنگره دوم

هما نظوری که مختصراً توضیح دادیم، کنگره اول سازمانی در مجموع خود، نتوانست تصویر قابل قبول و قابل اتکالی از بحران عمومی جنبش کمونیستی و انعکاس آن در سازمان و عوامل تشدیدکننده آن در خود سازمان ارائه داده و با ترمیم چشم انداز معین از آن، راه‌های صحیح بیرون رفت از این بحران را مسود بررسی قرارداد. هر چند که تضادهای و گرایشات درونی کنگره که سبب حوال محور تحلیل از شرایط بیشتر نگفته شده بود، چشم انداز از رشد و تعالی را بطور کلی نبود می‌داد.

در این بخش، چگونگی آن پاسخی را که سازمان، به مثابه یک عنصر آگاه در این فاصله زمانی (بعد از کنگره اول) در بر خورده بود، اوضاع حاکم بر جنبش کمونیستی و بحران درونی آن ارائه داد. مورد بررسی قرار می‌دهیم. هما نظوری که قبلاً به تفصیل گفته شد، سازمان ما عوارض و آثار بحران عمومی کل جنبش کمونیستی را همچون دیگر بخشهای آن بردوش خود حمل می‌نمود. لیکن جنبش حاکمیت انحراف بر است بر سازمان ما، هم‌گردی به جلوه‌ای از این بحران در سازمان و همه به عنوان عاملی در تشدید آن سمت و سوی مشخص به حرکت سازمان می‌داد و این حرکت را در مسیر بیرون رسانی خود دچار انحراف می‌نمود. ما در اینجا سعی می‌کنیم اهمیت این انحراف، میزان عمق و گسترده‌گی آن،

جانگه آن در سطح سازمان را توضیح دهم. بدون شک، آنچه که در این بحث و اصول در کلمت نوشته، مورد نظر ما است، تحلیل‌ها از کاستی‌ها، ضعفها و انحرافات است. ارزیابی از دستاوردهای انقلابی سازمان در تمامی عرصه‌ها در طی این دوره، دستاوردهای که نقش مهمی در تکامل جنبش کمونیستی در طی این دوره داشته است، از دستاوردها بحث و توضیح ما در این نوشته خارج است و می‌بایست در جای دیگری مورد بررسی و مبحث قرار گیرد.

در این قسمت ما عملکردهای انحرافی بر است را در سازمان در محورهای زیر مورد بررسی مختصر قرار می‌دهم.

- ۱- در عرصه سیاست
- ۲- در عرصه ایدئولوژی و مبارزه ایدئولوژیک
- ۳- در عرصه وظایف عملی
- ۴- در تشکلات

۱- در عرصه سیاست

بنیاد اساسی اپورتونیزم بویولستی در سازمان، در عرصه تئوری و سرانجامه و در سر خوردن به آرایش‌های طیفی، خویش را نمایان می‌ساخت این درک همه‌خلفی راست‌روانه، در اولین دوره هر چند که در هیئت‌های جدیدتری خود را سازمان می‌آزاد ما اما ما ادامه همان تفکر رایج در سطح جنبش کمونیستی و مراعات گذشته حرکت سیاسی سازمان است، که در دوره جدید فعالیت بخش منسحب پس از دهمی چریکی در متون مختلف خود را نمایان می‌ساخت. نظرات بویولستی در این دوره معین در این عرصه‌ها، در واقع ادامه همان گرایش بویولستی بهفته در اطلاعیه مهرماه، و پس از آن است، که در قالب تئوریهای معنی خود را منشور رسمی سازمان است. این منشورهای بویولستی و راست‌روانه در سر خوردن مسائل معنی‌های در کجای همه - همه‌ای

(نیمه فئودالی - نیمه مستعمره‌ای) رایج در بخش‌های وسیع جنبش کمونیستی است، که بشکل الگووارو زمانی تفکرات خرده بورژوازی، به جنبش کمونیستی ایران انتقال یافته، بر بنیاد تفکرات تمام‌خلقی "منی چریکی" هستی گرفته و ذخایر شوریک - ایدئولوژیک خود را از منابع روبرو نیستی نامین می نمود.

شکل آشکار و صریح انگیز این تفکرات پوپولیستی، در نزد کسانی وجود داشت که بدون هیچگونه پرده پوشی و با عقب ماندگی کامل ناشی از فساداری راسخه نارودنیسم کوتاه بینانه نسوع ایرانی آن، جا معه ایران را علمبرغم تمام تحولات ناشی از فرم ارضی ۴۱ کماکان نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ارزیابی می کردند. اینها کسانی بودند که بی ربا تکامل سرما به داری در ایران را منقذ می کردند، و در گرداب اعتقادات نارودنیسمی خود زینش امپریالیسم در جوامع تحت سلطه در توسعه سرما به داری در این جوامع و منجمله! ایران، غوطه می خورد پت. برخی از این نیروها، حتی اکنون نیز که دیگر تفکرات آنها به یقین به سوز تاریخی سپرده شده است، کماکان بر این نارودنیسم کوتاه بینانه خود پای می فشارند و اعتقاد راسخ دارند که جا معه ایران کماکان نیمه - نیمه است! اما اگر تا دیروز اینان می توانستند این تفکرات پوپولیستی خود را در قالب یک انقلابی - گسری پوپولیستی مخفی نمایند، امروز که مبارزه طبقاتی اینجانبین حدت یافته است، دیگر نمی توانستند حامل این تفکراتی ضد - مارکسیستی را در عرصه سیاست و ناکتیک درونکنند، اینان اکنون در ادامه منطقی همان تفکرات، به مشاهده گران بورژوازی ایران تبدیل شده اند و ما جدائی از خط منی انقلابی گذشته خود (هر چند حملت پوپولیستی) پوپولیسم خود را به ابوروشنیسم کاسسل و روبرو نیسم تکامل داده و به یک جریان نسرال - نارودنیسم تبدیل شده اند.

اما اگر این شکل عریان هپولیسیم در طی این سالها، چندان
 هدیه‌ای برای مارکسیست‌های وارد در صحنه نبرد نداشت، اشکال
 پیچیده ترونگا مل یافته‌تر این درک، در شکل درک نظام وابسته"
 پوشش ظاهراً علامی برای خود دست‌وپا می‌کند، و زمینه نفوذ
 سخت‌تری در جنبش کمونیستی می‌یابد. این درک، غلبه
 سرمایه‌داری وابسته را پذیرا می‌شود اما درکی که از وابسته
 سرمایه‌داری وابسته ارائه می‌دهد، عملت عدما رکسیستی
 و رویزیونیستی این نظریه را به روشنی نمایان می‌سازد. در نزد
 متفکران این نظام فکری (که اولین شوربزه‌کنندگان آن در
 "ایجادیه" یعنی همان گاشی که اکنون در آغوش حزب ارتعاعی
 رنجران، آرمیده‌اند، بودند.) سرمایه‌داری وابسته، یک نظام
تولیدی است که "به نظام وابسته" موسوم است. اینان سرمایه‌داری
 ایران را شکل و وابستگی را ماهیت این نظام تولیدی "مترقی
 می‌کردند. بر این اساس آنها تلاش می‌کنند تا این جامعه را تفکاد
 میان کار و سرمایه امپریالیستی، و تفاد عمده را اثفا دمیان رشد
 "اد سرمایه و وابستگی به امپریالیسم، ارزیابی می‌کردند. از
 نظر اینان سوز و آزی متوسط در این نظام، "تغیر وابسته"، "ملی"
 "مترقی" و درجه خلق، (هر چند بطور نا بیگیر و متزلزل!) قرار
 دارد. از نظر اینان مضمون انقلاب دمکراتیک، رفع موانع
 امپریالیستی، رشد آزاد سرمایه در ایران، و زمینه سازی شکوفایی
 رشد سرمایه‌داری منقل و ملی می‌باشد. اینها چکیده اساسی نیز
 عدما رکسیستی "نظام وابسته" است، که ظاهراً با پذیرش واقعیت
 سرمایه‌داری در ایران به سندان آمده اما در پشت درک خود از
 این واقعیت همان سنادهای تفکر بیولیسیتی را هم در سر خورده
 به... جا می‌نهد. هر مرحله انقلاب، آرایش طبقات و هم مصمومون
 است. شکفته دارد.

درک "نظام وابسته" در پر خور دید جا می‌آید این در نظر ایسی
 عدما رکسیستی است. این درک موجود جنبش کمونیستی تبدیلی

می گردد و نیروهای مختلف، در سطوح و طبقاتی مختلف، از این درک تا شیری می پذیرند. ما زمان ما اگر چه در قباس با نیروهای دیگر تا شیر کمتری از این تفکرات می پذیرد. لیکن این نظریات و انحرافات اپورتونیستی را که در انطباق بر زمینش و تفکر شما خلغی گذشته قرار می گرفت، پذیرا می شود.

در زمان تجلی این انحراف پوپولیستی عمدتاً، در برخورد اپورتونیستی به روابط طبقات و بطور مشخص در برخورد به بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی نمایان می شود. بعد بصورت که بورژوازی لیبرال متصف به گرایشات دمکراتیک می گزید (اطلاعیه مهرماه) و تبدیل به یک نیروی لیبرال - ملی "میگردد" (اطلاعیه شاپور بهشتی - دیماه ۵۷) و از لحاظ اقتصادی به بورژوازی متوسط "غیر وابسته" تبدیل می گردد.

این دیدگاهها به دیدگاه ما را نسبت به این قشر بعد از قیام و در فاصله زمانی مذکور (کنگره اول تا کنگره دوم) تشکیل میدهد؛ هر چند که شکل جدیدتری بخود گرفته باشد. شکل جدید این تئوری در واقع همان تئوری "بورژوازی لیبرال بخشا مرنج" است که بر اساس آن بخشی از بورژوازی لیبرال عملیات پیر می شود و از معرض ضربات مبارزه توده ها به کنار کشانده می شود. این درک تا شیر خود را در سرتا مه حداقل بصورت جدا کردن بورژوازی متوسط از کل بورژوازی ایران و عدم طرح سلب مالکیت از آن با لسی می گذارد.

این درک در زمان مشاوران بنیادش "نظام وابسته" تنها "بورژوازی وابسته" (بورژوازی انحصاری وابسته) را ارتقا می می خواند، و دلیل آن را هم در این می دانند که این بخش از بورژوازی "دلال امپریالیسم" بوده و سرمایه اش سرمایه امپریالیستی "اختلاط" یافته است. و بر اساس همین مسلاک بورژوازی متوسط را که سرمایه اش متقیما در "اختلاط" سرمایه امپریالیستی قرار ندارد، "بورژوازی غیر وابسته" سا

حداکثر درنگا مل خودش "بورژوازی غیر مستقیم و ابدی" را برپا می کند. و بدین جهت آن را فاقد خلقت ارتجاعی میداند (هرچند اعتقاد به ضدانقلابی بودن او دارد). مقاله "زیگراگهای فدا انقلاب و..." (ضمیمه پیکار ۳۴) متبلورکننده این نقطه نظر در شکل جدید خود در دوره جدید است. (۱)

پوپولیسیم، در برخورد به آرایش طبقات همچنین صف بندی ابدی خلق و ضد خلق را ابداع می کند. و این صف بندی را از مضمون طبقاتی خویش نهی مینماید و فطرت سیال، متحول و ناپایدار آن را در جریان مبارزه طبقاتی از دیده می اندازد. خلص از دیدگاه آنان یک پدیده واحد و منجمد است که پذیرش هرگونه تحولی در عناصر ورودی آرایش درونی آن، از نظر آنها، "تضعیف انقلاب" و "ضربه زدن به صفوف متحد مردم" در برابر دشمن تلقی میشود.

این درک در سطح زمان ما نیز تا شیرات خویش را با قسری گذاشت و سبب کمر آنجا تبلور می یافت، که اولاً خرده بورژوازی رفه، اصولاً متحد پایدار، همیشگی و نیروی محرکه انقلاب رزبایی می شود و ثانیاً خروج آن از صف انقلاب، "تاکتیکی" موقتی "و... قلمداد می شود. چرا که این دیدگاه پذیرش هرگونه تغییر عمومی و استراتژیک در صف خلق را بهم خوردن قالب فکری خود در مورد "ساخت جامعه"، "مرحله انقلاب" و... که از ایتنا چهارچوب آن را در یک فضای تحریدی، برداشته می دانند. باز هم "زیگراگها" بروشنی متبلورکننده این نظریات پوپولستی و اپورتونیستی است.

در برخورد به خرده بورژوازی مرفه سنتی و نمایندگی سیاسی و مذهبی آن نیز، در طی این دوره، همین دیدگاه در دادا دوره های قلمی، متجلی می شود.

اگر در گذشته (قبل از تمام خرده بورژوازی مرفه) "معمیل" دیکراسیم افشارمیانی " (علامه کودتای نظامی) تلفی میشد،

بجای افشای ناپهگیری این نیرویمنوان یک نیروی مینا بهیسی
 و متحدان با پدار طبقه کارگرو انقلاب و توضیح این واقعیت گسه
 این نیروقا در به درهم شکستن سیستم موجود نخواهد بود، از او به
 عنوان یک متحد بعدی انقلاب یاد می شود ناپهگیری او با توصیه
 های مذهبی گون و غیر طبقه‌اش (مثلاً کر رهبری "این بیان
 مسئله را در نظر بگیرد، سیستم سرمایه داری وابسته به مهربالیم
 ناپه خواهد شد (جزوه خلق و ناکتیک کمونیستها)) سرپوش نهاده
 می شد، بالاخره ما اگر در آن دوره از پر خور طبقه‌اش، از حمایت
 مشروط از موضع پرولتاریائی و افشای سیاستهای ضد انقلابی آن
 و متمایز کردن متداوم پرولتاریا از خرده بورژوازی، سخنی گفته
 نمی شد و تنها یک درک صوری و پوپولیستی از این مبارکات
 مارکسیستی وجود می داشت و اگر شخص خمینی با القاب فراوان به
 رهبری "عالی قدر" و حضرت آیت الله خمینی "متحف می گشت و...
 باری با چنین دیدگاهی در دوره قبلی، طبیعی بود که در دوره جدید
 مورد بحث، کمابان این پر خورده خرده بورژوازی عملی نماید،
 اصرار پوپولیستی بر اینکه خرده بورژوازی (بمقدار قیام)، هنوز
 دارای گرایشات ضد مهربالیمستی است، خرده بورژوازی مرفه
 سنتی گینار بورژوازی است، قریب خورده است و اصرار بر حمایت
 از حرکات حقیر به اصطلاح ضد مهربالیمستی خرده بورژوازی، که در
 واقعیت امر چیزی جز انعکاس فشار توده ها نبود، و بالاخره افسانه
 "شیرین" پیوستن موقت خرده بورژوازی مرفه سنتی به صف ضد
 انقلاب و رجعت مجدد آن به آغوش انقلاب، نمونه بارز و تحلیل سبات
 تشو ربیک - عملی این انحراف پوپولیستی به شمار می رود. شکی
 نیست که این دیدگاه در سر خورده قدرت سیاسی و ماشین دولتی
 نیز بطور احتساب ناپه گیری خود را به ظهور می رساند. اگر در
 ابتدای این دوره، این دیدگاه در سر خورده دولت، ما بطرح
 نظریه اپورتونیستی "عبر انقلابی" بودن دولت موقت (کارگر به
 پیش شماره ۲) خود را عیان می سازد، در مراحل بعدی، در پیس

شمار "تا بودبا دیقا با ی ارتعاج و امیربالیم" متحلی می گردد که آشکارا درک راست دربرخورده قدرت سیاسی را نشان می دهد. و همین دیدگاه راست روانه است که با جدا کردن برخی از ابزارهای قدرت سیاسی، یعنی کمیته ها، دادگاه های انقلاب، از کل قدرت سیاسی و... وقائل شدن به برخی عوامل انقلابی برای آن، عملیاتی از رژیم سیاسی را تطهیر می نماید و چنین تلقی ای بوجود می آورد که گویا این بخش از قدرت، سوای ماشین دولتی بورژوازی (علیرغم داشتن تفاذ با آن در اساسی دارای حرکت و عملکرد جداگانه است، این دیدگاه خود را در پهن طرح قدرت دوگانه، در رژیم سیاسی، پس از قیام، پنهان می سازد که زمان زیادی در مواضع سازمان در طی این دوره انعکاس می یابد.

بدیهی است که چنین دیدگاهی کسب قدرت سیاسی را بعنوان تنها هدف عاجل توده های خلق به رهبری طبقه کارگر، در مدنظر نداشته باشد و مولادهرگام از مبارزه اش آن را بر لوجه حرفشش قرار ندهد. چنین دیدگاهی در مبارزه سیاسی به پراگماتیسم درمی غلطد و از اهداف اساسی پرولتاریا برای شرکت در انقلاب دمکراتیک، بدور می افتد. و با تطبیمی است که چنین دیدگاهی به استقلال طبقاتی پرولتاریا نیا ندیدد، و حتی از پرولتاریا دعوت کند که در قدرت دولتی شرکت نماید. (کارگر به پیش شماره ۱۲)

بدین ترتیب می بینیم که دیدگاه هپولیستی، چگونه خود را در عرصه شعوری، برنا می و خط می سیاسی متیلورمی سازد و به اشکال مختلف خود را می آراید.

دگر یک نکته در اینجا اهمیت اساسی دارد. اینکه علیرغم تمام انحرافات بوی، بدلیل پیرویه تکوین این انحراف و پیشینه آن، این انحرافات تا حال و در طی اس دوران همچا به صورت یک سهم فکری همه جا به یک دستگاه اندولوزیک - شورویک

تعمیق یافته و جا افتاده در سازمان در بنا شده بود و حتی در مواردی ظهور و بروز آن حالتی خود بخودی میداشت. درست به همین دلیل هم هست که حرکت سازمان، علمبرغم حاکمیت این انحراف، در مسیر عمومی خویش، جهت تکاملی داشته و پیوسته راه بهبودی و اصلاح را می پیموده است. سمت و سوی پرولتری این مواضع در مرور زمان حاکی از آن است که می بایست میان این انحراف و انحرافات آن نیروهای که دیدگاه پوپولیستی و یا انحراف به راست در آنها تبدیل به یک خط مشی راست و سیاست تعمیق یافته شده بود، مرزبندی نمود. ج - ف - خ (تسلسل از انشعاب)، راه کارگر فاعلی و گروهکی چون اتحادیه در طی این دوره دارای خط مشی روشن و منجمی بوده اند، که گرایشش رویزیونیستی و سمت و سوی فهرایشی آن را برای تعیین میتوان مشاهده نمود. اما در سازمان، علمبرغم حاکمیت این انحراف، هیچگاه شکل یک جریان فکری انشعاب یافته را بخود نگرفت. ذکر این مسئله از آنجائی اهمیت دارد که مضمون این انحراف، جایگاه و اهمیت آن بدرستی باز شناخته شود. سازمان ما هیچگاه ز موضع خرده بورژوازی (همچون جریکهای قبل از انشعاب و یا راه کارگرو...) پرولتاریا را به سازش با حاکمیت فراتواننده است، لیکن در این عرصه دچار تزلزلات و ناپیگیری های فرولانسی بوده که فاعلای روشن از موضع مستقل و القما پرولتاریا شسی داشته است. فاعلای که پیوسته و در طول حرکت سازمان، رویسه کاستی می رفته است.

۲- در عرصه ایدئولوژی

انحراف به راست در سیاست، طبقاً در همان محدوده بالسیسی نمی ماند و به عرصه ایدئولوژی نیز بنا گزیرگشاده می شمسود. ممای تئوریک این سخن چیست؟

ما گفتیم که پوپولیسم انحرافی است که مضمون طبقاً شسی

خرده بورژوازی دارد. از طرف دیگر گفتیم که این انحراف، بسا
 مضمون سیاسی اهورتو نیستی خود، در عرصه مبارزه طبقاتی، از
 یک تئوری و خط مشی پرولتاریائی منحرف می‌گردد. و تمایل به
 زائل کردن استقلال طبقاتی پرولتاریا در برابر بورژوازی
 طبسورکلسمی داشتند و موزه‌های طبقاتی را
 بطور واقعی تهمین می‌کنند و تمایزات طبقاتی را مخدوش کرده و
 به نزدیکی بین طبقات گرایش دارد. این تمایل در عرصه مبارزه
 سیاسی، بدون تردید، در عرصه ایدئولوژیک بصورت تمایل به
 زائل کردن مرز میان پرولتاریا و بورژوازی، مرز میان
 مارکسیسم لنینیسم و این ایدئولوژی، غیر پرولتری و بورژوازی
 خود را متبلور می‌سازد. بیهولیم، بدلیل مضمون خرده بورژوازی
 و نیز شکل ویژه خود (عملکردهای تمام خلقی) در برابر
 ایدئولوژیهای بورژوازی و نیز از خود سازشکاری، عدم صراحت، و
 تزلزل نشان می‌دهد. و قادر نیست همانند پرولتاریا خط فاصل
 روشن و دقیقی میان ایندو بکشد. در شرایط کنونی رویزبونیم
 و بویژه رویزبونیم خروشمی، تجلی بارز ایدئولوژی بورژوازی
 در جنبش کارگری ایران است که حضور مادی فعال و گسترده‌ای
 دارد. علاوه بر این، گرایش رویزبونیتی در شرایط فعلی تمایل
 به نفی و رد تمام رکیبیتی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم
 دارد. بسا برای این پرولتاریا، خواهان تکیه بر صحت این تز و حفظ
 آن از هجوم رویزبونیم، خواهان مرزبندی دقیق و روشن بسا
 رویزبونیم و انواع گرایشات رویزبونیتی، بر سر این مقوله و
 مبارزه با هر نوع تزلزل و عدم ثبات نسبت به آن بود. سازمان ما
 در این دوره طبعاً متقاد انقلابی اش به این تز و مرزبندی اش
 از این لحاظ با جریانات دیگر، اما بدلیل حاکمیت همان انحراف
 بر است و انعکاسات آن در عرصه ایدئولوژیک، دچار تزلزلات
 ایدئولوژیک در برابر سوسیال امپریالیسم و لاهرم رویزبونیم
 گردید. که شکل ظهور آن، بصورت کم‌بها دادن به مبارزه بر علیه

رویزوینیم و سوسپال امپریالیسم، تقلیل گرائی در برخورد به اصول ایدئولوژیک کمونیستها در شرایط کنونی که یکی از آنها همانا اعتقاد به سوسپال امپریالیسم (و تمام آثار و نتایج ملی و بین المللی که متعاقب آن بوجود می آید) می باشد، عدم حساسیت در برابر تزلزلات نسبت به سوسپال امپریالیسم هم در عرصه درونی و در عرصه بیرونی سازمان ما و... انعکاس از اینس گرایش معاشات جوینا نه در برابر تزلزلات رویزوینیتی بود.

لیکن باید متذکر شد که تزلزلات ایدئولوژیک سازمان هیچگاه بمنابا به یک گرایش روشن، منسجم و مشخص در دنیا مده بود. و هیچگاه بصورت شور و هیجانه ای در سیاست، برنام و ایدئولوژی سازمان متجلی نگردد. سازمان هیچگاه در نشوری رویزوینیتی را فرمول بندی ننموده و علیرغم تزلزلات فوق الذکر، همواره راه اصلاح و رفع این تزلزلات را پیمود که تجلی نهائی این بهبودی و اصلاح را دستاوردهای گنگره دوم بیرونی نمایان ساخت. در اینجا جای دارد که اشاراتی همه انعکاس این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی سازمان بنمائیم تا درک روشن تری از عملکرد آن در سازمان بدست آید.

شکی نیست که پوپولیسم بدلیل غفلت و ویژگی خود، بسیار نیست که یک مبارزه ایدئولوژیک پرولتری را به پیش برد و با در آن تزلزل نشان ندهد. پوپولیسم، تمایل به نزدیکی و همگرایی ایدئولوژیک، گرایشات مختلف دارد و با حرکت از یک موضع تمام خلقی تمايزات ایدئولوژیک میان گرایشات مختلف را نادیده میگیرد. و درست به همین دلیل است که این انحراف در عرصه مبارزه ایدئولوژیک، بمنابا به جزمی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بخشی از وظایف اساسی کمونیستها های پای خود را باقی می گذارد.

درک محدود از عرصه های مبارزه ایدئولوژیک از خصوصیات پوپولیسم است. انحراف پوپولیستی در سازمان و درک محدود

و غیر طبقاتی ازم. ل با عث جدا شدن دو عرصه بهم پیوسته مبارزه ایدئولوژیک - یعنی در سطح گروه‌ها و سازمان‌های محدود جنبش کمونیستی و در سطح جنبش کارگری - شده بود. در واقع درک روشنی از اهمیت انعکاس ماهیت انحرافات این با آن جریان سیاسی در جنبش طبقه و افشای آن وجود نداشت. اما ما این مقوله نادیده انگاشته می شد که برای پرورش قشر آگاه پرولتاریا لازم است که مشاجرات ایدئولوژیک - سیاسی بدون جنبش طبقه کثاتیده شده، و با بررسی عملکردها، سیاست و ایدئولوژی گروه‌ها، در جنبش طبقه از این زاویه هم به پرورش قشر پیشرو کارگران همت گماشت.

گاه اتفاق می افتد که مبارزه ایدئولوژیک با نیروهای سیاسی برای ما اهمیت و اثر کمب مینمود در حالی که ما ما انحرافات مذکور نمی توانست کوچکترین اهمیتی نه لفظ برای جنبش کارگری (بدلیل با یگانه نداشتن آن نیرو در میان طبقه) بلکه حتی برای جنبش کمونیستی نیز نبود. (مثال مبارزه ایدئولوژیک با اتحادیه کمونیست‌ها که چندین شماره پیکا را بخود اختصاص داد). در مقابل، مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و شوریک ما ما هدین که به مفهوم دفاع از ما زکسیم انقلابی در مقابل سازشکاری و تنزل ایدئولوژیک خرده بورژوازی میبود. اما ما از نظرها حذف میشد. و با اهمیت مبارزه با انحرافات تجربیکها که بهر صورت در جنبش طبقه و توده‌ای نقش بنیادین همی میداشت، به فراموشی سپرده می شد.

هر چند این حرکت خود بخود به مفهوم ناروشن بودن، تئوری انقلاب میبود. لیکن عدم توجه به این عرصه حیاتی از مبارزه ایدئولوژیک نشانه درک محدود ازم. ل، راست روی در مبارزه ایدئولوژیک و برخورد غیر طبقاتی به امر ماهیت پرولتاریا سیاسی مبارزه ایدئولوژیک میبود. بدون پرورش سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیل قشر پیشرو پرولتاریا محبتی هم از حزب پرولتاریا -

دسته‌پیشاهنگ پرولتاریا نمی‌تواند در میان باشد، برخوردار همه خلقی ناشی از درک محدود، ز.م.ل و برخوردار غیرطبقاتی با مقوله حزب نمی‌تواند در عمل به این مسئله پاسخ صحیح و از موضع پرولتاریا می‌دهد.

در هر سه مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی نیز همسازان واقعیت مصادیق می‌یافت، تماایل به عدم مبارزه ایدئولوژیک در داخل، تماایل به کم‌رنج کردن انحرافات و نقش آنها در حرکت سازمان، تماایل به رشد روحیه آشتی طلبی در تشکیلات و... از مهمترین جلوه‌های این انحراف پوپولیستی در هر سه فوق‌الذکر بوده به همین دلیل این انحراف در این هر سه، بحثاً به دو مانعی در راه رشد و اعتدالی مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، و نیز سه عنوان فاعلی در به انحراف گشاندن مضمون این مبارزه عمل می‌شود.

پوپولیسم در برخورد به انحرافات سازمان، به شکل توجیه اپورتونیستی فعلها، "طبیعی" قلمداد کردن آنها، تحویل آنها اما ساد در رابطه با عوامل معینی و کم‌بهاشی به نقش منور ذهنی و رهبری گذشته، پیروزی نمود. مثلاً از این دیدگاه، نقش عوامل ذهنی (منصراً گاهی) در بحران جنبش کمونیستی و سازمان کم‌رنج می‌گردید و عوامل معینی بوجود آورنده این بحران، به ساد بر چسبه می‌گردید. این درک انحرافی، علت پیدایش بسیاری از انحرافات سیاسی ایدئولوژیک را در زمینه مادی و معینی آن یعنی - خردگاری، مبراکنندگی، منف تشویریک و... جستجوی کرد و درک مارکسیستی از ماهیت طبقاتی انحرافات جنبش و سازمان نمی‌توانست ارائه دهد. این درک انحرافی، در توفیق... اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی، به موضع تقلیل گرایانه‌ای درمی‌غلطید، و بر روی "معرفتی" بودن این انحرافات بیش از آنچه که بودهای می‌فشارد و عملانومی "پوپولیسم" را در هر سه مبارزه ایدئولوژیک تبلیغ می‌نمود. بنا بر این جای تعمیسی

نیست که این درک به توجیه اشتباهات و انحرافات سازمان در گذشته میرسد و از این لحاظ خطمت اپورتونیستی خود را آشکار می ساخت .

انگکاسی پوپولیم در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی، این مبارزه را به سکون و رگود دعوت میکرد و روحیه آشتی طلبی را رشد می داد. بهمین دلیل در سازمان نمی توانست یک مبارزه ایدئولوژیک فعال و زنده و پر شور با انحرافات اعتلای بدو همین عدم اعتلای پرولتیری مبارزه ایدئولوژیک، صرفنظر از تمسبام عوارض و آثار درون تشکیلاتی خود (که در قسمت بعد به آنها اشاره خواهیم کرد) روحیه آرا مانخواهی، شور انقلابی را محدود کرده و به آن لطمه وارد می آورد:

در این میان بایستی به نقش آشتی طلبی در سازمان نیز اشاره نمود. آشتی طلبی "به مثابه یک گرایش اپورتونیستی، که آشکارا مانع از بر خورد صریح و قاطع با انحراف بر است می شد، موجب کمندی لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک، با آن می گردید. آشتی طلبان آشکارا در خدمت انحراف به راست قرار داشتند. آنها سودا نمی در مقابل انگکاسی، مبارزه ایدئولوژیک بودند. آنها فعالانها ادا مبه توجیه عملکردها و انحرافات، انحراف بر است میکردند و جو سکون و آرا مش را پیشنها می نمودند. استالین در باره اهمیت مبارزه با آشتی طلبی می گوید:

"در حزب ما اشخاصی وجود دارند که بی میل نیستند برای تطهیر وجدان همانطور که کشیش ها گاهی ورد آله لوبا آله لوبا می خوانند، بر ضد خطر راست اعلام مبارزه کنند، ولی مطلقا هیچ اقدام عملی که مبارزه با انحراف راست را بسازد، با به نایستهای فرار داده و مملای آن فاشق آید، بهمین دلیل نمی آورند. چنین جریانها را، جریان آشتی طلبی با انحراف راست می نامیم که علنا اپورتونیستی می باشد. فهم این موضوع مشکل نیست که مبارزه با این نوع آشتی

ظلمی جزئیست از مبارزه عمومی بر ضد انحراف راست کسبه
 انحراف اپورتونیستی است، بدون یک مبارزه منظم بر ضد
 آشتی ظلمی که اپورتونیستها را زیر پر و بال خود گرفته غیر
 ممکن است. (استالین - درباره خطر راست در کمونیسم
 کمونیست اتحاد شوروی)

و این تعریف دقیقاً درباره گرایش آشتی ظلمی در سازمان
 ما صدق داشت. در او اگر بدلیل تفاوت انحرافات و بهین بست
 رسیدن مبارزه ایدئولوژیک و آن ضروریات مهمی ای که موجب
 انکشاف خود بخودی مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما میشد (رشد
 مبارزه طبقاتی، شمشیق مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش،
 آشکار شدن مضمون انحراف بر است در سازمان و...) نقش آشتی-
 طلبان و جریان آشتی ظلمی در سازمان محدود شد. ولیکن بمناب
 یک "حالت روحی" کماکان باقی مانده است:

طبیعی بود که مبارزه با انحراف به راست از مبارزه علیه
 آشتی ظلمی جدانمی توانست باشد، چرا که هر دو دارای یک مضمون
 و گرایش ایدئولوژیک اپورتونیستی بودند. بدین ترتیب
 میبینیم که هم در همه مبارزه ایدئولوژیک بیرونی و هم درونسی
 بمناب بخشی از حرکت ایدئولوژیک سازمان در طی این دوره،
 پوپولیسم آثار و عوارض خود را به روشنی برجای می گذاشت و در
 این همه ها نیز خود را متبلور می ساخت.

۳- در همه وظایف عملی

وظایف عملی کمونیستها در برابر جنبش طبقه کارگر
 فوده ها سه مرحله تبلیغ، ترویج و سازماندهی و تشکیلات را در بر
 می گیرد. انحراف پوپولیستی در سازمان، در همه این همه ها
 هم در مضمون و هم در شکل آن به تناسب و درجات مختلف آثار خفیش
 را بانی می گذاشت.

الف - در همه تبلیغ این آثار چگونه خود را متبلور میبخت

تکی نیست که فعالیت تبلیغی بویژه در دوره مذکور که جنبش خلق راه انقلاب را می پوشید، مهمترین عرصه فعالیت کمونیست‌ها را تشکیل می‌داد. وبه همین جهت درک این وظیفه از موضع پرولتری، اهمیت حیاتی داشت، لیکن پوپولیسیم مانع از آن می شد که درک صحیحی از میزان اهمیت و مضمون این فعالیت بوجود آید. این عدم درک، که در واقع انعکاس درک محدود از مارکسیسم بود، منتهی تنها خود را در کم‌بها دادن مفرط به امر تبلیغ و نقش آن در پرورش پرولتاریا باقی می گذاشت، بلکه در مضمون نیز هزای از دستک مضمون طبقاتی صریح پرولتاری بود و در برابر، مضمون تبلیغی تمام خلقی جایگزین آن گشته بود.

روشن است زمانی که درک صحیحی از مبارزه سیاسی پرولتاریا در انقلاب وجود نداشته باشد، زمانی که موضوع کسب قدرت سیاسی اما با در حرکت با زمان خود را متبلور سازد، زمانی که درک صحیحی از ضرورت استقلال پرولتاریا وجود نداشته باشد، طبیعاً این درک در برگیرنده اهداف فسخی را متعین نماید نیز خود را نمایان می سازد. تبلیغ وسیله‌ای است برای پرورش ایدئولوژیک - سیاسی توده، پرولتاریا مبارز انقلابی مارکسیست‌لنینیست، حفظ استقلال طبقاتی آن و آماده کردن آن برای کسب قدرت سیاسی. بنابراین روشن است که انحراف پوپولستی، در این عرصه نمی تواند درک پرولتری داشته باشد. عدم درک از اهداف روشن پرولتاریا، به عدم درک از ابزار آن منتهی می شود. برخورد سازمان به تبلیغ گمراهی از این عدم درک را ارائه می داد. کم‌بهاشی به امر تبلیغ یکی از ضعف‌های اساسی سازمان را تشکیل می داد، گه تحلیلات تشکیلاتی خود را در عدم کوشش مطلوب برای سازماندهی این تبلیغات، بوجود آوردن ابزار مادی آن نشان میداد. علاوه بر این در مضمون تبلیغات موجود سازمان نیز به سمت از همان درک انحرافی پوپولستی، مضمون طبقاتی پرولتاری

ضعیف و کم رنگ بود. و گرایش شما مطلقاً بر این مضمون حاکمیت داشت. در این تبلیغات روح پرولتری کمتر چشم می خورد و غالباً یک روح دمکراتیک، (و طبیعتاً با مضمون دمکراتیک هم پرولتاریائی) در آن موج می زد. اگر چه در حرف سخن از انا همه دمکراتیک هم پرولتری در میان طبقه کارگر بسیار به میان می آمد، لیکن از این مضمون غالباً و همچنین که سیر عملی سیزده ساله می داد، درکی شما مطلقاً وجود داشت. نگاه می به سیر تبلیغات سازمان در نشریه بیگار در طی این دوره می تواند بیرونی این روحیه شما مطلقاً را نشانمان مازد. جلوه دیگر این انحراف در کم بهادان به تبلیغ سوسیالیستی شارژ می یافت. سازمان به نقش و اهمیت تبلیغ سوسیالیستی در میان طبقه کارگر اساساً کم بها می داد. در این ضعف در تبلیغات سازمان بویژه برجسته بود. ندیدن و با کم بها دادن به استقلال طبقاتی پرولتاریا، عدم درک منافع اساسی طبقاتی پرولتاریا طبیعتاً منجر به کم بها دادن به انا همه سوسیالیسم در میان طبقه می شد.

باید در امر ترویج نیز وضع چنین بود. ترویج عموماً آن بخش از وظایف کمونیستهاست که بر پرورش توده های پیشرو طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی پرولتاریا با روح مارکسیسم لنینیسم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا نظارت دارد. ترویج، ابزاری است که کمونیستها با توسل به آن به پرورش نسلی از پرولتاریائی آگاه می پردازند که با به مادی حزب طبقه کارگر را بوجود می آورند. بدین ترتیب می توان دریافت که ترویج از نقطه نظر وظایف کمونیستها و تحقق اهداف اساسی آنها، ناهم حد حائز اهمیت است. اما انحراف برائتاً مضمون پوپولیستی خود چگونه تا ثیرات منفی خود را در این عرصه مادی می گذارد؟

گفتیم که بگوش پوپولیستی بطور کلی، در سر خود راست به روابط طبقاتی جامعه و اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک منجلی می نمود و از آنجا که این بگوش ارتکاب مومع جسیرده

بورژوازی به این روابط و مناسبات و اهداف می نگرد، طبعاً در
 بر خورده به مضمون فعالیت کمونیستها در میان طبقه کارگر و توده ها
 و در بر خورده به مضمون ترویج بعنوان بخشی از این فعالیت نیز از همین
 نگرش تاثیر می پذیرد. و به همین جهت در این عرصه از فعالیت خود
 بهام آور، तथा هم طبقا تی بوده و در پی کم رنگ کردن مرز منافع
 پرولتاریا با طبقات غیر پرولتاریا و بویژه خرده بورژوازی می باشد.
 بویولیم، وقتیکه به میان طبقه کارگر می رود، نه روح طبقه تی پرولتاریا
 بلکه روح طبقه تی خرده بورژوازی را به میان آن منتقل میکند و اساساً میگوید تا
 مرز میان پرولتاریا و خرده بورژوازی را زائل کند. او به انقلاب
 به "مردم" و به "دشمن" از زاویه منافع तथा خرده بورژوازی می
 نگرد و بر तथा واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی و نیز
 بورژوازی مابینمی افکند. درست به همین دلیل است که این
 انحراف، در شکل انحصار یافته و سیستماتیک خود، اساساً حرکت خود
 را در جهت تامین هژمونی پرولتاریا بر انقلاب تنظیم نکرده
 (هر چند که در حرف صدها بار بدان معتقد باشد) و در همین رابطه
 اولاً، در جستجوی برنامہ و تئوری و شی ای که این رهبری را تا مین
 نماید نمی رود، ثانیاً، به پیوند با پرولتاریا بر اساس این شی
 و تئوری پرولتری (بوسیله ترویج و تبلیغ) اهمیت و بهای لازم
 را نداده و ملزومات عملی و تاکتیکی آن را فراهم ننموده و در
 جستجوی برنامہ و تاکتیکها و محملها تی که این پیوند را در شرایط
 مشخص تحقق بخشد نمی رود. و ثالثاً، به دنبال روی از جنبش خلق
 می افتد و پرولتاریا را به دنبال روی از این جنبش می گشاند.
 چنین دیدگاهی طبیعی است که به اندازه تحقق این وظایف و
 منجمد ترویج به عنوان یکی از مهمترین آنها نیز از همین
 زاویه بینگردد. نگرش هم در شکل و هم در مضمون آن، در شکل بصورت
 لاقیدی نسبت به اهمیت نیرو گذاری بر سر ترویج و سازماندهی
 مطلوب برای آن و در مضمون بصورت شهسی کردن آن از روح
 طبقه تی مارکسیسم و ایدئولوژی پرولتاریا و آکنده نمودن آن از

روح دمکرا شیم‌خرده، بورژواشی وابده‌های شما خلقی .

در ا زمان بدلیل همین درک محدود از مارکسیسم و همین نگرش پوپولیستی، اهمیت ترویج آنچنان که می‌بایست درک نشده بود و جایگاه واقعی آن در برمه وظایف عملی پرولتاریا، مشخص نگشته بود. ما زمان مادرطی این دوره هرگز در پی ایجاد یک سازماندهی مناسب و مطلوب برای پیشبرد امر ترویج، برنیا آمده و به پرورش پرولتاریا با روح طبقاتی مارکسیسم-لنینیسم بهیاسی لازم رانسی داد. با زهم‌نشریه پیکار و دیگر ابزارها. ما زمانی علمبرفم کوشش‌های اولیه و مثبت خود، گواه این ضعف و کاستی اناسی است اما این یکجا تب مسئله است، بهیث شرط درک و انجام وظایف شرویحی، داشتن تئوری راهنما در مبارزه سیاسی و عملی است. کمونیست‌ها آنگاه می‌توانند اثرادر ترویج، و پرورش پرولتاریا از این محرا، موفق باشند که حرکت خود را برپا به انطباق خلاق م. ل. بر شرایط مشخص جامعه و مبارت دیگر برپا به تئوری راهنمای انقلاب ایران استوار کرده باشند. بدون داشتن تئوری راهنما، (که در واقع به معنای داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنسی پرولتاریا است)، سخن گفتن از امر ترویج امر بهیوده، و باطل است. ترویج اگر نخواهد در محدوده‌هایی یک سلسله احکام عام م. ل. محصور بماند، می‌بایست مستقیما "بپان انطباق خلاق این احکام عام را در شرایط مشخص مدنظر داشته باشد. در این صورت است که ترویج خلعت زنده پویای خود را پیدا خواهد کرد، و پرورش پرولتاریا را در متن شرایط جامعه و استخراج مارکسیستی از این شرایط مشخص، به انجام خواهد رساند. لنین می‌گوید:

"حزب ما باید از اهداف آشی (و ما اضافه می‌کنیم اهداف آنسی) خود تصویر روشنی داشته باشد. بدون پاسخ روشن به انسی مسئله، دیگر هیچ گونه ترویج و نهج عاری از تناقض و سری از سوسان و محظورات ذهنی امکان‌پذیر نخواهد بود." (مجموعه آثار (انگلیسی) جلد ۸، صفحه ۲۱۳)

بنا بر این روشن است که نه تنها داشتن درک روشن از اهداف آشی و آنی پرولتاریا (بخوان تئوری راهنمای عملی انقلابی)، شرط اصلی برخورد مارکسیستی به اکثریت و پیشرو (تسلیم) است بلکه زمانی که این درک از اهداف پرولتاریا، آلوده به انحرافات پرولیمیستی باشد، مضمون ترویج نیز مستقیماً به آن آلوده می شود.

بدون وجود تئوری م. ل. ها، به دنبال هر وزا شده جنبش کارگری و توده‌ای تبدیل می شوند و حرکتی کور و خود بخودی را پی می جویند. بدون وجود تئوری راهنما، حرکت م. ل. ها، از دور نما نقشه و برتا مه آگما ها نه تهی خواهد شد. از این زاویه نیز انحراف پرولیمیستی در زمان تا ثرات مشخص خود را باقی گذاشته است کسی که در حرکتش، چشم انداز تا مین هژمونی پرولتاریا را به "فراموشی" می سپارد، کسی که نمی اندیشد که هر حرکت کمونیست ها و پرولتاها با بد در خدمت هدف اساسی کسب قدرت سیاسی و در جهت برقراری سوسیالیسم قرار گیرد، طبیعتاً، در برخورد به تئوری راهنما نیز از آن که از یک سو میمان کنند، این اهداف و حرکت آگما ها نه و از سوی دیگر - ر خدمت بلاواسطه تحقق آن قرار دارد، نیز دچار "فراموشی" و لاقیدی می شود. چنین افرادی بنا گزیر، ملزومات تئوریک - تاکتیکی تحقق این اهداف را نیز از یاد می برند و با آن کم سها می دهند. و لاجرم بصورت کور و خود بخودی بدنبال جنبش طبقه کارگر و خلق حرکت می کنند. وقتی که تئوری، نقشه و برتا مه گسه از نظر کمونیست ها، چیزی جز نقشه، برتا مه و تئوری یکه مبارزه طیفی پرولتاریا، بر هدایت نموده و زمینه های هژمونی آن را بر جنبش و انقلاب تا مین نما پد نمی باشد، راهنمای براتسک انقلابی نگردد و کوشی در این جهت بعمل نباید، بنا گزیر این بر آگما نیم کونه سنا نه و بر اتسیم تنگ نظران است که حرکت و معالبت های عملی سازمان را تحت تا ثیر منحص خود قرار می دهد. بر آگما نیم و بر اتسیم انما س احتمال تا بدیر عد. ما کم نیست

تثوری و برنا مه پرولتری برپراشک انقلابی است. مسمدم درک چنین مسئله ای علمبرغم تماماً دلایل فرعی دیگر، درسا زمان مابطور عمده و مستقیمادارتباط با همان دیدگاه پوپولیستی بوده است، کسه بدلیل خماثل خود، منافع آتی پرولتاریا را! از نظر دورداشته و به آن در عمل بی توجه بوده و درمنافع آتی آن غرقه می گردد، پرولتاریا را در "خلق" حل می نماید و آن را به دنباله روی از جنبش خلق و امیدوارو تماماً بوظیفاتی پرولتاریا را آشکارمی - سازد. کسی که درعرصه مبارزه اقتصادی و سیاسی به پرولتاریا چنین برخوردنماید، درعرصه مبارزه ایدئولوژیک و فعا لیتست تشویریک نیزچنین محدودگرایانه برخورد می نماید و بدینسان آن دربرخوردبه وظایف عملی کمونیست ها نیزبناگزیرا زکوشش درجهت دست یابی به تثوری و برنا مه پرولتری نیززروی برمی - تابد و یا به آن بهای لازم رانمی دهد.

بدین ترتیب روشن است که ترویج نیزهمچون دیگر اشکال فعالیت عملی (تبلیغ و سازماندهی) مستقیماً دستخوش این - نابسامانی پراگماتیسی و فقدان تثوری را نهض می گردد و خلطت گور، خود بخودی و بی چشم انداز بخود می گیرد.

نگاهی به فعالیت سازمان درعرصه تثوری و در امر ترویج در طی آن زمان، نشان می دهد که تا چه حد سازمان از ایسین درک انحرافی متاثرشده است و تا چه حد آن زبان دیده است. فعالیت محدود سازمان درعرصه تثوری و فعالیت ترویجی همسم در میان جنبش کمونیستی و همدر میان جنبش کارگری و ضعف های اساسی موجود در آن (با توجه به نقش و جایگاه مهمی که سازمان ما در جنبش کمونیستی داشته است) بخوبی بهما نگر این ضعف اساسی و رابطه آن با انحراف به راست درسا زمان است.

درواقع در امر ترویج نیز (همانند تبلیغ) این انحراف به دو شکل بارز، تبارز داشته است. اول جدا نکردن صف مستقل پرولتاریا از صفوف سایر طبقات

واقفان داخلی، صورت‌خدا نکردن آموزش ندانان (دموکراتیکم
پرولسری اردموکراتیکم با برافتار و وظائف حلقی، سن تشکیل
کمپهای به امر ترویح سوسالستی در میان پرولتاریسها،
ولادیم کمپهای به پیرویش قتر پیشرو پرولتاریا به مناسبت
نیا زووظیفه‌هایی سازمان طبقاتی پرولتاریا.

ج - عملکرد انحراف برآست در تشکیلات و سازماندهی:

آنچه که بی‌مزه در اینجا مورد نظر است، برخورد انحرافات
براست انحراف پوپولستی به سازمان انقلابیون حرفه‌ای و
تشکیلات کمونیستی، و در روابط و مناسبات درونی آن بطور کلی
و در اینجا سازمان خودمان و سازمان‌های و کارگری است
جای نگی وجود ندارد که این مجموعه انحرافات و گرافتی که
در عرصه سیاست و وظایف عملی انعکاسات آن را توضیح دادیم،
در عرصه تشکیلات نیز گسترش یافته و آثار خویش را باقی می‌گذاشته
است. اما چگونه؟

در صورتی گفتیم که چگونه پوپولیم، از درک ما پکیستی؟
طبقاتی نسبت به مبارزه پرولتاریا در انقلاب، اهداف آن و وظایف
کمونیست‌ها در برابر طبقه کارگر، بدو است؛ دورنمای همونی
پرولتاریا حرکت قدرت سیاسی توسط آن را در حرکت عملی خویش
به فراموشی می‌سپارد، از استقلال طبقاتی پرولتاریا در کلی
نمای حلقی و پوپولستی دارد، فاقد تئوری راهنمای پرولتاری
در حرکت خویش است و از گوش در جهت دستیابی به آن نظریه
رود و در حرکت خویش دچار اگما تبیم و پرا تبیم است و
آری، چنین درکی نمی‌تواند درک م. ل. ی از سازمان انقلابیون
حرفه‌ای، ضرورت و جایگاه آن و ... داشته باشد. این درک نمی‌تواند
درک کند که برای تحقق اهداف و سیاست‌های فوق، پرولتاریا
نیازمند وجود آوردن یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای (به‌مناسبه
هسته اصلی حزب طبقه کارگر) است که مهمترین سلاح او در مبارزه
مبارزه طبقاتی و سیاسی است. سازمان انقلابیون حرفه‌ای

بالاترین و مهمترین ابزاری است که پرولتاریا می تواند با
 تکیه بر آن، اقلیت لای طبقه خود را حفظ نموده، صفوف خویش را
 متشکل و متحد نموده، مبارزه خلق را به زیر پرچم خود درآورد
 انقلاب را به اوج برساند، و با کسب قدرت سیاسی، اهداف مرحله‌ای
 و غائی خود را به اتمام برساند. بدون وجود سازمان انقلابیون
 حرفه‌ای، هیچ بخشی از اتمام این وظائف و دست‌یابی به آن
 اهداف نمی‌شود. به میان آورد، برای رسیدن به اهداف فوق
 سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با تشکیلات آهنینی ضروری است که
 از مناسبات و روابط درونی کمونیستی بهره‌مند باشد و با ابزار
 مناسبی، جهت اتمام وظائف کمونیستی در هر مرحله از مبارزه باشد.
 به پولیسمنه اهمیت و ضرورت آن سازمان انقلابیون حرفه‌ای
 واقف است و نه به ملزومات تشکیلاتی بوجود آوردن این سازمان
 بها میدهد. به همین جهت در روابط و مناسبات درون تشکیلاتی،
 هر نقش و وظایف تشکیلاتی و سازمانی تشکیلات کمونیستی نیز
 دچار انحراف می‌گردد و اجرای دقیق اصل سازمانیستالینسم
 دموکراتیک، از بها دادن به پرورش کارها منشا به رهبران امروز
 و فردای جنبش کارگری و شورده‌ای، از گسترش کمی و کیفی سازمان
 انقلابیون حرفه‌ای و تأمین حلقه‌های ارتباطی میان این
 سازمان و شورده‌ها، یعنی سازمانهای شورده‌ای با به مناسبت
 نقائدهای این سازمان، از گسترش مبارزه ایدئولوژیک درون
 تشکیلاتی و هدایت آگاهانه این مبارزه برای تضعیف گرایش‌ها
 غیر پروولتری و ارتقا و تقویت گرایش پروولتری و از این رو حفظ
 خلعت شاداب و هوایی تشکیلات... و در یک کلام از تلاش در جهت
 تبدیل و تکامل تشکیلات به مهمترین حلقه پرولتاریا است.
 هدایت مبارزه طبقه‌ای، تا من همزوسی پرولتاریا را انقلاب
 و کسب قدرت سیاسی و نهایتاً تحقق اهداف آس و آبی پرولتاریا
 عامل می‌شود. تشکیلاتی که این درک را از سازمان انقلابیون
 حرفه‌ای اردهن خویش دور کند، نهایتاً حریف تبدیل شدن به شک

سازمان خردگاری فاقد روحیه و توان رزمندگی، دنباله‌روی
 از حواجیج روزمره و خودبفودی طبقه و توده، و حرکت بی برنامه
 و نقشه، کور و خودبفودی، راه دیگری نخواهد داشت.
 این انحراف در درک از سازمان انقلابیون حرفه‌ای و
 تشکیلات کمونیستی در سازمان ما به چه صورت خود را منعکس
 می‌نمود و آثار و عوارض خود را چگونه باقی می‌گذاشت؟
 ۱ - گسترش لیمبرالیزم درون تشکیلاتی و اغتلال در وظایف عمومی
 سازمان و نقش ارگان‌های مختلف: انحراف بر است با مضمون
 پوپولیستی، دزد روابط درون تشکیلاتی بصورت "لیمبرالیزم
 تشکیلاتی" خود را هویدا می‌نمود. پوپولیسم با ارائه درک‌های خرد -
 بورژوازی از سازمان لیمبرالیزم دموکراتیک و تپه کردن از مفاصل
 پرولتری خود، به ضرورت استحکام آهنگ تشکیلاتی برای پیروزی
 امر پرولتاریا، اهمیت کافی نمی‌داد. چرا که اصولاً از درک چنین
 ضرورتی غافل می‌ماند. اهمیت کافی ندادن و عدم درک واقعی
 نقش رهبری در سازمان، و فراموش کردن پیش شرط‌های تشکیلاتی
 اعمال این رهبری متمرکز و هادیت‌گر، گسیختگی در بندها و روابط
 تشکیلاتی، ما بین ارگان‌های مختلف سازمانی و نبود انتظام و
 هماهنگی میان آنها و فقدان روابط صحیح تعریف شده و آگاهانه
 حزبی، فقدان تقسیم کار مناسب شکل مطلوب میان ارگان‌های
 مختلف به موازات گسترش فعالیت سازمانی و تشکیلاتی و نبود
 تناسب لازم میان این ارگان‌ها و به همین جهت فراهم شدن
 زمینه خردگاری شدید در این ارگان‌ها و کل تشکیلات، کم‌بهاشی
 به پرورش کادری محرب، کارگران آگاه و مستعد، اساس درک
 این ضرورت حیاتی برای هنر تشکیلات کمونیستی، عدم توجه به آموزش
 کارگران رده و فعال، سعی این سربل‌های ارشاد بی‌منبع
 نده سازمان انقلابیون حرفه‌ای، به مناسبتی از سازمان‌های
 اناسی - سکتور کمونیستی و حسی بوده‌ای در شرایط ضعف معترض
 که در این زمینه در تشکیلات و کل جنبش کمونیستی وجود داشت.

کم‌بها دادن به‌ما زمانه‌ی جنبش توده‌ای و تشکیل تسمه‌نقاله‌های سوده‌ای، برای گسترش پیوند‌ها زمان با توده‌ها و از میان برداشتن یکی از زمینه‌های خرده‌کاری در تشکیلات از این طریق بود.....

۲ - رکود در مبارزه ایدئولوژیک درون تشکیلاتی: با زمان علیرغم آنکه به‌اعتبار سنت انقلابی پیشین خود در امر مبارزه ایدئولوژیک درونی، در این زمینه دارای تجربه طولانی و دست‌آوردهای قابل اتکالی است که نتایج آن پیوسته در سازمان جاری بوده است، اما در این زمینه و متاثر از انحرافات فوق‌الذکر در طی دوره اخیر دستخوش ضعف‌ها و انحرافات جدی گردید. متاثر از همان دیدگاه بوپولیمستی، رکود در مبارزه ایدئولوژیک درونی وجه مهمی از این انحرافات و عوارض بوپولیمس را تشکیل می‌داد. پیش‌تمام‌خلفی در عرصه تشکیلات نیز راه تفاهم ایدئولوژیک، معاشات و مسائل زندگی، عدم‌براشی و گویندگی در مبارزه ایدئولوژیک، در پیش‌می‌گرفت، همزیستی گزاینده‌ها و ادبیات لایمی کرد و در پی حفظ وضع موجود و عدم تلاطم درونی بود تا فضای را کدر و آب‌سخت بوپولیمستی درونی برهم‌نخورد و بر این بینش و درک خطئی وارد مباد! همین درک در عرصه تشکیلات به رکود در مبارزه ایدئولوژیک و اغلال در حرکت بویا و شاداب درونی تشکیلات می‌انجامید و طبعا "در کارگردمتعال و طبیعی تشکیلات در عرصه وظایف عملی اش اغلال ایجاد میکرد."

۳ - این رکود در مبارزه ایدئولوژیک طبعا "همچنان که در اعمال ما انترالیمس پرولتری در تشکیلات احلال می‌کرد، از اعمال دموکراسی توده‌ای به‌عنوان وجهی از اصول ما انترالیمس دمکراتیک نیز جلوگیری به عمل می‌آورد و این اغتلال نمیی- توانست زمینه رشد و گسترش در تشکیلات را در اشکال و مسور مختلف فراهم‌نماید. بوروکراسی در تشکیلات هر چند نه بطور قوی و به‌عنوان یک انحراف عمده، وجود داشت و عمل می‌کرد."

سوروکراشیم به شکل ما در کردن فرامین سازمانی بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی موجود و بدون توجه به امکان یا عدم امکان سخن آن تحت آن شرایط، بصورت اعمال رهبری اجانب مرد مسئول و نه ارگان مسئول، در سطوح مختلف سازمان؛ (۲) کم-توجهی به کیفیت ارگانها در امر گسترش تا به نگر کردن گسترش سازمان از یک سیاست و عدم تعیین در کل تشکیلات، بی توجهی به مشورت نوده‌ای در تصمیمات، ارگانهای رهبری در تمام سطوح تشکیلات، رشد و رو به دنیا له روی پاشین از بالا و گسترش فضای مسموم سازش در روابط تشکیلاتی، فراهم نبودن زمینه رشد و شکوفایی استعداد های و شکوفایی ارگانهای پاشین تسر و توده های سازمانی و... خود را نمایان می ساخت.

۴ - محدود بودن سازمانت الیسم دموکراتیک: انحرافات فسوق مانع از آن می شد که سازمانت الیسم دموکراتیک بطور واقعی تحقق یابد، و به همین جهت در اعمال سازمانت الیسم، با به لیبیرالیسم و با به سوروکراشیم منحرف می شد. جو امکان برقراری یک نظام آکسیس برولتری را دشوار می نمود. دموکراشیم، بعنوان جزئی از این تفکر سوسیالیسم، دموکراسیک نیز در سازمان محدود بود. و در حقیقت آن لیبرالیسم رشد و نمو می کرد. واضح است که اصل سبب پاشین از بالا وجود داشت، لیکن اصل انتخاباتی بودن ارگانهای بالاتر توسط ارگانهای پاشین در همان حدی که سه شرایط موجود: مکان می داد. در سازمان وجود نداشت. علاوه بر آن متکی بودن سیستم سازماندهی بر مرد مسئول و نه ارگان مسئول، دموکراشیم را کاملاً محدود می نمود. نظرات توده های سازمانی بطور موثری در تدوین و تعیین خط مشی سازمان مؤثر نمی افتاد. انتقادات پاشین به بالا بدرستی بررسی نمی شد و مسائل و مشکلاتی که ارگانهای بالاتر با آن دست بگریبان بودند به ارگانهای پاشین تراستفال نمی یافت. به گریزی در اوامر و دستورالعملهای تشکیلاتی از بالا به پاشین محدود بود و با رنگی از

پروورگرا تیم را با خود داشت. کار توجیهی - اقمنا می در محدوده بسیار تنگی جریان می یافت و...

۵ - سیاست تشکیلات استوار نمود: در سازمان نهاد آشکار میان محدودیت کار در گسترش پایه توده ای سازمان موجود آمده بود. این نهاد در سازماندهی شکل نهاد میان اختیارات ارگان با شین سرو مسئولیت فرد مسئول نعلی میافت. این نهاد به آشکارترین شکل تمامی تناقضات و انحرافات سیاست سازماندهی سازمان را به نمایش گذاشت.

توضیح اینکه هر ارگان سازمانی توسط فرد مسئول از ارگان بالاتر اداره و رهبری می شد. فرد مسئول در تمام امور و مسئولیت های ارگان با بین در دخالت نموده و حق و توی تصمیمات آنرا داشت. با گسترش پایه توده ای سازمان، ارگان بالاتر میبایست یک فرد با افرادی را بخود اضافه نماید تا امکان داشته باشد که ارگانهای پایین تر را گسترش دهد. این سیستم بعد از گذشتن نسبی سازمان با تناقضات آشکار و پرورشید. چرا که افراد بسیار زیادی در ارگانهای بالاتر سازمانی برای رهبری ارگانهای پایین تر لازم می آمد. گذشته از آن خرده کاری و پراکنده کاری فراوانی که به تک تک عناصر مسئول سازمانی تحمیل میگشت امکان پرورش کسار و اصولاً زمین میبرد.

در این سیستم، فرد مسئول متعلق به دو ارگان سازمان بود. وی از یک طرف نقش رهبری همه جانبه جمع تحت مسئولیت خود را بر عهده داشت (سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی) و از طرف دیگر میبایست در تعیین خط و برنامه ارگان بالاتر شرکت فعال نماید. به این ترتیب بود که صلاحیتهای خاص هر فرد پرورش نمی یافت و به عنصر شور و یک پیشبرد امور تشکیلاتی تحمیل میگشت و بالعکس (۲) - سازماندهی ها متناسب با نیازهای حسی توده ای نبود. یکی از عوامل عمده خود این امر، محدودیت دامنه ارتباط سازمان

باپرولتاریا و توده‌های زحمتکش است. لیکن در همان محدوده‌ای که این ارتباط وجود داشت و حتی برای گسترش این پایه توده‌ای به ما هبتموده‌ای و خملت طبقاتی ما زماندهی‌ها کم‌توجه می‌شد. این امر مثلا در بهانه دادن به ایجاد هیئت‌های کمونیستی در کارخانه‌های بزرگ بوضوح منطقی بود. کمتر کوششی آگاهانه برای تمرکز نیروهای موجود برای کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ صنعتی بعمل می‌آمد. در سازماندهی‌ها به ایجاد هیئت‌های کمونیستی و اصولاً بنیادینجا دسلولهای پایه کم‌توجه می‌شد. همانطوریکه گفته شد سابقاً ما زماندهی روشن وجودنداشت گه بویژه در امر ایجاد دسلولهای پایه انعکاس می‌یافت.

روشن است که در اینجا برخورد‌های پراگماتیستی و نگسرش غیرطبقاتی به پولیستی عمل می‌نمود. عدم درک واقعی اهمیت کار در میان کارگران کارخانه‌های بزرگ، عدم توجه به نقش پرولتاریای صنعتی و قشر پیشرو کارگری، در مقابل توجه - هر چند خود بخودی - به کارگران کارخانه‌های کوچک و زحمتکشان محلات و کارگاه، منفرد و ... امری اشتقاقی نبود. هنگامیکه ما از نمود سابق روشن در این میان زمینه نام می‌گیریم. در عوض ما کمیت بخش همه خلقی و راست را در نظر داریم. در زمینه اختصاص نیروها سبب همین مسئله مصداق دارد.

اثرات تاریخی که این سازماندهی‌ها در مضمون حرکت ما زمانه‌ای می‌گذاشت قابل ذکر است. اولاً ما زماندهی‌ها خالی از مضمون و محتوای فعالیت توده‌ای می‌گشت. چرا که مسائل جنبش توده‌ای کمی شناخت از کما لایهای ناقص و نارسای موجود بدون تشکیلات سرازیر شود و متقابلاً ما زماندهی‌ها حلقه‌های محافظه کارانه بخود منگرفت. ضمناً ما زماندهی‌ها از آنجا سبب بردرک صریح از نیازها - یا نبودن آنها - استوار نبود. به دشواری و نارسایی ارزی و اختلاف و شب صورت می‌دیدیم.

درک این مسئله هنگامی واضح تر می‌شود که مضمون استواری

سیاست سازماندهی را که منبسط از همان حاکمیت انحراف بیسه راست است، در نظر گرفته شود. محافظه کاری در سازماندهی، برخورد خلاق نکردن، در این زمینه دنیا له روی از حوادث روزمره اعمال خرده کاری در سازماندهی ها و... خود، همه و همه سیاست سازماندهی را زیر سؤال میبرد. در عرصه عینی عدم ارتباط با کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی و در عوض ارتباط با کارگران کارخانه های کوچک و پراکنده و زحمتکشان معلات و... خود خرده کاری و پراکنده کاری، را بر سازماندهی ها اعمال مینمود و اساساً زمینه سازماندهی با برنامہ و سیستماتیک را خود بخود نفی میکرد. اگر کارگران کارخانه های بزرگ صنعتی، با خود نظم آهنین بیرونتار - یابی را به ارفغان میاورند، کارگران منفرد و زحمتکشان پراکنده گی سازمانی و روحیه انفراد منشی را با خود حمل مینمایند. اینها هم در یک مجموعه بهم پیچیده و مرتبط، امر پیوندیابی با بیرونتار یا رایا موانع و مشکلات جدی ای رو برو میساخت.

۷- کمبهاٹی به امر شرکت در سازمانهای صنعتی - سیاسی کارگری و توده ای، عدم کوشش در جهت ایجاد آنها،

انحراف بر است یا درگ همه خلقی خود، بویژه به امر سازمان - های توده ای کارگری کمبها میدهد. اگر "اکنون میسختها" خود را دنیا له روحواش روزمره و فقط اقتضای طبقه کارگر میکنند، "انحراف بر است"، اصولاً به امر مبارزه صنعتی بیرونتار یا بسی - توجهی نموده و از آنجا بیکه کارگران بمثابه یک طبقه را در نظر ندارد. به امر مشکل بیرونتار یا در سازمانهای خود او کمبها میدهد سازمانهای توده ای کارگری، بمثابه تسمه نقاله هایی که امر رهبری توده های بیرونتار برای حزب کمونیست مهیا و ممکن میسازد، و مبارزه صنعتی - سیاسی بمثابه آموزشهای مقدماتسی بیرونتار یا که هرگاه اگر تحت رهبری کمونیستها ترارگبسترد گرویدن توده های کارگر را بهم، ل سهل مینماید. از اهمیتست عباتی برخورد راست. بدون وجود سازمانهای محکم صنعتی - سیاسی

کارگران، صحنی هم‌ارزهی مهارت‌کارگران توسط
 کمونیستها نمیتواند در میان باشد. در این عرصه از مبارزه
 (اصمادی) بیولتار را خود را بسها در مقابل بورژوازی دیده‌و
 سناستیک طبقه، خود آگاه‌نده و برای مبارزه نهایی آماده‌نگردد
 کم‌بهای مابه‌این عرصه از مبارزه، ناشی از همان انحراف
 بیولسنی بود که امولا و حدت‌میزی بین مبارزه بیولتاریا و
 سایر اقشار و طبقات خلقی قائل نموده و مرزها را مخدوش مینمود.

بدین ترتیب مستقیم که چگونه انحراف بر است، با مضمون
 بیولسنی، در تمامی عرصه‌های حرکت و فعالیت سازمان نقش
 و مهر خویش را بر جای میگذاشت و حرکت سازمان را دچار اختلال
 میکرد.

در طی دوره مورد بحث (از کنگره اول تا کنگره دوم) این انحراف
 به‌انکال گوساگون در عرصه‌های فوق‌الذکر، خویش را نمایان
 ساختند و با عملکردهای خود سناستیک عامل ذهنی بر بحران‌های
 اساسی و لو دپایه‌های عمیقی در سینه او بود که بحران عمومی کل جنبش
 کمونیستی را بوجود آورده بود، با من مزد و درگام برداشتن سمت
 حل آن اختلال و مانع ایجاد میکرد. کنگره دوم سازمان با درک نقش
 و جایگاه مناسب و صحیح این عوامل ذهنی و عینی، و در مبارزه
 ایدئولوژیک با انحرافات راست و چپ‌ی که هر یک بنوبه خود تناسب
 و رابطه میان این عوامل را مخدوش میکردند، به‌درک نسبتاً
 صحیحی از مجموعه مسائل و مشکلات و عملکردهای سازمان در طی
 دوره‌های گذشته دست یافت که حاصل آن را در این نوشته عرضه
 داشتیم. البته ما مدعی نیستیم که به‌درک و حل تمامی این مسائل
 سائل آمده‌ایم، چرا ما معتقدیم که این مسئله راه است. مسائل
 و مغلطات کمونیستی همیش کمونیستی، و بیرون تاریخی نکل‌گیری

وهستی گرفتن آنها، موقعیت مکان فعلی آنها و ... تجسسان
 پیچیده و سفرنج است که ارزیابی و تحلیل بسیار عمیق و رومعه
 حاشیه تری را طلب میکنند و به همین جهت درک راه حل ها و راه های
 سرون رفت از این بحران عمومی جنبش با توجه به زمینه های عینی
 و ذهنی مساعدی که هم در عمده جهانی و هم در جنبش کمونیستی
 ایران فراهم آمده است و از این نظر آینده نویدبخشی را تصویر
 میکند، نیز نیازمند تلاش و کوشش بسیار بیشتر، دامنه دارتر و
 و عمیق تری است که هم اکنون بردوش همه نیروهای جنبش
 کمونیستی و منعمله سازمان ماسنگینی میکند، ماهنوز در آغاز راه
 هتیم و طبقا کارما بسیار دشوار خواهد بود، اما چشم انداز آشنایی،
 تصویر روشنی از موفقیت های سترگ پرولتاریای آگاه ایران را
 تصویر میکند. جنم اندازی که هم اکنون طلابه های آن را در تحرک
 و پیوستگی جنبش کمونیستی و کارگری ایران بخوبی مشاهده
 میکنم. چشم انداز نویدبخشی که زمینه های عینی موفقیت آن را
 هم اکنون سرآمد و گسترش مبارزه ملی و طبقا سنی در ایران و جنبشی
 فرا ترا از آن در سطح جهان، تشدید بحران در صفوف امپریالیسم و
 ارتجاع جهانی، در ایران و تشدید بحران در صفوف روبریونسم
 جهانی فراهم نموده است. زمینه های عینی ای که امکان اتبالیقوه
 مساعدی را برای گسترش مارکسیسم انقلابی و نفوذ آن در میان
 سوده ها فراهم کرده است. آنچه که میماند تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر
 جنبش کمونیستی ایران و سوز و پیگیری ترین نیروهای آن در دفاع
 از مصالح پرولتاریا و تدارک برای استفسال از این بحران
 انقلابی و گسترش مارکسیسم انقلابی در میان سوده ها است.

توضیحات

۱ - در این نوشته قصد ما بر خوردنشوریک به درک "نظام وابسته" ، ریشه‌های ایدئولوژیک - نشوریک آن و انعکاس آن در مازمان و نقد نوشته‌های زیگزاگها نیست. بلکه اشاره کلی به این مسائل است. ما در همین شماره نشریه به‌تر "نظام وابسته" بر خورد کرده‌ایم و نقد مشخص تر مواضع زیگزاگها را هم به آینده نزدیک موشول میکنیم.

۲ - این دیدگاه تشکیلاتی در همین حال با زمانده، دیدگاههای تشکیلاتی چریکی در تشکیلات و روابط درونی مازمان بلشود که در کنگره اخیر مورد ملاحظ قرار گرفت و بر اساس آن در تمام ارگانهای مازمان بجای فرد مسئول در گذشته، ارگان مسئول در سطوح مختلف تشکیلات اعمال رهبری بر بخشهای خود را خواهند کرد و در همین حال ارگان مسئول از میان خود یک دبیر را که در همه موارد نماینده این ارگان محسوب میشود را انتخاب خواهد کرد. در اساسا ما جدید مازمان این ظابطه جدید منظور شده است.

۳ - کنگره دوم مازمان با توجه به روح انتقادات فوق، اساسا ما جدید مازمان را تصویب نمود در این اساسا ما اولا ارگان بالانسر مسئول همه جانبه ارگان پایین تر قرار گرفت و مسئولیتها بر حسب نوع خود (ترویج، تبلیغات، تشکیلات و.....) برهن رفتاری که از نظر ایدئولوژیک و کارایی در سطح مسئول قرار داشتند، تقسیم کار شد. بدین ترتیب سیستمهای رهبری تکمیل گرفت (به اساسا ما مازمان مراجعه کنید).

قطعه‌نامه‌های مصوبه کنگره دوم سازمانی

مقدمه: توضیح چند مقوله

برای درک روشن تر مسائل مطروحه در قلمنا مه ها، مقدمه‌ها ضروری است که به توضیح مختصر برخی مقولات پایه‌ای ترکیه جزئی از دیدگاه ما نسبت به مسائل فوق الذکر است، بهر حال زیم، ایسن توضیحات را در ذیل تحت بندهای مشخصی ارائه می‌دهیم:

تفاداسی جامعه:

جامعه نیز مانند هر پدیده دیگری دارای یک تفاداسی (اماسی) است که نظارت بر ما هیت پدیده داشته و نقش اصلی را در روند حرکت آن ایفا می‌کند، علاوه بر این جامعه، همچون سایر پدیده‌ها، دارای تفادهای فرعی نیز هست که به نسبت معینی در حرکت جامعه موثر واقع می‌شوند.

تفاداسی در کلیه جوامع طبقاتی تفادامیان نیرومندی مولده و مناسبات تولیدی است. به عبارت دیگر تفادای است که در درون شیوه تولیدی غالب در جامعه وجود دارد. در جامعه سرمایه‌داری (در تمام اشکال و نمودهای مختلف آن سرمایه‌داری کلاسیک سرمایه‌داری امپریالیستی، سرمایه‌داری وابسته...) تفاداسی عبارت است از تفادامیان حطت اجتماعی تولیدی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری برابر رشد تولید و مناسبات دیگر تفادامیان کار و سرمایه. انعکاس این تفاد در سطح طبقات عبارت است از تفادامیان طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌داری (پرولتاریا و بورژوازی).

حل تفاداسی به معنای نابودی مناسبات کهنسین و جایگزینی مناسبات جدید و مناسبات دیگر با بوده شیوه تولید کهن

و جایگزینی شیوه تولید نوین است، به همین جهت حل کامل تضاد اساسی جامعه، نیازمند یک انقلاب اجتماعی کامل است. مسأله مناسبه تشبیه تولید و شکل مالکیت جدیدی را جایگزین مناسبات، شیوه تولیدی و شکل مالکیت قدیم بنماید. تضاد اساسی در هر جامعه، نه تنها ماهیت آن جامعه را نشان میدهد، بلکه همچنین داریست اصلی مناسبات میان طبقات اجتماعی را نیز تعیین می کند. تضاد اساسی روشن می کند که چه طبقاتی در جامعه نقش اصلی را در تولید، مناسبات اجتماعی و مبارزه طبقاتی ایفا می کنند.

تضاد اساسی جامعه ایران: از آنجا که نظام تولیدی جامعه ایران غیر فئودالیستیکش به امپریالیسم سرمایه داری است، تضاد اساسی جامعه ایران که نظارت بر ماهیت شیوه تولیدی غالب بر آن دارد تضاد میان کار و سرمایه است. این تضاد به معنای آن است که طبقات اصلی جامعه در معرض تولید، اجتماع و مبارزه طبقاتی هرولتا ریاً و بیورژوازی هستند. این تضاد روشن می کند که نیروی محرکه اصلی و نیروی عمده انقلاب ایران طبقه کارگر است. این تضاد روشن می کند که در کشور تحت سلطه ایران، بسسورژوازی لیبرال غلبت مطلق ملی نداشته و تحت هیچ شرایطی در صف نیروهای انقلاب قرار ندارد. و به معنای بخشی از طبقه بسورژوازی ایران نیروی ارتجاعی است.

مرحله انقلاب:

مرحله انقلاب از دیدگاه لنینیسم عبارتست از دوره ای مهمی از جهان رشد مبارزه طبقاتی و تکامل انقلابی که در آن مناسبات اساسی طبقات اجتماعی "و بنابراین وظایف استراتژیک عمومی انقلاب ثابت باقی میمانند.

بنابراین ملایک و مینای حرکت مادر تعیین مرحله انقلاب و استراتژی عمومی انقلاب نه "درجه رشد نیروهای مولده" بلکه میزان رشد اقتصادی جامعه ("درکی که از آن روپزبونیستها و

بهره‌برداران (میلیت) مناسبات اساسی طبقات اجتماعی و
آرایش قوای طبقاتی در جامعه است طبیعی است که این مناسبات
و آرایش نیروها با وضعیت اقتصادی جامعه و درجه رشد تکامل
نیروهای مولده، رابطه‌ی لکتیکی دارد.

مرحله انقلاب ایران :

برای تعیین مرحله انقلاب ایران باید مناسبات اساسی
طبقات جامعه را با شناخت در عصر امپریالیسم، درکشور
سرمایه‌داری وابسته (مانند ایران) مناسبات اساسی طبقاتی
و آرایش قوای طبقاتی، شکل و بیزه‌ای بخود می‌گیرند، که با
مناسبات و آرایش اساسی طبقات در یک جامعه سرمایه‌داری کلاسیک
و امپریالیستی تفاوت می‌کند.

در این جوامع بدلیل چگونگی استقرار سرمایه‌داری در آنها
مملکت سرمایه‌داری امپریالیستی، کسب‌المال فوق‌العاده
امپریالیستی، و نیز بهر جای ماندن بقایای نظامات ماقبل
سرمایه‌داری در روستاها و مسئله‌های، نه تنها طبقه کارگر،
بلکه کلیه‌ی کشاورز و بورژوازی و دهقانان نیز تحت تسلط
طبقاتی قرار دارند. مسئله ملی و ستم امپریالیستی در این جوامع
علاوه بر آرایش خاصی از طبقات در جامعه را پدید می‌آورد که به انقلاب
در این جوامع، برخلاف جامعه سرمایه‌داری امپریالیستی
فصلت دمکراتیک می‌بخشد و توسعه وسیع خرده‌بورژوازی شهرو
روستا را که دارای تمایلات بورژوازمکراتیک هستند، به متحدین
پرولتاریا در انقلاب تبدیل می‌کند. در این جوامع پرولتاریا
برای تأمین پیش‌شرطهای اساسی انقلاب سوسیالیستی، تا چهار
از پیچیدن این مرحله و تحقق انقلاب دمکراتیک تحت رهبری
خویش است.

بدین ترتیب در جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران در تعیین
مناسبات اساسی طبقات تنها اکتفا کردن به تفاهات اساسی جامعه
بعضی به فصلت سرمایه‌داری جامعه و طبعاً آرایش طبقاتی ایجاد

شده به حول این نهاد اساسی ما را به یکجانبه نگری و انحراف در
تعمین آرایش واقعی طبقات و تعیین مرحله انقلاب ایران بر
اساس این آرایش، می‌کنند. برای تعیین این مناسبات
می‌بایست درمطراز شناخت نهاد اساسی را ایفا می‌کنند، باید شناخت
کاملی از کل جامعه، شناخت از عملکردها مبرها لیسیم در ایران و
نقش آن در صف آراشی طبقات، شناخت از بقایای نظام استولیدی
ما قبل سرمایه داری و قشریات آن در این صف آراشی... بدست
آورد.

قطعه نامه ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه

و آرایشی نیروهای طبقاتی قبل از قیام

الف: تئوری ساخت جامعه

۱- شیوه تولید غالب در ایران سرمایه داری است بدین معنی که شکل غالب استثمار، استثمار کارمزدی توسط سرمایه و تولید اضافی بشکل ارزش اضافه از طریق تولیدکالای سرمایه داری است سرمایه داری ایران، سرمایه داری یک کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم (سرمایه داری وابسته) است که تولید و بازنشانی در آن در چهار رچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی امپریالیستی صورت می گیرد. از اینرو با سرمایه داری کلاسیک و سرمایه داری امپریالیستی (از نظر برخی ویژه گی ها) متفاوت است.

۲- سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نیز بر مبنای ارضی در طی یک پروسه، طبق مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی و به انگیزه سود سرمایه امپریالیستی در امتزاج با سرمایه داخلی استقرار یافته است. سیستم سرمایه داری وابسته، چرا سیستم جهانی امپریالیستی بوده و تولید و بازنشانی آن در چهار رچوب تقسیم کار بین اتملی امپریالیستی و در وابستگی به نظام جهانی امپریالیستی قرار دارد.

۳- نهاد اساسی در این ساخت اقتصادی - اجتماعی همان نهاد تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری بر اساس سرمایه و بازنشانی نهاد کار و سرمایه است... طبقه کارگر و بورژوازی دو طبقه اصلی جامعه هستند.

۴- قانون اساسی اقتصادی حاکم بر این ساخت اجتماعی همان قانون

اضافی در شکل تا مین حداکثر بود (فوق سودا مهربالیمستی) است. عملکرد این قانون در کشور تحت سلطه ایران، به پایه اساسی وابستگی اقتصادی و نتیجتاً سیاسی سرمایه‌داری ایران به سرمایه‌داری امپریالستی (وامپریالسم مسلط) را تشکیل می‌دهد.

۵- کسب ارزش اضافی (سودآوری) اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم وابسته تحت عملکرد قانون اساسی اقتصادی این طاقت یعنی قانون ارزش اضافی در شکل سود حداکثر دهماری (مافوق سودا مهربالیمستی) تحقق می‌یابد. این امر پایه عینی (اقتصادی) وابستگی اقشار مختلف سرمایه‌دار سیستم سرمایه‌داری وابسته را بنیان می‌نماید.

۶- با تشریح تکامل سرمایه‌داری و استقرار و غلبه شیوه تولیدی سرمایه‌داری توسط امپریالسم در جامعه، مانپروها - ی تولیدی جامعه از سال ۴۱ به اینطرف در رابطه با نیازها و مقتضیات سرمایه‌مالی امپریالیمستی و در محدوده تقسیم کپار جهانی مبتنی بر این مقتضیات و جایگاه اقتصاد ایران در این تقسیم کار زشد یافته است. اما این رشد نیروهای مولده، در شرایط ناهمگونی رشد سرمایه‌داری جهانی و به دلیل سلطه سرمایه‌مالی امپریالیمستی تعقیب فوق سودا دهماری سهل الوصول و کلادرجا به جوب مقتضیات و منافع سرمایه‌مالی امپریالیمستی محدود و یک جانبه و ناموزون بود و موجب تشدید تفاذهای طبقاتی می‌شود. این خصوصیات در واقع از یکسوا نهمکاس عملت اساسی سرمایه‌داری جهانی در عصر تاریخی حاکم به طور کلی، یعنی عصر امپریالیمستی که هرگز ندهدگی و احتضار سرمایه‌داری است و از سوی دیگر انهمکاس عملکرد امپریالسم در کشور تحت سلطه بطور خاص است. در این عصر و تحت این شرایط، سوز و آوری و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری مادمه و کوبه توان رندمارحی نیروهای مولده است و اس رشد تاریخی در کپرو با بودی مناسبات سرمایه‌داری و همسوسول

سویا لیمنی می باشد. آراین رو اس ماسبات در ایران باعث
رشد نارنجی نیروهای مولده نگردیده است و مانگا مل همه حاسه
نیروهای مولده و استقلال اقتصادی حاسه کا ملا در تصا د است .

۷- ویژگی های سسم سرمایه داری و استه که آن را از سرمایه
- داری کلاسیک (رقابت آزاد) و سرمایه داری امپریالیستی
مضا برمی کند عا ر شند ا ز :

الف- بر سه استقوار و غلبه سرمایه داری در حاسه ، بر خ سلاف
سرمایه داری کلاسیک (رقابت آزاد) از طریق حیر غیر اقتصادی و
از بالا توسط امپریالیسم تحقیق یافته و بر حاسه تحمیل شده
است . بدین ترتیب به همراه حاکمیت تفا دگا ر و سرمایه در حاسه
ستم گری ملی توسط امپریالیسم با شدت هر چه تمام تر نیز اعمال
میشود .

ب- استقوار و غلبه سرمایه داری بدین طریق در عه امپریالیسم
و در تصعبت از مقتضیات سرمایه مالی امپریالیستی
با حاکمیت انحصار بر بر با زار و پنا مین فوق سود امپریالیستی همراه
است . با زار داخلی مستقل از بین رفته و حرکت و انباشت سرمایه
در با زار داخلی تحت مقتضیات و منافع سرمایه مالی امپریالیستی
(و امپریالیسم مطلق) قرار میگیرد . این امر مانع گسترش و تمرکز
و انباشت و جمع سرمایه در با زار داخلی که در روند خود منجر به
تشکیل انحصارات امپریالیستی در با زار داخلی گردد ، میشود .

ج - در این جوامع الگاری مالی امپریالیستی از طریق
صدور سرمایه و متزاج با سرمایه داخلی و کنترل تولید و با ز تولید
سرمایه و از طریق دولت سرمایه داری و استه حاکمیت دارد .

د- تولید و با ز تولید سرمایه در خدمت تولید فوق سود انحصاری
امپریالیستی قرار دارد .

ه - حاکمیت سرمایه داری امپریالیستی مانع رشد نارنجی و
طبعی نیروهای مولده شده و نیروهای مولده را نا حده معنی بر
طبق مقتضیات سرمایه امپریالیستی ، شیوه انگلی و صورت بسک

جانبه رشد میدهد که نتیجه آن تشدید وابستگی، تشدید شمولگری ملی و تشدید تضادهای طبقاتی است. از اینرو است که می بینیم بحران اقتصادی - اجتماعی ویریا به آن رشد مبارزه طبقاتی و رشد امپریالیستی (ملی) در کشورهای سرمایه داری تحت سلطه و وابسته بسیار عمیق تر و حادتر و سریع تر از کشورهای امپریالیستی جریان دارد. و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی را بسیار حادتر از آن جوامع آشکار میسازد.

و- همین ویژگی استقرار و غلبه سرمایه داری و تولید و با تولید درجا معه ما که بدون پشت سر گذاشتن سرمایه داری کلاسیک در رقابت آزاد، با حاکمیت انحصار بر پایه زار و تحت عملکرد قانون اقتصادی ارزش افزوده در شکل فوق سودا امپریالیستی تعلق یافته است، ویژگیهای مشخصی از لحاظ درجه رشد سرمایه داری و تکامل منمنشی جامعه و ارتباط بخشهای مختلف تولید و... بوجود می آورد که در

صف بندی نیروهای طبقاتی نیز انعکاس می یابد.

۸- سرمایه داری وابسته، تولید خرد کالایی (شهرده) را مورد تمیز و تفریق قرار داده و از طریق انقیاد صوری کار به سرمایه، از طریق نابود کردن بازار داخلی مستقل حاکمیت انحصار بر پایه زار و روزه کالاهای امپریالیستی، رشد و گسترش دستگاه بوروکراتیک نظامی و تا مین فوق سودا امپریالیستی، تضاد بین تولیدکنندگان خرد (شهرده) با بورژوازی و امپریالیسم تشدید شده که به استثمار توده های خلق و غارت دسترنج آنها (عمدتاً از طریق استثمار نیروی کار) توسط امپریالیسم منجر میشود.

۹- غلبه غم غلبه شیوه تولید سرمایه داری بر جامعه و توسعه تولید کالایی در روستاها، بقایای مناسبات تولیدی فئودالی در برخی نواحی کشور و حتی نوعی روابط عشیره ای (در بلوچستان) قابل ملاحظه است. استثمار دهقانان در این مناطق چه بصورت سهم بری و چه بصورت رانت زبلی (اجاره زمین) توأم با استثمار روستم افتمادی سرمایه مالی امپریالیستی و وابسته، آنان را در شرایط زندگی

بسیار سختی قرار داده است.

۹۰- سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته، روبنای سیاسی ضروری خود را بصورت دیکتاتور پلیسی - نظامی عربان بر جامعه مسلط گردانید، تا در مقابل با تشدید فداهای اجتماعی ناشی از استثمار رشید نیروی کار ارزان طبقه کارگر و غارت دسترنج زحمتکشان و سرکوب مبارزات طبقه کارگر و توده های خلق شرایط مساعدی بود فوق انحصاری برای سرمایه های امپریالیستی را تا مین و با ز تولید نماید.

۹۱- نقش و جایگاه بورژوازی در درون سیستم سرمایه داری وابسته :

نظریه اینکه در سیستم سرمایه داری وابسته، با زار داخلی مستقل نبوده گذشته و سرمایه اجتماعی و پروسه تولید و با ز تولید آن در وابستگی به با زار امپریالیستی (شرایط تا مین فوق نبود امپریالیستی) قرار دارد، این امر با به معنی وابستگی کلیه اقشار وابسته به امپریالیسم بوده، از اینرو طبقه بورژوازی ایران وابسته به امپریالیسم بوده و از سرمایه مستقل و از بورژوازی مستقل و ملی، سختی هم نمی تواند در میان باشد. اعتقاد به بورژوازی غیر وابسته و بورژوازی غیر مستقیم وابسته مبین درکهای التقاطی، راستروانه و درک غیر علمی از مقوله وابستگی بورژوازی در جامعه ما می باشد. از آنجا که سیستم سرمایه داری وابسته ایران، تماماً یا نگر مناسبات ارتجاعی سرمایه داری در حواصع تحت سلطه است به اعتبار غلبه شیوه تولیدی سرمایه داری و ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی طبقه مسلط اقتصادی (سیاسی) طبقه بورژوازی است، لذا طبقه بورژوازی ایران ارتجاعی محسوب میگردد. در همین حال این واقعیت، ناشی اختلافات اقشار متغایرت سرمایه بر نحوه تقسیم و سود - سری از استثمار نیروی کار ویرولسار و غارت دسترنج زحمتکشان نیست. آنچه بورژوازی سرک وابسته را از بورژوازی متوسط جدا می سازد، نقش مسایران در قدرت اقتصادی و سیاسی

و انحصارات حاکم بر جا می‌ماند. بدان معنی که این فشار سرمایه در انحصارات حاکم با مهربالیم شریک بوده و در آن نقش دارد و به اعتبار همین نقش، بورژوازی بزرگ از مکان — سودآوری بیشتری نسبت به سرمایه متوسط برخوردار است. در حقیقت نقش انحصاری سرمایه بزرگ و فقدان نقش سرمایه متوسط در انحصارات حاکم، اصلی‌ترین وجه مشخصه اختلافات این دو بخش از سرمایه محسوب می‌گردد. بنا بر این‌ها، چنین نقش متفاوتی، بورژوازی انحصاری وابسته معمولاً کارگزار سرمایه با مهربالیمتی بوده و در پیوند کارگانه با مهربالیمت قرار دارد و در کسب فوق سود انحصاری مستقیم شریک است در حالی که سرمایه متوسط بطور عموم کارگزار و مزدور را مهربالیمت می‌باشد.

بی شک تکیه بر وجه تما یزاقشار بورژوازی بزرگ و متوسط، یعنی نقش انحصاری سرمایه بزرگ، اگر به معنای اعتقاد دلبسته پروسه شکل گیری انحصارات داخلی مستقل و سپس وابسته، کمترین آن (سرمایه داری "خودپو") تعبیر شود، درکی اشتباه و انحرافی خواهد بود.

ب: مرحله انقلاب، آرایش نیروهای طبقاتی

۱۲- بنا بر آنچه گفته شد، از آنجا که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری است، بنا بر این یگانگی انقلاب اجتماعی که مناسبات تولیدی کهنه و گسسته کنونی را به کناره رده و مناسبات تولیدی بالنده ای را بهمراه خواهد آورد، انقلاب سوسیالیستی است. لیکن:

۱۳- علیرغم حاکمیت تضاد کار و سرمایه و حضور دو طبقه بورژوازی و کارگر، مناسبات دو طبقه داخلی جامعه، ملحاط سلطه مهربالیمت و اعمال متحرکی ضد ملی، از طرف آن رشد پیدا می‌کند و سرمایه داری، عقب، با سدگی اقتصادی و سطح پایین تکامل سیاسی، انقیاد بورژوازی کار و سرمایه و ضعف مبارزه را در اشتغال

تولیدگاران خود باقی ماندن مساله ارضی حاکمیتش
دیکتاتوری تمام میار و فقدان تشکل و آگاهی طبقاتی لازمه
پرولتاریا، شرایط دمکراتیک وسیع شده های زمینکش و تحت
ستم... شرایط عسی و دهی برای انقلاب سوسیالیستی
مراهم نموده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیماً عملت دمکراتیک
و داسیرالیستی دارد.

۱۴- شما زحمت و ممنون انقلاب دمکراتیک- داسیرالیستی
در کشور سرمایه داری و استه با انقلاب مستقیم سوسیالیستی در
کشورهای سرمایه داری امیرالیستی، بدلیل نما زدر حکومتی
اسفرا و توسعه و تکامل سرمایه داری در این دو جامعه و نتایج
تسلط مطلق اناسی انضادی سرمایه داری محورت ما فوی بود
اقتصادی امیرالیستی در ساحه اقتصاد سرمایه داری کیسور
و استه است. همچنین توسعه ارتجاع سیاسی، ستم و تجاوز داسیر
الزاید امیرالیستی بر کشورهای سلطه و ساحه سیاسی -
اقتصادی آن دارای نفوذ قاطع و موثری در عملت دمکراتیک
انقلاب است.

نوع رابطه میان کشورهای تحت سلطه با کشورهای مبروس
از نظر اقتصادی، ساخت اقتصادی، حوامع تحت سلطه را اندکسدا
با همگون و طلب مانده نموده است. مقابله این دو جامعه؛ و نظر
سیاسی - اجتماعی، نما بزدر مناسبات و روابط طبقاتی و آرایش
سروها و ظرفیت های سیاسی نیروهای اجتماعی که در انقلاب
ترکت می کنند بخوبی نشان می دهد. شرکت نموده های دهقانان و
مردم سوزو آزادی شهری در انقلاب (بالطبع با درجاتی گیری و
با بگیری متفاوت) بنحیث به بخش مهمی از نیروهای انقلاب در
سارزه طلبه سلطه مطلقه سرمایه های اقتصادی امیرالیستی و
واسته در کشورهای سرمایه داری و استه، ضمن این شما سیر
است. این شما بران و عملته هائی بخش ملی (غده سلطه امیرالیستی) و
انقلاب در کشور تحت سلطه سرمایه داری و استه ضمن عملت و ممنون

متما یزا انقلب در این دو جا مع (سرما به داری و آبستنه و امبریا لیستی) می باشد. لذا در جا لیکه در جا مع امبریا لیستی انقلاب مستقیما سوسیا لیستی است در جا مع سرما به داری تحت سلطه و وابسته انقلاب مستقیما دمکراتیک و غذا امبریا لیستی میا شد که با پیروزی و در رشد خود به انقلاب سوسیا لیستی تکامل می یابد.

نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

۱۵- بر طبق آنچه که گفتیم مناسبات وصف بندی اساسی طبقات در جا مع ایران بدین ترتیب است:

الف: نیروهای ضد انقلاب: شامل طبقه بورژوازی و وابسته به امبریا لیسم که با گاه ملی امبریا لیسم و حافظ سرخت سیستم سرما به داری و وابسته بوده لذا طبقه ای ارتجاعی است، که باید سرنگون گردد. علاوه بر این طبقه، بقایای فئودالها که به عنوان نیروی فرعی، مدافع سلطه امبریا لیسم، استثمار شده به توده ها و مناسبات ماقبل سرما به داری می باشد جز نیروهای ارتجاعی و در صف ضد انقلابند.

ب: نیروهای محرکه انقلاب

طبقه کارگر: تنها طبقه پیگیر و تا به آخر انقلابی و تنها نیروی ضد امبریا لیست که خواهان و توانای رفع کامل سلطه امبریا لیسم و تحقق بخشیدن استقلال و دمکراسی توده ای است. نسبتا به نیروی عمده انقلاب.

پرولتاریا یا رهبری انقلاب دمکراتیک و غذا امبریا لیستی و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک، زمینه مناسب را برای تکامل انقلاب به انقلاب سوسیا لیستی و تحقق سوسیا لیسم فراهم میآورد. علاوه بر پرولتاریا زحمتکاران شهروده (خرده بورژوازی و دهقانان فقیر)، خرده بورژوازی متوسط و دهقانان متوسط تحت ستم نیز بنا به موقعیت اقتصادی - اجتماعی شان خواهران

تا بودی سلطه امپریالیسم بوده و فنا در ندمت رهبری پرولتاریا تا به آخر در انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی شرکت جویند.

بالتبع تمامی این اقتدار غیر پرولتری دارای بنا نسبی مبارزاتی یکسانی در امر انقلاب نبوده و با درجات متفاوتی از پیگیری در انقلاب دمکراتیک شرکت می جویند.

ج: اقتاریت یعنی : شامل خرده بورژوازی مرفه (شهروده) میباشد. اقتدار مرفه خرده بورژوازی شدیداً از سلطه سرما به دفاع می نمایند همین دلیل علیرغم تفاذهائی که با سلطه امپریالیسم و سرما به انحصاری دارند، در نهایت خواهان برافتادن سلطه امپریالیسم نیستند، چه برافتادن سلطه امپریالیسم (سیاسی و اقتصادی) از همین ما معنای دیگری جز رنگونی بورژوازی و بیر - چیده شدن سلطه سرما به ندارد. (اگر چه برافتادن سلطه سرما به با نا بودی بلافاصله سرما به یکسان نیست). لیکن بدلیل

فدیتشان با سرما به انحصاری تا دوره ای در انقلاب شرکت میکنند. اما با رشد انقلاب و در خطر افتادن سلطه سرما به، هر آسناک شده و به ضد انقلاب می پیوندند. بدین ترتیب نیروئی بینا بینسی (در انقلاب دمکراتیک، ضد امپریالیستی) بوده و تا به آخر انقلاب را همراهی نخواهد کرد. بی شک آنجا که مناسبات سرما به دارای رشد بیشتری برخوردار بوده و آسناکونیسم طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی شدیدتر باشد، خرده بورژوازی مرفه سر به مرتضی انقلاب را ترک خواهد کرد.

د- جنبش پرولتاریای جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری و مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم نیروی ذخیره انقلاب است.

۱۹- پیروزی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران تنها و تنها در گرو رهبری سیاسی - ایدئولوژیک طبقه کارگر است.

انقلاب و به آنکه شکل سیاسی - طبقاتی متشکلش تحت رهبری حزب کمونیست (ستاد رزمنده پرولتاریا) و اتحاد پرولتاریا و دیگر توده های خلق (دهقانان و خرده بورژوازی رستکش و تجمعت

سم، سرکوسی قدرت سوزواری (واکنش) و یا سودی ساطلسه
امیرالسم و کت قدرت ساسی توسط بوده های خلق بحر هری
پیرولتا ربا و اسرار جمهوری دمکراسی، خلق است .

۱۷- با توجه به مرحله تاریخی کنونی یعنی عمر کمندگی
سرماه داری، عمرا میرالسم و انقلاب پیرولتی جهانی و سنا
نوحه به مطالب فوق، انقلاب دمکراسی و سنا! میرالستی ایران
منتهما یعنی از بیار ره و احططه کارگر جهانی سر علی
سرماه داری جهانی، امیرالستی و حرولانتهای انقلاب
سوسالستی جهانی است .

۱۸- اگر چه پیرولتا ربا بمنظور رسیدن به سوسالسم، در انقلاب
دمکراسی شرکت می کند و می گوید تا ما رهبری انقلاب دمکراسی
به سیدره نرسیم و جبهی به سوسالسم گذر کند، لیکن هرگاه آرایش
طغیان و تشکل و آگامی پیرولتا ربا و در حه اتحاد آن با رهنشگان
(نیمه پیرولتا ربا ی شهروده) صورتی باشد که نتوانند دست به
انقلاب سوسالستی بزند، بلادرنگ در اتحاد با هر ده سوزواری
فقیرانه سنان شهروده) انقلاب سوسالستی را برپا خواهد
داشت چه در میان انقلاب دمکراسی و سوسالستی را در حه
تشکل و آگامی پیرولتا ربا و میزان اتحادی باشد نهاده ساسی
استثما ر شونده (دهقانان شهیست و خرده بوژواری فقیرانه بین
می نماید که این خود بینا نگر مناسبات اساسی بین طبقات است
اما شرایط عینی و ذهنی موجود که نام سردیم در روند عمومی
خوبش پیرولتا ربا را ناگزیرا برپا داشتن مناسبات مستقیم
انقلاب دمکراسی می گرداند .

ج: مضمون سیاسی و اقتصادی

انقلاب دمکراسی و وظایف پیرولتا ربا ایران

۱۹- طبقه ساسی انقلاب حاضر سرکوسی قدرت سوزواری
و یا سودی دیگسای سوزواری و کت قدرت توسط شده های خلق

تحت رهبری پرولتاریا و استقرار دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان (دمکراسی توده‌ای) است.

۴۰- سلطه و ستم امپریالیسم تروا ما حاکمیت شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه، مبارزه ملی (فدا امپریالیستی) را با مبارزه طبقاتی و وظایف دوگانه پرولتاریا در انقلاب حاضر (وظایف دیمکراتیک و سوسیالیستی) را با یکدیگر عمیقاً آمیخته کرده است. مضمون شعار "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته" در انقلاب دیمکراتیک حاضر بخوبی این پیوندها را نشان می‌دهد. لیکن نباید فراموش کرد که پیروزی انقلاب دیمکراتیک به هیچ‌وجه به معنای حل کامل وظایف سوسیالیستی انقلاب نیست و پس از پیروزی انقلاب دیمکراتیک، مبارزه پرولتاریا، علیه بورژوازی برای حل قطعی وظایف سوسیالیستی و استقرار کامل سوسیالیسم ادامه خواهد داشت.

۴۱- فتح ستم ملی و وابستگی به امپریالیسم بدون نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم امکان پذیر نیست. بنابراین شعار استراتژیک مرحله کنونی انقلاب، همین صورت که: "مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری وابسته جدا نیست" و "نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم" می‌باشد.

۴۲- از نظر سیاسی جمهوری دیمکراتیک خلق، با وحدت بین پرولتاریا، توده‌های زحمتکش و تحت ستم (خرده بورژوازی شهری و دهقانان) تحت هژمونی پرولتاریا، مشخص می‌شود، که دولت دیمکراتیک خلق نام دارد و دمکراسی برای توده‌ها و دیکتاتور برای فدا انقلاب را به همراه دارد.

۴۳- در این مرحله، انقلاب ما یک انقلاب مردمی است. چرا که صرفاً با سیاسی قدرت سیاسی مطرح نموده و هدف آن حفظ و گسترش مناسبات سرمایه‌داری نیست، بلکه وظیفه اساسی این انقلاب، نامیدن زمین شوهرها، اساسی برای، شعور سوسیالیستی

جا صفت است. از اینرو بر فراری جمهوری دمکراتیک خلق از نظر پرولتاریا دوران گذاری است که در طی آن شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی برای بر فراری دیکتاتور پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم با بد فرا هم شود. در عین حال انقلاب، پایه یک انقلاب اجتماعی کامل (سوسیالیستی) هم نیست چرا که از لحاظ قدرت سیاسی، مضمون سیاسی انقلاب، دیکتاتور پرولتاریا و صلطه یکپارچه آن نیست، بلکه دیکتاتور دموکراتیک خلق و تحت همونی پرولتاریاست و از لحاظ اقتصادی نیز — بلحاظ استراتژیک در انقلاب سوسیالیستی هدف نابودی کامل مالکیت خصوصی بروسایل تولید مطرح است، در حالیکه در انقلاب دمکراتیک، بلحاظ استراتژی مرحله‌ای پرولتاریا، مستقیماً و بلاواسطه نابودی هرگونه مالکیت خصوصی بروسایل تولید مطرح نیست، بلکه نابودی صلطه سرمایه به هدف فرار می‌گیرد. هر چند که انقلاب در رشد و تکامل خود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل می‌شود و هدف نهایی و استراتژیک و برنا مه حداکثر پرولتاریا را متعلق می‌سازد.

۴۴ — علمبرغم پیوستگی عمیق مبارزه علیه صلطه مبره‌الیم با مبارزه علیه سیستم سرمایه داری وابسته و به عبارت دیگر مبارزات ضد — امپریالیستی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سرمایه در جامعه ایران، مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در مرحله انقلاب دمکراتیک حاضر، به معنی نابودی مستقیم و بلافصل کلیه روابط سرمایه داری نیست. تولید خرده کالایی (بسیار به تممیر لنین سرمایه داری خرده بورژوازی — چه روی کودکان و ذهنیت خرده بورژواها) از نظر برنا مه استراتژیک در این مرحله نابود نگشته، و همچنین اگر چه صلطه سرمایه سرچیده می‌شود، اما مستقیماً و بلافصل کلیه روابط سرمایه داری (تولید ارزش اضافی) معنی نمی‌گیرد. بلکه اشکال سرمایه داری دولتی تحت همونی بروسایل در قدرت سیاسی جایگزین صلطه سرمایه داری وابسته

به امپریالیسم می شود. و این نابودی در طی یک پروسه و بسسه
 تناسب شکل و آگاهی پرولتاریا و رشد مبارزه طبقاتی و بسسه
 میزان اتحاد پرولتاریا با دهقانان فقیر، با تکیه مل انقلاب به
 انقلاب سوسیالیستی، بطورکاملاً تحقق خواهد یافت. بدین
 ترتیب با پیروزی انقلاب دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا
 زمینه های تحول سوسیالیستی جامعه (انقلاب سوسیالیستی) و
 برانداختن هرگونه مالکیت خصوصی برای بازترکیب درآمد
 با توجه به مناسبات اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری و تناسب
 قوای طبقاتی در کشورهای سرمایه داری وابسته با پیروزی انقلاب
 تحت رهبری پرولتاریا، تبدیل انقلاب دمکراتیک بسسه انقلاب
 سوسیالیستی در این جوامع بسیار سریعتر از جوامع نیمه بسسه
 فئودالی صورت خواهد گرفت.

۲۵- برایین پایه اهداف اساسی اقتصادی جمهوری دمکراتیک
 خلق عبارتست از:

الف: نابودکردن سهم سرمایه داری وابسته و محولطه سرمایه
 معاند و ملی کردن سرمایه های امپریالیستی و وابسته (بانکی
 مالی، تجاری، صنعتی) ملی کردن منابع و تمامی مراکز
 کلیدی اقتصاد دولتی و کلیه قراردادهای امپریالیستی.

ب: پی ریزی شالوده اقتصادی سوسیالیستی از طریق کنترسبرل
 دولتی (تحت هژمونی پرولتاریا) بر اقتصادات جامعه، ایجاد
 منابع سنگین و تکامل و توسعه اقتصاد ملی برای استقلال
 ساختمان سوسیالیسم.

ج: حل مسئله ارضی: نابودکردن بقایای روابط فئودالی
 ملی کردن اراضی و واگذاری زمین به دهقانان زحمتکش و تحت
 ستم، رشد نیروهای مولده در روستا با استفاده از اشکال کلکتیو
 و... با حمایت دولت انقلابی دمکراتیک.

۲۶- بدین ترتیب مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک در جامعه
 ما، نفی سرمایه به منظور تأمین شرایط مساعد اقتصادی و

و تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای انجام انقلاب
 سوسیالیستی است. دولت انقلابی تحت هژمونی پرولتاریا
 طبق مفتضیات و شرایط جامعه و قدرت و شکل طبقاتی پرولتاریا
 از طریق مکارگیری اشکال متناسب اقتصادی اعم از صافه و
 دولتی کردن مراکز کلیدی و اساسی اقتصاد، سرمایه داری دولتی
 (تحت هژمونی سیاسی پرولتاریا)، برقراری تولید کلکتیو در
 بخش کشاورزی و اقطاع و تشویق دهقانان به تولید جمعی و تعاونی
 و... سنگبری اقتصادی جامعه را در جهت هدف نهایی و
 استخراج خود (سوسیالیسم) هدایت می کند. لذا واضح است که
 اساس برنامه ها و مشی اقتصادی در این دوره (پس از پیروزی انقلاب
 دمکراتیک) سنگبری و تدارک برای دگرگونی کامل و بنیادی
 اقتصادی - اجتماعی جامعه و انجام انقلاب سوسیالیستی و استقرار
 مناسبات سوسیالیستی است.



قطعه نامه تحولات سیاسی بعد از قیام

۱- تشکیل ارگان سازش بین امپریالیستها، نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته و خرده بورژوازی مرفه سنتی و جایگزین شدن آن بجای دولت بختیار به منظور حفظ ماشین دولتی کهنه و مقابله با انقلاب نقطه چرخش خرده بورژوازی مرفه سنتی است. لیبیرالها و جناح بورژوازی مرفه سنتی نیز با در دست گرفتن قدرت به حافظ اصلی سیستم سرمایه داری وابسته تبدیل گشته اند. نمایندگان سیاسی جدید بورژوازی در قدرت بحثا به نیروی اصلی ماشین دولتی سرمایه داری وابسته و حافظ اصلی سیستم سرمایه داری وابسته همچنان منافع اساسی بورژوازی بزرگ انحصاری را نیز تا مبین می نمایند و در حقیقت منافع کسب بورژوازی ایران را پاسداری می نماید.

بخش بخش کردن بورژوازی متوسط لیبیرال به مرتجع و فیر مرتجع برخوردی غیر مارکسیستی به نمایندگی طبقات و در جهت تطهیر بورژوازی لیبیرال است و ادامه تفکر پوپولیستی گذشته در ارزیابی از مناسبات طبقاتی و انعکاس ثوابت تفکر "نظام وابسته" موجود در جنبش کمونیستی ایران و سازمان ما بوده است.

۲- خرده بورژوازی مرفه سنتی و بویژه رهبران آن نیز بدلیل وحدت با بورژوازی، پذیرش رهبری وی و سپردن هژمونی قدرت سیاسی به دست وی (در سازش با امپریالیسم) کمک در حفظ ماشین دولتی سرمایه داری وابسته و بورژوازی ارتعاشی کاملاً به انقلاب می پیوندند و از همان فردای قیام به حلقه سلاح نوده ها به جلوگیری از اسد ام ماشین دولتی توسط نوده ها، به تمسک گشاندن نوده ها از دولت بورژوازی، حصول سازش کم رهنم است

میگمارد و همچنین به سرکوب توده‌ها می پردازد. از اینرو مبنای علمی و مارکسیستی در بررسی نقطه چرخش خرده بورژوازی، مقابله وی با انقلاب و جلوگیری از آنست. اما همین دولتی توسط توده‌ها و حفظ و بازسازی ماشین دولتی است.

درک عامیانه و پراگماتیستی، بدون تحلیل علمی از مسئله دولت و ماشین دولتی و آنچه بوده به تفکر غیرپروولتری (تفکر پوپولیستی) تنها آن هنگام که خرده بورژوازی مرفه سنتسی، مستقیماً آشکارا به سرکوب وسیع توده‌ها می پردازد و از این جهت انقلابی از برای مرفه سنتسی را تلفیق شورای انقلاب و دولت بازرگان و ضدنیبال آن حمله به کردستان می داند. درحالیکه تلفیق شورای انقلاب با دولت بازرگان و تحولات ناشی از آن جز به ناکامی منتهی نگردد.

علیرغم عدم تمرکز قدرت در دوره قبل از حمله اول به کردستان و بعد از آن چیزی به نام قدرت دوگانه بورژوازی و خرده بورژوازی که با دو ماهیت متفاوت (یکی انقلابی و دیگری ضدانقلابی) باشد وجود خارجی نداشته و کوچکترین شائبه‌ای به قدرت دوگانه در روسیه پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ندارد.

قدرت دوگانه زمانی معنی می دهد که دو قدرت ماهیت متفاوت داشته باشند (یکی خلقی، دیگری ضد خلقی)، اولی ارگستان دمکراتیک (تلفیق توده‌ها) و دومی ارگان اعمال قدرت ضد انقلابی باشد.

کمیته‌های امام که از فردای قیام به خلق سلاح و سرکوب توده‌ها میبردند و در خدمت ماشین دولتی بورژوازی بوده و علیرغم برخی عملکردهای مستقل، اساساً به زائده‌ای از آن تبدیل می گردید، اساساً به هیچ وجه انقلابی از برای نمی‌شوند. اینها به قدری بی‌اقدامات از این تبدیل به هیچ وجه مملکت را از این پس از این انقلابی بود. خرده بورژوازی

مرفه‌سنٹی دراپندوره نیست. کما اینکه اینگونه اقدامات از موضع ضدانقلابی، درجهت ترمیم ما شین دولتی زخم خورده همچنان ادامه دارد و (بعد از قیام) تفاذ آن با ضدانقلاب حاکم گذشته از مقوله تفاذنیروهای ضدانقلابی بوده و هست و به هیچوجه قابل پشتیبانی نیست. قائل شدن به قدرت دوگانه ادامه تفکر پوپولیسیتی دربرخورده خرده بورژوازی است. این تفکر پوپولیزم بدین صورت تبلور می یابد که خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی را تحت عنوان دنباله‌روی از بورژوازی تطهیر می کند و بدین ترتیب بر عملکردها و مواضع خاص او در قدیمت با انقلاب سرپوش میگذارد. نمونه این نوع برخورد را میتوان در ارزیابی گذشته‌ما زمان از آنها جرم‌زیم به کردستان در مرداد ماه سال گذشته که به ابتکار رهبران خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی صورت گرفت ملاحظه کرد که سازمان گناه آن را به گردن لیبرالها انداخت هر چند که بالطبع بورژوازی لیبرال ارتجاعی قاطعانه خواهان سرکوب انقلاب و ایجاد حاکمیت متمرکز خویش بود.

۳- بنا بر این خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی علیرغم قرارداد داشتن تحت همونی بورژوازی به مثابه جناح فعال دیگری از هبشت حاکمه - وضه گیتا ر بورژوازی - عمل میکرده و می کند. لکن جناح‌های بورژواشی و خرده بورژواشی در هبشت حاکمه علمبرفسم تفاذهای فیما بین شان در اتفاذات کتیکه‌ها و شبیه‌ها به برخوردی مبارزات توده‌ها و مقابله با پیشرفت انقلاب، وحدت آنها در حفظ سیستم جنبه غالب دارد.

۴- جناح دیگر هبشت حاکمه، حزب جمهوری اسلامی است، این حزب اشتلالی از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه‌سنٹی را در بر می‌گیرد که در آن جناح بورژواشی غالب بوده و با همونی سر جناح مغلوب خرده بورژواشی آن سیاستهای اساسی حزب را بر راستای یک حرکت بورژواشی هدایت می کند. این حزب اکنون نقش مسلط را در هبشت حاکمه ایفا میکند.

۵- پس از قیام قدرت دولتی جدید اساساً با ماهیت بورژوازی و خلقی خود نمایندگی طبقه بورژوازی ایران را دانشمند و مدافع سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است (صرف نظر از برخی تحولات مرتعديیل سطح فاشیست و وابستگی به امپریالیسم آمریکا و تعدیل آن در جهت روابط وسیع‌تر با امپریالیست‌های اروپای و ژاپن و ...)

۶- سرنگونی هیئت حاکمه به مثابه قدرت سیاسی بورژوازی خلقی که مدافع سرمایه‌داری وابسته است و در حال حاضر به مثابه سد مانع عمده و در درونی پیشرفت انقلاب قرار گرفته و کمب قدرت سیاسی توسط توده‌های خلق به رهبری پرولتاریا شرط فسروری تحقق پیروزی انقلاب دمکراتیک و خدا امپریالیستی خلق‌های ایران است.

۷- نمایندگان ارگان‌های خرده بورژوازی مرفه‌فدا انقلابی بنفیر از شخص خمینی که بر اساس اصل ولایت فقیه دارای اتوریته است جناحی از انجمن‌های اسلامی و جناحی از حوزه علمیه قم تا زمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جناحی از حزب جمهوری اسلامی و ... میباشند.

۸- در دوره بعد از قیام مهبوستن خرده بورژوازی مرفه‌سنتی به صف مد انقلاب جنبه استراتژیک داشته و نه تا کتیک و طرح امکان برگشت او، با توجه به موقعیت اقتصادی و اجتماعیش از برخورد مارکسیستی نسبت به امربارزه طبقاتی (بطور اعم) و با توجه به صف‌بندی واقعی قوای طبقاتی موجود و چشم انداز اختلاف‌زاینده و روند تشدید مبارزه طبقاتی (بطور اخص) بدور است. بدین ترتیب اتکاء به امکان برگشت خرده بورژوازی در طرح و اتخاذ تاکتیک دوره کنونی انحراف از مشی پرولتری است.

تغییرات در روابط و آرایش نیروها پس از قیام

۹- خرده بورژوازی مرفه سنتی، در دوره نخست انقلاب (تا قبل از قیام) تحت فشار وسطه مطلقه سرمایه مالی امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته و تضادش با ستم امپریالیستی و سرمایه انحصاری وابسته با گرایش دمکراتیک نا پیگیر در انقلاب شرکت داشت. این قشرا اجتماعی به لحاظ موقعیت اقتصادی در سیستم سرمایه داری وابسته و روابط نزدیکش با سرمایه و این واقعیت که ثانه به ثانه بورژوازی متوسط می ساید و با دفاع از "مالکیت مقدس" و حفظ سلطه سرمایه، نسبت به جنبش کارگری دارای بیداری طبقاتی بوده و احساسات دشمنانه دارد. نمایندگان سیاسی - فکری خرده بورژوازی مرفه سنتی با پیشرفت انقلاب و برآمدن جنبشش توده ای طبقه کارگر و توده های زحمتکش در آستانه قیام از موضع بورژوا فرمیستی به همراه لیبرالها و دیگر نمایندگان بورژوازی متوسط وابسته برای سازش با امپریالیسم و ایجاد ارگان سازش (دولت جدید) اقدام نمود.

پیشرفت جنبش انقلابی توده ها و انجام قیام علمبرغم خواست و وحشت جبهه ثانه آن نمایندگان خرده بورژوازی مرفه با عصب کردید که خرده بورژوازی مرفه سنتی به ارگانهای قدرت خاص خود (کمیته ها و...) دست با بدو از آن زمان تا کنون در اختلاف و سازش با بورژوازی و به همراه آن فعالانه دست به سرکوب توده ها و مقابله با انقلاب زده است. از این رو در آینده به نیروی ضد انقلابی تبدیل شده است.

۱۰- با توجه به مطالب فوق تغییرات سیاسی پس از قیام موجب تغییر در متاسمات اساسی بین طبقات و سرمنای آن تغییر استراتژی مرحله ای انقلاب نگردیده است و انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی ایران با مرسته نشدن و طایف سوسیالیستی و تشدید مبارزه طبقاتی همچنان دردستور است.



قطعنامه کنگره دوم

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

درباره

رویزونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی

I

۱- رویزونیسم بحثا به یک جریان طبقاتی عبورژواکشی
محمول عصر امپریالیسم می باشد. کائوتسکیسم، شتولیم، غروشفسکیسم
کمونیسم اروپائی، رویزونیسم به جهان و... اشکال متفلسفات
رویزونیسم بوده و دارای ماهیت یگانه عبورژواکشی و ارتجاعی
میباشند. رویزونیسم دشمن اصلی مارکسیسم - لنینیسم بوده و
مبارزه پیگیر علیه آن مضمون اصلی مبارزه ایدئولوژیک جنبش
کمونیستی بین المللی و ایران را تشکیل میدهد.

۲- شوروی در دوران لنین و استالین کشوری سوسیالیستی بوده
و در آن دیکتاتوری پرولتاریا حاکم بود. اقتدا سوسیالیستی در
اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۲۳ بطور اساسی متفرک گردیدند.
بدنیال برخی اشتباهات و انحرافات حزب بلشویک و رفیسین
استالین (۱) و پس از غلبه و تسلط رویزونیسم غروشفسکی در شوروی
حزب و دولت حاکم ماهیت پرولتری خود را از دست داده و تبدیل
به ارتجاعی طبقاتی عبورژواکشی میگردد. مانفی کامل مشی و
واقع سازی - ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی از جانب

گروه رویزیونیست خروشچف، برژنف و تنفبه، اساسی حاملین مشی
پرولتاری از درون حزب مبارزه، دوخط مشی پرولتاری و بورژواشی
در حزب با پیروزی مشی رویزیونیستی پایان گرفته و حزب
اقتصادشوری کاملاً رویزیونیستی میگردد و به ارتداد و خیانتکام
در مصلحت، بدنیال انتقال، بورژواشی، رویزیونیستی حزب
بلشویک، دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی از بین رفته و نابود
میگردد و دولت به ارکان دیکتاتوری بورژوازی تبدیل میگردد.

۳- بدنیال از بین رفتن دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار
دیکتاتوری بورژوازی، اقتصاد سوسیالیستی انتقال پیدا کرده
و تغییر ماهیت میدهد، این اقتصاد دحمت سوسیالیستی خود را از
دست داده و در مسیر بازگشت و غلبه اقتصاد سرمایه داری و در
خدمت بورژوازی نوین قرار میگردد. زیرا با توجه به رابطه
دیالکتیکی بین روبنا و زیربنای جامعه، انتقال و تغییر ضد
انقلابی در روبنا نمیتوانست تا شير مستقیم و قاطعی بر زیربنای
جامعه نگذارد... در همین رابطه باید افزود و آنجا که بین
دیکتاتوری پرولتاریا و مالکیت و اقتصاد سوشالیستی رابطه
ارگانیک و معینی وجود دارد و اساساً بدون حزب پرولتاری و
دیکتاتوری پرولتاریا، مالکیت سوسیالیستی معنایش نخواهد
داشت، بنا بر این پس از استقرار و حاکمیت رویزیونیسم در
شوروی اقتصاد ما ماهیت سوسیالیستی نمیتوانست با سرجایماند،
قبضه شدن قدرت سیاسی توسط رویزیونیستها بنا گذیر اقتصاد را
شحت مشی ویرنا مه، رویزیونیستی آنان قرار میداد و با این لحاظ
این اقتصاد آنها در خدمت اهداف طبقاتی بورژواشی انسان
میتوانست قرار گیرد.

۴- حاکمیت بورژوازی نوین بطلب مالکیت سوسیالیستی از
پرولتاریا منجر گردید و بدنیال آن طی پروسه ای با تبدیل
وسایل و ابزار تولید به کالا و تبدیل نیروی کار به کالا، قانون
ارزش اضافی کاملاً بر شما می برده های اقتصاد جامعه، شوروی

غالب شده و بر پایه استثمای نیروی کار طبقه کارگر ارزش افزایی تحقق میابد.

۵- پس از یک دوره استحاله روهیزونیستی موقعیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی نوین تحکیم و تثبیت گردیده و اقتصاد سوسیالیستی شوروی با اقتصاد امپریالیستی تبدیل میشود. از آنجاکه در گذشته اساس ابزار و مایله تولید بطور متمرکز در مالکیت سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا بود، پس از همین رفتن قدرت سیاسی پرولتری این مالکیت متمرکز دولتی در شکل بورژوازی نوین قرار میگیرد و بر این پایه اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی بوجود میآید. این اقتصاد علیرغم ویژگیهای خاص خود، دارای ماهیت امپریالیستی بوده و مشخصات پنهگانه امپریالیسم را بطور اساسی با خود حمل مینماید.

۶- ویژهگی اصلی اقتصاد امپریالیستی شوروی در این است که از عالیترین تمرکز تولید و سرمایه برخوردار بوده و دارای شکل انحصاری دولتی میباشد. لیکن باید تاکید نمود که مشخصات ماهوی پنهگانه امپریالیستی مانند انحصار (در شکل انحصار دولتی)، الیگارشی مالی و سرمایه مالی، صدور سرمایه، شرکت در تقسیم جهان و داشتن مناطق نفوذ در مورد شوروی صادق است. علاوه بر این باید افزود، همانطور که لنین میگوید: "آنچه برای امپریالیسم جنبه اساسی دارد سابقه چند دولت بزرگ برای اعراض مبادت است. امپریالیسم بحثابه بالاترین مرحله سرمایه داری. این حکم لنینی نیز در مورد شوروی کاملاً صدق میکند. شوروی بحثابه یک دولت امپریالیستی در پی اعمال سیادت و همزبونی جهانی میباشد و در راه تحقق آن باید یکسر قدرتهای امپریالیستی بر قایت دست میزند.

۷- برو واضح است که شوروی ملحاظ ماهیت امپریالیستی خود به تجاوز و مداخله (نظامی و غیر نظامی) و توسعه طلسمی و جپاول و غارتگری دست زده و یک سیاست امپریالیستی و استعماری را

مانند همه امپریالیستهای دیگر در عرصه جهان به پیش میبرد .
 سیاست خارجی شوروی بر اساس ماهیت امپریالیستی دولت و
 اقتصاد این کشور و مبتنا به انعکاسی از مسایات درونی آن
 امپریالیستی و نواستعماری بوده و دولت شوروی بر اساس این
 سیاست در پی اعمال استمگری ملی و با نقیبه در آوردن خلقهای
 جهان میباشد . کوشش جهت نفوذ در جنبشهای آزادیبخش و با تحریف
 کشاندن آنها ، مداخله نظامی ، ایجاد جنگهای محلی ، انجسام
 کودتا ، فروش اسلحه و سوداگری تبلیغاتی ، مبادله نابرابر و
 تجارت امپریالیستی و ... نمودهای ماهیت امپریالیستی
 شوروی میباشد .

۸- این کشور در راه تحقق اهداف امپریالیستی و استمگرانه خود
 با راه یکسری نظریه ها و تئوریها از قبیل: "حق حاکمیت محدود"
 "دیکتاتوری بین المللی" ، "خانواده بزرگ سوسیالیستی"
 "تقسیم سوسیالیستی کار در صحنه بین المللی" ، "انترناسیون
 با ادغام اقتصادی" ، "راه رشد غیر سرمایه داری" و ... دست زده
 است . این تئوریها و نظریه ها در ماهیت خود رو بیژونیستی
 نواستعماری و امپریالیستی میباشد و در خدمت تأمین منافع
 امپریالیسم شوروی قرار دارند (۲) .

۹- از آنجاکه شوروی در ماهیت و در کردار واقعی خود یک کشور
 امپریالیستی است ولی گفتار "سوسیالیستی" خود را برای فریب
 طبقه کارگر و خلقهای جهان و برای با تحریف کشاندن جنبشهای
 آزادیبخش و انقلابات پرولتری حفظ نموده است ، باین خاطر
 این کشور را سوسیال امپریالیسم شوروی مینامیم . یعنی شوروی
 "سوسیالیست در گفتار و امپریالیست در کردار است .

۱۰- احزاب رو بیژونیست وابسته با طرفدار شوروی مانند حزب
 "کمونیست" فرانسه ، حزب "کمونیست" ایتالیا ، حزب "کمونیست"
 اسپانیا و ... در حقیقت بورژوازی و مدافعان انقلاب جهانی قرار دارند .
 ۱۱- "حزب سوسیال دموکراتیک ایران" یک حزب رو بیژونیست و ارتجاعی

کارگزار سوسیال - امپریالیسم شوروی در ایران است .

۹۲- کشورهای رویزیونیست وابسته و با مدافع سوسیال امپریالیسم شوروی مانند کشورهای رویزیونیست اروپای شرقی، مغولستان کوبا ، انگولا ، ویتنام ، لائوس ، کامبوج ، درجهبه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم روس قرارداد رندوسههچوجه قابل دفاع و پشتیبانی نمیباشند .

۹۳- کشورهای مانخدا نیویپی ، هند ، سوریه و ... که یورژوازی در آنها حاکم بوده و دارای روابط تنگاتنگی با شوروی میباشد ، ارتجاعی بوده و بهیچوجه قابل حمایت نمیباشند .

۹۴- سوسیال امپریالیسم شوروی در رأس یکی از دو قطب انسانی جهان امپریالیستی قرار گرفته است و برنامۀ استراتژیک و تاکتیکی جهانی بیولناریا باید این واقعیت را در نظر داشته باشد . ماضی تاکید بر مرز بندی همه جانبه و مشخص ارزیابی و درگمان از سوسیال امپریالیسم شوروی و جایگاه آن با درک و ارزیابی رویزیونیستی رویزیونیستهای سه دهه های ، چپتنج در همسین جا باید بیان کنیم که شعارهای "مرگ بر امپریالیسم جهانی سرکردگی امپریالیسم آمریکا" و "مرگ بر امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی خلقهای جهان" شعارهای انحرافی و رویزیونیستی میباشد ، زیرا این شعارها نقش امپریالیسم شوروی را در جهان امپریالیستی و در رأس یکی از دو قطب انسانی امپریالیستی نادیده میگیرند . علاوه ، شعار "مرگ بردوا بر قدرت آمریکا و شوروی" نیز انحرافی و به جهانی میماند . زیرا این شعار واقعیت سیستم جهانی امپریالیستی را مخدوش نموده و واقعیت دیگر قدرتهای امپریالیستی را نادیده میگیرد .

۹۵- سوسیال امپریالیسم شوروی به تنها عطری برای همسین کمونیستی جهان و ایران محسوب میشود . بلکه همجس از آنجا که سمنانه یک قدرتی امپریالیستی عمل میکند یکی از دشمنان

که ما از موضع انتقادی با آنها مرزبندی داریم (۲)

۱۹- با توجه به اهمیت ایدئولوژیک - سیاسی شوروی مارکسیستی لنینیستی سوسیال امپریالیسم شوروی باید افزود که در زمینه تشکیلاتی مرزبندی با سوسیال امپریالیسم شوروی به مثابه یک قدرت امپریالیستی معیار عضویت سازمانی ما می باشد. به علاوه موضع علیه سوسیال امپریالیسم شوروی نه تنها یکی از معیارهای اساسی وحدت در جنبش کمونیستی بشمار می آید، بلکه همچنین این موضع مشخص کننده، مرز بین طیف پیگیر جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران از طیف ناپیگیر و متزلزل آنست.

مرزبندی با نظریات انحرافی رویزیونیستی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی

II

بنابراین دلایل فوق:

- ۱- نظریه ای که معتقد است شوروی رویزیونیست نبوده و بسک کشور سوسیالیستی میباشد، نظریه ای که ملا رویزیونیستی است که قاطعانه باید افشا و طرد نمود. نظریه، حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در این چهار چوب میگنجد.
- ۲- نظریه، رویزیونیستی به جهان - این نظریه، ارتجاعی تحت این عنوان که " ابر قدرت شوروی امپریالیست جوانتر بوده و خطر عمده برای ایجاد جنگ است"، توده های خلقهای تحت ستم و پروولتاریای جهانی را با اتحاد با دولت های ارتجاعی و امپریالیست های اروپایی و کثافت بدنهال امپریالیسم آمریکا - فرا

میخواند، این موضع ارتجاعی نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی
موضعی رویزیونیستی است که از موضع بورژوازی یا سوسیال
امپریالیسم شوروی مرزبندی دارد و قطعاً به یابیدافتا و طرد
گردد.

۳- نظریه‌ای که معتقد است در حزب شوروی یک‌گرایی رویزیونیستی
وجود داشته اما شوروی کماکان یک کشور سوسیالیستی میباشد،
نظریه‌ای رویزیونیستی و انحرافی است. این نظریه انحرافی
فاقد درک پرولتری از ماهیت رویزیونیسم و مرزبندی کمونیستی
با آن میباشد. نظریه "راه کارگر" در چهارچوب همین انحراف
قرار دارد.

۴- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا
کرده و دیکتاتوری پرولتاریا از بین رفته و لی دولت حاکم نه یک
دولت بورژوازی، بلکه یک دولت استثنائی بوده و اقتصاد
سرمایه‌داری امپریالیستی در شوروی وجود ندارد. یک نظریه
ترو츨کیستی و رویزیونیستی میباشد. این نظریه نه تنها ماهیت
بورژوازی رویزیونیسم را درک نمیکند، به تنها رابطه
ارگانیک و متقابل روسا و زریسن را نمی‌بینند، به تنها در مقوله
دولت طبقاتی تجدید نظر نمیکند، بلکه همچنین با اعقاد سبه
وجود نظام اقتصادی - اجتماعی جدیدی در شوروی که به سرمایه
داری است و نه سوسیالیستی، به رد ماتریالیسم تاریخی و اصول
ساخته شده آن می‌پردازد. نظریه "بلوشیوی" برای این منشا
استوار است و سرخی از تشکلات مارکسیستی ایران مانند زمامداران
متأثر از این نظریه می‌باشند.

۵- نظریه‌ای که معتقد است در شوروی رویزیونیسم غلبه پیدا
کرده، لیکن دوران استعمال تمام نشده و اقتصاد کنونی شوروی،
یک اقتصاد سوسیالیستی میباشد. نظریه‌ای کاملاً انحرافی می-
باشد. این نظریه که از دیدگاه اکومونیستی و در عین حال
رویزیونیستی مناسک می‌گیرد، پس از ۲۰ سال حاکم رویزیونیستی

در شوروی وجود اقتصاد سوسیالیستی را امکانپذیر میدانند. این دیدگاه انحرافی نمیتواند رابطه دیاکتیکی و متقابل زیربنای روسیا را درک کند و نمیتواند از نقش حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا و رابطه تنگاتنگ آن با مالکیت سوسیالیستی در کمیونیستی ارائه دهد. این دیدگاه پس از ۲۰ سال حاکمیت روبریونیم خروشقی - برژنئی، از آنجاکه سیاست اقتصاد را جدا از یکدیگر در عین حال ایستادگی میکند، مالکیت سوسیالیستی را بدون دیکتاتوری پرولتاریا ممکن میدانند.

۴- نظریه ای که معتقد است از دوران استالین تا امروز در شوروی بوروکراسی غلبه داشته ولی کماکان دولت شوروی دولت کارگری باقی مانده و اقتصاد و مناسبات تولیدی این کشور سوسیالیستی میباشد. نظریه ای ثروتگیتی میباشد. این نظریه بنای انحرافی بکلی فاقد درک علمی از مقوله روبریونیم بوده، مرز بین مارگسیم - لنینیسم (پرولتاریا) و روبریونیم (سورژوازی) را مخدوش نموده، رفیق استالین رهبر پرولتاریای جهانی را همردیف روبریونیت‌های خاشن به طبقه کارگر قرار داده و در برخورد به خوله بوروکراسی فاقد دبدطبقاتی میباشد این نظریه ثروتگیتی و ضد کمیونیستی دارای درکی شدبهدا اگونومیستی بوده و قادر به درک تحولات روبنائی و زیربنائی در شوروی نمیباشد. نظرات "انترناسیونال ۴" و اردوسته ضد انفلاسی با یک زهرائی در این چهار جهت قرار میگیرند.

باورتی

۱- در این مورد میتوان به کم‌بها دادن به مبارزه، طبقاتی در دوره ساختن سوسیالسم و سبزه مبارزه، مسترد مرصه، ایدئولوژیک در درون حزب نام برد. این کم‌بها دادن به مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و توسعه ندادن آن به میان نوده‌های طبقه کارگر زمینه، متاعی برای رشد گرایش‌های انحرافی در درون حزب را بوجود آورده و در نوده‌های طبقه کارگر را از آموزش ایدئولوژیک و آبدیگی و آگاهی طبقاتی لازم در مرصه سیاسی - ایدئولوژیک محروم میساخت.

بررسی این انحرافات و اشتباهات با توجه به شرایط مشخص تاریخی و زمینه‌های مبنی و ذهنی آنها ز مندی بررسی عمومی‌ای است که در بخش تفصیلی قطب‌نامه تا حدودی مورد بحث قرار داده میشود.

۲- ماکوشن جناحی از حزب رویزیونیست شوروی برهبری و پیروان در جهت پس گرفتن تزه‌های افشاده، رویزیونیستی را افشا میکنیم و جنبش کمونیستی ایران را نسبت با شکل جدیدی از رویزیونیسم شوروی هشدار میدهم.

۳- حزب کمونیست چین و رمنیک ما شود چاریکری انحرافات راستروانه بوده‌اند، نوع برخوردیه؛ مبارزه، ایدئولوژیک درون حزبی و عناصر رویزیونیست وجود در حزب، بورژوازی ملی دیکناتوری دمکراتیک خلق، سیاست خارجی چین در دوره آخر هیات ما شو... بیان این انحرافات راستروانه میباشد.

۴- در این مورد تحلیل انحرافی و غیرپرولتاری رفقای آلبانی از حزب کمونیست چین و رمنیک ما شو، دستاوردها و انحرافات آنان قبل از حاکمیت رویزیونیستهای به جهانی بر حزب و دولت

چین، برحسب است. این تحلیل انحرافی به نفی سوسیالیسم و دستاوردهای سوسیالیستی چین در زمان رفیقا شوومحدوش کردن موزیان هاشمین به سوسیالیسم و کمونیستهای ما تبدیل رفیق ما شو منجر میشود. علاوه بر این در عرصه سیاست حمایت از رژیم ارتجاعی ایران و ضد امپریالیست دانستن دولت جمهوری اسلامی جلوه دیگری از انحراف غیر پرولتری این رفقا است.

این تحلیل غیر پرولتری ماهیت طبقاتی رژیم و هیسبیت حاکمه ایران را تحریف کرده و آنرا ضد امپریالیستی ارزیابی نموده است و با این ترتیب پشتیبانی از مبارزه انقلابی خلقهای ایران علیه رژیم حاکم را نفی کرده است.

حمایت حزب کارآلبانی از گروهها و جریانها که مسلا اپورتونیستی جلوه دیگری از انحرافات رفقا است.

برخورد همه جانبه با نظرات رفقای آلبانی در برخورد به انترناسیونالیسم پرولتری و ضرورت احیای قطب ایدئولوژیک سیاسی تشکیلاتی پرولتری جهانی بعد از مرگ رفیق استالین تا بحال و... نیز از مندرج بررسی همه جانبه تری است.

قطعه نامه درباره

”جنبش کمونیستی ایران و مسئله وحدت“

۱- ماهیت جنبش کمونیستی

حزب کمونیست با حزب طبقه کارگر، عمالترین شکل طبقاتی پرولتاریا و ستاد رهبری کننده آن در مبارزه طبقاتی می باشد. این حزب، از پیوند سوسیالیسم علمی (مارکسیسم-لنینیسم) یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر با جنبش خودبخودی این طبقه بوجود می آید. این پیوند در آمیختگی، طبقاتی نمی تواند یکباره عملی شود و تحقق آن تلاش مرصفتانه ای می طلبد. معجزه عدم تحقق این پیوند و فقدان حزب در شرایط مشخص یک کشور به مفهوم آن نیست گه طرفین این پیوند، یعنی ایدئولوژی کمونیستی از یک طرف و جنبش خودبخودی کارگری، از طرف دیگر دارای ماهیت تعریف شده ای نمی باشد. برعکس ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم دارای تعریف ویژه خود بوده و بنیاد دادن حزب مارکسیستی-لنینیستی نه بیان صرف این ایدئولوژی بلکه پیوند این ایدئولوژی را با جنبش خودبخودی کارگری نشان می دهد. ماهیت ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم از هنگام تدوین آن توسط مارکس و انگلس در قرن نوزدهم (مارکسیسم) و سپس تکامل آن در شرایط عمرا مبریا لیسیم توسط لنین و استالین (لنینیسم) همواره در مرز بندی صریح و قاطع آن با اشکال مختلف ایدئولوژی بورژوازی و همچنین جهان بینی های مختلف خرده بورژوازی که وابسته به ایدئولوژی بورژوازی هستند نهفته است. در نتیجه ایدئولوژی پرولتاریا تنها در مقابل و مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی (و جهان بینی های خرده بورژوازی وابسته به آن) رشد و نمو کرده و طبقات در مرز بندی با آن قابل تعریف است. در این مبنا بر

بورژوازی نمی میکنند تا به نفوذ در جنبش پرولتاریا سرخا بنشیند و موجب اجرا و ارتقا در این جنبش از ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم گردد.

در عصر ما، نکل اساسی این ارتقا از ایدئولوژی مارکستی-لنینستی، رویزیونیسم، مسائیکه بعنوان شکلی از ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی اصول اساسی ایدئولوژی پرولتاریا یعنی علم مبارزه طبقاتی (مفهوم طبقاتی دولت، رافکسید فوریت سیاسی، تمکین توری پرولتاریا) و جهان بینی فلسفی همسوزب مارکستی-لنینستی یعنی ماتریالیسم دیالکتیک دیالکسیک-ماده علم اقتما سیاسی مارکستی را نفی کرده و بجای آن اصول ایدئولوژیک و جهان بینی بورژوازی را عمیقاً نهادند. سایر امین با بدگفت که ماهیت ایدئولوژی، مارکسیسم-لنینیسم در هر مبادی مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم مانند برشتا، نیسم، گائو، تکیسم، تیتوئیسم، خروتشویسم، رویزیونیسم "سه جهانی"، سیکرا، انواع ارتقا، ایدئولوژیک مانند سولوشکیسم، یفنه است. اگر حزب مارکستی - لنینستی همورینیا، نفاقت با خدا، ایدئولوژی طبقه کارگر تیلور خود را در مجموع محافل، گروه - ها و سازمانهای کمونیستی ای می با عدک با اشکال - مارکسیسم-لنینیسم دارای مرزبندی قاطع و صریح با اشکال مختلف رویزیونیسم و دیگر انواع ارتقا، ایدئولوژیک بوده و وظیفه عملی مرم خود را با احزاب طبقه کارگر قرار داده اند. البته واضح است که در سطح معینی از تکامل جنبش کمونیستی بدنسی در شرایط فقدان حزب و عدم تمعین همهها به مبارزه ایدئولوژیک مرزبندی جنبش کمونیستی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتقا، ایدئولوژیک نمی خواهد در تمام دامن جنبش دارای عمیق یکسان باشد و ظمات طبقاتی، محلی را در بر میگیرد که از سکریا یا سکریا را منب مشود. فقط در شرایط وجود حزب است که مرزبندی با رویزیونیسم و دیگر انواع ارتقا، ایدئولوژیک

در کل جنبش کمونیستی وکلا بعنوان یکی از سیاسی ایدئولوژیکی حزب بصورت عمومی از یک عمق و انسجام برخوردار بوده و تملق خود را در یک مراسم، در یک برنامه و در یک اما صافه یافته و تمام معادل و گروههای قابل وحدت جنبش کمونیستی را در خود گرد میآورد.

۴- جنبش نوین کمونیستی ایران

جنبش نوین کمونیستی ایران بعنوان جزئی از جنبش کمونیستی جهانی در مرز بندی مارویزیونیسم خروشگی شکل گرفت غلبه رویزیونیسم بر حزب کمونیست شوروی و دیگر احزاب اروپای شرقی در او آورده ۵۰ و اوائل دهه ۶۰، جنبش کمونیستی جهانی را به انشعاب گشاینده و مرز بندی جدید ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را با رویزیونیسم احداث ناپذیر ساخت. حزب کسار آلمانی و حزب کمونیست چین هر چند از این مبارزه با رویزیونیسم بوده اند.

متاثر از این حرکت تاریخی از ضروریستی، معاف و گروههای مارکستی - لنینیستی در ایران شکل گرفته و با طرد افشا، حزب توده بعنوان عامل رویزیونیسم خروشگی و سوسیال امپریالیسم شوروی در جنبش کارگری و غذا مبریا لیبستی ایران، به شکل گیری جنبش نوین کمونیستی ایران معنی دادند. ولی متاسفانه این جنبش در اولین قدمهای خود دچار جهرویی شده و مشی خرده بورژوازی آوانتورستی "مبارزه مسلحانه روشنفکران جدا از توده" بر منشی و سیاست آن حاکم گشته و آنرا دچار انحراف (نه ارتداد) ایدئولوژیک کرد. با وجود کمیت این منشی غیر پرولتری، بر غالب معاف و گروههای کمونیستی میهن ما، مرز بندی مارویزیونیسم کماکان بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک بر منشی ایدئولوژیک این گروهها باقی ماند. البته واضح است که وجود این منشی خرده بورژوازی در کنار این گرایش

ایدئولوژیک پرولتری شناختی فاش بودگه نمی توانست مدت درازی ادامه یافته و بایده نفع یک طرف خاصه می یافت. جنبش نوین کمونیستی ایران سرانجام در اوائل انقلابی جدید پس از فراز و نشیبهای فراوان و پس از دادن ضایعات حیران نا پذیر با لایحه در بخش غالب حوده مرز بندی با منشی جریمه خرد بورژوازی مناسبت شد. منتهی هنوز ستون این مرز بندی قائم نشده بود که دامنه موج یک تهاجم جدید روبرو نیستی در سطح جنبش جهانی کمونیستی به جنبش نوین کمونیستی ایران رسید؛ غلبه روبرو نیستم به جهانی بر حزب کمونیست چین، بپاره دیگری از جنبش را بدرون خود برد و این امر ضرورت یک مرز بندی جدید ایدئولوژیک و تشکیلاتی را با روبرو نیستم به جهانی بمناسبت ایدئولوژی بورژوازی مطرح ساخت. بر جمدا را این مبارزه حزب کارآلبانی بود. تا گفته نمائند که مرز بندی کردن روبرو نیستم به جهانی به روبرو نیستم خروشچی و بوسیال امپریالیسم شوروی امکان تعرض بیشتری بخشید.

بدین گونه در جنبش نوین کمونیستی ایران نیز مرز بندی قاطع و مریح با روبرو نیستم به جهانی یکی از اصول ماهوی آن گشت.

امروزه تمام معانی، گروهها و سازمانهای که با روبرو نیستم خروشچی و روبرو نیستم به جهانی و همچنین تروتسکیسم مرز بندی دارند و در دفاع از مارکسیسم لنینیسم علیه تمام این مسوار دارند اما مبارزه میکنند، جز جنبش نوین کمونیستی ایران به حساب می آیند. ولی بخاطر فقدان حزب طبقه کارگر و بعلاوه خود بحران - های عمیق ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کمونیستی ما، ترکیب این جنبش از یکدستی و همگونی لازم در بر خورده این موارد ارتداد دیورژوازی برخوردار نیست، و علی رغم اینکه تمام گروهها و سازمانهای درون این جنبش ما ارتداد روبرو نیستی در سطوح مختلف مرز بندی دارند، لکن بدلیل وجود گرایشات

رویزبونستی واپورتونستی از آنجا که حول یک برنامسه و
 اساسنامه و در پیوند لازم با جنبش خودمخودی کارگری متحد نیستند
 (پیروی که فقط در یک حزب مارکسیستی - لنینیستی میراست)
 از لحاظ ایدئولوژیک هم دچار انحراف شخصی میباشد بصورتی که
 مشخصا بلحاظ مواضع سیاسی ایدئولوژیک دو طیف پهنگبر و ناپهنگبر
 را در آن بوجود آورده است. در طیف ناپهنگبر، گروهها و سازمانها
 - شی قرار دارند که به درجات مختلف دارای انحراف ایدئولوژیک
 بوده و نسبت به رویزبونستم غروشعلی و سه جانشی و همچنین
 تروتسکیسم دارای مواضع پانتروپا دارای تنزلات مشخصی
 ایدئولوژیک میباشد. بطور مشخصی این گروهها ادعای مرزبندی
 با رویزبونستم غروشعلی را می نمایند ولی در عمل نسبت بسسه
 مادت با فتن این رویزبونستم در قالب دولت و جامعه پورژوا -
 امپریالیستی شوروی دچار تردید و ابهام و تنزلات رویزبونستی
 بوده و آنرا سوپال امپریالیسم بمشابه یک قدرت سیاسی -
 اقتصادی امپریالیستی نمی دانند. با وجودیکه عدم اعتقاد بسسه
 شوروی لنینیستی "سوپال امپریالیسم شوروی" نشان غلبه
 تنزلات و یک گرایش (ونه جریان) رویزبونستی برای این گروهها
 و سازمانها میباشد ولی دقیقا بغا طیر شرایط خاص جنبش کمونیستی
 که هنوز فا در نسبت تمام محافل، گروهها و سازمانهای قاسمیل
 وحدت کمونیستی را در یک حزب گرد آورده. این شکل هارا نمیتوان
 خارج از جنبش کمونیستی ایران للمداد کرد. ولی واضح است که
 در همین حال این تنکلات را با توجه به غلبه گرایشات رویزبونستی
 بر آنها نمی توان جز "طیف اطلالی جنبش ترین کمونیستی ایران
 دانست. واضح است که تنزلات این طیف ناپهنگبر نسبت بسسه
 رویزبونستم تنها محدود به ایدئولوژی نبوده و اشرا ت خود را در
 برخورد به قدرت سیاسی حاکم، شوروی و برنامسه انقلاب، استراتژی
 و تاکتیک و دیدگاههای تشکیلانی میگردد.

- تئوریك، جنبش كمونیستی، هر چه بیوند سیاسی - تشكیلاتی بسا جنبش طبقه‌كارگر سیمتر شود، هر چه زوایای تئوری انقلاب ایران در سازمان‌ها بدشولوزیك كمونیستی روشنتر شود، هر چه امكان وحدت گروه‌ها و سازمان‌های واقعا كمونیستی افزونتر شود، رشد و ادامه گرایشات روبریونمیستی و جریان‌ات سائتریستی كمتر شده و لحظه‌ها شكوه، علامت‌های حزب كمونیست ایران نزدیكتر میشود. ولی امروزه متاسفانه طیف ناپیگیر بخش قابل توجهی از جنبش نویین كمونیستی ایران را دربر گرفته و لزوم تشدید میسارزه ایدشولوزیك فعال و همه‌جانبه را با روبریونمیست در تمامی اشكال آن بیشتر از پیش، ضروری میسازد.

سازمان ما، بعنوان یکی از تشكیلهای ماركسیستی - لنینیستی ایران ویی انحراف پیگیرترین تشكلی كه در طیف پیگیر جنبش نویین كمونیستی ایران قرار دارد و طبقه دارد كه در این راه یعنی در راه مبارزه ایدشولوزیك بخاطر تحكیم وحدت جنبش كمونیستی تمام انرژی خود را بكار برده.

۳- برخورد با دیدگاه‌های راست و "جیب" دور رابطه

باماهیت جنبش كمونیستی

امروزه در درون جنبش كمونیستی ایران كه مرز بندی بسا روبریونمیست و دیگر انواع ارتداد ایدشولوزیك چون تركیسم را بعنوان معیار ایدشولوزیك جنبش كمونیستی ایران و اساس تعریف وحدت و همواری آن می شناسد، ما در رابطه با ماهیت جنبش كمونیستی ایران، مواجهه با دیدگاه راست و "جیب" هستیم: دیدگاه راست علمبرفیم آنكه روبریونمیست را بعنوان معنای مرز بندی ایدشولوزیك جنبش كمونیستی می شناسد، لیكن میان طیف پیگیر ما مواضع سیاسی ایدشولوزیك انقلابی و طیف ناپیگیر با مواضع دیگر ایشات ایورتونیستی درون جنبش كمونیستی قائل به تمایز نبوده و تفاوت سیاسی میان تشكلی كه تئوری انقلابی و

مارکسیستی - لنینیستی سوسیال امپریالیسم را بعنوان معیار ایدئولوژیک خود می‌شناسد یا شکل‌گرفته‌ای که این تئوری قبول نداشته و یا رد کرده و در باره‌ای موارد "غیر قابل اشیاء" می‌شناسد قابل نیست. در واقع این دستگاه خود اسیر تزلزلات رونیستی بوده و با عدم قابلیت و پیگیری در امور مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی سوسیال امپریالیسم شوروی و رونیسم، راه را برای غلبه رونیسم بر جنبش کمونیستی ما هموار می‌نماید. این همسان روشی است که باعث شد رونیسم تحت عنوان "ما زگشت نا پذیر بودن سرمایه داری" در جامعه سوسیالیستی و راجیفی از این دست سرورد بخش بزرگی از جنبش کمونیستی ما نفوذ کند و هنوز هم انزال و خرابکاری مستمر و از روی پرتا می‌خود داده می‌دهد. این دستگاه راست با بدفعی لانه مورد مبارزه ایدئولوژیک و نقض کمونیستی قرار گرفته و تصحیح وزده شود.

در مقابل دیدگاه راست، دستگاه "چپ" قرار دارد. این دیدگاه آرزوهای واقعی و واقعیت می‌گذارد، واقعیت و سطح تکامل جنبش کمونیستی رونیسم را نمی‌بیند که با قدمی ایدئولوژیک سیاسی انجام یافته در حد حزب بوده و هنوز نتوانسته خود را حول یک تئوری پرتا می‌خود داده و در پیوند با جنبش گارگری متحد و مشکل سازد. آن می‌تواند انکار کرد که دلیل فقدان این قطب سیاسی ایدئولوژیک تشکیلاتی هنوز نشده‌های سیاسی در جنبش کمونیستی هستند که قلبشان بخاطر کمونیسم می‌تپد و حاضرند در این راه به هر حداکثری دست بزنند ولی در دامن گرایشات رونیستی اسیر هستند و برای تصحیح آنها لازم است که به یک مبارزه ایدئولوژیک بگیری و قطع و همه جا نبه دست زده شود. ما می‌توانیم انکار کرد که در شرایطی که جنبش کمونیستی جهانی درگیر بحران ایدئولوژیک عمومی و فاقد ستاد و مرکز سیاسی المطلق است بحالات گریستار مرکز و نشنند و تهاگندگی بسیار فزونتر می‌شود و خود این واقعیت بر جنبش کمونیستی ایران نیز تا شرمی گذارد؟ چرا و در شرایطی

که سطح تکامل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک هوزبه آن درحاله لازم برای مرزبندی تشکیلاتی (ودرایضا حدودجنبش کمونیستی) نرسیده با برخوردی "چپ" روانه خود را گول زده و آئینده را بچای حال، حزب را بجای نبود حزب نگذاریم! اس عمل نه تنها باعث خلوص مارکسیسم - لنینیسم و تکامل جنبش کمونیستی نخواهد شد بلکه بر آن ضربه خواهد زد. زیرا اگر همچنان که دیدگاه "چپ" می پندارد جنبش کمونیستی ایران فقط محصور به طبف پیشرو و پیگیر آن بوده و طبیف نا پیگیر آن درون جنبش کمونیستی نباشد پس بدین ترتیب با بدبچای مبارزه - وحدت - مبارزه ما تشکل - هائی نظیر "رزمندگان"، "راه کارگر" و "چریکهای فدائی خلق (اقلیت)" آنها را بدون توجه به سطح تکامل جنبش کمونیستی و مبارزه ایدئولوژیک دروسی آن که هوزبه مرزبندیهای سیاسی ایدئولوژیک همه جا سه سین گرایشات موجود در جنبش کمونیستی منجر نشده، خارج از جنبش کمونیستی دانسته و با آنها را در کنار رویزیونیستهای توده ای، سهجایی و اکثریت فرار داده و به طرد و افشاستان میرداریم. دقتقا در رابطه با همین دیدگاه است که صحنه مبارزه ایدئولوژیک راها و میدان برای ترک نشنازی رومیونیستها آماده میشود.

بدون تک این ارزیابی مابهجوجه بمعنی سازش ایدئولوژیک و کوچکترین تردید در مبارزه علیه رویزیونیسم و گرایشات رویزیونیستی نبوده بلکه متقالا برای حکم سیاسی ایدئولوژیک جنبش کمونیستی و دفاع از مارکسیسم لنینیسم ضرورت توسعه و تکامل مبارزه ایدئولوژیک علیه تمامی گرایشات انحرافی در درون جنبش کمونیستی، بمعنی ورودن آنها از جنبش و نهانها مرزبندی تشکیلاتی با آنها (در ایضا خارج از جنبش کمونیستی دانستن آنها) تا کشداریم.^۶

۴- دیدگاه و معیارهای وحدت

در ارساط ما دیدگاههای وحدت، ما مبارزه ایدئولوژیک بر سمر براسک اعلاسی حول مسائل شوریک و وظائف عملی سیاسی

گروه‌های درون جنبش نوپن کمونیستی ایران را تنها دیدگاه‌ها
 صحیح برآید دست یافتن به وحدت جنبش کمونیستی، مبنای مسموم
 مرزبندی ما با دیدگاه‌های انحرافی و از جمله ما دیدگاه اشتلا و
 همکاری - مبارزه ایدئولوژیک، سازمان واحد، تشکیلات دورا
 گذار که قبلاً در تجربه کنفرانس وحدت صورت گرفته با دست‌مجمیع
 یا بد، صرف‌نظر از دیدگاه سازمان واحد که اساساً بزرگ محصور
 سکتاریستی بنا شد و از انحراف‌های است، دیدگاه‌های دیگر
 بجای مبارزه ایدئولوژیک دست به طرح همکاریه‌های مستقیم
 زد و بدین طریق نقش محوری مبارزه ایدئولوژیک را در رابطه با
 وحدت درون جنبش کمونیستی نادیده می‌گیرند. راهی که این
 دیدگاه‌ها نموده می‌کنند، راهی است که از یک سرهم‌بندی اشتلائی
 شروع شده و به یک انحلال و تفرقه محتمل منجر خواهد شد. این راهی
 نیست که به نامین شرایط برای ایجاد حزب طبقه کارگر استوار
 بیانجامد.

معیارهای وحدت سازمان با دیگر گروه‌های مارکسیستی -
 لنینیستی، همان معیارهای ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی
 سازمان است که در برنامه ما، برنامه خط مشی انضباطی و
 تاکتیکی و اساساً آن تدوین شده است. معیار دیگر معیارهای
 ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی برای وحدت نمی‌تواند با این
 معیارها برای عمقیت متفاوت باشد. اساسی‌ترین این معیارها
 بفرارزیر می‌باشد:

- ۱ - اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم بعنوان ایدئولوژی طبقه کارگر
 و انترناسیونالیسم پرولتری.
- ۲ - رد رویزیم و مسموم خروشی، به‌عبارت دیگر و تشکیلاتی و دیگر اشکال
 ارتداد.
- ۳ - قبول دولت شوروی بعنوان یک دولت سوسیالیست امپریالیست
 که حاکم و اقتصاد آن دارای صاحب سوز و امپریالیستی
 بوده و برای این کشور طبقه سوز واری حکومت می‌کند و قبول
 سوز

- سوسیال امپریالیسم بعنوان یکی از معیارهای وحدت، هم-
چنین قبول حزب توده به مثابه یک حزب روبریونیست و به
عنوان کارگزار سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران،
- ۴ - رد متآوانتوریستی چریکی در گذشته و حال،
- ۵ - قبول ایجاد حزب طبقه کارگر بعنوان میرمترین وظیفه عملی
ما رگسیست لنینیست ها و داشتن دیدگاه و اعد نسبت به وحدت
جنبش کمونیستی .
- ۶ - وحدت نظر در مورد ساخت اجتماعي - اقتصادی ایران (قبول
مناسبات تولیدی سرما به داری بعنوان مناسبات تولیدی
فالمب در ایران، تفا داساهی در جامعه سرما به داری
وابسته ایران کار و سرما به بوده و سیستم سرما به داری وابسته
در انطباق با نیازهای سرما به امپریالیستی بوجود آمده
است) ، آرایش طبقات ، مرحله انقلاب ، برنامهدا قسمل
پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و قبول جمهوری دمکراتیک
خلق بعنوان دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران
و دهقانان و به مثابه دوره گذاری که تحت هژمونی پرولتاریا
با نامین بیش شرطهای تحول سوسیالیستی جامعه به معنیست
استقرار سوسیالیسم میبرد .
- ۹ - پذیرش اساسنامه و مبنای تشکیلاتی م. ل.

پاورقی

■ در همین جا این نکته را نیز لازم به تذکر می‌دانیم که در میان شکل‌های دستخوش تزلزل ایدئولوژیک و گرایش رویزیونیستی در حد رشد و عملکرد گرایش رویزیونیستی بکسان نبوده و "راه کارگر" با مواضع ایدئولوژیک سیاسی کنونی اش دارای گرایش رویزیونیستی بسیار قوی و رشد یافته‌ای است که در تکامل خود میتواند منجلاب رویزیونیسم کشف شده شود.

قطعه نامه درباره "س-د-د-پ"

"سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار" (س.د.د.پ)
یک سازمان توده‌ای م-ل غیرحزبی است که در آن دانشجویان
و دانش آموزان هوادار غطشی سیاسی - ایدئولوژیک س-پ
مشکل شده‌اند.

س.د.د.پ از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک وابسته به س-پ
بوده ولی دارای تشکیلات مستقل خود می باشد و این سازمان تحت
رهبری س-پ در جهت ایجاد سازمان جراتان تکامل می یابد.

وظایف

الف - کار سیاسی - تشکیلاتی در بین دانشجویان م - ل و پیشبرد
خط مشی کمونیستی سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر. در
سبب توده دانشجویان و دانش آموزان سوسیال این دانشجویان و دانش
آموزان حول خط مشی دمکراتیک پیگیر پروتاریا.

س-د-د.پ تشکیلاتی است که سازمان پیکار کمسک آن در
توده های انقلابی دانشجویان و دانش آموزان نفوذ نموده و آنها را
تحت رهبری و همزبونی خویش در خواهد آورد.

ب - س.د.د.پ با روپنشیان سازمان پیکار... در کار سبب
توده ها سوده و سازمان پیکار همواره از طرف آن تقویت مشود
سنت دادن حبش دانشجویی و دانش آموری دمکراتیک و ضد

امیربالیستی بطور عموم، ل بطور خاص سوی پیوند با جنبش
 زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر و همچنین پیوند با جوانان کارگر و
 دهقان از دیگر وظایف مهم س. د. د. پ. می باشد.

ج - س. د. د. پ. نیروی ذخیره سازمان همکار بوده و بعنوان یک
 مدرسه مقدماتی، دانشمویان و دانش آموزان م. ل انقلابی در آن
 تعلیم و تربیت حزبی می بینند.

رابطه "س-د-د-پ" با "س-پ" و

چگونگی رهبری "س-د-د-پ" توسط "س-پ"

رابطه س. د. د. پ. با س. پ. همانند رابطه سازمان جوانان با
 حزب کمونیست بوده و بر اساس وابستگی سیاسی - ایدئولوژیک
 س. د. د. پ. به س. پ. و استقلال تشکیلاتی س. د. د. پ. استوار است.
 س. پ. از طریق زیرس. د. د. پ. را مستقیماً رهبری می کند:

۱ - شرکت دادن س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ.
 حول برنامه‌های

۲ - کارهای دوجانبه که در ارگانهای رهبری س. د. د. پ. مستقیماً
 این ارگانها را رهبری میکنند.

۳ - تأثیر رهبری منتخب س. د. د. پ. از طرف رهبری س. پ.

۴ - نظارت مستقیم ارگانهای رهبری س. پ. بر ارگانهای رهبری
 س. د. د. پ.

س. د. د. پ. بعنوان یک سازمان سراسری تحت رهبری
 ایدئولوژیک - سیاسی و در چارچوب استراتژی و تاکتیک س. پ. و
 با حفظ استقلال تشکیلاتی، مبارزه میکند. بدین جهت س. د. د. پ.
 دارای یک مرکزیت مستقل است. این مرکزیت تحت نظارت
 مستقیم مرکزیت س. پ. می باشد. در مناطق مختلف س. د. د. پ.
 دارای مرکزیت منطقه‌ای بوده و در همین حال که بعنوان یک

ارگان س. د. د. پ. تحت رهبری مرکزی س. د. د. پ. عمل می‌نماید .
توسط کمیته منطقه ای س. پ. نظارت و سرپرستی میشود .

از نظر تشکیلاتی س. د. د. پ. مستقل بوده و در پیمانه کردن خط
مشی سازمان پیکار... استقلال عمل خواهد داشت . طبیعی است
که این استقلال با وابستگی سیاسی ایدئولوژیک منافات نداشته
و س. پ. از طریق کارهای دو جانبه ، مبارزه ایدئولوژیک درونی ،
نظارت و سرپرستی مستقیم ارگانهای رهبری س. د. د. پ. . رهبری
ایدئولوژیک سیاسی را تا مین می‌نماید .

وابستگی سیاسی ایدئولوژیک س. د. د. پ. به س. پ. و تعیین
حفظ و تحکیم وحدت سیاسی - ایدئولوژیک بین س. پ. و س. د. د. پ.
مستلزم شرکت س. د. د. پ. در مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ.
حول برنامه و مشی آن می‌باشد . افزای س. د. د. پ. از طریق شرکت
در مبارزه ایدئولوژیک درونی (در چارچوب معین) س. پ. و قبول رهبری
س. پ. ، نه تعهدی و کورکورانه بلکه بر اساس وحدت سیاسی -
ایدئولوژیک با آن صورت خواهد گرفت . ضمناً شرکت س. د. د. پ. در
مبارزه ایدئولوژیک درونی س. پ. بمعنی مخدوش کردن چارچوب
مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی و بیرون حزبی نبوده و چارچوب
معین خویش را داراست .

از آنجا که س. د. د. پ. یک سازمان غیر حزبی و توده‌ای و م. ل
است و از نظر سیاسی ایدئولوژیک وابسته به س. پ. است خط مشی
سیاسی آن همان خط مشی س. پ. می‌باشد که در کنگره های س. پ. ،
تعیین خواهد شد .

س. د. د. پ. هم از طریق مبارزه ایدئولوژیک درونی در چارچوب
معین ، در تدوین (و نه تعیین) آن نقش ایفا خواهد نمود . در
همین رابطه خطوط عمومی و خط مشی تاکتیکی س. د. د. پ. توسط
س. پ. تعیین شده ، س. پ. در رابطه اش با س. د. د. پ. خط مشی خویش
را اساساً از شبهه افتناع رفیقانه پیش خواهد برد .

توضیح ۱ : س. د. د. پ. یک سازمان توده‌ای م. ل. است و به

این اعتبارها مهمترین شکل یک سازمان توده‌ای مبرحزب است. بهمین دلیل رابطه‌اش با سازمان دارای قوانین ویژه و همانند رابطه سازمان جوانان با حزب می‌باشد.

بوده و از آن تغذیه میشود. اعتقاد به تئوری نظام وابسته، انحرافی است که بسیاری از نیروهای جنبش کمونیستی را که به مرزبندی با اوریاسی نیمه فئودالی از ساخت جامعه ایران پرداخته اند تهدید میکنند. ما خود نیز از شواذب فکری چنین درگسی (همچون اعتقاد به بورژوازی متوسط غیر وابسته و...) برحذر نموده ایم و بر خوردگونی ما از جهاتی متوجه درکهای انحرافی خودمان نسبت به این مقوله است. در همین حال اگر چه این نوشته سنتیما بر خورد به رفقای وحدت انقلابی را در مدنظر ندارد (زیرا که این رفقا نظراتشان را در این زمینه بطور روشن ابراز نکرده اند) اما از آنجا که در نظریات اکثر گروههایی که بعداً با وحدت خویش، شکل وحدت انقلابی... راهی ریزی کردند، این تئوری انحرافی و انعکاسات مختلف آن در عرصه های گوناگون، جایگاه برجسته ای را داشت (هر چند در همه آنها نه بطور یکسان) و نیز از آنجا که انعکاس این تئوری پایه ای انحرافی را گماکان در نظریات این رفقا، در عرصه های مختلف (بر خورد به روابط طبقات اهداف انقلاب ایران، تضادهای جامعه، قدرت سیاسی و...) تا حد هستیم، بنا بر این این نوشته همچنین تلاشی است در جهت کمک به نقد این درک و نظریات انحرافی "نظام وابسته" در دیدگاههای این رفقا



نگاهی به تئوری ضد مارکسیستی "نظام وابسته"

و نتایج سیاسی، اجتماعی آن

مقدمه

آنچه در این مقاله میخوانید، گوشه‌ای از نظریات ما در مورد ساخت جامعه و ارزیابی درکهای انحرافی نسبت به آن است. طبیعتاً میبایست ما بدنبال انتشار قطعنامه‌های کنگره دوازدهمین زمینه، نظرات تشریحی خود را در باب سرمایه‌داری وابسته در ایران و نظرات انحرافی پیرامون را منتشر می‌نمودیم. اما تحولات حادث کنونی درون جنبش کمونیستی و ضرورت برخوردی با برخی از نظرات انحرافی از آنجا که از ضرورتی عاجل برخوردار است، ما را بر آن داشت که بصورت طبیعی انتظار انتشار نظرات تشریحی ما زمان در این زمینه باقی نمانده و بطور عاجل در این مورد نظریات خود را بصورت فشرده بیان کنیم. از این رو در این نوشتار محور برخورد خویش را بر روی نقد درک انحرافی "نظام وابسته" متمرکز نمودیم تا نشان دهیم که چگونه این تئوری ضد مارکسیستی، در همان ادامه تفکر نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای فراردارد که ما پیش نویسی خود را آراسته است، و نشان دهیم که چگونه این تئوری با تئوری حاکمین تفکرات به جهائسی در ارزیابی از مرحله انقلاب، ساخت جامعه و اهداف انقلاب یکساز

دکما تیکهای نیمه فئودال - نیمه مستعمره‌ای که فاسد
 درک صحیحی از مناسبات امپریالیستها با کشورهای تحت سلطه
 بودند، آن‌ها تنها از امپریالیسم را به غریب و استخفا را رزان نیروی
 کار مزدوری - یعنی اعلی‌ترین انگیزه‌ای که وی را بدنبال
 تا مین فوق سود و آداب به صدور سرما به نموده است - درک نمی -
 نمودند و بهمین دلیل ضرورت توسعه سرما به داری برای تشدید
 استعمار و تا مین حداکثر سودی را بشان قابل فهم بود، آن‌ها تکه
 علمبرغم‌ها کم‌شدن تولید کالای گسترده، تشدید شدن کار به راه‌چ -
 ترین کالای جامعه، گسترش تقسیم اجتماعی کار، رشد و گسترش
 سرمایه‌های بانکی، تجاری و صنعتی تا دورترین نقاط جامعه،
 رشد صنایع و فابریکهای بزرگ و کوچک در برها و روستاها، درهم
 شکسته شدن تولید خرده کالای و غالب شدن تولید ارزش اضافی
 بیشا به قانون اساسی اقتصادی سرمایه داری، در جامعه که امکانی
 از پرورش طبقات مالکیت از خرده تولیدکنندگان و گسترش کار مزدوری
 بود، شکسته شدن جمعیت دهقانی و فزونی باسی جمعیت شهری و
 پرولتاریای ایران، تغییر جهت وابستگی اقتصاد شهرها به روستا
 (که ویژگی جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) به عکس آن
 یعنی گسترش وابستگی روستاها به شهرهای ایران، بوجود آمدن
 سیستم بهم پیوسته با زار (در جوامع فئودالی با زار فاقد همسک
 سیستم بهم پیوسته است، چرا که اساسا تولید جنبه محلی و خرده -
 کالای دارد) که علت وجودی آن همانا وجود مناسبات کالایی
 گسترده (سرمایه داری) است و ... با زهم از حاکمیت فئودالیسم سخن
 می‌گفتند و اکنون نیز یکی از آنان که در گردها و بیرون بیرون و لهور تو نیم

غوطه میخورند همچنان بدان وفا دارند. آری، چنین دکما تیکهای
 اگر نتوانستند به اشکای شناخت م. ل ساخت نوین جا معه ایران
 را دریا بند، اما در کمال بهت، مبارزه طبقاتی درون جا معه
 (ویژه قیام) حسابهای آنان را برهم زد. آنان با دهانی باز و
 چشمانی سرشار از عبرت و ناباروی دیدند که غیرا کسب قدرت
 سیاسی در ایران از طریق آزاد شدن مناطق صورت نگرفت (آنطور
 که ویژه جوامع نیمه فئودال - نیمه مستعمره است) بلکه بالعکس
 صرف قدرت از طریق قیام شهری صورت گرفت. آنان پیش فئود
 ناباورانه اندیشیدند مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی شهرها
 از طریق روستاها به محاصره درآمده و بتدریج مناطقی آزاد می -
 گردند، پس چرا در ایران این عمل توسط قیام شهری که ویژگی
 جوامع سرمایه داری است، صورت گرفت! آنان با عبرت و ناباوری
 دیدند که دهقانان نیروی عمده انقلاب نبودند، بالعکس جمعیت
 شهری و در رأس آن پرولتاریای ایران نیروی عمده انقلاب
 بود. مگر نه آنکه در جوامع نیمه فئودالی دهقانان نیروی عمده
 انقلاب هستند، پس چرا در ایران آنان چنین نقشی را در انقلاب
 نداشتند؟

آری، روند مبارزه طبقاتی در ایران و ویژه قیام بهمن ۵۷
 بسیاری از دکما تیکهای ما را به عقب نشینی وادار نمود. بسیاری
 از این دکما تیکها اگرچه تز نیمه فئودال - نیمه مستعمره ایران
 را رها نمودند، اما همچنان برایشان سختی قاتل هم بود که
 ایران یک جا معه سرمایه داری است!! از این رو برای در امان
 ماندن از پذیرش نتایج سیاسی و فصول سرمایه داری نسودن
 جامعه ایران به تئوری نظام علمی "نظام راسنه" جنگ زدند.
 تئوری مدمارکسیستی که در تجربه های توسط تئوریسین های
 شورواشی نظیر مرامک و در ایران توسط اتحاد مبارزه در راه
 اتحاد و حرب طبعه کارگر "ا که اکسول در آغوش حرب ارنحانی و حبران
 های گرفته است (تئورسره کتب، تئورسرها اس حران که ار

جمله بهشتا زان رد نیمه فئودالی بودن جامعه ما و "اشبات" نظام وابسته بودن جامعه ما بود، بمنبع تغذیه ای برای کلیه دکماتیکهای نیمه فئودالی که بتدریج در زیر فشار واقعیات، این تز کهنه نیمه فئودالی بودن ایران را رد کرده بودند، تبدیل گشت.

ما در اینجا ضمن توضیح اناس نظرات پیروان تز "نظام وابسته" رابطه آن را با درکهای نیمه فئودالی و در اناس درکهای "سه جہانی" از مرحله انقلاب را توضیح خواهیم داد.



پیروان تز "نظام وابسته" معتقدند که اگر چه جامعه ما از صورت تولید خرد کالائی نیمه فئودالی به تولید کالائی گسترده تحول یافته است، اما نظم اجتماعی سرما به داری جایگزین آن نشده است، چه در رسالت امپریالیسم نیست که سرما به داری را منظر نمایه (۱) و (۲)، آنان مکرر سرما به داری بودن تولید غالب در جامعه ما میخوانند چرا که معتقدند سرما به داری در جامعه ما، فاقد خصوصیات سرما به داری کلاسیک میباشد. آنان استدلال میکنند در اینجا از رقابت آزاد خبری نیست، ارزش اضافی به خارج سرا زیر میشود، صنایع بصورت ناموزون رشد کرده اند، مسئله ارطی حل نشده است و انقباض صوری کار به سرما به همچنان پایرجاست. صنایع در جوانی نه در رابطه با ضروریات جامعه، بمنظور پاسخگوشی به نیازهای یکدیگر رشد یافته بلکه اساسا بهشهای مختلف صنایع در رابطه با بخشهای از صنایع امپریالیسم مرتبطند و پاسخگوشی نیازهای آنهاست. بدین ترتیب رشد سرما به داری در جامعه ما "کاذب" بوده و فاقد خصیصه های اساسی سرما به داری کلاسیک می باشد. سی شک بلافاصله برای هر اندیشمندی این سؤال طرح میگردد که اگر نظام اجتماعی حاکم جامعه ما فئودالی نیست و سرما به داری سرمایه داری نیست، پس چیست؟ پیروان "نظام وابسته" پاسخ

می دهند:

" سرمایه داری وابسته یک نظام اجتماعی - اقتصادی نیست بلکه یک شکل انتقالی است، همانطور که نیمه فئودال - نیمه مسعمره هم نظام مساسد، بلکه مرحله خاصی است بین فئودالیسم و سرمایه داری وابسته. میتوان گفت که سرمایه داری وابسته مرحله دیگری است بین نیمه فئودالیسی و سرمایه داری." (۲)

بسیار این از نظرگاه پیروان نظام وابسته تلاش در جهت کشف نظام حاکم برجای معده سهوده بوده چرا که اساسا سرمایه داری وابسته مانند نیمه فئودالیته فاقد نظم اجتماعی - اقتصادی معین است و یک مرحله است. خواننده کسحکا و خواهد پرسید: درست است که نه نیمه فئودالیته و نه سرمایه داری وابسته هیچک نظام خاصی نیستند و یک مرحله هستند، اما آیا مرحله ای است خارج از بهنج نظام اجتماعی - اقتصادی معینی که مارکس آنرا اساسا مائریالیسم تاریخی خوانده است؟! از نظرگاه پیروان "نظام وابسته"، آری! این جوامع در نظام خاصی نمی گنجند، اما در قبال این سؤال که پس ماهیت این جوامع و وجه چیز تشکیل میدهد معتقدند که ماهیت این جوامع را "وابستگی" تشکیل میدهد:

"ما مقوله سرمایه داری وابسته را پدیده ای متجانس میدانیم که بین شکل آن یعنی سرمایه داری و ماهیتش وابستگی هیچگونه جدائی وجود نداشته و جنبه وابستگی آن مطلق و غالب است." (۲)

بدین ترتیب متوجه میشویم که به بهنج نظام اجتماعی - اقتصادی که مارکس آنرا کشف نموده است، نظام دیگری وجود دارد که ماهیتش را "وابستگی" تشکیل میدهد و شکل آن سرمایه داری است.

بدین ترتیب پیروان نظام وابسته جوامع نیمه فئودالیسی را نه نوع خاصی از فئودالیسم، و سرمایه داری وابسته را نه نوع

خاصی از سرمایه‌داری، بلکه هر دو را انگال متفاوت جوامع
"وابسته" میدانند.

از نظر گاه‌آنان تفاوت جوامع نیمه‌نشدالی با جوامع
سرمایه‌داری وابسته تنها ایجاد "تغییراتی در رابطه با تحصیل
سود مافوق جهت امپریالیسم" (۵) است و پس، بگذارید قبلاً از
بررسی این ابداعات نوین در امپریالیسم تاریخی، این نظرات
را که جزوه "مختصری...." بصورت خام مطرح کرده است، از زبان
نثوریزه‌کنندگان اصلی آن یعنی سه‌جانی‌های خاشاک بنویسیم
تا گفتار رهبران نظام وابسته تکمیل شود.

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" (که اکنون
جزئی از حزب ارتجاعی رنجبران است) در نشریه "مسائل انقلاب
و سوسیالیسم" در بحثی مربوط به ساخت جامعه ایران توضیحی
میدهد که: سرمایه‌داری وابسته شکلی از وابستگی است که روابط
شبه سرمایه‌داری را در ایران حاکم گردانیده. آنان بدلیل انفراد
صوری کار سرمایه، بدلیل عدم رشد "شکوفای تولید" در این نوع
وابستگی، در سرمایه‌داری خواندن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه
ما شک کرده و سرمایه‌داری موجود را "صنعتی" و "کاذب" میدانند
و معتقدند که با رشد سرمایه‌داری واقعی در تفا‌د است:

"استقرار صنایعی که بدینگونه تا پس می‌گردد، بهیچوجه
نشانه "صنعتی شدن" ایران نیست... از آنجا که صنایع مستقر
شده هرگز دامپک حلقه متفاوت از زنجیره‌های تولید مجزا و
بدون ارتباط به هم دیگر بوده و به تازمه دیگر پاسخ نمی‌گویند
... لذا کل این مجموعه فاندیک پیوند و هماهنگی درون‌سوی
بوده و با رشد سرمایه‌داری واقعی جامعه تفاوت داشته و حتی
با آن در تضاد می‌باشد." (۶)

اینان در تشریح سرمایه‌داری وابسته توضیح را از وابستگی
آغاز کرده و می‌گویند:

"سرمایه‌داری وابسته اصطلاحی است که در سالهای اخیر بنوی

روابط وابستگی اقتصادی که بوسیله امپریالیسم در جوامع

تحت سلطه مستقر میشود، اطلاق میگردد. (۲)

در تعریف اینان نه تنها سخنی از شیوه تولید حاکم سرمایه - داری بر این نوع جوامع سخنی نیست و روابط تولیدی آن با اصطلاح مهم "وابستگی" توضیح داده میشود، بلکه به ما نصیحت میکنند که این جامعه را با جوامع سرمایه داری یکی نگرفتیم، آنگاه باشیم که این روابط تنها شبیه سرمایه داری است و نباید گول این شباهت ظاهری را خورد!

"اما نکته ای که درک آن جا از اهمیت فراوان میباشد این است که در این سیستم که اصطلاحاً "سرمایه داری پیرامون" و "سرمایه داری وابسته" خوانده میشود، روابط مستقر شده علمبرفما هت ظاهری خود را روابط سرمایه داری، با روابط سرمایه داری کلاسیک که بر پایه دینا میزم درونی خود سرمایه ایجاد گسترش می باید تفاوت اساسی دارد و حتی بارش داین روابط در تضاد میباشد. استقرار روابط فوق در جوامع تحت سلطه نه به معنای استقرار یک سیستم سرمایه داری کلاسیک، بلکه به معنای استقرار یک اقتصاد وابسته است (A) و شیوه تولید بورژوازی وابسته میخوانند.

سرمنشا این تشویرهای بورژوازی در مرصه جهانی اقتصاد دنیان بورژوازی امریکایی و اروپایی مانند فرانک، آلمان و امثالهم میباشد که کشورهای امپریالیستی را "مرکز" و کشورهای وابسته را "قمر" و "پیرامون" اطلاق کرده و معتقدند که عقب افتادگی و فقر و مایلهای کشورهای با اصطلاح "جهان سوم" ناشی از مرورت کارکرد سرمایه جهانی، رشدنا موزون سرمایه داری و ناشی از تضادها و فقر و فلاکت موجود در شیوه تولید سرمایه داری، بلکه ناشی از عملکرد کشورهای مرکز "امپریالیستی" است. از دستگام مراسک، امپریالیسم نه تنها شیوه تولید سرمایه داری را در اینگونه جوامع

رشد نمیدهد بلکه مانع توسعه آن میشود و معتقد است که چنین تحلیل‌های بورژوازی است چه بزعم فرانک "مارکسیست‌ها خواهان آنند که توسعه کاپیتالیستی سراسری عقب افتاده را در نوردند و انقلاب بورژوا - دمکراتیک بپایان روند." (۹)

بدین ترتیب پیروان تز "نظام وابسته" و "ثوریسمین‌های مبذوع آن، معتقدند که در جوامع سرمایه‌داری وابسته هستند انقلابات دمکراتیک برداشتن موانع توسعه کاپیتالیسم برای بپایان رساندن انقلاب بورژوا - دمکراتیک است. بنیان ملیسم و فارسی زبان این نظریه ضد مارکسیستی را - جهانی‌های وطنی چنین ثوریزه کرده‌اند.

"مبارزه برای سرنگونی مطلقاً مهربا لیسم و حکومت دست نشانده... و ایجاد امکانات برای رشد سرمایه‌های ملی." (۱۰)

بدین ترتیب بزعم ثوریسمین‌های بورژوا اهداف انقلاب دمکراتیک در کشورهای سرمایه‌داری وابسته به طرف ساختن موانع توسعه سرمایه‌داری واقعی و ملی است که توسط سرمایه مهربالیستی جلوی رشد آنها گرفته شده است.



اکنون از شرح وسط بیشتر نظرات پیروان ثوری "نظام وابسته" خودداری کرده و به جمع‌بندی از نظرات آنان میپردازیم و سپس آنرا مورد نقد قرار خواهیم داد. اما از آنجا که بحث بپای پیروان نظام وابسته صرفاً یک بحث ثوریست نبوده، بلکه آشکاراً نتایج سیاسی خود را نیز به همراه دارد، بحث پیروان "نظام وابسته" را در دو عمره ثوریست و سیاسی جمع‌بندی میکنیم:

۱ - سرمایه‌داری وابسته ترکیبی از مناسبات تولیدی وابسته به مهربالیسم است که علیرغم شباهت ظاهری آن به سرمایه‌داری با رشد سرمایه‌داری واقعی در تضاد بوده و ماهیت آنرا "وابستگی" تشکیل میدهد و مانع رشد مناسبات سرمایه‌داری در جامعه است.

۲ - سرمایه‌داری وابسته‌حزبی ارینج نظام اجتماعی -
اقتصادی نبوده بلکه اقتصاد آن را "اقتصاد وابسته" تشکیل می‌دهد
از نظر آیین نظام وابسته مرحله‌ای است پس بنامه "شودالسی
و سرمایه‌داری".

۳ - به اعضا رجنین اقتصاد وابسته‌ای، نیرو متصاحبان ارزش
(استثمار) کمبودی و بی‌عبارتی نبوده تولید سرمایه‌داری
وابسته است. (۱۱)

۴ - بنابر این نظام‌های در این جوامع نهادین نشود
تولیدی بورژوازی وابسته‌ها شیوه تولید سوزوآشی آزاد است
(۱۲) که آنرا میتوان نهادین کار و سرمایه امپریالیستی نیز
نامید. (۱۳) و (۱۴) و (۱۵)

۵ - سرمایه‌های وابسته (بورژوازی وابسته) به آن سرمایه‌های
گفته میشود که از احتلاط و امتزاج سرمایه مالی امپریالیستی
و سرمایه داخلی پدید آمده‌اند که اصطلاحاً آنرا بورژوازی وابسته
با کمبود دور گویند. (۱۶)

۶ - حاکمیت سرمایه‌داری وابسته، بورژوازی "ملی" را نیز
تحت فشار قرار داد و آنرا در صف نیروهای انقلاب‌های می‌دهد (۱۷)
و (۱۸)

۷ - انقلاب دمکراتیک ایران یک انقلاب اجتماعی است که
هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی بورژوازی وابسته و رشد
مناسبات بورژوازی آزاد (ملی) نامحدوده معینی است. بعبارت
دیگر هدف این مرحله انقلاب برانداختن سلطه امپریالیسم و کسب
"استقلال" است.

۱- تئوری نظام وابسته

تجدید نظر در ماتریالیسم تاریخی

آنچه در مباحثی ماتریالیسم تاریخی محور و مرکز تشبیهی بین
نمایشات بین نظامهای اجتماعی گوناگون قرار میگیرد، همانا
شیوه تمامیت محصول تولید و معیارت دیگر مناسبات تولیدی
معینی است که تولید، توزیع و مالکیت و سایر تولید در جامعه هر
آن اساس زماندهی میشود. مارکس و انگلس بنیادگذاران
ماتریالیسم تاریخی این شیوههای تمامیت را در پنج نظام
اجتماعی - اقتصادی تقسیم بندی کرده اند. جوامع اشتراکی
اولیه، برده داری، فئودالی، سرمایه داری و کمونیسم بیانگر
این نظامهای اجتماعی - اقتصادی متما یزنده که شیوه تولیدی
در هر یک و با معیارهای دیگر رابطه طبقات با تولید و مالکیت
و سایر تولید و شیوه تمامیت محصول تولید در هر یک متغیبات از
دیگری بوده و آنرا متما یز منماید. بنا بر این از نظر گناه
مارکستی جوامع با هرویزگی که تحول یافته باشند ناگزیر در
یکی از این شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی جای دارند.
ممکن است در جامعه ای دویا چند شیوه تولید در کنار هم موجود
باشند، اما بیشک یکی از آنها شیوه تولیدی رایج و غالب در آن
جامعه است. لیکن نمیتوان جامعه ای را یافت که خارج از این
شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی وجود داشته باشد. تحلیلگر
این جوامع را خارج از شکل بندیهای اقتصادی - اجتماعی تقسیم
کند، به هر نامی که باشد، چه جوامع را بر اساس ظالم و مظلوم تقسیم
نماید، چه متمدن و عقب مانده، چه "مرکز و پیرامون" بی آنکه
ماهیت شکل بندیهای آنرا معین نماید، آشکارا تحلیلگر

بورژوازی، ایده آل‌گیتی و مفا بریا ما تریا لیمم تاریخی است .
 تئوری نظام وابسته که برزائاس چنین تحلیل بورژوازی، بجای
 بررسی شیوه تصاحب ارزش و مناسبات تولیدی حاکم برجاسته، بررسی
 مناسبات را از "وابستگی" آغاز میکند و نظام وابسته را مجموعه‌ای
 از جوامع پیرامون میخواند که نوعی اقتصاد وابسته را حمل می -
 نماید، آشکارا تاریخی بدما رگسیتی و غیر طبقه‌ای و غیر علمی از
 مناسبات اجتماعی - اقتصادی جوامع سرمایه داری وابسته است چرا که
 چنین تحلیلی بر درک طبقاتی از مناسبات تولیدی معینی که
 طبقات بر طبق آن در جاسته موجودیت یافته اند استوار نیست
 و بجای توضیح مناسبات تولیدی، از اصطلاح مبهم "وابسته"
 استفاده میکند، اصطلاحی که تنها بصورت عسی، وابستگی جوامع
 را بیان میکند بی آنکه به مناسبات تولیدی آن تکیه نماید، به
 عنوان مثال هم جوامع فئودالی ممکنست وابسته باشند - نیمه
 فئودال، نیمه مستمره - و هم جوامع سرمایه داری ممکنست
 وابسته باشند، ما شند سرمایه داری وابسته .

مهمتر از آن تئوری نظام وابسته، تجدیدنظری در ماتریالیسم
 تاریخی، بفراموشی سپردن شکل بندیهای اجتماعی - اقتصادی
 که کلیه جوامع را در بر میگیرند و بدایع نظام جدید "وابسته" است
 چنین تجدیدنظری آشکارا مراحل و انواع متفاوت تکوین یک
 نظم تولیدی را از نظم تولیدی حاکم بر آن جدا نموده و برای آن
 ماهیت جداگانه‌ای قائل میشود، اگر جوامع نیمه فئودالی، نوعی
 مناسبات تولیدی فئودالی در کشور تحت سلطه امپریالیسم است (۱۹)
 اگر سرمایه داری وابسته نوعی مناسبات سرمایه داری است که در
 صرا امپریالیسم منطبق بر نیازهای سرمایه‌های امپریالیستی
 در کشور تحت سلطه امپراتور یافته است اما از نظرگاه "پیسروان
 تئوری نظام وابسته، این نوع جوامع نه بر اساس مناسبات
تولیدی حاکم بر آنها، بلکه بر طبق روابطشان با امپریالیسم
 تعریف میشود .

با اید زه پروان نظام وابسته برسید : این چگونه نظامی است که بزرگان مارکسیسم مارکس ، انگلس ، لنین فادر به درک آن نبوده اند ؟ این چگونه نظامی است که خارج از شکل بندیه سوسیالیتی - اجتماعی - اقتصادی مائریالیسم تاریخی تحقّق پذیرفته است ؟ این چگونه نظامی است که بر اساس مناسبات تولیدی موجود در جامعه توضیح داده نمی شود ، بلکه بر اساس نوع مناسباتش با سایر کشورها توضیح داده می شود ؟

بدین ترتیب تئوری نظام وابسته ، نظرگاه بورژوازی است که عمل نظام جدیدی را به نظام های اجتماعی - اقتصادی مائریالیسم تاریخی انجوده و چنین " نظامی " را نه بر اساس درک مائریالیسم " از " نظامها " یعنی مناسبات تولیدی معین ، بلکه از نوع روابط آن با سایر کشورها مورد بررسی قرار میدهد (۲۰) و بدهد مائریالیستی بررسی شیوه تولید بر اساس مناسبات تولیدی حاکم در جامعه را به فراموشی میبرد .

۲- سرمایه داری وابسته

شکلی از نظام وابسته یا شکلی از سرمایه داری ؟

از نظرگاه مائریالیستی آنچه اساس شناخت نظام های اجتماعی - اقتصادی گوناگون در جوامع مختلف است ، رابطه طبقات بسا تولید است که بر اساس آن مناسبات تولیدی آن جامعه مشخص می گردد . هرگاه در بررسی جوامع از تحقیق در حوزه تولید و رابطه طبقات با آن غافل شویم ، آنگاه مسلماً قادر نخواهیم بود به با هیت استنما در نظام های گوناگون و طبعا شیوه تولیدی حاکم در آنجا پی ببریم . اگر پرو دون استعمار و مائریالیستی های ناشی از آنرا در حوزه گردش و تبادل کالا بررسی می نمودیم اعتبار آن بسا

عدالت‌های موجود را ناشی از تجارت میدانست، اما مارکسی
 استثمار سرمایه‌داری را در حوزه تولید بررسی کرده و آنرا ناشی
 از جذب ارزش اضافی از نیروی کار در تولید، توسط صاحب‌ابزار
 تولید میدانید. مارکسیسم به اعتبار چنین مدل‌سازی علمی است که
 طرق استثمار در جوامع گوناگون را بررسی کرده و به اعتبار
 بررسی روابط طبقات با تولید، از سه نوع استثمار برده‌داری،
 فئودالی و سرمایه‌داری نام میبرد. اما بیروان‌نشوری نظام
 وابسته که از یکار بست چنین مدل‌سازی مارکسیستی بی بهره‌اند،
 سخن از استثمار کمپرادوری می‌گویند. چه آنها بهره‌کشی در جامعه
 (سرمایه‌داری وابسته) را نه بر اساس انباشت سرمایه توسط
 استثمار نیروی کار مزدوری و تصاحب آن توسط
 صاحبان وسایل تولید که وجه عمده و حاکم استثمار در چنین جوامعی
 تشکیل می‌دهد، بلکه بر اساس و در حد رابطه بین کشورهای تزلزل‌میدهند
 آنان استخراج ماژاد از کشور سرمایه‌داری وابسته (یعنی گردش
 و مبادله سرمایه) را اساس استثمار کمپرادوری می‌خوانند.

اما با استثمار کمپرادوری "باید قیلتربگویم استثمار
 ماژاد از کشور تحت سلطه میتواند روابط تولیدی و شیوه تولید
 حاکم را توضیح دهد؟ خیر! چه، قارت و تصاحب ماژاد یک کشور توسط
 کشور دیگر ناشی از روابط سلطه‌گرانه است نه ناشی از روابط
 تولیدی خاص. این بهره‌کشی قبل از امپریالیسم و در تمام دوره -
 های تاریخی بوده است (به استثنای جوامع اشتراکی اولیه).
 چنین دیدگاهی رابطه بین طبقات را توضیح نداده، بلکه رابطه
 بین کشورهای را توضیح می‌دهد. (البته آنان به توضیح رابطه بین
 طبقات نیز می‌پردازند، منتها از آنجا که استثمار را نه بر اساس
 رابطه طبقات با تولید، بلکه بر اساس رابطه کشورهای با یکدیگر
 توضیح می‌دهند. استثمار کمپرادوری - بنا بر این از دیدگاهی
 بی‌پولیتستی و غیر طبقاتی به بررسی روابط بین طبقات
 - پردازد، که ما آنرا در صورت توضیح خواهیم داد.

"استثما رگمیرا دوری" میان پوشیده نشوری و رشکسته "فارت" است. نشوری ای که بر اساس آن شیوه تصاحب ما زاد متفلس نشده و بطرز ما میانه ای آنچه طلاق شناخت فرار میگیرد، "فارت" مناسیح و محصولات و ما زاد تولید کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیستی است. "نشوری" فارت که از طرف بورژوازی امپریالیستی بشدت استقبال میشود، بنا فر بر شیوه استثما رنموده و رابطه طبقات را با تولید توفیح نمیدهد، بلکه به بررسی چگونگی مبادله کالا مسمی - بردارد و روابط کشورهای را بر آن اساس توفیح میدهد. همچنانکه پرودون بطرز ما میانه ای استثما ر را ناشی از چگونگی گسترده و مبادله کالا (تجارت) میدانست و لذا در نبود در اوضاع استثما ر را که در نحوه تولید میان اجتماعی میباشد، توفیح دهد. "نشوری" فارت تنها میتواند رابطه ما میانه ای چون ظالم مطلوب، سنگسار و سنگسار و مثالهم را بین جوامع تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی تعیین کند. فارت جوامع عقب مانده توسط جوامع پیشرفته تر امری است که از دوران برده داری وجود داشته است و بورژوازی و "نشوری" فارت شده برای رهایی از جنگ "فارت" ثروت های کثیفی در مبارزه میگیرد. از اینرو "نشوری" فارت که اساس تعیین رابطه بین کشورهای سرمایه داری وابسته با کشورهای امپریالیستی فرار میگیرد، (با نام استثما رگمیرا دوری!)، نه تنها قادر نیست نظام تولیدی و شیوه بهره کشی را از نظرگاه علمی توفیح دهد، نه تنها مبنای تحلیلش منافع پرولتاریا و مقابله با نظمی که او را مورد "فارت" فرار میدهد نیست، بلکه آشکارا تحلیلی است منطبق بر منافع بورژوازی، از دیدگاهی عموم خلقی، و بدون آنکه رابطه طبقات با تولید را توفیح دهد رابطه بین کشورهای را توفیح داده و نشان میدهد که فی المثل بورژوازی کشور تحت سلطه سرمایه داری، وابسته، مورد آزار و اذیت "فرار گرفته"، چرا که "ثروت جا مسمی" توسط امپریالیسم فارت شده است و آرزویی فراتر از آن نیز ندارد که این ثروت برپا در بر گرفته را به جا مسمی میدهد با زگرداندن.

برخورد هپولیمیتی به رابطه بین طبقات، در عرصه اقتصاد محدود باقی نمانده از آنجا که هر شیوه تولید جا میسر شده ما شرمی اندازد بنا بر این بر آرایش نیروهای طبقاتی در جا میسر شده ما شرمی انداخته و از موضع صفا مطلق "وحدت خلق" (که شامل "بورژوازی خودی" نیز میگرداند) را برای رهائی از این "فارت شووتشان" توسط امپریالیسم تبلیغ میکند، سرزدومنان و دشمنان انقلاب را درهم میریزد، اهداف پرولتاریا را با اهداف بورژوازی یکسان گرفته و دست آخر به تحمیل پرولتاریا میپردازد و "اختلال" بسیاری بورژوازی خودی را تبلیغ مینماید. (نتایج سیاسی نظریات فوق الذکر را در قسمت بعد بیشتر توضیح خواهیم داد).

در حقیقت بدون قراردادان تعیین شیوه، تصاحب ارزش و در نتیجه تعیین شیوه بهره‌کشی در سلوچه هر بررسی، بحث پیرامون طبقات اجتماعی از مضمون علمی و ما رگمیستی خود تهی می‌شود، چه سخن گفتن از طبقات اجتماعی و اختلافات بین آنها، بدون تکیه بر وجه تولید و جا بگاه طبقات در تولید، حکم تصمیم بندی ما میانه ورده بندی اختیاری را پیدا میکند، آنچه در جوامع سرمایه داری وابسته، شمس میکند که وجه تولید کم سرمایه داری است تصاحب محصول ما زادگار (ارزش اضافی) از طریق بهره‌کشی در شکل اجتماعی نیروی کار (کارگر مزدور آزاد) می‌باشد. بنا بر این طرح این مسائل که با زا داخلی مستقل موجود نیست، بصورت نسبی آنها بصورتی کار سرمایه داری و بانگی در بخشهای از تولید سنتی موجود است، بخشی از ارزش اضافی "بمارج" منتقل می‌شود، سیستم زنجیره‌ای بهم پیوسته در تولید وجود ندارد... هیچک نفی کننده، واقصیت حاکمیت مناسبات سرمایه داری در اینگونه جوامع نهاده و نشانه، "تضمین کساد" بودن سرمایه داری آنها نیست. طرح این مسئله که وجود امپریالیسم مانع از رشد سرمایه داری واقعی جوامع عقب مانده می‌شود، ما بر با نشوری و پراستیک بدل و تکرار سخنان پوسیده و کهنه شده

نارده‌نیکها است که توسعه سرمایه‌داری را بجز در آن کشورها نمی‌تواند
 که ابتدا به آن دست یافتند ممکن نماید. نشتند و بر همین اساس از
 پذیرش رشد و توسعه و حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری در روسیه
 خودداری مینمودند و آنرا نافی میکردند. اما پیروان تشووری
 نظام وابسته که فاقد درک علمی از این مقولات هستند، بی‌معا با
 همچون پرچمداران نارده‌نیکهای وطنی فریاد دیرمیا و روند سرمایه
 امپریالیستی هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه
 داری طلب مینمایند (۲۱) و "روایتی که در این سیستم حاکم است
 نه روابط سرمایه‌داری بلکه سرمایه‌داری وابسته است" (۲۲)
 اما آیا برای جاسعه، مایک جاسعه، سرمایه‌داری نبوده
 و امپریالیسم هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه‌داری
 طلب نموده است؟

هما نظر کرده گفتیم از نظر گام، مارکسیستی آنچه نشاندهنده
 وجه تولید سرمایه‌داری است، تصاحب ارزش اضافی بسوی کار
 مزدوری (در شکل اجتماعی آن) توسط ماحیان و سایر تولیدات است.
 بصورت دیگر حاکمیت مناسبات تولیدی کالائی گسترده بپای نگر
 حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری است. مارکس خود در این باره
 میگوید: "قانون عمومی سرمایه‌داریجا ارزش اضافی است" و انگلس
 نیز در توضیح آن میگوید: "پروژه تولید ارزش اضافی عبارتست
 از پروژه تولید کالای شیوه سرمایه‌داری" (۲۰)
 مارکس خود بی‌شوک کلید شناخت شیوه تولید سرمایه‌داری
 را چنین بدست میدهد:

"شیوه تولید سرمایه‌داری تا حد امکان گرایش به دگرگونی
 تمامی تولیدات شکل تولید کالائی دارد... تولید کالائی در
 مرحله پیشرفته خود همان تولید کالائی سرمایه‌داری است.
 مداخله سرمایه صنعتی در همه جا باین اسرار من میزند که
 البته این اسرار تبدیل کلیه تولیدکنندگان مستقیم به
 کارگر مزد بگیر همراه است" (۲۲)

لنبن نیز در این باره میگوید:

"جدائی تولیدکنندگان مستقیم از مال تولید، یعنی طلب مالکیت از آنان که موبد گذار از تولیدگالائی ساده بتولید سرمایه داری است." (۲۵)

بدین ترتیب میبینیم که اولاً ز نظرگاه آموزگاران پرولتاریا شیوه "استثمار در رابطه با تولید مورد ارزیابی قرار میگیرد. ثانیاً آنچه را که وجه مشخصه شیوه تولید سرمایه داری میخوانند همانا تولیدگالائی گسترده (پول - کالا - پول) است. از اینرو است که میگوئیم "سرمایه داری یعنی تولیدگالائی (۲۶) گسترده و با اعتبار چنین تعریف مارکسیستی از مفهوم سرمایه داری است که میگوئیم "سرمایه داری" ما یک جامعه سرمایه داری است. کار در آن به رایج ترین کالای بدل گشته است و قانون تولیدی حاکم بر آن قانون تولید ارزش اضافی است. همان چیزی که مارکس آنرا اساس سرمایه داری میخواند (۲۷) اما ناردنیکهای وطنی ما فریاد بر می آورند "سرمایه" امپریالیستی مانع استقرار شیوه سرمایه داری در جامعه ما است. اشتباه نکنید! "این روابط شبیه سرمایه داری است" اما خود سرمایه داری نیست. "سرمایه داری کاذب و تصنعی" است. "استثمار کمپرادوری" است و املا چیزی نیست. نتیجه فتوای سرمایه داری است!"

اما اگر ناردنیکهای وطنی میتوانند گالائی را از دست خود بردارند و تولیدگالائی گسترده در جامعه ما را نشان دهند، آنگاه موفق به سرمایه داری حاکم بر جامعه ما نیز میشوند. مگر همین همتایان روسی ناردنیکهای ایران نبودند که میگفتند در سرمایه داری در روسیه کاذب و "تصنعی" است. ولی چون نمیتوانستند تصنعی بودن تولیدگالائی را نشان دهند، نظراتشان در هم شکست و لنبن پیروز ماند. ما توضیحی که به بررشد افتادگالائی گسترده، رشد سرمایه داری در روسیه را نشان داد و در مسعود ناردنیکها گفت:

"ثثوری نآ رد نیکئی (عمومیت تمنئی) سرما به داری در روسیه تنها با رد کردن با" تمنئی جلوه دادن با به واسطه اقتضا و تناسی اقتضا دکالائی بود که میتوانست قوام بگیرد". (۲۸) آری، ثثوری نآ رد نیکهای وطنی سائیز زمانی میتوانست قوام با بد که حا کمیت تولید کالائی گسترده در جامعه ما را رد کرده و آنرا تمنئی جلوه دهند.

لنین نیز که خود امپریالیسم را از دیدگاه مارکسیستی مورد نقد و بررسی قرار داد، میدانست که امپریالیسم، روابط گندیده، انحصاری و ارتجاعی را در کشورهای تحت سلطه نفوذ و رواج میدهد. او میدانست که بخشهای ازارزش افاهی در جوامع تحت سلطه به کشورهای متروپل سرازیر میشود، او میدانست که رشد صنایع در این جوامع نه پراس نیازهای درونی جامعه و در پاسخگوشی به بخشهای دیگر جامعه، بلکه اساسا برپا به مقتضیات و نیازهای امپریالیسم صورت میگرفت. ۱۰۰ ماهرگز از این مقدمات صحیح و واقعی بنتایجی که نآ رود نیکهای وطنی مایمان دست یافته اند، دست نیافت، او هیچگاه از گاذب بودن سرما به داری که در کشورهای تحت سلطه توسط امپریالیسم رشد میابد سخن نگفت، او بر این اعتقاد نبود که "سرما به امپریالیستی مانع رشد سرما به داری واقعی است". بالعکس او در نوشته های متعددی امپریالیسم را عامل توسعه سرما به داری در کشورهای تحت سلطه میخواند:

"مدور سرما به کشورهای دیگر در تکامل سرما به داری آنها تاثیر بخشیده و بی سررعت این تکامل مافزاید" (۲۹) و اگر این عمل مدور سرما به تا اندازه ای در کشورهای مآ درکننده مختصرو قفهای ایجاد میکند، در عوض موجبات بسط دامنه تکامل روزافزون سرما به داری را در تمام جهان فراهم ساخته و بر عمق این تکامل مافزاید (۳۰) و با "امپریالیسم بمبارتیبی معنی مدور سرما به است. تولید کالای تمنئی بررعت دامنسا

بیشتری در مستعمرات نیز ریشه خواهد داد" (۲۱)
(تا کلمات از ماست).

بدین ترتیب می بینیم که چگونه برخلاف تصور پسران
نظام وابسته "مارکسیسم-لنینیسم بر آن است که امپریالیسم،
سرمايه داری رادیکال‌ترهای تحت سلطه رشد میدهد (۲۲) اما برای
پسران نظام وابسته قابل تصور نیست که چگونه امپریالیسم
روابط فئودالی را برانداخته و سرمايه داری راجا نشین کرده
است، چه بزم آنها "اگر معتقد باشیم امپریالیسم خود در حال
میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت رو ب جلو و بالندگی
ایجاد کند (۲۳) آنان درک نمیکنند که امپریالیسم که خود همسر
احتضار و ارتجاعی شدن سرمايه است، در همین حال مرحله بالا
تری را از لحاظ تاریخی نسبت به دوران سرمايه داری کلاسیک (عصر
رقابت آزاد سرمايه) تشکیل میدهد: امپریالیسم، سرمايه سه
گنبدیده و ارتجاعی است در این مسئله هیچ شکی نیست. مناسبات
سرماندگی امپریالیستی اگر چه فئودالیسم را یکبار میزند،
اما بلحاظ جایگاه تاریخی ارتجاعی آن (۲۴) بلحاظ آنکه بشدید
ستمگری ملی و تشدید تفادهای طبقاتی منجر میشود. ارتجاعی است
اما بیشک از آنجا که بهر حال امپریالیسم، مناسبات سرمايه
داری است و سرمايه خواهان طلب مالکیت از خرده مالکین،
تبدیل کار به کالا و تولید ارزش اضافی است، بهمین دلیل
امپریالیسم ناگزیر به عت برانداختن فئودالیسم میگردد. بد
مثال تاریخی روشنگر مسئله است. استولین در روسیه، تزاریسم
از انقلاب ۱۹۰۵ با دست زدن به یک رفرم از بالا، به "حل" مسئله
ارضی بشیوه ارتجاعی (چنانکه لنین میگوید) دست زد و همیسن
رفرم ارتجاعی از بالا، زمینه توسعه وسط روابط کالاشی و
مناسبات تولیدی سرمايه داری رادیکال‌ترهای روسه فراهم
آورد. آیا این امر دلیلی بر این سرده است رفرم ارتجاعی حرکتی
رو ب جلو و رفرم خواهانه از پایی نبود؟ نه!

لنہین دراوزیاسی از جایگاہ ارتجاع استولہیبین، ایسہ
 و فرہر حرکتی از "بالا"، ارتجاعی وضدانقلابی میسرود۔ بدیسہ
 ترتیب اگرچہ امپریالیسم مناسبات فتودالی زا برانداختہ بہ
 رشد و توسعه، سرمایہ داری کمک میکند، اما بدلیل جایگاہ ارتجاعی
 امپریالیسم، این امر جنبہ مترقی نداشتہ و قابل پشتیبانی
 نیست۔

جزوہ "مختصری... برای اثبات سرمایہ داری نبودن شیوہ
 تولید حاکم ہرچہ معہ و اینکه شیوہ، استتھا رنیمہ فتودالی (فتودالی)
 ہر نیفا فتادہ است بہ باقیماندہ، روابط فتودالی اشارہ میکند
 کہ در برخی مناطق مانند کردستان، بلوچستان و... بقایای آن
 باقیماندہ است (۲۵) اما باقی ماندن بقایای روابط
 فتودالی در بخشہای از جامعہ و با اعتبار آن وجود انقیاد صورت
 گار سرمایہ بطور نسبی و در بخشہای از تولید خوردستی، میتواند
 دلیل عدم حاکمیت سرمایہ داری باشد؟ از نظر ما رگیم بسک
 نظام اجتماعی۔ اقتصادی، با شیوہ تولیدی غالب تعیین می
 شود۔ ہر چند کہ سایر شیوہ های تولیدی نیز بصورت مغلوب در آن
 وجود داشته باشد۔ ہمین ترتیب کلیہ کشورہائی کہ با ہر مرحلہ
 سرمایہ داری گذاشتند، بدان معنی نبود کہ فتودالیسم راریشہ
 کن کردہ بودند۔ اما باقی ماندن بقایای مناسبات فتودالی
 دلیلی بر رد غلبہ شیوہ تولیدی سرمایہ داری در آن جوامع نبود
 و نمیتوانست باشد۔ در حقیقت باقی ماندن بقایای روابط
 فتودالی کوچکترین ارتباطی بہ حاکمیت یا عدم حاکمیت شیوہ
 تولید سرمایہ داری ندارد۔ اما در بسیاری از کشورہای سرمایہ
 داری بقایای قوی فتودالیسم موجود است، اما شیوہ تولید
 غالب در آن جوامع، مہیت نظام اجتماعی۔ اقتصادی آنها را
 توضیح میدہد۔ "از زمان فتودالیسم در بسیاری کشورہا قرنہاست
 کہ میگذرد، با وجود این بقایای فتودالیسم در جہان سرمایہ
 داری کمونی، ہوزمہ ہا سرچا ماندہ است، از اینرو مالکیت

بزرگ زمینها در ایالت‌ها علی‌رغم سطح مالی رشد سرمایه‌داری در این کشور بیش از ۰/۰۱۰ = تمام زمینها (۳ میلیون هکتار) را در بر می‌گیرد. در این کشور سیستم اجاره‌کاری که در آن مالکیت زمین اهمیت دارد و مالک بخشی از محصولات را تصاحب میکند رایج است در واقع سیستم اجاره‌کاری چیزی جز بقایای مناسبات فئودالیسم نمی‌باشد. بقایای فئودالیسم در کشورهای متعدد سرمایه‌داری پیشرفته نیز دیده می‌شود. (۲۶) باید پرسید آیا باقیمانده بقایای فئودالیسم و عدم ریشه‌کن شدن آن در ایالت‌ها دلیل آنست که سرمایه‌داری در آنجا حاکم نبوده، بلکه جامعه بین فئودالی و سرمایه‌داری است؟! همانطور که گفتیم این روابط تولیدی و شیوه تولیدی غالب است که نشان‌دهنده حاکمیت هر یک از نظام‌های اجتماعی-اقتصادی پنجگانه می‌باشد.

اما اصرار پهلوان شوری نظام وابسته برایین مسئله که امپریالیسم کندیده و ارتجاعی است و بنا بر این نمیتوانست مناسبات فئودالی را براندازد و سرمایه‌داری و آجا بگزین آن نماید (در کشورهای تحت سلطه) گذشته از مفاد پرت آن با ما و کسب-لینینیم که توضیح دادیم، علمبرغم پوشش "چپ" آن در سرخوردنه امپریالیسم، محتوای عمیقاً راستروانه و رویزیونیستی دارد. چه بر اساس آن اتویی سرمایه‌داری مستقل و آزاد در عصر امپریالیسم پرستش شده و آنچنان تطهیر میگردد که گویا هیچیک از بلاهای امپریالیسم، هم از عدم پاسخگویی به نیازهای جامعه، انقیاد صوری کار، رشدنا همگون سرمایه (مثلاً در شهر و روستا)، تسورم و... اما سانسازی از خلعت سرمایه‌دارانه این نظام در کشور تحت سلطه در عصر امپریالیسم نمی‌باشد بلکه سانسازی سلطه بیگانه در کشور است. این دیدگاه سرمایه‌داری مستقل و آزاد را بهشتی برین میدانند که منافقانه امپریالیسم مانع از رشد آن در جامعه ما شده است و بدین ترتیب کلیه این بلاها را نصیب ما کرده است. (این دقیقاً استدلالی است که بورژوازی متوسط خودی در رجز

خوانی و مخالفت خواهی برای امپریالیستها بکار میبرد، چه
 شاهانست که سهم اساسی از استثمار نیروی کار ارزان در جامعه
 ما از آن امپریالیستها بوده و میگویند فقر و فلاکت موجود رانه از
 ذات واقعی سرمایه داری بلکه اثر ناشی از "بدبهای" شیطان
 بزرگ امپریالیسم جلوه دهند. مناسبات سرمایه داری را از گذشته
 توده ها دور نگه دارد (چنین دیدگاهی تنها مشوق سرمایه داری
 آزاد و کلاسیک میباشد (چنانکه خود اذعان میکنند). اما چنین
 خواستی یعنی بازگشت سرمایه داری آزاد، خواستی ارتجاعی
 بوده و بر این اصل استنبی که سرمایه داری در عصر ما ارتجاعی بوده
 و در هر جا معنای که چنین مناسباتی بر آن حاکم باشد بیگناهی مانع
 و مدعی در مقابل رشد نیروهای مولده عمل میکنند و تنها مناسبات
 پالنده و پویا، مناسبات سوسیالیستی است. پرده ها ترمیافکنند،
 اینان درک نمیکنند سرمایه داری کلاسیک، خود موضوعی کلاسیک
 شده است و امکان ندارد در هیچ جا معنای در عصر ما سرمایه داری
 کلاسیک (سرمایه داری آزاد) حاکم شود. چه عصر ما امپریالیسم
 است و امپریالیسم بمعنای سرمایه انحصاری جهانی است که
 سلطه خود را بر بازاری جهانی سرمایه تحقق بخشیده است. سرمایه
 نمیتواند در هیچ جا معنای مناسبات تولیدی حاکم باشد و مستقل از
 مقتضیات و ضروریات سرمایه جهانی (امپریالیسم)، تولید و بازار
 تولید نماید.

اینان تنها دلیلی که برای رد سرمایه داری بودن جواسع
 سرمایه داری وابسته میآورند، همانا تکیه بر تفاوت و ویژگیهای
 سرمایه داری کلاسیک با سرمایه داری وابسته است (چه در پروسه
 استقرار آن، که اولی در پروسه ای منرفی و دومی در پروسه ای
 ارتجاعی استقراریافته است و چه از لحاظ قانون ارزش اضافی که
 در اولی نرخ متوسط و دومی سود انحصاری-در شکل فوق بود- بر آن
 حاکم است) و نتیجه میگیرند چون سرمایه داری وابسته از سرمایه
 داری کلاسیک متفاوت است، پس سرمایه داری نیست، اما با این

مسئله بی‌توجهندگی همچنانکه گفتیم سرمایه‌داری کلاسیک، مفروضه موضوعی کلاسیک بوده و تنها نوع سرمایه‌داری‌ای که در مرکز کنونی در جوامع مختلف می‌تواند وجود داشته باشد، سرمایه‌انحصاری (از نوع امپریالیستی) یا وابسته است.

اما آیا سرمایه‌داری غیرکلاسیک (یعنی سرمایه‌داری انحصاری) سرمایه‌داری نیست؟ آری بدین ترتیب سرمایه‌لیسم نیز کلاسیک است همچون سرمایه‌داری وابسته‌گننده، انگلی، دارای غسطلت طلبیگری، ارتجاعی و... است و از رشد آزاد و هارمونیک سرمایه جلوگیری میکند، سرمایه‌داری نیست؟!

بدین ترتیب باید پذیرفت که هر نوع سرمایه‌داری غیر کلاسیک، علاوه بر سرمایه‌داری نیست؟! و امپریالیسم نیز از ماهیت سرمایه‌دارانه آن جدا می‌گردد!! و شبه سرمایه‌داری می‌گردد!! اما همان‌طور که توضیح دادیم مناسبات تولیدی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری بوده منتها نه از نوع کلاسیک آن. سرمایه‌داری حاکم بر جوامع سرمایه‌داری وابسته، آن نسوع مناسبات سرمایه‌داری است که در اثر مدور سرمایه‌انحصاری (سرمایه‌های امپریالیستی) در این جوامع استقرار یافته و سرمایه‌دوران بر طبق مقتضیات سرمایه‌انحصاری می‌گردش می‌افتد. سرمایه‌داری وابسته چنان مناسبات سرمایه‌داری است که در آن سرمایه‌بم‌نویان یک رابطه اجتماعی خارج از کلیه شرایط و مقتضیات امپریالیستی در آن جامعه قادر بر حرکت نیست، هر طریقت سرمایه‌داری وابسته عبارتست از مناسبات سرمایه‌داری در امپریالیسم که در کشور تحت سلطه استقرار یافته است و بر طبق قوانین و مقتضیات سرمایه‌داری مالی امپریالیستی عمل می‌کند.

۳- معیار وابستگی چیست؟

(در باره بورژوازی "وابسته" و "غیر وابسته")

گفتیم که پیروان تئوری نظام وابسته، آنچه را که مبانی وابستگی جامعه سرمایه‌داری وابسته قرار می‌دهند، وابستگیهای سیاسی، اقتصادی است که بر مبنای آن کشورهای وابسته به متابعین زاده‌ای از کشورهای "مرکز" یا متروپل معسوب میشوند و دارای اقتصاد وابسته هستند. پیروان نظام وابسته با ذکر کلی مفهوم "وابسته" از فکر ما هیت این وابستگی ظفره می‌روند. چنین درکی از وابستگی آنچنان غامض است که هرگونه جامعه، "وابسته" ای را در بر می‌گیرد. جامعه نیمه فئودال - نیمه مستمره نیز بیگ جامعه، "وابسته" است. جامعه سرمایه‌داری وابسته نیز بیگ جامعه، "وابسته" است. ما وابستگی این دو جامعه با مبریا لپیم از زمین تا آسمان متفاوت است. تفاوتی که میان‌گردن نوع نظام تولیدی متفاوت است که پیروان نظام وابسته با ذکر "جوامع وابسته" بر آن برده، ما تر می‌فکنند. از این روی کار بر سر در اصطلاح وابسته، بدون ذکر مناسبات تولیدی حاکمی که بر اساس ضرورت‌های آن نظام تولیدی "وابستگی" را ناگزیر می‌کند، چیزی گنگ و مبهم و کلی است. کلمه تعاریف وابستگی که بر اساس وابستگیهای تولیدی، اقتصادی، فنی، تکنیکی و... توضیح داده میشود، فاقد درک علمی از مبنای اساسی و مبهم و مفهوم واقعی وابستگی سرمایه‌داری وابسته ایران بوده و مبنای تعریف خویش را از وابستگی کماکان سرمایه، مناسبات "غارنگرانسه" کشور امپریالیستی و تحت سلطه می‌گذارد. درکی که سرمایه‌داری حسی و عامیانه از وابستگیهای ظاهری و صورتی جوامع تحت سلطه

با مهربالیسم، بتعریف از مناسبات وابستگی میپردازد و فاقد درک علمی از علیت وابستگی سرمایه‌داری ایران می‌باشد. بر اساس چنین درک پوپولیستی و عامیانه‌ای از وابستگی، پیروان نظام وابسته متفقدند که سرمایه، وابسته و با تعبیرت دقیقتر بورژوازی وابسته، آن قشر از سرمایه و با بورژوازی هسته‌کننده در اختلاف با سرمایه، امپریالیستی پدید آمده اند و در خدمت رفع حواش امپریالیسم بنحایه، کارگزار و دلال اقتصادی آن فصل می‌کنند. و از آنجا که سرمایه متوسط، اولافا قدار شرایط ارگانیک با مناسبات سرمایه‌داری وابسته بوده، ناشناخته با سرمایه‌ها، امپریالیستی در اختلاف نیست و ناشناخته دلال و کارگزار امپریالیسم نمی‌باشد، بنا بر این سرمایه و با بورژوازی "میروابسته" و "بیمبارت دقیقتر" ملی محسوب می‌گردد، که خود تحت فشار امپریالیسم است. بر اساس این دیدگاه امپریالیسم برای تامین حداکثر سود، به رشوه دادن به بخش سیاسی، معدودی از بورژوازی (بورژوازی کمپرادور) کفایت می‌کند. تنها برادر فوق پی‌دشریک می‌نماید و با عکس سرمایه، متوسط را تحت ستم گوناگونی قرار داده و آنرا به ضدیت با خویش می‌کشد (۳۲). اما بهینیم آنها چنین استدلالی درست است و اصولاً می‌توان از سرمایه "ملی" و "مستقل" و سپاس سرمایه‌داری "ملی" و "مستقل" سخن گفت.

گفتیم که سرمایه‌داری وابسته به معنی استقرار مناسبات سرمایه‌داری تحت حاکمیت قوانین امپریالیستی (اقتصادی) تولید در کشورهای تحت سلطه است. سرمایه‌داری ما از خروولسته است که نه بر مبنای بازار مستقل داخلی، بلکه بر اساس مقتضیات شرایط سودآوری امپریالیستی تولید و با ز تولید می‌کند. سرمایه‌داری ما از خروولسته است که قانون سود انحصاری منطبق بر نیازهای امپریالیستی (استثمارشده نیروی کار ارزان و کمبود فوق انحصاری) بر تولید و با ز تولید حکمفرما می‌کند. این بگانه درک علمی از وابستگی حرکت سرمایه‌داری ایران سرمایه

جهانی امپریالیستی است که دارای معنی و مفهوم علمی بوده و پایه معنی و بستگی سرما به دا و قدر ایران را به امپریالیسم بازگو میکند. بر این اساس سرما به معنویان یک رابطه اجتماعی در جوامع سرما به داری وابسته فاقد حرکت آزاد و مستقل بوده و فاقد رکنیت خارج از قوانین تولیدی امپریالیستی (فوق سودا امپریالیستی) تولید و با تولید نما یید. بنابراین دقیقتر تولید و با تولید کلیه اقاشار سرما به در چنین جا معنای درجهها رچوب مفهومیات سرما به معنی جهانی امپریالیستی و درجهها رچوب حاکمیت قانون فوق مجرد انحصاری که شکل عملکرد قانون تولید ارزش اضافی را بران است عمل مینماید. از اینرو هیچک از اقاشار سرما به فا در به تولید و با تولید مستقل از این قانونمندی تولیدی نبوده و فاقد حرکت مستقل (درجهها رچوب بازا ر مستقل از بازا ر جهانی امپریالیستی) است. اصولاً مانیکه مناسبات سرما به داری در هر کشوری حاکم گردد، سرما به بنا بر قوانین سودآوری حاکم بر جا معنوی بر طبق شیاهای بازا ر آن تولید و با تولید میکند. از اینروست که حاکمیت سرما به داری وابسته که معنی استقرار تولید را از روش اضافی درجهها رچوب قانون فوق سودا امپریالیستی است، بازا ر مستقل و آزاد را از بین میبرد، چرا که رقابت آزاد را بر انداخته و با بر افتاده شدن رقابت آزاد (که در بازا ر آزاد تعلق پذیر است)، سود متوسط نیز نمیتوان قانونمندی کسب ارزشی از بین میبرد و جای خود را به بازا ر انحصاری و سود فوق انحصاری میدهد. بدین اعتبار دیگر نمیتواند معنی از سرما به ملی و مستقل در میان باشد. با توجه به توضیحات مختصری که در مورد مملکت وابستگی سرما به داری در ایران داده شد، اکنون با یاد از پیروان نظام وابسته پرسیده چه اعتباری بخشی از طبقه بورژوازی ایران، مستقل وطنی است و به اعتبار کدام بازا ر مستقل و آزاد است که قانون رقابت آزاد (سود متوسط) در آن جاری بوده و برپا است؟ بورژوازی "مستقل" در آن چه رچوب تولید و بازا ر تولید مینماید؟

بهروان نظام وابسته که قادر نیستند جایگامی بسرای
فانرمنندی سود متوسط، رقابت آزاد و بازار آزاد، در جامعه ما
سیاستدویران اساس حرکت سرمایه آزاد را توجیح دهند، بسا
تعریفی ناممکنه و من درآوردی از وابستگی گریبان خود را
غلام کرده و پوشش نوینی برای تظہر بورژوازی متوسط تحت
عنوان "ملی" میبایند.

"حزب رنجبران"، این سینه چاک و عاشق بی تاب بورژوازی
ملی که آرزوی دیگری جز بر منزل مقصود رسیدن بورژوازی ملی
ندارد، برای تظہر مشغول، مجوزہ اش دست به شمشیر بازی زده،
به تعاریف جدیدی از مفهوم "ملی" و "مستقل" میپردازد. ایشان
که قادر نیستند شرایط سودآوری مستقل سرمایه متوسط را از
شرایط سودآوری حاکم بر جامعه (فول سود) نشان دهند و بر اساس
آن قادر نیستند بورژوازی "مستقل" و "ملی" را در عرصه اقتصاد
نشان دهند، بعرصه سیاست پناه برده و میگویند "برخلاف تصور
برخی نیروهای سیاسی (مانند پیگاری) ملی بودن بورژوازی بومی
کشورهای تحت سلطه نه صرفاً در ارتباط آن با تولید و بازار
داخلی، بلکه همچنین و بویژه در ارتباط با مقایست آن علمیه
امپریالیسم معنی میدهد." (۳۸)

دست و پا زدن "حزب رنجبران" برای تظہر بورژوازی متوسط
بدانجا میانجامد که اساساً از قائل شدن با بگانه اقتصادی بسرای
وی صرف نظر میکند! و میگوید "بورژوازی ملی نه یک قشر
اقتصادی، بلکه یک قشر اجتماعی است" (۳۹) و با لاف زار و گزاف
نبودن بورژوازی متوسط، "ملی بودن آسرا نتیجه میگیرد! ایشان
که خدمت به بورژوازی را هدف خود قرار داده اند، آنجا که در
پایه معینی وابستگی سرمایه متوسط بشرايط سودآوری امپریالیستی
عالمزمیه اند و قادر نیستند بازار مستقل آزادی که سرمایه بر
اساس سود متوسط در آن جریان میابد را نشان دهند لاتی
کامل بخرج داده و اروا بستگی سرمایه به شرایط تولیدی

به باز از امپریالیستی است. که این عدم وابستگی خود معنائی جز استقلال حرکت سرمایه و سودآوری سرمایه متوسط ندارد که سرمایه "مستقل" نیز بیان علمی و زیربنائی بورژوازی "مستقل" و "ملی" است.

اما این نکته هم که امپریالیسم خواهان توزیع سود هر چه کمتری در میان قشر هر چه محدودتری از طبقه بورژوازی است - این جوامع می باشد، با زهم تفسیری در وابستگی با عدم وابستگی سرمایه نمی دهد چه این مطلب و اما اختلاف بین سرمایه بزرگه انحصاری و سرمایه متوسط به اختلافات درونی طبقه بورژوازی (وابسته) برمی گردد که بی شک امپریالیسم در این رابطه - مناسبات بسیار نزدیکتری را با سرمایه بزرگ برقرار می نماید. اما این اختلافات مبنائی برای تفسیر ماهیت بخشی از این بورژوازی بوجود نمی آورد. زمانیکه می گوئیم جا معه ایران سرمایه داری است، این بدان معنی است که اولاً طبقه مسلط اقتصادی طبقه بورژوازی است و طبقه بورژوازی نیز به حکم شرایط معینی (یعنی وابستگی سرمایه داری به امپریالیسم) به امپریالیسم وابسته است. از اینرو تکه تکه کردن طبقه بورژوازی به "وابسته" و "غیر وابسته" در جا معه ای که سرمایه داری (وابسته) در آن استقرار یافته است، نشانگر فقدان بینش علمی از مفهوم طبقه و تشریحی - های درون آن و اصولاً بیان عدم درک مفهوم طبقه مسلط اقتصادی است. چنین برداشتی که بدلیل سهمبری بیشتر سرمایه بزرگ نسبت به سرمایه متوسط (که در هر جا معه ای امری طبیعی است) فاقدان بدانجا می رسد که گویا بورژوازی بزرگ وابسته منافع کلیت بورژوازی ایران را در اساس تأمین نمی نماید، آشکارا تحلیلی انحرافی و ضد مارکسیستی است. چه، زمانیکه سیستم سرمایه داری حاکم باشد، چنانکه گفتیم منافع اساسی طبقه بورژوازی در کلیت خود برآورده می شود. حال اگر سرمایه داری چنین جا معه ای نیز وابسته باشد نفاوشی در عملکرد اساسی آن

معنی تا من منافع اساسی طبقه بورژوازی نمی دهد زیرا اگر منافع تمامی اقشار بورژوازی را در یک جامعه سرمایه داری (بسیار) مویزگیهای خاص خود، در اساس خود کمیت را بطور سرمایه بر تولید اجتماعی، تا من شریک تولید و با تولید ارزش واقعی و استثمای رشد طبقه کارگر و زحمتگزاران شهر و روستا در نظر بگیریم، بدان معنی که در عرصه تحلیل اقتصادی از موضع طبقاتی پرولتاریا و تعیین جایگاه تضاد کار و سرمایه حرکت کنیم، آنگاه بدرک علمی از تا من منافع اقشار بورژوازی که در کلیت خود با خرید ارزان استثمای نیروی کار، به اتکای قانون حداکثر سود پیبرده اند، در استثمای روغارت ارزش واقعی طبقه کارگر و استثمای سایر زحمتگزاران، سهم هستند، دست خواهد یافت. اما اگر بجای این تحلیل مارکسیستی، معنای تحلیل خویش را میزان اختلافات بین با آن قشر بورژوازی بگذاریم آشکارا از سویی بورژوازی و از سوی دیگر روبرویی حرکت کرده ایم، همان تحلیل روبروییست که در سراسر تاریخ اختلافات درون بورژوازی را با به حرکت آوردن ریشی برای تطهیر بخشهای معینی از بورژوازی قرار می دهد. بعنوان مثال جناح انحصاری را "بد" جناح غیر انحصاری را "بهرتر" می خواند، امیرالینس "بدتر" و "بهرتر" را می آفریند و پس علمیهذا، درکی که می پندارد منافع کل طبقه بورژوازی در ایران برآورده نمیشود، بر تئوری فدما رکسیستی پایه زده کردن یک بدیهه واحد (همانند جناح "خوب" و "بد" ارتجاع) و در این جا به راه راه کردن بدیهه و اعتسار آن، طبقه بورژوازی بمثابه یک طبقه واحد - طبقه مسلط اقتصادی - عنایت می نماید، مبتنی میباشد بر تقسیم بندی عامیانه آن به وابسته و غیر وابسته (کارگر از غیر کارگر؟)، در حقیقت معتقد به حدیث بخشی از طبقه بورژوازی ایران با نظام سرمایه داری وابسته به امیرالینس مساند که مناسبات بورژوازی متوسط سراسر تمام، علیه غمناقتن آشکاران با تئوری

علمی و پیرا تنگ معنی، ملی و غذا میربالیست از آب درمی آید .
 باز تکرار می کنیم دوران مادوران احتفالیست را به داری است و
 هیچ فشری از سرمایه نیست که در درون مناسبات سرمایه داری در
 یک جامعه قرار داشته باشد و استنما بیرون را توسط آن با سر
 همان قوانین حاکم بر جامعه تولید و بازنو تولیدی سرمنای همان
 مناسبات صورت گیرد ، اما در همان حال با آن مناسبات منسبت
 داشته باشد! و طبعا "ترقیخواه" بوده و "ملی" و "غدا میربالیست"
 باشد! در هر جا معای که سرمایه داری در آن حاکم گشته باشد ،
 این نظام (سرمایه داری) مقام تاریخی و مشخص ارتجاعی را
 داراست و فادکو چکترین گرایشات ترقیخواهان است .

این مسائل بدیهی آنچنان آشکار گشته است که حتی عشاق
 سینه چاک بورژوازی "ملی" ، "حزب رنجبران" نیز از تلاش بسرای
 یافتن با بگناه اقتضای ملی و مستقل خسته شده و از آن روی می -
 گریز می کنند و با زیر پا گذاشتن ضرورت تحلیل اقتصادی ، بورژوازی
 ملی را یک فشار اجتماعی دیده و بیان مدارند که ملی بودن
 آن در رابطه با منافع و منتهای ملیست و مفهوم دارد! !
 چون با بورژوازی "کمیرا دور" اختلاف دارد پس غذا میربالیست
 است! ! چون سهم کمتری از غارت زحمتکشان به او می رسد پس تحت
 فشار و سراسر این اهل "سارزه" است . املا بورژوازی سوسیالیستی
 کشورهای تحت سلطه ذاتا "غدا میربالیست و مترقی است! ذاتا
 استقلال طلب است! اما در بیخ از این همه بی پایگی و ضعف در
 استقلال ، مگر روشن نیست که سرمایه متوسط آمریکا نیز با سرمایه
 بزرگ انحصاری (میربالیستی) اختلاف دارد ، مگر روشن نیست که
 سرمایه متوسط در آن حوامع سهم کمتری از غارت زحمتکشان
 زحمتکشان محسوس می شود ، مگر روشن نیست که تحت فشار سرمایه
 بزرگ قرار دارد؟! آیا سراسر استقلال ، بورژوازی متوسط
 در حوامع امیربالیستی ، مترقی و غدا میربالیست است؟ عسرا!
 بیروان نظام ما سینه هر چه کوشید با اختلافات بی بورژوازی

متوسط و بزرگ و ادرمیزان سهم‌بری و نحوه تقسیم و فسارت ارزش اضافی پورولتا رها بود سترنج زحمتکشان، ناشی از فدیت مناسف آنها با یکدیگر و از ما هیت متفاوت آنها جلوه دهند، نمیتوانند واقعیت این مطلب را که، اختلاف درون اقشار متفاوت بورژوازی (وابسته) ایران، از مقوله اختلاف درون طبقه بورژوازی — بوده و در چها رچوب وحدت و در حفظ همین مناسبات گندیده سرمایه‌داری وابسته وجود دارد، گتمان نمایند و بدین ترتیب نمی‌توانند به ای صحنی برای "ترقیخواهی"، "استقلال" و "مدا مبرها لیست" بودن وی بیا بند. (۲۰)

۲ - تضاد اساسی در جامعه ما چیست ؟ و اهداف انقلاب ما کدام است ؟

اکنون به بررسی تضاد اساسی در جامعه و نقش و جایگاه آن در تعیین مرحله انقلاب بپردازیم. از دیدگاه پیروان نظریه وابسته تضاد اساسی در هر جامعه‌ای مبنای تعیین مرحله انقلاب است. هر انقلابی هدفش، جایجایی و دگرگونی مناسبات اجتماعی (تولیدی) حاکم بر جامعه است (رفقای وحدت انقلابی نیز به بحث در نقد نظرات رزمندگان در باره مرحله انقلاب این نظرا ابراز میدارند). از طرف دیگر از آنجا که پیروان نظام وابسته، جامعه‌ما را یک جامعه وابسته میدانند و مناسبات تولیدی حاکم بر آن سرا مناسبات سرمایه‌داری وابسته میخوانند، از اینرو تضاد اساسی در جامعه ما را عمدتاً بدین دو نوع مناسبات اجتماعی و در اصل تضاد بین دوشبوه تولیدی سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری آزاد میخوانند.

"اتحاد سباز و در راه ایما د حزب طبقه کارگر که این تضاد را بخوردنی که ذکر کردیم در مسائل انقلاب و سوسا لبم شماره ۲ توضیح

میدهد. چنین محتوایی را در مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴ تحت عنوان پوشیده "تصادکا روسرما به امیربا لستی" توضیح میدهد:

"در آن موسسات امیربا لستی (که اغلب موسسات اقتصادی جامعه را در بر می گیرد- پیکار) تضاد داخلی (اساسی؟) نه بین کار و سرمایه، بلکه بین کار و سرمایه امیربا لستی است" (برخی از پیروان نظام وابسته نیز تضاد ساده اساسی جامعه را تضاد خلق و امیربا لستی میخوانند). از اینرو پیروان نظام وابسته معتقدند که هدف انقلاب مساعده گرونی، مناصبات تولیدی بورژوازی وابسته به مناصبات بورژوازی آزاد میباشد:

"مبارزه برای سرنگونی سلطه امیربا لستم و حکومت دست نشانده، ضبط کامل کلمه صنایع و مایل تولید (که در مالکیت سرمایه امیربا لستی و کمپرادور میخته به آن اقرار دارد) توسط حکومت دمکراتیک و انقلابی خلق، حل مسئله ارضی و ایجاد یکانات رشد سرمایه های ملی در چارچوب محدود... برای رشد نیروهای مولده ضروری است" (۴۱)

بمان صریح این سخن همانا مبارزه برای نابودی "وابستگی" و کسب استقلال برای بورژوازی است.

"انقلابات نظیر ایران باید جوایگوی شکلهای انتقالی وابستگی باشد" (۴۲)

بنا بر این انقلاب ایران یک انقلاب اجتماعی است که هدف آن حل تضاد اساسی جامعه یعنی نابودی "وابستگی" و کسب "استقلال" است که در راه آن رشد سرمایه های ملی و مستقل نیز برای رشد نیروهای مولده ضروریست. اما منجم ما هست این نظریات فدما رکسیتی که بنا م ما رکسسم به خورد همیشه کمونیستی ایران داده شده است، واقعا چیست؟

الف - تضاد اساسی مبین چیست و

در جامعه ما کدام است ؟

تضاد اساسی در هر جامعه‌ای که ما هیت وجودی آن جامعه است. ماهیت هر جامعه را شیوه تولیدی حاکم بر آن جامعه نشان می‌دهد. در جامعه‌ای که شیوه تولیدی مبتنی بر کسب قانون ارزش اما فی اسما ماهیت استثمار، سرمایه‌داری است. بدین ترتیب تضاد اساسی در جامعه‌ها نگرش دین نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم بر آن است که سرمنشأ کلیه انقلابات در تاریخ می‌باشد. سر همین اساس تضاد اساسی بر مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه تضاد آن با نیروهای بالنده تولیدی نظارت دارد. و مطابق این تعریف بدینیم تضاد جامعه سرمایه‌داری وابسته چیست ؟ از آنجا که گفتیم مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ما مناسبات سرمایه‌داری است، بنابراین تضاد اساسی در جامعه ما تضاد دین تولید اجتماعی نیروی کار با مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و به عبارت صریح‌تر تضاد دین کار و سرمایه است. اما آیا میتوانستیم از تضاد دین کار و سرمایه امپریالیستی و یا تولید بورژوازی آزاد و وابسته بعنوان تضاد اساسی جوامع سرمایه‌داری وابسته سخن گفت ؟! اینکه تضاد اساسی در جامعه (یعنی تضاد کار و سرمایه) بصورت تضاد دین کار و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم متجلی می‌گردد، ذره‌ای در ماهیت آن تغییری نمی‌دهد. آیا فی المثل در کشورهای امپریالیستی به اعتبار آنکه کار توسط سرمایه‌های انحصاری (امپریالیستی) استثمار می‌شود و سرمایه‌داری آن کلاسیک نیست، میتوان گفت که تضاد اساسی در آن جوامع بین کار و سرمایه امپریالیستی و نه کار و سرمایه است ؟! سرمایه‌یک رابطه اجتماعی مبتنی بر استثمار نیروی کار و کسب ارزش اضافی است، اینکه شکل حرکت سرمایه چگونه باشد (آزاد، امپریالیستی، وابسته) کوچکترین تغییری در ماهیت

سرمایه به وجود نمی آورد. جامعه سرمایه داری به حکم تعاملاً حساب ارزش
 اضافی نیروی کار اجتماع می توسط ما حسابان ابزار تولید در درون
 خود بیابا نگرشها داساسی کار سرمایه است. اینکه این مناسبات
 درجه عمرو مرحله ای قرارداد شده باشد و چه اشکال گوناگونی به
 خود گیرد، درما هست آن تفاوتی به بدین نمی آورد. ما رکن خود در
 این باره می گوید، اشتغال نیروی اجتماع می کار توسط سرمایه
رابطه عام سرمایه داری است که نمودهای متفاوتی با توجه به
 ویژگیهای شرایط هر جامعه به خود می گوید. از اینرو است که در
 جامعه امپریالیستی شخصی از تعداد کار سرمایه به امپریالیستی در
 میان نموده، بلکه به اشکال رابطه عام تولیدی (معنی
 سرمایه داری) از تعداد داساسی بین کار سرمایه به سخن گفته میشود.
 باید از پیروان نظام مواجسته پرسید آیا طبق استدلال شما نباید در
 جوامع امپریالیستی نیز از تعداد داساسی بین کار سرمایه به
 امپریالیستی سخن گفت؟ ما با پیروان نظام مواجسته با
 توضیح دهند، رابطه عام موجود در مناسبات کار سرمایه به
 امپریالیستی چیست که شما آنرا نمیتوان تفاوت بین کار سرمایه
 خواند؟ یا سرمایه به امپریالیستی خود نشومی سرمایه داری نیست؟
 واگر هست چرا از تعداد داساسی کار سرمایه به که مبین رابطه عام بین
 نیروهای مولده و روابط تولیدی است سخن گفته نشود؟ تحریفات
 شما رکنی اینان به آن درجه رسیده است که در تعیین تعداد
 داساسی نیروی مضمی نظیر ما، به جای آنکه تعداد داساسی وابرمینمای
 تفاوت بین نیروهای مولده اجتماع می (کار) یا روابط تولیدی
 خصوصی (سرمایه) تعیین کنند، آنرا از زود در روشی کار با شکلی
خاصی از روابط تولیدی سرمایه به (سرمایه امپریالیستی) استخراج
 می کنند.

اما هرچه اساس، به آنکه هر کدام قاسومندی مـ ل میتوان
 تعداد داساسی را از رابطه ای عام به جام تبدیل نمود و بحای بیان
 نمودن جنبه عام تفاوت بین نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، از

جلوه‌های آن بحثاً به مرحله تاریخی معین از شکل‌گیری و تکامل
مناسبات سرما به داری سخن گفت ؟

بدین ترتیب با بدگفت تضاد اساسی درجا معه نیمه‌نشودال‌ها
جوامع فئودالی کلاسیک فرق می‌کند! تضاد اساسی هر
سرما به داری کلاسیک با سرما به داری امپریالیستی فرق میکند!
آری تنها به اعتبار چنین ابداهاتی میتوان از تضاد بین کار
و سرما به امپریالیستی سخن گفت! نقطه مقابل نیروی اجتماعی
کار، سرما به (بطور کلی) فرا دارد و زمانیکه می‌گوئیم تضاد
اساسی بین نیروهای مولده و روابط تولیدی وجود دارد، بدان
معنی است که نیروهای مولده، مناسبات تولیدی مقابل خود را
نفی نموده و مناسبات تولیدی منطبق بر خویش را می‌طلبند. آیا
نقطه مقابل کار، تنها سرما به امپریالیستی است؟ آیا مناسبات
تولیدی منطبق بر تولید اجتماعی و مقابل تولید سرما به آزاد
است ؟

تولید اجتماعی و مسائل تولید، مناسبات خصوصی و مالکیت
خصوصی نیروی تولید را نفی کرده و مالکیت و مناسبات
سوسیالیستی را می‌طلبند. اما پیروان نظام وایمنه کلاسیک از
سرما به داری خواندن جامعه ایران وحشت دارند، می‌کوشند با
اهداعات من درآوردی، تضاد اساسی دیگری از خود ساخته، تسلا
بوسیله آن بتوانند دشواری ضرورت رشد سرما به داری مستقل و ملی
را در چهره‌ای علمی ترسیم کنند!

طرح این مسئله که تضاد اساسی بین دوشبوه تولید بورژوازی
و وابسته و بورژوازی آزاد است، اگرچه میان مریحتر "تضاد کار و
سرما به امپریالیستی" است، اما از ابتدای عالمیانه پیشتری
بر خوردار است و دیدگاه بورژوازی را روشنی نمایان میکند.
چه آشکارا و بدون پرده پوشی، شبوه تولیدی وابسته را چیزی جدا
از شبوه تولیدی سرما به داری آزاد می‌خواند! آیا از این مهم
و فیحانه تر میتوان در ما رکیسم جدید نظر کرد؟ آیا تفاوت استثمار

امپریالیستی (سودانحازئ) با استثمار سرما به داری کلاسیک (سود متوسط) به معنای تفاوت در شیوه تولیدی می باشد؟ اگر چه توضیح مفهوم شیوه تولید مطلبی ابتدائی است، اما برای نشان دادن ورشکستگی این تجدید نظر در ما رکیسم ناگزیریم اشاره ای به آن بکنیم. شیوه تولیدی غالب در هر جامعه ای نشان دهنده وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی در آن جامعه است. در حقیقت شیوه تولید و روابط تشکیل شده است: الف - نیروهای مولده ب - روابط تولیدی. بدین ترتیب شیوه تولیدی سرما به - داری بیبا نگر وضعیت نیروهای مولده و روابط تولیدی است که در یک طرف نیروهای مولده بصورت اجتماعی تولید می کنند (بدون آنکه صاحب ابزار تولید و محصول آن باشند) و طرف دیگر مناسبات تولیدی متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دارد.

مجموع این دو بخش (نیروهای مولده و روابط تولیدی) همانگر شیوه تولید در یک جامعه است. برای این اساس، مارکس شیوه های تولید در جامعه بشری را به پنج نوع: شیوه تولیدی اشتراکی (اولیه)، برده داری، فئودالیته، سرما به داری و کمونیستی تقسیم کرده است. حال با پذیرش هر چه اساسی شیوه تولیدی بورژواشی آزاد، ارزشیوه تولیدی بورژواشی وابسته جدا می گردد؟ مگر در هر دو شکل نیروهای تولیدی، نیروی کار را اجتماعی و روابط تولیدی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نیست؟ شکل متفاوت تولید سرما به داری کلاسیک و سرما به داری وابسته تنها بیبا نگر تفاوت نرخ استثمار، کیفیت و نتایج نمعی آن میباشد و بهیچوجه در ما هیبت شیوه تولیدی هر دو نوع را که همان شیوه تولیدی سرما به داری است تفاوتی ایجاد نمیکند.

و اما خنسی هم درباره دیدگاهی که تمام اساسی جوامع سرما به - داری وابسته (نظیر ایران) را تفاوت دبین خلق و امپریالیسم میخواند همانطور که گفتیم تفاوت اساسی در هر جامعه نظارت بر شیوه تولیدی

موجودی را جمعاً و تفادین نیروهای مولده و روابط تولیدی حاکم
 راجعاً دارد. "خلق" نه مانند کارشیر مولده است، نه بیانگر
 مناسبات اجتماعی خاص و نه شیوه تولیدی خاصی را می‌طلبد. فن‌ال‌عمل
 و فنی می‌گوئیم تماماً اساسی درجاً مع سرمایه‌داری و استه‌بین
 کار و سرمایه است، بدان معنی است که کار عمیبتی مستقل از ذهن
 ما دارد. "کار" نیروی مولده است. کار (اجتماعی) فنی‌کننده
 مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و بیانگر و طالب مناسبات اجتماعی
 سوسیالیستی است. در حالیکه خلق، اولاً ترکیبی است از عناصر جزو
 نیروهای اجتماعی متفاوت (طبقات انقلابی) که بنا بر آرایش
 نیروهای طبقاتی تعیین می‌گردد و ترکیب آن هموار تغییر می‌کند.
ثانیاً، "خلق" نیروی مولده محسوب نمی‌گردد ثالثاً، بیانگر شیوه
 تولیدی خاصی نیست و طالب مناسبات تولیدی خاصی نیز نمی‌باشد.
 چه اساساً دارای مضمونی واحد نیست. خلق ترکیب نامتناهی
 است که در هر جایی بنا بر مناسبات اساسی طبقات در آن متفاوت
 است. در یکجا خلق ممکن است شامل کارگران، دهقانان، غیره -
 بورژوازی و بورژوازی ملی باشد (یعنی بیانگر تولید بورژوازی،
 تولید خرده‌کالائی و تولید اجتماعی) و در جایی دیگر فنی‌ال‌عمل خلق
 شامل کارگران و دهقانان گردد (روسیه) که بیانگر و طالب توسعه
 مناسبات تولیدی کاملاً متفاوت هستند. اینست که اساساً در یک
 جامعه مشخص بیان تفادین روابط و مبرها لیم معنی
 نداشته و از بیان علمی شیوه تولیدی و ماهیت تفادهای جامعه
 که به اتکای شیوه تولیدی، غالب تعیین می‌گردد، بدور است.

ب - آیا هدف انقلاب دمکراتیک

ما رشد آزاد سرمایه است ؟

گفتیم که پیروان نظام وابسته می‌کوشند برتضاد اساسی جامعه ما یعنی کارور سرمایه سرپوش گذاشته و آنرا تضاد بین شیوه تولیدی بورژوازی وابسته با شیوه تولیدی بورژوازی آزاد نشان دهند. تا بدین ترتیب هدف انقلاب را برداشتن موانع توسعه رشد سرمایه داری آزاد قرار دهند و در حقیقت بقول خودشان وابستگی را نابود کرده و استقلال را جانشین آن کنند. در بررسی این مسأله دیدگاه ما بدگفت :

اولاً: همچنانکه گفتیم رشد آزاد سرمایه و مستقر نمودن مناسبات سرمایه داری مستقل در عصر امپریالیسم درجا معنای نظیر جا معنای ما، پیچ و پی منعی است همانطور که درجا معنای حاکمیت فاشیسم فوق سود انحصاری، حرکت کلیه افکار سرمایه را بخود وابسته میکند در سطح جهان نیز سرمایه جهانی سمورت انحصاری تولید و باز تولید کرده و مناسبات سرمایه داری نمیتواند مستقل از روند سرمایه جهانی و در حقیقت مستقل از بازار جهانی امپریالیستی حرکت کند. بازار آزاد در کلیه جوامع سرمایه داری بر افتاده و آنچه در کلیه کشورهای سرمایه داری و بازار جهانی سرمایه حاکمیت دارد، انحصارات و قانون سود انحصاری است. از این رو تصور حاکمیت و مناسبات سرمایه داری مستقل از نظام جهانی سرمایه، تصویری بوج و واهی است.

ثانیاً، کمونیستها، انقلاب دمکراتیک را از زاویه منافع پرولتاریا مورد نظر قرار میدهند. منافع پرولتاریا در انقلاب با سودی و اسکمی و کسب استقلال و رشد سرمایه داری مستقل نیست. این جرات تنها میتواند انوی بی بورژوازی متوسط و با خرده بورژوازی باشد، اما خواسته پرولتاریا نیست! چمن درگی

چیزی جز منسوب بزم در بر نامه نیست، و شد سرما به داری "مستقل" آن منافع تاریخی نیست که پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک دنبال آنست. تا بودی "وابستگی" و "کسب" استقلال بطور کلی مفهوم سیاسی بورژوازی و غیر طبقه‌اش است. کد امین وابستگی و چرا باید از بین برود و کد امین استقلال را در چه نظم تولیدی و تحت حاکمیت و طبقه کد امین مناسبات تولیدی است که منافع پرولتاریا را تا امین میکند. پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک خواهان آنست که مناسبات بهترین حالت اقتصادی، سیاسی به منظور کسب آمادگی برای انقلاب سوسیالیستی برقرار شود. آنها طالب آنچنان "حالی" هستند که در آن طبقه استشاری و روحانی نه نیروی کار برافتد و نه پیش - شرطهای ضروری سوسیالیسم فراهم گردد. اما توهمات غمگین - بورژوازی و بورژوازی خواهان آنند که سرما به داری مستقل را چنان زمین سرما به داری وابسته نماید.

با دیدن نظر گرفت به راه نهایی اقتصادی، اجتماعی موجود در جامعه ما از حاکمیت سرما به داری در ایران برمی خیزد و تنهها پاسخ انقلابی به آن و تنهها را دحل بر طرف نمودن آن محل است سرما به داری و برقراری سوسیالیسم است. استقلال از نظر گاه پرولتاری چیزی جز استقلال از مناسبات سرما به داری نمیتواند باشد و انقلاب دمکراتیک فدا مهربانی، فاسد ایجاد شرایطی است که به بهترین وجهی امکانات گذار به سوسیالیسم را مهیا میکند، منسوب بزم در انقلاب دمکراتیک خواهان جایگزینی سرما به داری مستقل بجای سرما به داری وابسته است و به طوریم خواهان بر انداختن طبقه سرما به .

^۳ تالیثا، با دیدن نظر داشت که انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دوا انقلاب مجزا از هم نیستند، بلکه دو مرحله از یک انقلاب واحد جهانی یعنی انقلاب سوسیالیستی هستند. این دوا انقلاب را دیوار چین از یکدیگر جدا نمیکند. انقلاب دمکراتیک نظم تولیدی ما را جایگزین سرما به داری وابسته نمی کند که همین توسط انقلاب

سوسیالیستی آن نظام همبرانداخته شود. همین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، نظام تولیدی دیگری وجود ندارد. انقلاب دمکراتیک تنها دوره‌گذاری است برای رسیدن به سوسیالیسم. مناسبت‌ریس حالت اقتصادی، سیاسی برای پرولتاریا است، به‌پروان نظام و ایستگاه‌ها آن جایگزینی مناسبات سرمایه‌داری آزاد بجای سرمایه‌داری. وابسته هستند، آشکارا، درک، منشویکی، خود را از زویران گذارینمایش میگذارند. از نظرگاه آنان دمکراسی خلق دارای یک مناسبات تولیدی نوین بوده که به سوسیالیستی و نه سرمایه‌داری وابسته است! این چیزی جز همان راه سوم و شوروی روبریونیستی راه‌رشد غیرسرمایه‌داری نیست، کسانیکه جمهوری دمکراتیک را دارای نظم تولیدی غیر از سرمایه‌داری وابسته و سوسیالیستی میدانند، در حقیقت انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی را دو انقلاب کاملاً مجزا از هم تصور کرده (همان درک منشویکیها از اهداف انقلاب دمکراتیک) که در همین حال از سرمایه‌داری (وابسته) نیز مجزا است! این انشوری به غفلت گذاری جمهوری دمکراتیک که نظم خاص تولیدی جدیدی را مستقر نمیزد، توجه نداشته، بالعکس آن را ابدی میکنند! چه آن را دارای یک نظم تولیدی جدید میدانند! که به اعتبار آن قاعدتاً جامعه موزبور خواهد. تولد نسبت به تکلیف بین اقتصاد و نظم تولیدی، جنبه‌ها بدار بخود گیرد.

اما نکته اصلی درک منشویکی به‌پروان نظام وابسته در این هفته است که تحت عنوان اقتصاد دمکراسی نوین (راه سوم؟) می - خواهند که آنچه را که بزمعم آنها بوجودشده است یعنی سرمایه - داری کلاسیک را جایگزین کنند. اینان که از عقب ماندگی رشد سرمایه‌داری در ایران می نالند، خواهان آن هستند که امکانات رشد سرمایه‌داری ملی (سرمایه‌داری کلاسیک) مهیا گردد، سپس بعد از تکامل نیروهای مولده در چارچوب سرمایه‌داری مستقل و آزاد! انقلاب سوسیالیستی صورت پذیرد. درحالیکه درک لنینی از چگونگی گذار به سوسیالیسم حتی در جوامع عقب مانده بر آن است

که این جوامع بدون طی تکامل سرمایه داری نمیتوانند بیسوسه سوسیالیسم گذار کنند، لیکن منشویکهای ما خواهان آنند که با رشد سرمایه داری ملی (کلاسیک) مناسبات سرمایه داری را در جامعه ما رشد داده، سپس به سوسیالیسم گذار نمایدند.

ج - آیا انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی است ؟

پيروان نظام وابسته میگویند هر انقلابی را انقلاب اجتماعی جلوه دهند. آنان معتقدند در هر انقلابی باید مناسبات تولیدی دگرگون شود. آنها می پرسند اگر جامعه ما یک جامعه سرمایه داری است، اگر تفا داسی آن کار و سرمایه است، چرا انقلاب ما سوسیالیستی (اجتماعی) نیست؟ مگر نه اینکه در هر انقلاب باید مناسبات تولیدی کهنه از بین رفته و مناسبات تولیدی نویسی جایگزین کرده؟ مگر تفا داسی در هر جامعه با نگر مرحله انقلاب در آن جامعه نیست.

در جواب باید گفت اولاً، مرحله انقلاب مستقیماً از مناسبات اساسی بین طبقات معین میشود و نه لاجرم تفا داسی. اگر چه مناسبات اساسی بین طبقات عموماً منطبق بر تفا داسی در آن جامعه است و انقلاب آن جوامع، انقلابی مستقیماً اجتماعی و در جهت حل تفا داسی قرار دارد (مانند کشورهای امپریالیستی). اما همواره مناسبات اساسی بین طبقات منطبق بر تفا داسی در آن جامعه نیست. چه تفا داسی بین نگر روابط اجتماعی هام و کلی در یک جامعه است و بطور مشخص خود ویژگیهای آن جامعه را، میزان باقیماندن مناسبات تولیدی قبلی، درجه رشد و باقی ماندگی مناسبات تولیدی حاکم، آرایش نیروهای طبقاتی و... را توضیح نمی دهد. فی المثل هم کشور روسیه تزاری یک جامعه سرمایه داری بود و هم مثلاً کشور آمریکا. اما آرایش نیروهای طبقاتی در این دو متفاوت است. جامعه روسیه عملاً نگر یک جامعه سرمایه داری بوده (۲۲) و تفا داسی آنرا کار و سرمایه به تشکیل

مقدار (مانند کشور آمریکا) اما مجموعه دارای خود ویژگیهای
امریکا لسم آمریکا نبود. خود ویژگیهای جامعه روسیه بسیار ب
بود از:

با قضا شدن تقاضای مساسات تولیدی فنودالی وجود
تولید و وسیع هر دهه کالاشی، عقب ماندگی توسعه سرمایه داری (نسبت به
حوا مع سرمایه داری کلاسیک) تضاد بین زیربنای سرمایه داری و
روبنای سوسی فنودالی (تزارسم) و... امکان این خود ویژگیها در
اراضی سرورهای طبقاتی، سبب میگشت که در آنجا اهداف فوری
انقلاب و... ارجا معای نظیرا امریکا لسم آمریکا معنا نیتود.
اینست که انقلاب دمگرا نیک در روسیه فمدحل تضاد اساسی

(کار و سرمایه) را نداشته، انقلابی مسقیمما اجتماع می نموده
هدف آن برانداختن مساسات تولیدی سرمایه داری و جایگزینی
منا مبات تولیدی جدیدی نموده است. انقلاب دمگرا نیک در آنجا
از مپاسات انسانی بین طبقات ناشی میگشت که با اعتبار خود -
ویژگیهای جامعه روسیه تعیین یافته بود. بدین ترتیب انقلاب
دمگرا نیک، در روسیه نه در جهت حل تضاد اساسی، بلکه در جهت
تحقق بخش شرقیهای سوسیالسم و همراه آوردن مساسات سوسیالیست
اجتماعی، اجتماع می برای گذار به سوسیالسم بود (کتاب دونا کینگ
به بهترین وجهی این مسئله را توضیح میدهد).

فنا سرامین سرخلاف نظیر سروان نظام و واسمه، همراه انقلاب سوسی
بلاوا مپه اجتماع می نموده و لزوما رسالت حل تضاد اساسی جامعه را
سر دوش ندارد. شعارت دمگرا در هر انقلاب دمگرا سکی سرور سکا
منا مبات تولیدی نویسی را جایگزین نمی نارد

آنادر حوا معی ما بعدالمان، روسیه و... که سرمایه داری در
آنجا رسالا شعار و علمه یافته بود، انقلاب دمگرا نیک در روسیه
نبود؟ نگاه می به تاریخ آلمان و روسیه نشان میدهد، عنصر عمده
با افتش مساسات سرمایه داری، بدلیل مساسات انسانی سوسی
طبقات در آنجا که امکانی از شرایط عملی و دهی خود ویژه آن

جوامع بود، انقلابات آنجا دمکراتیک بوده و هدف جا بگزینی
 بلافاصله مناسبات سوسیالیستی را بجای مناسبات غالب سرمایه-
 داری در دستورنداشت، بلکه رشد و توسعه نیروهای مولده بصورت
 بورژوا دمکراتیک انقلابی را در دستور خویش داشت. از پیروان
 نظام وابسته با پدید آمدن انقلاب فوریه روسیه مناسبات اجتماعی
 جدیدی را جا بگزین مناسبات اجتماعی کهنه نمود؟ یا بدون
 آنکه مناسبات تولیدی غالب را در آنجا تغییر دهد، یک انقلاب
 بمفهوم واقعی کلمه (بقول لنین) بود.

لنین در مورد انقلاب فوریه میگوید:

"قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و
 ملاکین بورژوا شده افتاده است، از این لحاظ انقلاب بورژوا
 - دمکراتیک در روسیه پایان یافته است." (۲۲)

بدین ترتیب می بینیم. بدون آنکه مضمون اقتصادی
 اجتماعی انقلاب دمکراتیک در روسیه بطور کامل تحقق پذیرفته
 باشد، از آنجا که قدرت سیاسی بدست طبقه دیگری افتاده بود،
 سخن از تحقق یک انقلاب میکنند. اما از نظر پیروان نظام وابسته
 که معتقدند در هر انقلابی، مناسبات اجتماعی تولیدی پاینده
 دیگرگون شده و مناسبات جدیدی جا بگزین شود، انقلاب فوریه
 روسیه چگونه توضیح داده میشود اقدام مناسبات تولیدی دیگرگون
 شد که انقلاب دمکراتیک، تحقق یافت آنگامی کوتاه به انقلاب
 دمکراتیک آلمان و روسیه نشان میدهد که تئوریهای من در آوردی
 پیروان نظام وابسته، چه اندازه بی پایه و به دور از تئوری و
 پراستیک م. ل است.

در حقیقت هر انقلاب واقعی با دیگرگونی مناسبات اساسی
 بین طبقات و با درهم شکستن ماشین دولتی و... مشخص میشود
 اگر انقلاب دمکراتیک در روسیه پایان یافته بود، بدلیل تغییر
 مناسبات اساسی بین طبقات بود که سراسر تحولات انقلاب فوریه
 صورت گرفته بود. در حالیکه اساسی ترین وظایف اقتصادی، اجتماعی

انقلاب دمکراتیک در آنجا انجام نگشته بود. و وظایف ما قیام شده انقلاب دمکراتیک در انقلاب سوسیالیستی به آنجا می‌رسد. انقلاب ارضی حتی بعد از تحولات فوریه آلمان گذشته بود، چه می‌رسد به آنکه پایان یافته باشد. (درباره تاکتیکها - مقاله اول - همین).

اما مهمترین شرط اساسی یک انقلاب چیست؟ همین خود در این باره می‌گوید:

"انتقال قدرت دولتی از دست یک طبقه بدست طبقه دیگر اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه یک انقلاب است."

هم معنی دقیق علمی و هم معنی سیاسی عملی این مفهوم (۲۵) و با درحای دیگری نویسد:

"شرط مقدماتی هر انقلابی واقعا غلطی مبارزت از درهم شکستن و انهدام ماژین دولتی ما فرو آمده" (۲۶)

بدین ترتیب برخلاف نظریه پروان نظام مواجسته مسئله اساسی هر انقلابی لاجرم جایگزینی یک مناسبات تولیدی نهجای مناسبات تولیدی فعلی نبوده، بلکه مهمترین و اساسی ترین مسئله آن (سویژه هر انقلاب واقعا غلطی) درهم شکستن و انهدام ماژین دولتی و انتقال قدرت از دست یک طبقه بدست طبقه دیگری است. در روسیه نیز همین امری ترین وظیفه انقلاب دمکراتیک را سرنگونی قطعی و کامل تزارسم و برقراری دولت انقلابی کسارگران و دهقانان میدانست.

بدین ترتیب آنچه معنای اصلی انقلاب دمکراتیک در هوامع سرمایه داری قرار می‌گیرد، نه جانشینی مناسبات دیگری بجای مناسبات کهنه، بلکه جانشینی ماژین دولتی نوین بجای ماژین دولتی کهنه، تحول قدرت از دست طبقه ای ارتجاعی بدست طبقه انقلابی و برقراری مناسبات شرایط سیاسی، اقتصادی برای گذار به سوسیالیسم است.

"لنین گذار کشورهای توسعه نیافته به سوسیالیسم را با تئوری امپریالیسم، تئوری دگرگونی انقلاب دمکراتیک توده ای به

انقلاب سوسیالیستی، تئوری انجام انقلاب سیاسی و تصرف قدرت دولتی بعنوان شرط قطعی هموار کردن راه بمنظور ایجاد دینیا ده‌های متمدنی اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم در ارتباط قرارداد: (۲۷)

بدین ترتیب در ایران نیز بحکم شرایط فیزی و ذهنی موجود (مناسبات اساسی بین طبقات و میزان تشکل و آگاهی پرولتاریا) علیرغم حاکمیت مناسبات سرما به داری انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) نیست و در مرحله دمکراتیک قرارداد . اما صرفاً یک انقلاب سیاسی نیز نیست . هدف انقلاب ما صرفاً با جابجایی قدرت نیست ، انقلاب ما در وجه عام خود ، یک انقلاب واحد است که دو مرحله را از پشت سر می گذراند ، مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی ، از اینرو انقلاب ما یک انقلاب سیاسی و اجتماعی (دو تبه‌ای خود) است که بتدریج تکمیل میگردد . انقلاب سیاسی به تنهایی نخواهد توانست تغییر در وضعیت موجود بوجود آورد . انقلاب سیاسی تنها به اعتبار تکمیل آن توسط انقلاب اجتماعی است که میتواند پیروز گردد . در این باره و در باره اهداف اقتصادی ، اجتماعی انقلاب دمکراتیک و پروسسه تکمیل آن توسط انقلاب سوسیالیستی در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت .



اکنون به جمع بندی از آنچه گفتیم بپردازیم :
تئوری "نظا موا بسته" یک تئوری ضد مارکسیستی است که به تعدید نظر در مبانی ما تریبا لیمم تاریخی و مفاهیم نظا مهمای اجتماعی ، اقتصادی و از جمله سرما به داری دست زده است .
تئوری "نظا موا بسته" کوششی است برای سرپوش گذاشتن بر تضادهای اساسی جامعه ، ماهیت آن ، نقش طبقه کارگر و آرایشش قوای طبقاتی و اهدافی که پرولتاریا در برناممه حداقل دنیسال میکند . تلاشی است برای یکسان جلوه دادن آرایش قوای طبقاتی

و اهداف انقلاب در جوامع نیمه فئودالی و سرمایه داری وابسته بدین صورت که عناصر و نیروهای اجتماعی صفا انقلاب را در هر دو منابه می بیند، بورژوازی متوسط را در هر دو جامعه "ملی" (غیر سرمایه داری) و مترقی ارزیابی میکند، اهداف انقلاب دمکراتیک در هر دو جامعه را نابودی "وابستگی" و رشد "سرمایه های ملی" قلمداد میکند و... (۲۸) بر این اساس نشوری "نظام وابسته" در ما هم هست خود، همان همان نگرش نیمه - نیمه ای است که با سرمایه داری و "سرمایه داری وابسته" خود را می پوشاند.

نشوری "نظام وابسته" تلاشی است برای نشوریزه کردن سیاسی نشوریک اهداف اجتماعی - اقتصادی مرحله انقلاب از دیدگاه روبریزو نیمه به جهانی که در شعار "برفرار با دایر انسی آزاد و مستقل" خود را متبلور می سازد. نشوری "نظام وابسته" نه تنها میگرداند بر ما هیت واقعی سرمایه داری ایران سرپوش بگذارد و ما هیت جامعه ما را چیزی نوین جلوه دهد، بلکه میکوشد به "انگزار" (جمهوری دمکراتیک) را نیز "راه سوم" و "نظام اجتماعی جدیدی که جایگزین نظام وابسته میگردد جلوه گر سازد. نظامی که نه سرمایه داری (وابسته) است و نه سوسیالیسم، بلکه مناسبات جدیدی (چه مناسباتی؟) است که جایگزین مناسبات سرمایه داری وابسته میگردد. و این راه سوم چیزی جز بیان نشوریهایی و رشکسته راه رشد غیر سرمایه داری، کشورهای "مستقل غیر متعهد" و امثالهم نیست. نشوری نظام وابسته کوششی است برای موجه جلوه دادن در کهای منشویکی از انقلاب، ضرورت رشد سرمایه داری در جمهوری دمکراتیک، حفظ و حراست بورژوازی "ملی" و ("غیر وابسته") و جایگزین نمودن اهداف بورژوازی بحای اهداف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک.

روبریزو بنیستهای سه حیاسی به اعتبار "راه چینی" تحلیلی از ساخت جامعه، مناسبات طبقاتی را تبیین کرده و اهداف بورژوازی "استقلال" و... و رشد "سرمایه داری مستقل" و وظیفه دفاع

حراست از سوز و آزی ملی را وظیفه انقلاب دمکراتیک قرار می -
دهند. شعوری "نظام وابسته" که بیان رویزبونیهم به جهانی در
برخورد به ساخت جا معه و آرایش طبقات است، زنگ خطری است
برای آن دسته از نیروهای جنبش کمونیستی که در توهمسسات
بورژوازی غیر وابسته و اهداف منشونگی در مرحله انقلاب بسسرا
میبرند و از پذیرش تضاد اساسی جا معه (کار و سرما به) و ما هبست
سرما به دارانه نظام اجتماعی، اقتصادی حاکم بر ایران خودداری
می ورزند. هرگونه خودداری نمودن از مرز بندی کامل با تمامی
جوانب رویزبونیسم و در اینجا با تحلیل رویزبونیستی از ساخت
جا معه، ناگزیر و ناچاراً می جزد در غلطیدن به منجلاب رویزبونیهم
نخواهد داشت .



توضیحات

۱ - گروه "باران حیدر عمو و غلی" در گذشته و قبل از پیوستن به سازمان، جزوهای تحت عنوان "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" منتشر نمود که اساس درک آن، دربر عورده به ساخت حاکمیت ایران بر پایه تئوری انحرافی نظام وابسته میسیتی بود (که در حیران وحدت با سازمان اساسا مورد انتقاد قرار گرفت) از آنجا که نظریات انحرافی نظام وابسته در آن، شکل تئوریک اینس نظریات رایج در سطح جنبش کمونیستی در دوره معاصر را منعکس میکرد، آبرایی از متون مورد بهره‌برداری این نوشته قرار داده - اینها زمینه درک مشخص نیز عمیق تر این نظریات انحرافی را تسهیل نموده باشیم.

۲- جزوه "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" (از این پس "مختصری...") در این رابطه میگوید "اساسا در لیاقیت سرمایه‌داری - دنازی وابسته نیست که اشتغال رفشودالی را براندازد..... زیرا اگر معتقد باشیم امپریالیسم خود در حال میرندگی و زوال است چگونه میتواند حرکت روبه جلو و بالندگی ایجاد کند".

۳- "مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته" - کلیه تا کیدات از ماست .

۴ - "مختصری...."

۵ - همانجا

۶- مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۷ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۲ مقاله "تئوری تسلیم طلبانه در جوش مبارزه مسلحانه"

۸ - همانجا

۹ - فصل ارطم بیس شماره ۱- سرمایه‌داری وابسته: یک چشم.

- ۱۰ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴
- ۱۱ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴
- ۱۲ - همانجا
- ۱۳ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴
- ۱۴ - سرخی از نیروها نیز تضاد اساسی در این جوامع را تضاد خلق و مبرها للمسلم میدانند که ما با این نظریه زیرغوردخواهیم نمود.
- ۱۵ - البته جزوه "مختصری... بدلیل التقاط موجود در نظریات آن، دچار تناقض گویی های زیادی میباشد. از جمله آنکه تضاد اساسی را در این جوامع "وابسته" یا "روسرما به میدانند"!
- ۱۶ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴ و ۲
- ۱۷ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴ و ۲
- ۱۸ - "خلق" ارگان حزب رنجران، شماره ۲. مقاله بورژوازی ملی و مبارزه طبقه وابستگی
- ۱۹ - رفیق ما شودر توضیح نظم تولیدی حاکم بر جوامع نیمه - فئودالی و بمبارتی استعمار و شبهه حاکم تصاحب تولید چنین می گوید: "اساس اقتصاد خود کفایتی دوران فئودالی ویران شده است ولی نظام استعمار فئودالی، استعمار دهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقی است" ما نوشته دون: منتخب آثار، "انقلاب چین و حزب کمونیست"
- ۲۰ - این متدرابطه کشورهای تحت سلطه با امپریا للمسلم را بسا اصطلاح گنگ و کلی "غارت" توضیح میدهد پس آنکه مناسبات تولیدی که ما من این "غارت" است مشخص شود.
- ۲۱ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴
- ۲۲ - مسائل انقلاب و موسی‌المسلم شماره ۴
- ۲۳ - انگلس: درباره کاپیتال مارکس
- ۲۴ - کاپیتال، جلد دوم

۲۵ - لنین: توسعه سرما به داری در روسیه

۲۶ - لنین: امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله

۲۷ - از نظرگاه ما رگس تولید و با تولید "رزش اضافی" ما هست
و جوهر نظا سرما به داری و اشتما رزبری کار است: "تولید ارزش
اضافی قانون مطلق شیوه تولید سرما به داری است" (کا پینسال
جلد اول)

۲۸ - لنین، رشم سرما به داری در روسیه .

۲۹ - امپریالیسم بحثا به بالاترین مرحله ...

۳۰ - همانجا

۳۱ - بحث مسئله خودمختاری - لنین

۳۲ - توضیح در مورد مکانیسم این رشم عمل اقتصادی این روند
ضروری تاریخی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را به نوشته
تشریحی و مفصل تری که در این زمینه در دست تهیه است گزگزول
میکنیم .

۳۳ - "مختصری در باره سرما به داری و ایست"

۳۴ - نظا مناسبات تولید و سرمایه گزاری مناسباتی است
که در عصر تاریخی ما فر با عت تحول نیروهای مولده میگردد و
امپریالیسم را اینز و گه از نظر تاریخی مناسباتی در حمله و
گنبدیده است و مانع رشد نیروهای مولده میگردد نیز ارتجاسی است.
۳۵ - همانجا

۳۶ - اقتصاد سیاسی جدید ۱ و ۲ کادمی علوم اجتماعات هر
شوری زیر نظر استالین

۳۷ - رفقای وحدت انقلابی امپریا، در نشریه شماره ۲۸ خسود،
در مقاله بر خورده به نظریات رفقای رزمندگان در باره جنگ، بطور
روشن از پذیرش این تز که طبقه بورژوازی ایران در کلیت خویش
و ایست است، خود داری کرده و به این نظریه "انتقاد کرده است
در اینجا رفقای وحدت انقلابی، بخشی از طبقه بورژوازی ایران
(سرما به متوسط) را "امپرو ایست"، یعنی سرما به متوسط غیر
۲۳۱

مستقیم و وابسته میخوانند. این امر نشان میدهد که رفقای "وحدت" هنوز به آن درکهای انحرافی "نظام وابسته" کاملاً آگاهانند و این تئوری عمیقاً در پیش و نظریات این رفقا ریشه دارد.

« خود ما نیز در گذشته در مقالات متعددی، از جمله در مقاله «زیگزاگها...» ضمیمه پیکار ۳۲، و نیز در نقد «تئوری رزندگان در باره ساخت جامعه...» - ضمیمه پیکار... چنین اعتقادی را (اعتقاد به «ورژوازی متوسط غیر وابسته») را بیان کرده‌یم و از آن دفاع نمودیم، که این دژک انحصاری از همان نظرات راست‌روانه «نظام وابسته» و «درک غیر علمی ما» از مقوله «وابستگی» بود.

۳۸ - خلق ارگان «حزب رنجبران» شما، ۲۵.

۳۹ - همانجا.

۴۰ - البته مفاسد و اختلاف منافع اقبای سرمایه در ایران و کشور امپریالیستی، بدان معنی نیست که بدین ترتیب جامعه ما با جامعه امپریالیستی تفاوتی ندارد. چه در جوامع سرمایه‌داری وابسته، ستیزی ملی که در پیجدهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و به عبارتی در ستیزی الیگارشی مائستی، امپریالیستی (و سرمایه وابسته)، پرولتاریا، دهقانان و خردسازان ورژوازی شهری تجلی میکند، کیفیت است که در جامعه امپریالیستی مطرح نیست و همین امر (شرایط صحنه ذهنی، موجود) است که علیرغم سرمایه‌داری بودن جامعه، مرحله انقلاب را مستقیماً توسط امپریالیستی نمی‌سازد.

۴۱ - مسائل انقلاب و سوسیالیسم شماره ۴

۴۲ - مختصری درباره سرمایه‌داری وابسته

۴۳ - «دروسه تولید کالای دامن‌ساز سوسیالیست» در اینجا به شکل دامن‌ساز ملتری سوسه تولید کالای امپریالیستی به سادت می‌رسد - (طرح برنامه حزب سوسال دمکرات کارگری روسه)

۴۴ - وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر

۴۵ - لسن : درباره شاکیسکا - مقاله اررایی و صحت علمی

۴۶ - لندن : دولت و انقلاب

۴۷ - امکانات ساختمان سوسیالیسم...، هکران ما را - عضو

آکادمی علوم جمهوری توده‌ای آلمانی

۴۸ - رفقای وحدت انقلابی در سلسله شماره‌های "انقلاب" در سرخورد

به درک رزمندگان از ساخت جامعه و در شماره اخیر خود (انقلاب ۲۸)

آشکارا درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک ایران

بیان میدارند. رفقا نه تنها بخشی از سوز و آزی ایران را غیبسوز

و ایسته میدانند، بلکه انقلاب دمکراتیک ایران را (و اصولاً هر

انقلابی را) انقلابی اجتماعی میدانند که هدف آن جایگزینی

نمودن مناسبات تولیدی نوین بجای مناسبات پوسیده سرمایه

- داری و ایسته است. و مدالیده این مناسبات تولیدی نوین

را نه مناسبات سوسیالیستی (چه انقلاب را دمکراتیک میدانند)

بلکه مناسبات سرمایه‌داری ملی "میدانند و خود اذعان میدارند

که هدف انقلاب دمکراتیک رشد نیروهای مولده (درجهها رجسوب

سرمایه‌داری ملی) تحت رهبری پرولتاریا است و بدین ترتیب

درک منشویکی خود را از اهداف انقلاب دمکراتیک که چیزی جز

اعتقاد به ضرورت رشد و تکامل سرمایه‌داری در ایران نیست،

بیان میدارند.

مقدمه‌ای بر

روزیونیسم و سوسیال امپریالیسم

توضیح:

سازمان ما به منظور تشریح تشوریک - آموزشی قطعنامه
"سوسیال امپریالیسم" معوبه دومین کنگره سازمانی، طرح تدوین
یک رساله بالمشبه تفصیلی را در مورد موضوع فوق ریخت که
تاکنون بخشی از آن تهیه شده و دفتر اول آن (تحت عنوان: "از
پیدایش اپورتونیسم تا ظهور روزیونیسم خروشچلی") هم اکنون
در دست انتشار است. این رساله تفصیلی شامل بخش‌های زیر
میباشد:

- ۱ - بررسی اپورتونیسم و روزیونیسم
- ۲ - بررسی ساخت اقتصاد - اجتماعی سوسیال امپریالیسم
شوری
- ۳ - برخورد به دیدگاه‌های انحرافی
- ۴ آنچه که در صفحات بعد میخوانید مقدمه‌ای بر رساله میباشد که
از آنجا که ما وی توضیح مندولوژی ما در برخورد به مسائل
روزیونیسم و سوسیال امپریالیسم بوده و همچنین چکیده ورشوس
کلی نظریات ما را بصورت بسیار مختصر در بردارده و میتواند ما را
تا انتشار کمال رساله مورد استفاده جمش قرار گیرد، نسبت به درج
آن در اینجا تشوریک ما درت میکنیم.

“مقدمه”

۱- چگونه واقعیت علمی اُجیاء سرمایه‌داری در شوروی

در جنبش کمونیستی ایران مورد “شک علمی” قرار گرفت؟

تزلزل ایدئولوژیک نسبت به رویزبونیسم روسی از ابتدای پایه‌گذاری آن بوسیله خروشچف، در جنبش کمونیستی ایران پایه داشته است. اگرچه جنبش کمونیستی ما، با طرد رویزبونیسم خروشچلی و مرزبندی با حزب توده، در مقابل این ایدئولوژی بورژوازی ایستاد، بویه مرحله‌ای نوین وارد شد، ولی بدلیل مجموعه شرایط ذهنی و ذهنی و از غلبه شی آوانتورستی چریکی بر آن، نتوانست این مرزبندی را تعمیق بخشد، بلکه برعکس در مبارزه با آن دچارستی و تزلزل شد. نمونه‌ها رز این تزلزل را میتوان در نوشته‌های میژن جزنی دید که چگونه مبارزه مارکسیسم انقلابی با رویزبونیسم روسی در آن زمان را دعوای شیعه و سنی میخواندوسی میکند تا با اتخاذ یک موضع ناسیونالیستی خرده بورژوازی گویمان خود را از دست “مجادلات بیهوده” خلاص کرده و تحت پوشش یک خط سانسورستی، گرگ و میش را با یکدیگر “وحدت” دهد.

نمونه اخیر این تزلزل ایدئولوژیک را میتوان در چند سال اخیر مشاهده کرد. چند ماهی قبل از قیام مهمن ۵۷، در درون جنبش کمونیستی ایران، نسخه‌هایی سازنده گویا “سوال امپریالیسم” یک تئوری “اشبات نشده” و “مورد سوال” است. اینکه رویزبونیسم در حزب ما کم شوروی ظاهر شده امری قابل قبول، ولی اینکه ظهور این رویزبونیسم منحربه اُجیاء سرمایه‌داری در شوروی گذشته است، یک “افسانه” و با حداقل امری “فایل تحقیق” میماند. بدین

صورت، صرف نظر از رویزیونیستهای "حزب شوده" و گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق (که در آن ۵۶ به ما در رویزیونیست خود پیوست) که منبع رویزیونیسم خروشجفی بوده و حسابشان روشن بود، تجربیات درون جنبش کمونیستی ایران تزیوسبسال - امپریالیسم را به اصطلاح رد کرده، روشن شدن ساخت اقتصادی - اجتماعی شوروی و دیگر کشورهای رویزیونیستی را به موضوع تحقیق در آینده محول ساختند، بدینگونه تزلزل در مقابله رویزیونیسم روسی و ناپهگیری خود را در مقابل دشمنان پرولتاریا تحت عنوان "نیاز به یک کار علمی و تحقیقی" و "امری که احتیاج به تفحصات آمارری در ساختمان اقتصادی شوروی دارد" موقتاً تئوریزه کرده و در جنبش کمونیستی ایران بحورت وجه مشخصه یک طیف ناپهگیر درآمد، شعرا این طیف ناپهگیر چنین است: "جنبش رویزیونیسم در حزب حاکم شوروی قبول دادیم و ولستی احیا سرمایه داری در شوروی - هرگز!"

اذا عهده بیشتر تزلزلات ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران نمیتواند جدا از جنبش ایران ایدئولوژیک در سطح جنبش بین المللی کمونیستی بطور اعموم بحران ایدئولوژیک و مشخصه های اساسی آن در سطح جنبش کمونیستی ایران بطور اخص باشد. در سطح جهانی، پس از ظهور رویزیونیسم خروشجفی و انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی مبارزه علیه این ایدئولوژی فاسدکننده و تفرقه آفرین درون جنبش کارگری با قاطعیت و همه جانبه گی کامل صورت نگرفت. محادله تئوریک درختان و انقلابی که حزب کمونیست چین در سال های ۶۴- ۱۹۶۳ با حزب حاکم شوروی آغاز کرد و اسناد تفهیس آن در "تفسیر" گرد آمده، با قاطعیت و پهگیری لازم داده پیدان کرد و بتدریج تحت الشعاع سیاستهای پراگماتیستی و گرایشهای رویزیونیستی قرار گرفت. مبارزه حزب کارآکنانی سوسیالیست روسیسم خروشجفی اگرچه برپا رسد ولی نتوانست از دایره

تزلزلات حزب کمونیست چین خارج شود (وسی گمان بدلیل ضعفها و کرایشهای انحرافی که خود داشت) و این حزب را به یک مبارزه قاطع و پیگیر با رویزیونیسم روسی فرا بخواند. غلبه تدریجی رویزیونیسم بر حزب کمونیست چین گاه ولین نتایج خود را در عرصه سیاست داخلی و نیز در سیاست خارجی دولت چین بصورت تمویض تاکتیک و استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی با تاکتیک و استراتژی رویزیونیستی "به جهان" نشان میداد. دادا منه مبارزه با رویزیونیسم روسی را با زهم ضعیف ترک کرد، و با لافزدن با تمهیل یک انشعاب بزرگ دیگر بر جنبش کمونیستی جهانی، بر ششست و بحران ایدئولوژیک تشکیلاتی درون این جنبش رواج بی حزبی و هارتر شدن رویزیونیسم روسی افزود.

رویزیونیستهای روسی که خود از مدتها پیش منافع پرولتاریا - بایجهائی رأیخاطر منافع بورژوازی نوخاسته روسیه قریبانی کرده و با امپریالیستهای آمریکا بی درماد صل "همزیستی مسالمت - آمیز" و "تفنج زدائی" سر میبردند، اینک از خبا نتهیستای رویزیونیستهای نوولاده چینی و هم آواشی آنها با امپریالیستهای آمریکا بی استفاده کرده و به سرعت توپخانه ایدئولوژیکی خود را با شدت بیشتری بر روی جنبش کمونیستی جهانی متمرکز ساختند: "می بینید که بزرگترین خصم ایدئولوژیکی، که دم از خبا نتهیست، و احیاناً سرما به داری در شوروی میزد، خود چگونه عاقبت به دام امپریالیستهای آمریکا بی افتاد."

خبانت رویزیونیستهای چینی اسلحه نیرومندی در دست رویزیونیستهای روسی شد تا بدین طریق بردا منه بحران و ششست ایدئولوژیک داخل جنبش جهانی کمونیستی افزود و جوپا نسات نا پیگیر درون این جنبش را که با وارد شدن این ضرب جدید دچار کجی بیشتر شده بودند، به سمت خویش بکشاند. فرار رویزیونیست - های چینی به اردوگاه بورژوازی جهانی نه نشنها گروهی از جریانات نا پیگیر درون جنبش جهانی کمونیستی را به دنباله

اینان به اردوگاه رومیونیمم گنا ند بلکه علاوه بر آن زمینه را برای
 رشد رومیونیمم غروشنی و تشدید سمت گیری برخی از جریانات
 ناپسند روسی آنان تسریع کرد. حزب کارآلمانی نیز اگر چه
 توانست با یک مبارزه ایدئولوژیک با لنسبه غنی با رومیونیمم
 - های چینی مرز بندی کند و بر حفظ پاکیزگی جنبش کمونیستی
 جهانی از لوث رومیونیمم چینی تا شبر بگذارد، ولی خود بدلیل
 گرایشهای انحرافی نتوانست به حفظ وحدت جنبش جهانی
 کمونیستی باری رساند و بر اغتشاش و بحران حاکم بر آن غلبه کند.
 در کنار این خون تازه ای که در بدن فرتوت رومیونیمم
 روسی و تمام اشکال رومیونیمم جریان یافته بود، جریانات
 تروتسکیستی و نشو و نتسکیستی نیز که همیشه همزاد رومیونیمم
 بوده و با اغلاوات آن هم آهنگ هستند، جانی تازه گرفتند. بسیار
 دیگر فرمتی بدست آنها افتاد تا با استفاده از بحران ایدئولوژیک
 برجسته کمونیستی و بر زمینه ساخت روشنفکری آن که همیشه
 کنونی بیشتر جنبش های کمونیستی جهان بوده و از اینرو ما بعد
 رشد تروتسکیسم و گرایشهای تروتسکیستی میباشد، ضمه های انگ
 مارکسیستی - لنینیستی خود را ما زکنند. هیچ کمونیست آگاه
 و فکوری اعیان تروتسکیسم را در سطح جهانی به هنگام ظهور
 غزو شقیسم از یاد نبرده است. لاطا ثلاث غروشنف در مورد کیفیت
 شخصیت استالین، یعنی کسیکه پیگیرترین مبارزات را علیه
 تروتسکیسم کرد، بهترین بهانه ای بود که تروتسکیستهای رنگارنگ
 بین المللی تحت پوشش آن جان گرفته و به اغلال در جنبش کارگری
 جهانی بشغول شدند و بی ثمری را به جایی رساندند که حتی
 تروتسکیست مشهوری چون ارنت مندل خواستار نصب مجسمه
 تروتسکی در مسکو بعنوان "مهمترین فرانسوی کیش شخصیت آگردید
 اکنون نیز نشو و نتسکیستهای رنگارنگ با غلبه رومیونیمم
 برجین جانی تازه گرفته و به اشاعه ترهای ضد مارکسیستی خسود
 مبنی بر "دولت های بوروگراسی کارگری" و امثال آن پرداختند.

تزا نی که نه فقط موجودیت ساختن سوسیا لیسم را در زمان لتالین در شوروی و ما شودر چین نفی وانکار میکنند، بلکه ما سا چنین القا میکنند که گویا میتوان با غلبه "پرووگراسی ضدکامرگری" پر حزب و دولت پرولتاریا و به عبارت دیگر با غلبه سیا ستیموروزی بر حزب طبقه کارگر، و سوسیا لیسم را حفظ کرده گسترش داد.

انامه تزلزل ایدئولوژیک نسبت به رویزیونیسم روسی و به اصطلاح ردتز "ما شوئیستی" سوسیال امپریالیسم روسی در جنبش کمونیستی ایران، طبعا نمیتوانست مستقیما از ضرب سوسیا لیسم روسی و رویزیونیستهای چینی بر جنبش کمونیستی جهان نباشد، ولی علاوه بر آن به شرایط مینوی و ذهنی خاص جنبش نوین کمونیستی و جنبش فدا امپریالیستی ایران نیز بر میگردد. از یک طرف غلبه در آمدت شی چریکی بر جنبش کمونیستی ایران هم مانع نبود این جنبش با طبقه کارگر و توده ها شده و هم با تحطیرنشوری و سیدم مرزبندی و مبارزه قاطع با رویزیونیسم زمینه را چه از لحاظ مینوی (ساخت روشنفکری و جدایش از طبقه و توده ها) و چه از لحاظ ذهنی (تحطیرنشوری) برای گسترش رویزیونیسم فراهم کرده بود. و از طرف دیگر اعتلای جنبش توده ای و عقب ماندگی رهبران از سازماندهی این جنبش، تشتت و غرده کاری را برای این جنبش تشدید کرده و وضع را هر چه بیشتر برای رشد ترها ت رویزیونیستی مهیا میکرد. بهین ترتیب حتی طیف وسیعی از جنبش کمونیستی ایران که نتوانسته بود با تزا "سه جهان" مرزبندی نماید (صرفنظر از نیروها - شی که از سابق نسبت به شوروی موضع سا نتردا شدند) به دام موضع - گیری سا نتریبستی نسبت به رویزیونیسم روسی افتاده و نغمه های زدنشوری "سوسیال امپریالیسم" بتدریج سا زشد.

این طیف نا همگیر خود را ای سطوح مختلف بوده و در بر غوره به رویزیونیسم روسی در درجات مختلفی از نا همگیری و تزلزل قرار داده که آنرا به رویزیونیسم ضدیکتریا دورتر میسازد، ولی

آنچه که برای تمام ما در این طیف ناپهنگم‌ریکسان است زیر سؤال
 بردن احیای سرمایه‌داری در شوروی در عین به اصطلاح قبول
 وجود نوعی رویزونیسم در حزب حاکم شوروی می‌باشد. این طیف
 راجع به اینکه این رویزونیسم تا چه حد در حزب حاکم غلبه کرده و تا
 چه حد سیاستهای دولتی شوروی را تحت تاثیر خود قرار داده است
 داستان نیستند. گروهی مانند "راه کارگر" دولت شوروی را یک
 دولت "سوسیالیستی" دانسته و فقط در حزب حاکم بر آن صحبت از
 گرایشهای رویزونیستی میکنند و برخی نیروهای دیگر از موضع
 آگوستی سیسم علیه قبول حاکمیت رویزونیسم در حزب شوروی،
 احیا و غلبه سرمایه‌داری را در جا مع شوروی مورد نفی و تردید
 قرار میدهند و... ولی هنگامی که برای نکتهدست نظر دارند که
 ساله احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی "افسانه" بوده و بسا
 حداقل امری است که باید مورد تحقیق قرار گرفته و موضع گیری
 نسبت به آن موقوف به شناخت از این ساخت و تحلیلی علمی در
 میان آن کرده. البته اینکه ساله تحقیق و "ارزیابی علمی" تماماً
 یک پوشش کاذب بوده و تمام این گروهها بنوعی راجع به ساخت
 اقتضای حاکم شوروی اظهار نظر کرده و خیلی قبل از اینکه
 نتایج تحقیقاتشان معلوم گردد ساخت شوروی را یکی سوسیالیستی
 یا "اخلاکهای بوروکراتیک" (راه کارگر) یا حاکمیت دولتی
 استثنای و ساختی ناشناخته؟ و یا ساختی در حال احیای
 سرمایه‌داری و مانند آن میدانند، نکته ای است که در آینده به آن
 خواهیم پرداخت. ولی موضوعی که بفرموده از لحاظ متدولوژیکی
 در بر خورد به ساله سوسیالیسم شوروی حائز اهمیت است
 فراوان است و از جانب این دوستان ناپهنگم‌ریکسیم‌دا من
 زده میشود. آنستکه ساله تئوری، "سوسیالیسم شوروی" یک
 ساله آکادمیک و تحقیقی است، و باید تا وقت روشن شدن نتایج
 این تحقیق که عطف علمی "ما را سیراب کند، را شناخت موضوع
 صحیح نسبت به آن صرف نظر کرد. بعبارت دیگر در بر خورد به ساله

توسحال امیریا لیمم" باید از لحاظ معرفتی - آکادمیک به طرح موضوع وارد شوند از یک زاویه ایدئولوژیک - طبقاتی، بنابراین اظهارات کسبه بسیار هم ظاهر علمی داشته و از عشق بی پایان به "کار علمی" سرشار است، مارکسیست - لنینیستها باید تا هنگام روشن شدن کامل تحقیقات علمی را جمع به جز "جز" ساعت استمادی شوروی، از اتخاذ موضع نسبت به بزرگترین قطب رویز بوشیسم جهانی مرفنظر کرده و موجودیت آنرا نادیده نگینژندند.

۲- آیا راد احمیای سرمایه داری در شوروی نتیجه یک کشف جدید علمی است؟

قبل از اینکه به این ادعای دوستان شاهگیر مارکسیسم بپردازیم و متدو - لوزی خود را در بر خورده به مسئله توسحال امیریا لیمم روشن نمائیم، لازمست که متدو لوزی خود را در بر خورده خود این جریان (یعنی جریانیکه احمیای سرمایه داری در شوروی را زیر سوال میبرد) بعنوان یک جریان سیاسی - ایدئولوژیک بیان داریم، سؤال این است: آیا ظهور جنبش ابطالی در چین جریانیکه در چند ساله اخیر در جنبش کمونیستی ایران نتیجه یک کشف جدید علمی توسط رفقای راه کارگر، چریکهای فدائی خلق و امثال آنست یا اینکه بر مکن ظهور این جریان علل علمی طبقاتی - عسود را داشته و همانطور که در صفحات پیشین ذکر شد، ناشی از عملکرد یک رشته عوامل عینی و ذهنی بوده است. آیا مسئله به اصطلاح - ضرورت تحقیق راجع به ساخت اقتصاد شوروی تا زگی داشت که ناگهان جریان ناشی چون "راه کارگر" و چریکهای فدائی به آن پی بردند؟ مگر "حزب توده" مدتها قبل از آن جزوه "افسانه توسحال - امیریا لیمم" و "ما بوشیسم و با زنا ب آن در ایران" را منتشر نکرده بود، پس چو اتمایل به تحقیق راجع به ساخت اقتصاد شوروی از همان موقع در جنبش بالانگرفت؟ آیا مسئله به این صورت است که چیزی نامکشف و پنهان بود و ناگهان آقایان محققین و دانشمندان به آن پی برده و آنرا کشف کرده اند؟

هرگز، یک ما رکسپت به این ترتیب به مسائل برخورد نمی کنند، و نقطه عزیمت خود را تحلیل ایدئولوژیک - طبقاتی جریانات سیاسی قرار می دهد. روحیای سرمایه داری در شوروی مطلقاً نیست که تا زگی داشته باشد و مالیات دراز است که از طریق زرادخانه ایدئولوژیک رویزیونیستهای روسی مادمی شود، ایجاد یک جریان سیاسی - طبقاتی حول رد تزوسیال امپریالیسم قبل از آنکه ناشی از مسائل معرفتی باشد، ناشی از تزلزل عناصر و گرایشهای مشخص روشنفکران خرده بورژوازی درون جنبش کمونیستی ایران در برخورد به رویزیونیسم و بورژوازی است.

زیر سؤال رفتن بسیاری از مآله های ایدئولوژیک و با فلسفی ما رکسپت تحت عنوان "کشفیات جدید علمی" و "تحقیقات لازم در آینده" مطلقاً نیست که در جنبش کمونیستی جهانی بی سابقه باشد. با رها چتین پیش آمده که یک جریان مشخصی طبقاتی بسا استفاده از یک "بحران علمی" و در متن یک بحران ایدئولوژیک طبقاتی، متزلزلات طبقاتی و گرایشهای بورژوازی خود را تحت عنوان "تحقیق علمی" و "تک فلسفی" قالب کرده و کوشیده است تا با تجدید نظر در معانی علمی ما رکسپت انحراف یا تزلزل خود را در مبارزه طبقاتی بپوشاند. نمونه روشن این امر را میتوان در جریان "بحران در فیزیک جدید" در اوایل قرن بیستم و تا شهر آن در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه همزمان با بازگشت و غلبه ضد انقلاب در سال ۱۹۰۸ جستجو نمود. در اوایل قرن بیستم کشفیات جدیدی در فیزیک بخصوص توسط انیشتین صورت گرفت که برخی از پنداشتهای علم رایج زمان را زیر سؤال برد از جمله این سئوالات یکی هم روابط علی و رابطه علت و معلول بود که در فیزیک کوانتوم مطرح شد. با استفاده از این کشفیات جدید، دانشمندان بورژوازی دست به تعمیم نتایج فلسفی این سئوالات در زمینه فلسفه زده و بدین طریق رفیقان نیمه راه ما رکسپم را سر آن داشتند که بجای مآله ایسم، امپریوکریتیسیسم و بجای ما رکسپم

ما خیم را بپذیرند. روبروی بنیم بر نشانی که تازه در اروپا
 گرفته بود با استفاده از این "سئوالات فلسفی" ما تنها لیسم
 دیالکتیک را انکار کرده و بجای آن پوزیتیویسم را نشان دادیم.
 جریان هنوز در جنبش کارگری روسیه تا شیرچندانی نگذاشته بود،
 زیرا روسیه دوران یک انقلاب بزرگ را می گذراند و زمینش
 اجتماعی برای پروژاها و انحرافات آماده نبود (۱۹۰۷-۱۹۰۵).
 ولی به محض اینکه ضد انقلاب توانست مجدداً بر اوضاع مسلط
 گردد و کودتای سوم ژوئن ۱۹۰۷ استولیهین و ارتجاع
 استولیهینی را غالب کرد، زمینه اجتماعی برای اثبات
 سئوالات فلسفی و علمی "در روسیه نیز پدیدار گشت. رفیقان نیمه
 راه پرولتاریا که از سخت شدن اوضاع جا زده بودند شروع به شریک
 سنگرمارزه کرده و جریان "انحلال طلبی" را بوجود آوردند.
 انحلال طلبیان اعلام کردند که همونی پرولتاریا برای انقلاب ضروری
 نیست و پرولتاریا باید صورت یک حزب علنی درآمده و بصورتیک
 اپوزیسیون کارگری در مبارزات "قانونی" شرکت کند. لنین
 انحلال طلبیان را حزب کارگری استولیهینی نامید و جریسیسان
 انحلال طلبی را از لحاظ طبقاتی اتحادی را پورتونیستیست
 کارگری با لیبرالیسم ضد انقلابی کا دتی خواند. در مقابل
 انحلال طلبیان، آتزوئیستها با انحلال طلبیان و ارونه قرار دادند
 که هرگونه استفاده از امکانات علنی مبارزه بخصوص تریبون دوما
 زانفی میکردند و خواستار مرید شدن حزب پرولتاریا از توده ها
 و طبقه بودند. برخی از انحلال طلبیان علیرغم اینکه خود را
 مارکسیست می خواندند ولی از لحاظ فلسفی به رد ما تنها لیسم
 دیالکتیک پرداخته و امپریوکریتیسیسم را جایگزین آن کردند
 و آتزوئیستها حتی از اینهم فراتر رفته و گوشه اند مذهب را با
 مارکسیسم آشتی دهند. لحظات خطیری در مقابل جنبش پرولتاری
 روسیه قرار رسیده بود. با ما این ترنزلات روشنگری سورژواشی

مبارزه میشد و این رویزیونیسم جدید چه در فلسفه و چه در سیاست
طرز دمی گردید .

لنین به منظور طرد این رویزیونیسم فلسفی ، کار فلسفیسم
فلسفی خود را بنام " ماتریالیسم و مبرهنگری بیسیسم " شروع کرده
آن را در ۱۹۰۸ به چاپ رسانید . این کتاب با بد نشان مبدأ دگمه
اکتشافات جدید علمی نه تنها نافی ماتریالیسم نیست بلکه
تاکیدی بر آن است . روشی که لنین در برخورد به مابقیتهای
انحلال طلبان راست و " چپ " اتخاذ کرد برای ما بسیار آموزنده
است . او هرگز از یک زاویه معرفتی و آکا دمیک به ظهور بدیده
ما غیبم و انحلال طلبی برخورد نمیگرد ، بلکه آنرا نتیجه یک جریان
طبقاتی میداند :

" در دوره انقلاب بورژوازی ، حزب پرولتاریا ناگزیر بر اوضاع
همسفری یعنی خرده بورژوازی می باشد . کسانی که همیشه تنها
برای مدتی کوتاه به پرولتاریا می پیوندند ، کسانی که
کمترین توانایی را در درک ثنوری و تاکتیکیهای پرولتاریا
کسانی که کمترین توانایی را در حفظ خود از تلافی و
بیشترین تمایل را به رساندن اپورتونیسم تا به حد
افراط دارند . پراکندگی آغاز شده و توده روشنفکران
منشویک ، نویسندگان منشویک طبقاتی " لبرال " شده اند ."
روشنفکران از حزب کنار گرفته اند ."

(مقاله انحلال و انحلال طلبی ۱۹۰۹)

زمانیکه این جریان انحلال طلب ماضی فلسفی مارکسیسم
را زیر سؤال میبرد و تحت بهانه کشفیات جدید در فیزیک ، تمدن
دارد که ماتریالیسم دیا لکتیک را انکار نماید ، لنین با بد آ
چگونه برخورد کند ؟ آنها با بدیهه شیوه ایده آلیستی ، ظهور جریان
فوق رئالیستی از یک معرزه جدید علمی بخوانند اینک بر عکس به
شیوه ماتریالیستی در پشت دعوی مکانیک فلسفی و حریاسات
سراسری تا شهاب مبارزه طبقات را میبیند ؟ لنین شیوه مابقیتهای

را برگزید، چنانچه خود در بخش آخر کتاب "ما تریا لیم" امپریوکریتیسیسم" می نویسد:

"در پشت مکتب‌گراشی شناختن امپریوکریتیسیسم آدم‌ها بسته بتوانند مبارزه احزاب در فلسفه را ببینند. مبارزه‌ای که هر تحلیل نهایی، تمایلات و ایدئولوژی طبقات آتشی نامیبر هر جامعه مدون را منعکس می نماید"

بنابراین، حرکت از یک موضع طبقاتی در تحلیل مسائل جدید، پدیده‌های اجتماعی، نه فقط در برخورد به جریان‌ات انحرافی به کار می آید، بلکه همچنین در برخورد به پدیده‌های ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم و جریان‌ات اصولی نیز باید مورد استفاده قرار گیرد. مسلماً نمود مارکس و انگلس مرتدوین علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا نقش موشی را ایفا نمود، ولی مارکسیسم در درجه اول خود معمول یک جریان تاریخی - طبقاتی بود که تک‌انده‌های آیدئولوژی از مبارزه طبقاتی پرولتاریا را نشان می دهد. آری "مادامک افراد فرانگیرند که در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی، اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند، در سیاست همواره تریا لیمی سفیها نه فریب و خودفریبی بوده و خواهد بود."

لنین: (به منبع و سه جز مارکسیسم)

پداین ترتیب، آن جریان متزلزل و در حال نوسانی که در سال ۵۷ تحت نام "رد" تئوری سوسیال امپریالیسم روسیه در جنبش کمونیستی ایران ظاهر شد، به معمول یک کشف جدید علمی (به اصطلاح تئوری عدم اجتنای سرمایه‌داری در شوروی) بلکه هرگز خود یک جریان طبقاتی بود که تحت آیین پوشش (یعنی کشف جدید) نزولات ایدئولوژیک عناصر خرده بورژوازی جنبش کمونیستی را که از فریه روبریونیسیم به جانی گنج شده و برای فرار از آن به روبریونیسیم روسی پناه برده بودند، نشان می دهد. برای روشنتر شدن بیشتر مسئله، میتوان مثلاً سررشد و تکامل یکی از این

جرمانات فوق را در طول دوتا سه سال گذشته در نظر گرفت :

آن رشته تزلزلات صمبق ایدئولوژیک - سیاسی که از زمان چریکهای فدائی خلق را از رسالات همزن هزنی (که رسماً در سال ۵۶ توسط رهبری جدید این سازمان بعنوان پایه تئوری و تاکتیک خود برگزیده شد) به کار ۵۹ (در سال ۵۹) می کشاند، بدون شک نمی تواند از لحاظ تحلیل طبقاتی میان گرایش روشنفکران ناپسگیر به سمت بورژوازی که عاقبت در طی یک پروسه به تنها بست تکامل خود رسیده و گامی به بورژوازی می پیوندد (فدائیسبان اکثریت) بنا شد. این گرایش به سمت بورژوازی، طبقاً در پروسه تئوریزه کردن سمت گیری طبقاتی خود مجبور بود از محمل‌های تئوریک توجهیات ایدئولوژیک و خلاصه شمارها و تاکتیکهای که سمت گیری طبقاتی او را به نمایش می گذارد، استفاده میکرد :

شمار "نبرد با دیکتاتوری" (۵۶) ، "حاکمیت خلق" (۵۷) ، "رد تز سوسیال امپریالیسم" (بهار ۵۸) ، "خرده بورژوازی - کمونیسم - فدا امپریالیست" (زمستان ۵۸) ، "دفاع از اردوگاه سوسیالیستی کوروی و ... " (زمستان ۵۸) و خلاصه یک مجموعه گام از نقطه نظرات سیاسی - ایدئولوژیک رویزیونیستی در کار ۵۹ نمایش دهنده سیر و مراحل رشد یک گرایش متزلزل خرده بورژوازی نسبت به بورژوازی و رویزیونیسم هستند که عاقبت به درجه سختگی خود رسیده و گامی به بورژوازی می پیوندد. رد تز سوسیال امپریالیسم در پروسه رشد این گرایش، فقط میتواند بمنحوان حلقه‌ای از متمم گرایشات رویزیونیستی درون سازمان چریکهای فدائی خلق و بعنوان نشانه تسریع این گرایش و یا زشدن مرحله‌ای جدید از متمم این انحراف، انگاشته شود. همین موضوع را میتوان با کم و بیش تفاهت و تها بی در مورد جرمانات دیگر چون "راه کارگر" و "زمندگان" نیز مشاهده کرد. پیوند "رد تز سوسیال امپریالیسم با یک مجموعه دیگر از نقطه نظرات و تئوریه‌ها و گرایش‌های رویزیونیستی در این گروهها، به ما نشان میدهد که نه فقط

این گرایش‌های طبقاتی مجبور هستند که برای نشوریزه‌گسردن سمت گمربه‌های طبقاتی خود دست‌بدا مان این کشف "جدید علمی" و آن "نشوری" بدیع بزنند، بلکه حتی وقتی تبدیل به جریا نسات کامل روی بویولستی شدند نیز عا فرزند بقول لنین! اگر منافس طبقاتی شان اقتضا کند حتی کفایای بدیهه هندسی را نیز ا نکار نمایند طبیعی است که فقط یک ساد ه لوح یا یک مفروض می‌تواند در پیشست "انکار قضا یای بدیهه هندسی" بجای منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی، فقط یک "لغزش علمی" را به بیند!

۳- در برخورد به مسئله احیای سرمایه‌داری در شوروی

از چه اسلوبی باید استفاده کرد؟

ردکنندگان و اجمعیت علمی "احیا" سرمایه‌داری در شوروی قبل از اینکه برای اینکار متوسل به استدالات نشوریک و حقایق مستدل شوند، از اسلوب خاصی برای برخورد به ساله استفاده میکنند که شخص جستجوگر! از قبل "خلع سلاح" میشوند. این اسلوب بدینسن صورت خود را "مستدل" میکنند که اولابرای بررسی ساخت اقتصادی شوروی، آمار و ارقام (بجز آمارهای دولت شوروی) موجود نیستند! آن مقدار ارقام و آمار و نظمیلهای آمار ی هم که نشاندهنده واقعیات احیای سرمایه‌داری در شوروی است ساخته بورژوازی، غرب و راهبوی اروپای آزاد است. ثالثا و در نتیجه نمیتوان نسبت به این بدیده حکم قطعی داد و باید منتظر تطبیقات جدید علمی شد. نتیجه عملی که از این اسلوب عا بد میشود آنستکه شخص در بهترین حالت (یعنی اگر شوروی را موصیالستی نداند) باید موجودیست شوروی را از مجموعه مفادلات ایدئولوژیک (رابطه‌اش با جنسش پس المللی کمونیستی) و سیاسی (رابطه‌اش با اوضاع سیاسی جهانی) جهانی خارج سازد و نسبت به آن یک حوص میخرمانده

اتفاقات نماید. این همان بروزخی است که از لحاظ ذهنی مساعدترین زمینه را بتهریج برای پذیرش تزه‌های روبریونیستی و طبع سلاح کامل در مقابل روبریونیم فراهم می‌آورد و شخص را از یک موضع خنثی به یک موضع جانبدارانه می‌کشانند. این اسلوب تفکر درست به آن می‌ماند که شخصی به دلایل مختلف از اتفاقا موضع جانبدارانه (له یا علیه) نسبت به هیأت حاکمه خودداری کند. توجه به این امر از لحاظ ذهنی هر چه باشد، از لحاظ واقعیت عینی و مبارزاتی همیشه یک چیز است: مدام اتفاقا موضع علمی علیه هیأت حاکمه و پالان آن که آنهم نهایتا در اکثر فریب به اتفاق موارد بدنبال هیئات حاکمه، فتن منجر می‌گردد.

اما برای نفی "اسلوب" فوق‌الذکر، درست نیست که از نتایج علمی آن شروع کنیم، بلکه لازم است که خود این اسلوب را مورد نقد قرار دهیم. "شکاکیت علمی" یا به عبارت صحیح‌تر "متدانتقاد" در برخورد به مسائل شیوه‌ای بوده که مارکس و دیگر بزرگان مارکسیسم از آن استفاده می‌کردند. این شیوه هم با درک دگما تیک که فاشلند منصرفاتی است و هم با درک سوفیستی که فاشل به وجود قوه عین عینی در حرکت پدیده‌ها نسبت مرزبندی داشت. در مورد اخیر، شکاکیت علمی مارکس دقیقا از این لحاظ با شکاکیت سوفیستی ما هیأت تفاوت داشت که اولی برای هستی فاشل به وجود قوا نیست عینی و روابط درونی بود، و ثانی این قوانین را قابل شناخت میدانست. "اسلوب" فوق‌الذکر برای شکاکیت سوفیستی استوار است. این شکاکیت فقط منحصر به این نیست که تمام واقعیات اقتصادی و سیاسی موجود را به جا سه شوری پس از اسئالین را تحت عنوان جملیات بورژوازی غرب مورد شک قرار می‌دهد، بلکه از این وجه ترا این شک‌گرایی خود را به یک تشویری و اسلوب کلاسیک پوزیتیویستی در برخورد به واقعیت شوری محسوب می‌گردد. پوزیتیویسم اولادعای بیطرفی بین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دارد. ثانیاً کار فلسفه "علمی" خود را محدود به توصیف فاکت‌ها از

طریق اندازه گیری های علمی میدانند و تحلیل از روابط درونی و قانونمندانه پدیده ها، در نتیجه پوزیتیویسم علمی غم اینگونه ظاهر عالم پندارند و "علمی" داروسبیا را از با روارقا و مواضعیتهای زنده دم میزند ولی در باطن چون قائل به تجزیه و تحلیل از آن روابط درونی که جلوه های پدیده ها از آن قانونمندیهایی است میباشند نیست، گامقاده علمی است، پوزیتیویسم از لحاظ خواستگاه اجتماعی خود نیز همین منافع بورژوازی ارتجاعی است که از یک طرف به علوم احتیاج دارد چون برای تولید مورد نیاز است و لکن از طرف دیگر با تجزیه و تحلیل علمی و قانونمندانه که بمنسوان نتایج علمی با پداز دستاوردهای این علوم احتیاج کرده، مخالف است؛ چرا که این نتایج مخالف اهمیت بویغ سرما پداری است و ما بهت است شما رگرا نه و زوبه احتفارا نشان میدهد، پوزیتیویسم همیشه یکی از تغیورهای فلسفی روبرویونیتهای، یعنی ایدئولوژیهای بورژوا امپریالیستی نیز بوده است، (چنانچه لنین در مقاله ما رکیسم و روبرویونیسم، در مورد برنشاستن از همین معنا استفاده میکند).

"ردکنندگان واقعیت علمی احبای سرما پداری در شوروی اولاً، فاکتهای بی چون و چرای را که بخشی از جنبش کمونیستی جهانی در طول مدتی بیش از یک ربع قرن، از ظهور و غرورش میم، به اینطرف در مورد واقعیت پروسه احبای تدریجی سرما پداری در شوروی گردآوری نموده و با تحلیل علمی آنرا به حقایق بدیهی تبدیل ساخته است تا یک "انگ" بی اعتبار میسازند تا نیا، به شیوه پوزیتیویستی جنبش کمونیستی را از اینگونه مخا ادا از توصیف ساده این واقعیات فرار گرفته و به تحلیل بیشتر و همه جانبه تر از روابط و لوازمین درونی این آماروارقا میرسد، باز میدانند، درست است که برای تحلیل از لوازمین درونی ابتدا نیاز به فاکتهای متنوع از اوضاع یک پدیده میباشد، ولی وقتی که واقعیات در حدی وجود دارند که بتوان اساسی ترین خطوط

قانونمندی یک پدیده را نشان داد، نباید از تحلیل این روابط
 اساسی به بیانه کمبود ما و ارقام بیشتر سرما زد. اساسی
 واقعیات آمار و به تبع آن مجموعه تحلیلیها و متون متخده علمی
 که راجع به جامعه شوروی در سطح جنبش کمونیستی بین المللی
 تهیه شده اند، برای ما اساسی ترین خطوط و اقصیت جامعه و دولت
 شوروی را روشن میسازد. اگر چه نمیتواند شما موپزه گیهای این
 پدیده را کاملاً توضیح دهد. این تحلیلیها بنا نشان میدهد که جامعه
 شوروی یک جامعه سرما به داری و دولت آن یک دولت سوزووا -
 امپریالیستی است. ولی این تحلیلها هنوز قاعدتاً در نشده است بطور
 جامع شما موپزه گیهای سرما به داری انحصاری دولتی را در آنجا
 توضیح دهد. اسلوب پوزیتیویستی فوق، میخواهد رابطه میسبان
 واقعیات و قوانین درونی پدیده شوروی را به بیانه کمبود ما و
 ارقام ما را هم بگسلد و اجازه ندهد که پژوهشگران همین آمار و ارقام
 قابل دسترسی به نتیجه گیریهای علمی نایل آید. اسلوب
 پوزیتیویستی فوق فقط به تنگ گرای و اتفا ذموضع "بیطرفانه"
 نسبت به اتماء شوروی منتهی نمیشود، بلکه از طرف دیگر میتواند
 درکاتی که مخالف بیطرفی و طالب یک موضوعی علمی نسبت به شوروی
 هستند، این تمایل را تحمیل کند که در برخورد به ساله سوپال -
 امپریالیسم به یک عکس العمل آکا دمیستی افتاده و بورسی مربوط
 به واقعیت شوروی را از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه خود جدا
 سازد. این درست است که با پد برای اتفا ذموضع نسبت به رژیم
 کمونی شوروی از یک حداقل با به تحلیل علمی برخورداری بود این
 درست است که نمیتوان به تحلیل طبقاتی نسبت به جریا نسبت
 سیاسی دست زد مگر اینکه قبل از آن حداقل با به علمی برای این
 تحلیل طبقاتی موجود باشد، ولی در همین حال نباید فراموش کرد
 که کار علمی ما همیشه با پد در خدمت مبارزه طبقاتی قرار گرفته و به
 آن خدمت کند، نه اینکه خود هدف باشد.

در جریا ن رشد مبارزه طبقاتی و ما اتکا به یک کار علمی پیگیر

و توفیق ناپذیر بخدیرج جوانب مختلف یک پدیده اجتماعی نیز از لحاظ علمی روشن میشود. درگی که ما رکن در "مانیفست کمونیستی" در سال ۱۸۴۷ از ما هیت جا معه سرما به داری را ارائه میدهد اگرچه در کلی ترین فائونمندیهای خود با درگی که در سالهای بعد در کتاب "سرمانه" از جا معه سرما به داری عرضه میکند، واحد میبا دولی مطمئناً مفوضی بسیار خام تر را ارائه میدهد. منتها این کمی همقازا درگ از ما کنیم سرما به داری هیچگاه با هت آن نشد که ما رکن وانگلس از مبارزه طبقاتی جاری در سطح جا معه چشم پوشیده و اوقات خود را فقط صرف کار عملی نمایند.

برای جنبش کمونیستی ایران فقط این کافی است که هر زمان فعلی یک برداشت حداقل از ما هیت جا معه شوروی داشته باشد (که دارد) و این حداقل پایه علمی را در خدمت مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه طبقاتی علیه زویزیونسم و بورژوازی قرار دهد. برای کمیته ظهور جریان انحرافی (و هکننده هر دو سال امپریالیسم) را در درجه اول از لحاظ طبقاتی توضیح میدهد و آنرا نشانه تزلزل فنا مرنا پیگیره رون جنبش بخران زده کمونیستی، نسبت به رویزیونسم و بورژوازی میدانندونه ناشی از یک کشف جدید علمی توسط "راه کارگر" و... برای کمیته فریبر خورده به مسئله سوسیال امپریالیسم از یک متدهیا لکتیکی و تئوروی ما تریا لیستی پیروی میکنندونه از یک شیوه پیوزیشیونستی، برای چنین کسی (جریان) غرول شدن در تحقیقات علمی جامع الاطراف حوز واقعت جا معه شوروی در شرایط حاضر به مفهوم افتادن به دام رویزیونسمتها و غلغ ملاح شدن در مقابل آنها هم ایدئولوژیکی آنهاست. با بد نیست خود با ترا گرفتن یک حداقل مبانی تئوریک این تزمانه کمیتی به آن منتقدند. و سپس آنرا در میان توده ها تبلیغ نمایند. توده ها در جریان تجربه روزمره خود و همراه با پرورش روحیه ضد رویزیونستی و سوسیال امپریالیستی واقعت استنما رگرا نه و امپریالیستی شوروی را جویسی درگ

کرده و هیچ احتیاجی به کتب و رسالات علمی آقا با ن آکا دینیها ندارند.

نکته دیگری که باید از لحاظ متدولوژیک روی آن تکیه کرد آنستکه برای مطالعه چگونگی احیای سرمایه‌داری در شوروی همیشه لازم است که ابتدا و مقدمتا درک خود را از مقوله رویز یونینسم و بطور کلی ارتداد ایدئولوژیک از ایدئولوژی پرولتاریا روشن و مشخص سازیم. چرا که دقیقاً این پیرو شده و غلبه ایدئولوژی بورژوازی درون حزب حاکم‌ورا هیراتعا دشواری است که به پیرو شده و غلبه مناسبات سرمایه‌داری در جامعه شوروی منتهی میگردد. کسیکه درک درستی از رویز یونینسم و مارکسیسم نداشته باشد، کسیکه رویز یونینسم را ایدئولوژی خرده‌بورژوازی بپسای ما فوق طبقاتی بیانگارد، طبیعی است که نمیتواند درک درستی از چگونگی پیرو شده احیای سرمایه‌داری در شوروی داشته باشد. پس درست برعکس آنچه که "ردکنندگان" مدعی هستند برای درک از مناسبات حاکم در شوروی قبیل از همه به‌جدا اول آمار اقتصادی و منحنی‌های اندازه‌گیری احتیاج نیست، بلکه مقدم بر همه بود درک مارکستی از رویز یونینسم و ایدئولوژی پرولتاریا ضرورت دارد. البته واضح است که برای اثبات احیای مناسبات سرمایه‌داری در شوروی، فقط صرف اثبات رویز یونینست بودن حزب حاکم شوروی کافی نیست و باید از واقعیت‌های اقتصادی نیز سخن گفته در غیر اینصورت، در مقابل انحراف قبلی که در غلطیدن به پیسک اطلوب شک گزاشی سوفیستی بود، به انحراف دگما تبستی مقسوط خواهیم کرد، یعنی لااستنحاجات خود را تنها از دگمهای متئوریک بودن سوجه به واقعیتها استخراج میکنیم. این انحرافی است که خود بزرگترین عدمت‌ها را به "ردکنندگان" مسکند. آری، واقعیت سوسپال - امبرالسمیک رابطه لاسفک با واقعیت روسیونینسم دارد و ایندوار یکدیگر عداشی با دسر نمیشند (و به همین دلیل هم سواره علمه روسیونینسم از سواره علمه سوسپال امبرالسم جدا

نیت اولی در عین حال این هر دو واقعیت‌های منطقی را تشکیل
میدهند که اثبات هر یک احتیاج به استدلال خاص خود دارد.

۴-۲ "رد" کنندگان چه میگویند؟ و ما را کیسیم - نینیم چه میگوید؟

امپریالیست‌ها و بورژوازی غرب و تمام نوگران شیفته گنجی
آزاد و "مکراسی غرب" و هم چنین تمام ایدئولوگهای "راه سوم"
و پیشروین ایده‌های ناسیونالیستی، مذهبی و نژادپرستانه
میگوشتند تا چهره سوسیالیسم را لکه‌دار کرده و آنرا وارونه جلوه
دهند. از هنگام تأسیس اولین دولت سوسیالیستی توسط لنین
تا ظهور غروشوف در شوروی، تبلیغات بیشترمانه حول "استبداد شرقی"
"دیکتاتوری فزونی و وحشی" از سوی دشمنان سوسیالیسم در
مشرق می‌شد. با سربرآوردن غروشوف و همپایان او حول گشایش شخصیت و
بالاتر احیای کامل سرمایه‌داری در شوروی، امپریالیست‌های
غربی و ایدئولوگهای "راه سوم" جانی تازه گرفتند و شکست
سوسیالیسم را در شوروی بعنوان شکست "محتوم" و "ناگزیر"
سیمت سوسیالیستی در سراسر جهان جلوه دادند. آنها حتی لفظ
"سوسیال امپریالیسم" را نیز بیشترمانه بکار گرفتند تا چنین
و نمونه‌ها زندگی‌گویی‌ان نه فقط "سوسیالیسم" در گفتار و غروشوف
است که در عمل امپریالیسم می‌باشد بلکه با هیت هر سوسیالیسمی
و از جمله سوسیالیسم لنین و استالین نیز سرنوشتی بجای آن
نخواهند داشت و سرشتی بیگانه با "سوسیالیسم" غروشوفی دارند.

از این تبلیغات امپریالیستی حول به اصطلاح "سوسیال -
امپریالیسم" که بگذریم، نوبت به درک‌های انحرافی
(اپورتونیستی یا روس‌زبونیستی) از استالین اقتصادی
- اجتماعی شوروی می‌رسد که "رد کنندگان" از مجموعه شورپ‌های

ورثکستگان استفاده می کنند. درکهای انحرافی از ساختار
اقتصادی - سیاسی اتحاد شوروی نمی تواند از دو حال خارج
باشد، یا تروتسکیستی است و یا رویزیونیستی. منتها این دو
شکل گماهی با یکدیگر ترکیب شده و با گماهی خودبده اشکال مختلفی
درمی آیند و به این ترتیب درکهای مختلفی از برخورد به مسئله
را نمایش میدهند. این اشکال مختلف را تا آن حد که در جنبش
کارگری ایران طرح شده میتوان بشرح زیر تقسیم بندی کرد:

۱) دیدگاه رویزیونیستی و تروتسکیستی "سرما به داری دولتی"

بنابر این بزرگوار همان ابتدای تاسیس اتحاد شوروی
حداقل از زمان امتالین آنچه که در شوروی شکل گرفته است
دیکتا توری پرولتاریا و ساختار سوسیالیسم، بلکه برعکس
دیکتا توری عده ای بوروکرات و حاکمیت سرما به داری دولتی
بوده است. همان کیننده این تز قیل از ترشکی، کاشوتسکی بود.
ترشکی نیز برای مدتی این عقیده را داشت، ولی بعداً عقیده
خود را تغییر داده و در عین قبول حاکمیت بوروکراسی پرشوروی
اقتاداً ترا سوسیالیستی ارزیابی کرد. این عقیده در ایملتران
نوسط تیموشینتسهای وطنی یعنی "نیروی سوم" خلیل ملکسی
پراکنده شد و آخرین نتایج بین المللی آنرا میتوان در آثار
امبرپروف سورفرانسوی شارل بتلها پم پیدا کرد، کسیکه از
ترشکیم شروع کرد و پس از مدتها سرگردانی با لاف به همسان
نقطه عزیمت خود را زگشت نمود.

۲) دیدگاه تروتسکیستی "بوروکراسی"

این نزمعتقد است که قدرت سیاسی حاکم پر شوروی در دست
بیک عده "بوروکرات" انگلی است، که در عین حاکمیت بر ما شین
دولتی، هنوز نتوانسته اند دیکتا توری پرولتاریا و مناسبات
ثولیدی سوسیالیستی را ساقط کنند. آنها فقط "خلال" هاشی
در اقتصاد دوسب است موجود آورده اند. منشا طبقاتی آنها بوروکراسی
است! ترشکی این حکومت را یک حکومت "کاستی" و "ترمیدوری"

یعنی بنا بر این - میدانست و معتقد بود که باید در این کشورها انقلاب سیاسی "فدپور و گراتیک" صورت گیرد، چرا که هدف آن برانداختن مناسبات تولیدی حاکم یعنی روابط سوسیالیستی نیست. ترشحات این افکار را امروزه در ایران می توان در تریه های "راه کارگر" یافت. آنها ایدئولوژی این بوروکراتها را کسه تروتسکی "استالینسیم" می نامید، روبریزونیم می خوانند ولی کماکان ساخت اقتصادی را سوسیالیستی ارزیابی می کنند.

۳- دیدگاه نشو و نو تکمیلی "دولت استشاری"

بنا بر این تز که اول بار توسط پل شوپزی و دیگر نوپیندگان حول وحوش نشریه امریکائی ماهانه Monthly Review (ارائه شده، مدلل بر اینست که گویا دولتی که ز شوروی حاکم است، یک دولت استشاری و فذخلق است، ولی اینکه ساختمان اقتصادی آن دارای چه ماهیتی باشد، معلوم نیست. این تز عملیات را لیسیم تاریخی مارکس را که بنا بر آن آخرین مرحله تاریخی فسیله از سوسیالیسم، رژیم سرمایه داری است زیرا سئوال برده و به اسم "اکتشاف جدید علمی" ترا جا میزنند. این تز میتواند بصورت "دولت استشاری" بیان می شود (ما زهان وحدت کمونیستی) و بنا بصورت "سوسیال امپریالیسم سیاسی" (رزمندگان)، بهر حال در هر دو صورت ماهیت سرمایه داری رژیم شوروی انکار می گردد.

۳- دیدگاه روبریزونیم - تروتسکیستی "دولت انحرافی" میدانیم که از هنگام روی کار آمدن دارودسته روبریزونیمت غروشف تا امیای کامل روابط سرمایه داری در اقتصادات شوروی در دهه ۶۰ مدتی طول کشید و طبعاً در طی این مدت قدرت سیاسی حاکم در شوروی که یک قدرت بورژوازی روبریزونیمت بود هنوز نتوانسته بود روابط تولیدی مطلوب مورد نظر خود را بر جامعه مستقر کرده و مناسبات تولیدی سرمایه داری را بحای مناسبات سوسیالیستی حاکم سازد. فقط پس از طی این سن پروسه است که میتوان از پروسه قطعی مورژوازی موخاسته، حاکمیت در اقتصاد سرمایه داری بحای اقتصاد سوسیالیستی بدست نمود، کما این پروسه

الته طی شد. اکنون کسانی پیدا شده اند که کماکان این پروژه را - بعد از گذشت یک ربع قرن از شروع قطعی آن - هنوز با بیان نیافتنه تلقی کرده و دولت شوروی را فقط یک "دولت انحرافی" و حزب آن را فقط یک "حزب انحرافی" میخوانند و اقتصاد آنرا کماکان سوسیالیستی می شمارند و هنوز امید به تفادهای درونی حزب حاکم و به اصطلاح گرایشهای پرولتاری درون آن بسته اند که "منحرفین" را کنار بگذارد. و با همه راهها و مراط منتفیم هداست سازد. نمونه های تاشینس را بسن نیز از آنکه هم به دیدگاه های ترولتکیتی دولت بنسپارتی و هم به دیدگاه های رولتکیتی سبزلال میتوان گفتکا مل با هم میتوان در تفکرات راه کنار گرفت "رزمینسندگان" و... بافت.

۵- دیدگاه رولتکیتی "دولت تمام

خلقی "وتز" اغلال

این تز که از سوی خروشچفس به تفلسف از شبتو، عرضه شد مبتنی بر آنستکه ما ختمان سوسیالیسم در شوروی از مرحله دیکتاتوری پروا ساریا و "ما ختمان سوسیالیسم" عبور کرده و وارد مرحله "دولت تمام خلقی" و "ما ختمان سوسیالیسم" پیشرفته شده است. در نتیجه دولت است نه دولت پرولتاریا، بلکه دولت تمام خلق بوده و بازگشت سرمایه ذاری سبزدیکر امکان پذیر نیست، چرا که طبقات در شوروی از میان رفته اند. خروشچفس در وضع ای که حکم به کیش شخصیت استالین علیه مردم آن اتمام است "بوانسته این گذار ما ختمان سوسیالیسم را انجام دهد گفت کسه

اصولاً استالین یک دیوانه نبود، و این دیوانگی او فقط
 "اخلالها"ی "درا بر سومبا لیم" ایجاد میکرد ولی جلوی بهر فرست
 آترانمی گرفت. او با گفتن اینکه استالین "دیوانه" بود خود را
 از اراده یک تحلیل "طبقاتی" از کمپش شخصیت "راحت" میکرد.
 بعدها وارشین غروشچف، یعنی دارودسته برژنف - کاسیگین، در
 مورد غروشچف از همین مهملات استفاده کرده و کمپش شخصیت
 غروشچف را با بحث "اخلال" هاشی در "سومبا لیم" برگشت نا پذیر
 شوروی "دانستند". امروزه تیزرو بیونیستها برای "توضیح"
 مبارزه طبقاتی درون کشورهای رویزونیستی همین تزا "اخلال"
 می باشد.

ف. دیدگاه رویزونیستی. "امپریالیسم بالنده" و "سومبال"

ف. تبیین

اختلاف مبارزونیستیهای "سه جهاشی" فقط در استراتژی و تاکتیک
 بین المللی و اوضاع جهاشی و روند انقلاب نیست، بلکه در توضیح
 خود ما هیت با ختمان شوروی نیز می باشد. "سه جهاشی" ها تهننتها
 برخلاف تمام اصول و الیمات امپریالیسم شوروی را بکسک
 "امپریالیسم بالنده" و "موفق" می نامند، بلکه علاوه بر آن
 ما هیت دولت شوروی را "فاشیستی" و "اقحما" آنرا "فاشیستی" شده
 میخوانند.

بدین ترتیب آنها فا در نیستند که تفا دهای درونی هیسات
 تا کنه شوروی را در با بند و اختلافات شدید که امروزه جناح
 سولف را به جان جناح پونا ما ریف انداخته و با بحران حاد
 درونی لهستان، "استقلال طلبی" های رومانی و امثال آنرا که
 از جمله بدیهیات است، نمی توانند درک کنند و بجای روشن کردن
 همه این مسائل، فاشیستی شدن و تحکیم دیکتاتوری فاشیستی را
 در شوروی و بلوک وابسته به آن موعظه می نمایند. (البته اخیراً
 رویزونیستهای چینی زرمه هاشی از نوع تزا "اخلال" را نیز سر
 می دهند که گویا در شوروی هم ما با دیکتاتوری فردی برژنیست

روبرو هستیم وگرنه مناسبات حاکم سوسیالیستی است، و اگر قرار
 باشد که این تریبون رویزبونیستهای چینی پذیرفته شود، طبیعا
 در استراتژی و تاکتیک جهانی آنها و... تاثیر خواهد گذارد.
 این درکهای انحرافی و مرتدانه از ساخت اقتصادی شوروی
 طبیعاً نمی تواند در درجه اول ناشی از درکهای رویزبونیستی ضد-
 مارکسیستی از آن سیاستی که منجر به این ساخت اقتصادی شده
 است، نباشد. به عبارت دیگر این درکهای انحرافی در درجه اول
 از برخورد انحرافی نسبت به رویزبونیسم و اپورتونیسم ناشی
 می گردد. آیا رویزبونیسم یک نوع انحراف غرده بورژواشی و یا
 مافوق طبقاتی در درون حزب کارگری است؟ یا آنکه برعکس
 ماهیت آن بورژواشی بوده و یک شکل از پایه شلوژی بورژوازی
 امپریالیستی است؟ بنا بر اینگونه ماهیت امپدولوژیستیک
 رویزبونیسم را چگونه ارزیابی کنیم، برخورد ما نیز به آن
 متفاوت خواهد بود. اگر آنرا آن چنانکه "راه کارگر" تحلیل
 میکند "خرده بورژواشی" و "در نهایت" به نفع بورژوازی بدانیم
 طبیعا و در این صورت تا این منطق برخورد ما با عناصر اپورتونیست هم بورژوا
 در درون یک حزب کارگری خواهد بود که حتی میتوان با آنها بعنوان
 "عناصر اصلاح پذیر" رفتار کرد. اما این منطق این رویزبونیستهای
 "خرده بورژوا" اگر هم در دولت و حزب شورویها کمیت را بدست
 گرفته باشند "در نهایت" به سود بورژوازی عمل خواهند کرد و
 سالها ن طولانی! طول خواهد کشید تا بتوانند خود بورژوا شوند هم
 چنین اگر رویزبونیسم را یک پدیده مافوق طبقاتی و بینا پارسی
 به حساب آوریم که یک امپدولوژی غیر طبقاتی بوده و در خدمت
 یک مشت "بوروکرات" بدون طبقه است. طبیعا و در این صورت نیز
 سروکار ما با موهومات و خیال پردازیهای مافوق طبقاتی خواهد
 بود و نه واقعیت سخت و زشت امپدولوژی امپریالیستی. در زمان
 ظهور فاشیسم نیز مرتدینی چون ترسکی و دیگران فاشیسم را نه
 بعنوان امپدولوژی هارترین قشر سرمایه مالی بلکه در یک حالت

ایدئولوژی خرده بورژوازی "طفیانگر" و در حالت دیگر ایدئولوژی
"ولگردان بی طبقه" بحساب می آوردند و بدینگونه ایدئولوژی
ایدئولوژی امپریالیستی را از زیر تیغ مبارزه طبقاتی بیرون
میکشیدند.

ما رویزونیسم را نقطه اوج اپورتونیسم میدانیم. لنین در
تعریف اپورتونیسم مینویسد:

"اپورتونیسم لریانی کردن منافع درازمدت و حمایتی حزب
در آرای منافع لحظه ای زودگذر و ثابتهایی میباشد" (تفصیل
قولهای لنین راجع به رویزونیسم)
بعبارت دیگر "اپورتونیسم یعنی فقدان اصول معین و ثابت"
(همانجا)

اپورتونیسم میتواند سیاسی و یا به اصطلاح رایج زمان لنین
"تاکتیکی" - که منظور از آن تاکتیک و استراتژی با هم است - و یا
تشکیلاتی و یا برنامه ای و یا ایدئولوژیک باشد. مینویسیم
اپورتونیسم دیناکتیک و تشکیلاتی نمود، زیرا برای سیاست اتحادیه پرولتاریا با
دهقانان، سیاست اتحادیه بورژوازی لیبرال را پیش میگردانید و علاوه بر این تشکیلاتی
حزبی را برای عضویت در حزب مغز زنی داشت و هر پروتوریسم
اعتصاب کننده ای را عضو حزب قلمداد میکرد. با اپورتونیسم در
سیاست و تشکیلات هنوز میتوان بعنوان یک "عمو" منحرف جنبش
کمونیستی به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت. ولی هنگامی که به
اپورتونیسم در ایدئولوژی، یعنی به تعدد نظر در اصول ایدئولوژیک
کشیده شد، مبدل به ارتداد شد. و دیگر نمیتوان در چهار چوب جنبش
کمونیستی بگنجد. ارتداد ایدئولوژیک میتواند اشکال مختلف
بخود بگیرد ولی اساسی ترین شکل آن در عصر امپریالیسم
رویزونیسم، یعنی تعدد نظر در اصول ایدئولوژیک سارکسیسم
(فوانین مبارزه طبقاتی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و ماتریالیسم
دیاکتیک) میباشد.

رویزونیسم در آغاز ظهور خود صورتی بود که ایدئولوژی

بورژوا - امپریالیستی منسجم و جهانی در نیا مده بود. برنشتاین که در سال ۱۸۹۶ آشکارا برای اولین بار "تجدیدنظر" خود را در اصول مارکسیسم اعلام کرد، در واقع ایدئولوگ بورژوازی امپریالیستی آلمان درون جنبش کارگری بود، ولی علی‌رغم اینکه بورژوازی آلمان امپریالیستی شده بود. هنوز سرمایه داری از لحاظ تاریخی جهانی وارد عصر امپریالیسم نشده بود. جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ لازم بود تا امپریالیسم بتواند خود را در تمام کشورهای اروپا پیوسته متفکر کرده و سیستم جهانی خود را در سراسر جهان کاملاً برجا سازد. در نتیجه بین ظهور روبریونیم در آلمان با ظهور روبریونیم بعنوان یک پدیده جهانی همانقدر فاصله برد که بین امپریالیست شدن بورژوازی آلمان با آغاز عصر امپریالیسم در سطح جهانی. همین پیروان در این میثاق در رابطه با "پانگس" اجتماع "بورژوازی درون جنبش کارگری مادی داشت. تا قبل از شروع عصر امپریالیسم (۱۹۱۴) هنوز بورژوازی امپریالیستی نتوانسته بود با استفاده از حداکثر سود انحصاری که از مستعمرات و کشورهای وابسته بدست می آورد کاملاً یک فشار استوکرایی بر کارگری دو کشورهای امپریالیستی بوجود آورد که پانگس اجتماعی او باشد. و این افکار هنوز بیشتر از طریق دهقانان و همیشه و راننده نه به صفوف پرولتاریا و با روشنفکرانی که ناستواری ایدئولوژیگشان زمینه مناسبی برای رشد ایده های بورژوازی بوده درون جنبش کارگری حمل میشد.

در این مرحله انتقالی روبریونیم نیز از صورت تفرد ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کارگری (که با از طریق عناصر ناستوار روشنفکر و دهقانان و همیشه و ران پولاریزه شده به طبقه کارگر انتقال داده میشد) به صورت اتحاد ایدئولوژیستیک بورژوازی امپریالیستی با فشار استوکرایی کارگری درآمد. این فشار استوکرایی کارگری علی‌رغم اینکه از لحاظ دستمزد و شوه زندگی همچون یک خرده بورژوازی زندگی میکنند ولی از طریق

یک رابطه سیستماتیک منافع مادی (حقوق و مزایا) به سوزووازی وابسته بوده و در واقع پایگاه اجتماعی سوزووازی امپریالیستی بوده و از اینرو سیستم ایدئولوژیک او یعنی رویزونیسم، به یک شکل از ایدئولوژی سوزووا امپریالیستی میباید. رویزونیسم یک شکل ویژه از ایدئولوژی سوزووازی امپریالیستی در اتحادیه با قشر اریستوکرات کارگری میباید. همچنانکه مثلا فاشیسم ایدئولوژی هارترین قشر سوزووازی امپریالیستی در اتحادیه خرد سوزووازی "شمگین" علیه جنبش کارگری است. در هر دو صورت این اشکال متفاوت، پایگاه اجتماعی سوزووازی را نمایان میسازد. ماهیت سوزوواشی این ایدئولوژی اشتباه کرد. لکن در تعریف همین رویزونیسم امپریالیستی مینویسد:

"شرکت طبقاتی سوسیال شوینسم و اپورتونیسم با یکدیگر همانند و همبست است از اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با سوزووازی ملی "خودی" بر ضد طبقات کارگر، اتحاد نوکران سوزووازی با سوزووازی بر ضد طبقه ای که توسط سوزووازی استثمار میشود. مضمون سیاسی ایدئولوژیک اپورتونیسم و سوسیال شوینسم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استکفاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استکفاف از عملیات انقلابی، شناسایی بدون قید و شرط قوانین سوزووازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به سوزووازی سوسیال شوینسم. اما ما مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، مبلران شوینسم و برنشتا نیسم است."

(اپورتونیسم و ورثه گسنگی انترناسیونال دوم)

المنه قشر اریستوکرات کارگری بعنوان پایگاه اجتماعی سوزووازی امپریالیستی درون جنبش کارگری لازم نیست که فقط حامل رویزونیسم بدون این جنبش باشد و تواند دنیا را به موقعیت، اشکال دیگری از ایدئولوژی سوزوواشی چون کاتولیسم

با "سوسیال دمکراسی" و ما تنها نمایان کارگران هستیم
 ملت اینگونه در یک کشور مشخص اریستوکراسی، کارگری حاصل
 روبرو نیستیم میشود نه اشکال دیگر ایدئولوژی بسوزواری،
 همانا ناشی از محبوسیت و نفوذ مارکسیسم در جنبش کارگری آن
 کشور موقوف است که ایدئولوژی بسوزواری ناگزیر خود را در لباس
 "مارکسیسم" نمایش میدهد. در غیر این صورت این ایدئولوژی
 عموماً شکل روبرو نیستی نخواهد داشت و به اشکال دیگری از
 ایدئولوژی بسوزواری درخواهد آمد چنانچه این واقعیت را در
 نولدیه جا نیمه بسوزواری آمریکا در جنبش کارگری این کشور
 امروزه میتوان مشاهده نمود. بطول لندن :

"هرکجا که مارکسیسم بین کارگران محبوب است، این روند
 سیاسی این حزب کارگری بسوزواری، بنا بر ما رکن می‌گردد
 خواهد خورد. از آنجا که این اثر منافع نمی‌تواند گسرد،
 همانطور که شرکت تجاری رانی توان از استفاده از هر
 برجست مخصوص، علامت ویا تبلیغی برخوردار است جلوی چنین
 نوع برجست مخصوص، علامت ویا تبلیغی برخوردار است
 جلوی چنین کاری رانی نمی‌توان گرفت. در طول تاریخ
 همواره جریان چنین بوده که بعد از مرگ رهبران انقلابی که
 در میان طبقات متعدده محبوب بوده اند دشمنان سیاسی
 کرده اند از اسم آنان برای فریب دادن طبقات متعدده
 استفاده کنند."

(امپریالیسم و اشباح در سوسیالیسم)

حال این ایدئولوژی بسوزواری امپریالیستی پس از غلبه بر
 حزب کمونیست شوروی چه اثراتی می‌تواند بر زندگی سیاسی و
 اقتصادی جامعه شوروی بگذارد، روشن است. راست است که پس از
 نابودی کولاکها در ۱۹۲۹ و کلهخوزی شدن کشاورزی در شوروی زمان
 انجمن ستم اجتماعی فردا ز فرد و طبقات اجتماعی را (که
 طبقات مختلف زمینکش) از میان رفت، و دوره ای جدید در

ماختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا با گشوده شد
 ولسی بی گمان بقایای طبقات استثمارگر با فسی
 ماندند، تفاوت طبقاتی میان کارگر و دهقانان
 و روشنفکران بجا مانسد، تولید گالاتسی
 در بخش کشاورزی بجا ماند، فرهنگ و ایدئولوژی کهنه بجا
 ماند، محاصره دنیای امپریالیستی بجا ماند، آثار جنگ و م
 جهانی که میلیونها تن از حاکمان شوروی را نابود کرد و
 خرابیهای بیشمار در ماختمان اقتصادی - اجتماعی کشور بوجود
 آورد، بجا ماند و همراه با اینها انحرافات در رهبری حزب نیز بر
 این زمینه های همی اضافه گشت، و چنان شد که با غلبه عناصر
 اپورتونیست بر حزب پس از مرگ استالین کمپر، و با فاعه تزهله
 رویزیونیستی که میان منافع پرورژوازی، جدید (پروروکراتها)
 تکنوکراتها و نمایندگان فکری سیاسی آنها و... و انعکاسی از
 نفوذ پرورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای مناصبات کهنه
 سرمایه داری بر این فشر پرووکرات و تکنوکرات حاکم بردستگاه
 حزبی دولتی بود، آرام آرام زمینه با زگشت و غلبه سرمایه داری
 فراهم گشت، واضح است که پس از بقدرت رسیدن خروشف در ۱۹۵۶
 تا احیای سرمایه داری در شوروی که با فرصهای مختلف اقتصادی
 در اوایل دهه ۶۰ صورت گرفت، مدتی وقت لازم بود، حزب توسط
 رویزیونیستها بارها از هاضر بهیگنرومادق تصفیه ندرحای آثار
 مبره های ضد کمونیست گرفتند، بدین ترتیب رویزیونیسم که در
 شوروی اول بصورت اشاعه طبقاتی یک فشر پرووکرات - تکنوکرات
 با پرورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر
 درون خود شوروی ظاهر شده بود، بتدریج با احیای کامل سرمایه -
 داری در شوروی، و تبدیل آن فشر پرووکرات به یک طبقه پرورژوازی
 دولتی منحل شد که روابط سرمایه داری امپریالیستی را بسود
 پرورژوازی دولتی احیا و تحکیم می نماید. این همان پروسه ای
 است که احداث رویزیونیستی مدرن، در بق به شکل دیگسری

بهمودند. هنگامیکه سوسیال دموکراسی اروپا شی که در آنترناسیونال
 دوم لانه کرده بود، توسط لنین از جنبش بین المللی کمونیستی
 طرد شد، این سوسیال دموکراسی (روپیونیسم) بیان اتحاد طبقاتی
 فشاریستوکرات کارگری کشورهای امپریالیستی با بورژوازی
 امپریالیستی آن کشورها بود. پس از اینکه این سوسیال دموکراتها
 به حاکمیت رسیدند، بصورت یک جناح معمولی از بورژوازی
 امپریالیستی در آمدند که کارشان فقط حفظ روابط سرمایه داری
 از گزند پرولتاریا بود. بهمین طریق، مناسراپورتونیست در حزب
 کمونیست شوروی پرورده شدند و پس از مرگ استالین فرصت را،
 مفتنم شمرده و همروبر حزب غلبه کردند. سازشی میان این قشر
 با بورژوازی امپریالیستی غرب و بقایای طبقات استثمارگر
 کهنه شوروی صورت گرفت. روپیونیستها آرام آرام به تصفیه
 کامل حزب دست زده و سیستم تفکر بورژوا - امپریالیستی را بشکل
 روپیونیسم کاملا بر حزب و دولت مسئولی کرده و با رفرمه های
 اقتصادی طی پروهای باحیای کامل سرمایه داری پرداخته و
 این قشر بصورت یک جناح عادی از بورژوازی امپریالیستی یعنی
 بورژوازی دولتی انعماری، درآمد.

احیای روابط تولیدی سرمایه داری در شوروی نه بصورت
 احیای مالکیت فردی کوچک ویا بصورت تشکیل اقشار مختلف
 بورژوازی غیردولتی (خصوصی)، بلکه برعکس بصورت تسلط یک قشر
 بورژوازی دولتی براقتما دجلوه گرشد. آنچه که البته برحامه
 حاکم شد ما سده رجا همه بورژوازی دیگر روابط سرمایه داری بود،
 گوا اینکه زهدان زایش آن وقشراکم بر آن ارجوامع عسادی
 بورژوازی متما یسرود. آنچه که ماهیت این روابط را تبیین می-
 کرد، فقدان تسلط پرولتاریا بر سیاست و اقتصاد و فقدان
 سرمایه داری سوسیالیستی بزرگ تولیدکنندگان برای ارضای
 سارمدهای سرمایه داری و اقتصاد سوسیالیستی و برعکس -
 دیکناتور بورژوازی سواحه و تسلط عمده - و د بورژوازی بحاطر

منافع یک فدراسیون دولتی شامل روسای حزبی، مقامات دولتی، مدیران کارگاهها، سران کلخوزها و مانند آن، از طریق استثماری کارگران و دیگر صنعتگران می باشد. در شوروی نسه تنها به خصوصیت مهم امپریالیسم یعنی تسلط انحصاری - مطلق بر سرمایه داری و احتیاجات سرمایه داری و احتیاجات امپریالیسم تبدیل می شود، بلکه هر پنج مشخصه تمرکز انحصارات نیز به روشنی مشهود است. آفات جامعه سرمایه داری چون تورم، بیکاری، فقر و فحشا، بی بنیادی، ارتش، مسمومیت، مسمومیت، اعتیادات (الکلسم) و مانند آن نیز در شوروی امری آشکار و بدیهی است. پس از احیای سرمایه داری در شوروی، بورژوازی دولتی نخواستند شوروی نسه تنها ارزش ناشی از استثماری صنعتگران این کشور، منابع طبیعی آن و همچنین سرمایه کار و منابع طبیعی سایر غلظتها را بسود خود غارت می کند، بلکه همکاران اروپائی، آمریکائی و آسیائی او نیز از این بهشت احیاء شده سرمایه داران خوان به نفع ساخته اند. سرمایه گذاری های امپریالیستی غیر روسی در شوروی و اروپای شرقی امروزه این واقعیت را ثابت میکنند.

پس از تبدیل شوروی به یک قدرت سوپاال امپریالیستی، احزاب رویزبونیستی در کشورهای تحت سلطه نیز بصورت کارگزار و با ما هیت بورژواکمپرادوری درآمدند. از آنجا که در کشورهای تحت سلطه و وابسته با نظام تولیدی سرمایه داری، اقتصاد عقب مانده است و سیستم سرمایه داری زائیده سیستم امپریالیستی میباشد، طبیعتاً در غالب این کشورها یک قشر قوی اریستوکراسی کارگری نمیتواند بوجود آید. در نتیجه رویزبونیسم نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها از پایه اجتماعی استواری برخوردار گردد. (۱)

لکن احزاب رویزبونیستی که دست نشانده سوپاال امپریالیسم روس هستند، می توانند بصورت احزاب بورژواکمپرادوری درآمدند و در مقابل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی این کشورها قرار گیرند. رویزبونیسمی که در کشورهای سرمایه داری اروپائی با

سنگم بود. هر واقع پایگاه اجتماعی بورژوازی "خودی" هر صبا ن
 کارگران و کشاورزان و ده‌پروان را با بورژوازی در انقلاب سوسیالیستی
 مصادف می‌کند. حال آنکه احزاب رویزیونیست وابسته به سوسیال
 امپریالیستی کشورهای دیگر، تحت سلطه احزاب "انقیاب دملی"
 احزاب بورژوازی کمپرا بورژوازی در کشورهای تحت سلطه، احزاب
 بورژوازی امپریالیستی روسیه می‌باشند. طبیعتاً این احزاب
 در میان طبقه کارگران این کشورها نمی‌توانند چندان نفوذی
 داشته باشند. در میان افشارکاران، روشنفکران و عناصر
 خرده‌بورژوازی، اقتدار بورژوازی، دارای پایگاه هستند. ما هیست
 طبقه‌های بورژوازی کمپرا دوری آنها را به ضرورت وجود سرمایه‌داران
 و شرکتی سرمایه‌داری روسی در کشور مفروض، بلکه ما هیست
 سیاسی - ایدئولوژیک کمپرا دور - رویزیونیستی آنها که خلیق
 راه و استیلا به سرمایه‌داری امپریالیستی روسی می‌خوانند
 تعیین می‌کنند. همین ترتیب، مثلاً حزب توده که در سال‌های
 ۳۲ - ۱۳۳۵ یک حزب رفرمیست بود، پس از تحول رویزیونیستی
 خود در دهه ۶۰ به صورت یک حزب "انقیاب دملی" فدکارگری و ضدملی
 قرار داد. رویزیونیسم حزب توده فقط منادی همکاری طبقات و
 اجتماعات از دیکتاتوری پرولتاریاست، بلکه ایدئولوژی او
 همکاری با بورژوازی امپریالیستی روسیه و بستگی ملی در مقابل
 آن است.

۵- قز سو سیال امیردالیسم هم یک معیار ایدئولوژیک و هم

یک معیار سیاسی است

به این ترتیب روشن می‌شود که احزاب آن نوظهوری که
 تحت پوشش دکتوری سوسیال امپریالیسم قد علم کرده و در جنبش
 کمونیستی ایران منادی یک "راه جدید" شده‌اند، چه اندازه را لحاظ

اندنولوژیک، سردار لزل و سانس، بر بوده و به نهاد برابر و بر بوده و به
 به نهاد برابر و بر زواری، امیربا اسی سردارای لزل و سانس همگی است
 این جریان منعکس کننده با استواری روشنگران کرده نورزوانی
 است که حاضر هستند در مقابل روپزوسیم نامت قدم آمده و
 بیشتر ترجیح میدهد که با او در صلح و مصالحه درآیند. کامیسی
 است برای آنکه تا شرایین با یکگیری را در حرکات اس حر با ناب
 مطالعه کنیم، به سر ما رزه طیفانی در دوران پس از ما همس
 ۵۷ و تحولات درون جیش کمونیستی بهره داریم. آیا با دخی است
 که با زمان چریکهای فدائی خلق که در اردیبهشت ۵۸ در روزنامه
 "کار" هم مقاله منحا دیکی علیه روپزوسیم خرونجعی و دیگرری
 علیه نشوری سوسال امیربا لیم در کنار هم چاپ می کرد، در بر و به
 تحول خود به "کار" ۵۹ رسید؟ آیا با دخی است که این با زمان که
 در آن زمان فوراً بوقدرت سیاسی حاکم دارای مواضع انقلابی
 بود، به تدریج به موضعگیری اپورتونیستی افتاده و با لافری بخشی
 از آن مصلحت منول "راه رشد غیر سرمایه داری" معروض شده و در
 کنار "عزت نموده" به اتحاد (بهر یک گوشیم جا بلوسی و در بورگی) با
 بورژوازی حاکم افتاد؟ آیا با دخی است که "راه کارگر که کانت
 حاکم" راضا انقلابی میدانست، با لافری در صگ اهریبه دفاع طلسمی
 از بورژوازی حاکم در غلطیده و حتی تا مرز سوسال لئوونیم پیش
 رفته است؟ آیا با دخی است که "وزمنگان" که دارای گرایش
 روپزونیستی ضعیفی بوده، فرا شرکت کامل این گرایش و معتمد
 مبارزه اندنولوژیک قاطع با آن، آرام آرام به هر که دفاع طلسمان
 از بورژوازی حاکم پیوست؟ (۱) و ...

برای، هر کارگری که به منافع طبقاتی خود آگاه باشد و
 برای هر روشنگر کمونیستی که اندکی به مبارزه طبقاتی جاری در
 جامعه آشنا باشد روشن است که نمیتواند یک ارتباط درونی
 و محکم میان لزل در مقابل روپزوسیم و سوسال امیربا لیم
 و لزل در مقابل بورژوازی را ایجاد نماید. زیرا آنکه بر سانس است

حکومت می کند! بدشلولوژی است و هنگامیکه ایدئولوژی دجسار انحراف و فساد گردد، طبیعی است که در سیاست هم دچار لپورتونیم شویم. عدم اعتقاد به "احیاء سرمایه داری" در شوروی بی سروصدا از موضع گیری علیه رویزیونیسیم و سوسیال امپریالیسم شوروی در رفتن، خود بخود ما را به تنزل در سیاست و به سمت عنصری در مقابل قدرت سیاسی حاکم می کشاند. چرا که تنزل در مقابل رویزیونیسیم، این دشمن آشتی ناپذیر ما را کمبم لنینیستیم و پرولتاریا را با بصورت چیزی بی خطر برای کمونیستها و پرولتاریا در آورده و آرام آرام محتواات بورژوازی آن در کمونیستها آشکار می گذارد. و اپورتونیسیم را رشد میدهد. همین سیمات ایدئولوژیک که خود را در سیاست رفیقان ناپیکر پرولتاریا نشان میدهد. این حقیقتی است که سیرتمولات جنبش کمونیستی در ۲ ساله اخیر به ما می آموزد و این تری است که رفقای چریکهای فدائی خلق (اقلیت) که کم و بیش به مرز بندی با اپورتونیسیم سیاسی اکثریت رسیده ولی در ایدئولوژی هنوز با آن مرز بندی انقلابی نگردانند و دیگر گروههای مشابه این رفقا و شما جنبش کمونیستی باید پزای همیشه بخاطر بسیارند.

امروزه وحدت جنبش کمونیستی ایران نمی تواند بدون مرز بندی و مبارزه فعال با رویزیونیسیم در اشکال مختلف آن و جزای قبول نشوری سوسیال امپریالیسم روس بعنوان یکی از معیارهای ایدئولوژیک - سیاسی آن صورت گیرد. بیروتنهاشی چون پذیرش نسبی "سوسیال امپریالیسم" (یعنی قبول غفلت تعارضگسری شوروی بدون قبول احیاء سرمایه داری در آنجا و ما هیست اقتصاد - سیاسی امپریالیستی آن) برای وحدت، یا قبول نیز سوسیال امپریالیسم بعنوان موضع سازمانی ولی رد آن بعنوان معیار عضوگیری و وحدت و ترهاشی از این دست که از سوی نیروهای سانسگری چون "رمدگان" مطرح گشته است. در واقع معهوم می وحدت نسبی یعنی اول وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و

آنگاه تنگبلائی می باشد و دنبال مستثنی عمان زمان اپوزیسیونی
 "اشتلاقی" و اصول فروشی و بر سر رپرها گذاشتن است. اما صفا
 حاضر نخواهیم شد که در درون یک تنگبلائی و اعدا و سروری و مرد دو
 خط منی و دو پلای تعریفی قائل شویم. به رده آنکه در سوره
 ایدئولوژی که بسزیه فرمات شده است قائل به در پلای تعریف
 گردیم. البته واضح است که قبول تزیینات اسپری نیمه پسران
 معیار ایدئولوژیک - سیاسی وحدت جنبش کمونیستی ما در کسبی
 پذیرفته نخواهد شد و برای این امر باید مبارزه کرده و با بحاطر
 پای بندی و عشق بی پایان به دفاع از اصول مارکسیسم -
 لنینیسم و نیکل به وحدت واقعی در راه آن مبارزه خواهیم کرد .
 قبول این ترانه تنها برای وحدت جنبش کمونیستی ما امری است
 ضروری، بلکه تا شیرات خود را در جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ما
 نیز بجای می گذارد. زیرا مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای ما
 علیه کل سیستم جهانی امپریالیستی، علیه تمامی امپریالیستها
 و از جمله سوپال امپریالیسم شوروی نیز هست و آن نیروهای
 دمکراتی که دارای ترلزلاشی از جمله در برابر امپریالیسم شوروی
 بوده و آنرا دوست خلقهای ما بحساب می آورند (مانند ما هدپس
 خلق). واضح است که به نفوذ رویکرد کمونیست ها و سوپال امپریالیسم
 در جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ما داس زده و سه
 مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای ما ضربات جدی میزنند.

قبول تزیینات کمونیستی لنینیستی "سوپال امپریالیسم روس
 نه تنها معیار وحدت جنبش کمونیستی ایران، بلکه معیار وحدت
 جنبش جهانی کمونیستی و جزو لازم استراتژی و تاکتیک پرولتاریاتی
 جهان علیه امپریالیسم می باشد.

غلبه رویکرد لنینیسم و احیای سرمایه داری در بسیاری از کشور -
 های سابقا سوپالیستی و دمکراسیهای توده ای پیوستن آنها
 به ارتجاع جهانی موجب بحران شدید ایدئولوژیک جنبش جهانی
 کمونیستی گردیده و آنرا دچار ضعف و پراکندگی کرده است. این

وامعات را نمیتوان انکار کرد، نه با خیال پرداری های شیرین و نظرات روزمونیستی حول "اردوگاه سوسیالیسم با ۱۴ کشور سوسیالیستی" و نه با فریب و خودفریبی در مورد حزب "پر قدرت" لنین و استالین که اکنون تغییر ماهیت داده و به یک حزب سوسیالیست امپریالیستی تبدیل شده است. با واقعیات بایدی برده روبرو شد و بدون ترس از دشواریهای راه، برای نفیوت انترناسیونالیسم پرولتری و اردوگاه سوسیالیسم، برای گسترش انقلاب جهانی و برای تحکیم و آمیخته شدن جنبش جهانی کمونیستی مصممانه پیش رفت. این اولین بار نیست که جنبش کمونیستی دچار ضعف و پراکندگی شده است، دوده ۴۰ و ۵۰ قرن گذشته را بخاطر آوریم که چگونه مارکس و انگلس در محاصره انواع ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی برجسته کارگری، مصممانه در راه طرد و افشای این ایدئولوژیها کوشیده و علمبرهم تمام فشارهایی که دول ارتجاعی وقت به آنها وارد می نمود و علمبرهم تمام مسموماتی که ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی درون جنبش کارگری پراکنده میکردند، عاقبت توانستند تشکیلات بین المللی کارگران را بوجود آورده و ایدئولوژی طبقه کارگر را تدوین نمایند.

بنا بر آن و بر مبنای وپاران بلشویک او را که در سالهای شصت ایدئولوژیک و خیانت سران انترناسیونال دوم به امر پرولتاریا و انقلاب، مصممانه در راه احیای پاکیزگی مارکسیسم و تکامل آن کوشیدند و در مقابل خیانت بیشتر اعضاء و عناصر حزب سوسیال دمکرات آلمان که جانب ارتداد بورژوازی را در پیش گرفته بودند از کارل لنینکف و روزالوگزا مورگ دفاع کرده و گفت که تاریخ جنبش کارگری آلمان در وجود این دو تن تضمین شده است. کوچکی و کمیت عناصر کمونیست را متنب و تعدد و گسترده گی جریانساب روبریونست و مد کمونیست و غلبه آنها بر جنبش جهانی کارگری حندان اهمیت ندارد. آنچه که مهم است حفظ پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم در سازمان سوسیالیست بورژوازی و روبریونستی، گسترش انقلاب

وامر پرولتاریا است. شرایط عینی خیران رای امپریالیسم جهانی چه در بلوک غرب و چه در بلوک روبروسیسمی سما یوسکد می دهد که در صورت وفاداری خود به آرمان پرولتاریا، کوسکها جنم انداز و یعنی برای رشد و گسترش جنبش جهانی کارگران دارند. آرمانگرایی کمونیستی آن قوه محرکه پرمدرنی است که سالاسر از هر توهم خرده بورژوازی و بورژوازی نسبت به احکامات رویزیونیست و پدید روی روسیسم جهانی، فرار دانسته و بجای سلی و تسکین دروغین، به پرولتاریا نور انقلابی و شوق مبارزه داده و آینه تانیناک را توید می دهد.

باورقی :

(۱) - در روسیه نیز چنین مسئله ای با اندک تفاوتی وجود داشته است. لنین می نویسد :

«وصفت عمومی در کشور، برای شکوفاشدن هم نوع اپوریوسم "سوسیالیستی" پس بوده های کارگران ما عدم صحت، در روشنه ما با سه هاشی ارا سوروسیسم و فرمیسم بین روسیستکاران خرده بورژوازی و غیره می بینیم. ولی با تیر آن سرافلس ما چیزی از بحثهای فعال سازی کارگران بوده است. هر کارگران کارخانه، و انراست کارگری در کشور، سارکوچک است. سرخشان سون گری در اینجا سسوا سس وجود آسند. فل ارجک انحلال ظلمان احزاب سوروسیسمها و... هم- کوب جماعت فاشن ملاحظه ای پس بوده های کارگرند... می آورند. سوسیالیسم و جنگ ا

دیدگاه رویزیونیستهای نوپن درباره سرمایه‌داری انحصاری دولتی (۱)

اپوزیونیستها و رویزیونیستهای رگاریک که از بعضی
دیده‌های نوپن در مرحله آخر سرمایه‌داری امپریالیستی
محمول شده است گوشن کرده‌ومی گسندگه نشوری مارکسیست
لسینیستی انقلاب پرولتری را نعی سما ند آنها انواع
نشوربهای مدعلی را سهم می سند تا سوسله آن پرولتاریا و سار
نوده‌های زحمتکن را سردرگم سوده و آنها را از سرا انقلاب منحرف
کنند و که کور ر مها و سار نهای بی سما سکنا ند.

یکی از دلایلی که رویزیونیستها درباره گذار به سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی و بدون انقلاب پرولتری مطرح می‌کنند، گستردگی وسیعی است که دیده سرمایه‌داری انحصاری دولتی در کشورهای امپریالیستی و سوسیالیسم امپریالیستی پیدا کرده است. رویزیونیستهای نوپن شوروی، یوگسلاوی، چینی و کمونسم اروپایی، و غیره درست مثل پیشکوسوتها سفان - سران اپوزیونیست سیم الملل دوم گوشن دارند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بعنوان حوانه سوسیالیسم در طبق سرمایه‌داری، بعنوان شومالیسم دولتی" عرضه نمایند. صرف نظر از تکلیهای متفاوت شرایط و نمونه‌های گوناگون رویزیونیسم، تمام آنها در اساس گوشن دارند که "استدلال" ثابت کند سوسله ادعا سینی

* نشود و ریز (Theodor Bej) منحصر آموزش و پرورش در دستگاه
سرایا.

مورد "دیالکتیک اقتصاد سیاست در دوران مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه" که در پراگ برگزار شد (ژانویه ۱۹۷۸) خاطرنشان گردید "سرما به داری امروز کنونی یعنی سرما به داری انحصاری دولتی، دموکراسی اقتصادی" را با "دموکراسی سیاسی" درهم می آمیزد و "مناسبات سوسیالیستی" را در زیر بنا و روستا حمل می کند و به این ترتیب راهی برای جهش به سوسیالیسم بدون احتیاج به انقلاب پرولتری ایجاد می نماید. (رجوع کنید به همبسی در مساعیات مندرج در مجله "مثال" طرح و سوسیالیسم" ۱۹۸۷ شماره - های ۴ و ۵ و ۶).

رویزونیستهای شوروی نیز بنوبه خود میگویند این ترفند علمی را به شبهه ای نسبتاً مشترک عرضه نمائید. آنها در ویژه نامه و مقالات گوناگون و همچنین تمام کتب درسی به سرما به داری انحصاری دولتی بعنوان پدیده با اصطلاح "دوران سوم" بحیران عمومی سرما به داری که طبق گفته آنها تمام دوران بعد از جنگ دوم جهانی را در بر میگیرد و در رابطه با دوران گذار "سالیته آمیز" از سرما به داری به سوسیالیسم است، برخورد میکنند.

رویزونیستهای نوین شوروی با انکار جوهر سرما به داری انحصاری دولتی و دولت بورژوازی امروزه آنها مختلف می گویند آنها را بعنوان نیرویی مستقل از انحصارها و الیگارشی مالی و نیروی که میتواند در مخالفت با انحصارها با شدت گستر کنند. برنا مه حزب کمونیست شوروی بدین شبهه تاکید میکنند که "سرما به داری و دولت، نماینده دین نیروی مستقل هستند که برای اهداف معین در شرایط سرما به داری انحصاری دولتی متحد میشوند. جان مطلب در تبعیت یکجا نه تبعیت بلکه در اتحاد و دینبرو است که به درجه معینی استقلال خود را حفظ میکنند" از اینجا معلوم میشود آنها مدعیند که دولت بورژوازی و همراه با آن سرما به داری انحصاری دولتی بعنوان نیروهای مستقل تابع انحصارها نیستند. بر فراز طبقات قرار میگیرند و هم به سوزواری وهم

به پرولتاریا و نوده های نخستین خدمت میکنند. علاوه بر سرمایه داری
انحصاری دولتی بعنوان وسیله ای موثر در مبارزه علیه انحصارها
و مدافع توده های زحمتکش (۱) تلقی میشود.

رویزونیستهای چینی گرچه از اظهار علنی در مورد مرحله
نوبین و ویژه ای "که سرمایه داری بصورت سرمایه داری دولتی میگذراند
خودداری میکنند، اما در واقع این تز و رویونیستی را میپذیرد
و آنرا بمناسبت به مرحله ای که هر کشور با بدیش از رسیدن بسوی
سوسیالیسم طی کند محسوب میکنند.

با بدگفت تمام دنی نیست که تمامی حزبهای رومیونیسم
مدرن در ترویج این تزارتجاری که گویا گسترش سرمایه داری
انحصاری دولتی در نیمه دوم قرن اخیر نما یبگر "مرحله نوبین
و ویژه ای" از سرمایه داری است متفقند. هدف آنها اینست که
سرمایه داری کنونی را نه تنها بالکل متفاوت با سرمایه داری
که ما رکی در "کاپیتال" تحلیل کرد جلوه گر کنند بلکه حتی آنرا
مطلقاً و تماماً مبریا لیمی که لنین در کتابش "امپریالیسم
سنا به بالاترین مرحله سرمایه داری" تحلیل نمود نشان دهد. تمام
کوشش آنها در این است که "نابیت کنند" تزهای مارکسیسم لنینیسم
در مورد مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتور
پرولتاریا را کهنه بده است و با بد در آنها تجدید نظر کرد و با تزهای
"نوبین" گذار صامتاً سر "از سرمایه داری به سوسیالیسم که
منطبق با منافع بورژوازی انحصاری و ارتجاع است تمویحشان
نمود.

همانطور قبلی انور خوجه تا کند میکند:

"رویزونیستها هرگز قادر به ساد کردن نشوری خود در مورد
سرمایه داری انحصاری دولتی، نبوده اند. آنها فقط منظور
حلاصه اریزگی و ابزارهای جدیدی هستند که دولت در سنگ
مرحله اریکا مل امصادی جامعه خود میگیرد. سوسیالیسم
را بده اند. دحالی که در واقع صلاح امصادی سرمایه داری

نوع جدید است. روبرو نسیمها مکتوبند که این صلاح (یعنی دخالت دولت در امور اقتصادی - مترجم) به نرو هسای دمکراسک و اعتدالی امکان آن را میدهد که با اعمال گسترل بر دولت ما را بر سرمایه داری دولتی را علیه انحصارات مکار گسرید. اما این جواب و حالی سنن نیست. (۲)

ثوری مارکسیسم لنینیسم به ما می آموزد و براتیک با گذشت هر روز تا پیدا می کند که سرمایه داری انحصاری دولتی هیچگاه از حد عبور نولسد سرمایه داری فرا تر نمی رود. سرمایه داری دو پروسه تاریخی تنگا مثلث اردو مرحله می گذرد: مرحله سرمایه داری پیش از انحصار و مرحله سرمایه داری انحصاری با امپریالیسم. مرحله دوم - امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری است که بناچار از طریق انقلاب بیرونی به سوسیالیسم می انجامد. مرحله امپریالیسم نه تنها مزه جاگزینی رفاهت آزادها بلطدگامل انحصارات غول بیکرد درافتما دوسبات می باشد بلکه مرحله نسف سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی می باشد که با حکیم موی العاده در ما سن دولتی (۱) رده می تا سده دسنگاه نظامی سور و کراتیک و افزایش و افساد سات سرکونگرا نه شدیدتری علیه بیرونی را همراه است. لیس در مبارزه با نظرات ایور پونیستی سردمداران خاشن انترناسیونال دوم اشاره میکند:

"متدا و لیرس اشتباه، بی سوژوار فرممنها ست که مدعینند به اصطلاح سرمایه داری انحصاری تا سرمایه داری انحصاری دولتی دیگر سرمایه داری نیست و میتوان آنرا سوسیالیسم دولتی "نامد" و عمیره (۳).

این مطلب که سرمایه داری انحصاری دولتی مرحله "سوزه سوسی" از سرمایه داری را تشکیل نمی دهد از خود تاریخ سرمایه داری انحصاری دولتی معلوم می شود. سرمایه داری انحصاری دولتی اولین تاریخ سوسی در آمار فری همسم دفلسا در

دورانی که گذارنهایی سرما به داری به آخرین مرحله است
امپریالیسم صورت می‌گیرد پدیدار شد. در سالهای جنگ جهانی
اول شکل‌هایی را بخود گرفت و بعد از جنگ جهانی دوم به تدریج
تکامل پیدا کرد.

پیدایش و توسعه سرما به داری انحصاری دولتی یک پروسه
معینی است. عواملی که پیدایش آنرا موجب شدند عموماً همان عواملی
هستند که تبدیل سرما به داری به امپریالیسم را موجب گردیدند
تعمیق تضاد اساسی سرما به داری یعنی تضاد بین درجه‌رشد
خصلت اجتماعی تولید سرما به داری و تضاد عمومی نسبت رشد
با سنده تمرکز سرما به تولید، تشدید تضاد سرما به داری از قبیل
بحران، میلینتاریزه شدن اقتصاد جنگهای امپریالیستی، تورم
مزمین و غیره... دخالت دولت سرما به داری در اقتصاد و تحکیم سلطه
همه جانبه انحصارات و توسعه سرما به داری انحصاری را ضروری
نمودند که بعد از جنگ دوم جهانی پدیده‌ای عمومی و صفت مشخصه
تمامی کشورهای امپریالیستی گردید.

خباثت رویزیونیسمهای نوین نیز موجب شد که اقتصاد
کشورهایی که قبلاً سوسیالیستی بودند به اقتصاد انحصاری دولتی
از نوع سرما به داری تبدیل شود. اما در کشورهای سابقاً
سوسیالیستی برخلاف کشورهای کلاسیک امپریالیستی که
سرما به داری انحصاری دولتی بر زمینای سرما به داری انحصاری
و موازات آن پدیدار شد و تکامل پیدا کرده سرما به داری و
انحصاری دولتی بعنوان شمره ضد انقلاب رویزیونیستی کسبه
این کشورها را در بر گرفت پدیدار شد.

در اینجا انحطاط سیاسی و ایدئولوژیک با انحطاط اقتصاد و
همراه نشد و روابط سرما به داری آن تولیدها بگزینش روابط
سوسیالیستی گردید. در این کشورها عوامل سیاسی، اقتصاد و
ایدئولوژیک، تاریخی و روانشناختی موجب انحطاط مالکیت
سوسیالیستی در مسائل تولید شد و آنرا در سیرا انتقالی اثربسته

فرم مالکیت انحصاری سرمایه‌داری وارد ساخت. بدین معنا که مالکیت سوسیالیستی در این کشورها به مالکیت بسوزووازی نوینی تبدیل شد که پستهای رهبری را در حزب، دولت، ارتش و غیره نصب نمود.

در نتیجه تشدید تضادهای نظام سرمایه‌داری و به‌خصوص تضادهای درون امپریالیستی* و همچنین تعمیق بحران نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌داری انحصاری درون دولتی به شکل گروه‌های امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی از قبیل "بازار مشترک اروپا" کمکون و غیره، بموازات سرمایه‌داری انحصاری دولتی پدیدار شدند.

ولادیمیر ایلیچ لنین از همان آغاز که سرمایه‌داری انحصاری دولتی حالت جنبشی داشت اصول اساسی ماهیت طبقاتی آن را تشریح نمود. او در آثارش "امپریالیسم یعنی به بالاترین مرحله سرمایه‌داری،" "جنگ و انقلاب"، "دولت و انقلاب سوسیالیسم" آثارش خاطرنشان می‌کند که در آغاز امپریالیسم با کمیتت احکامات سرمایه‌داری والیکارشی مالی در همان زمان ترکیب و ادغام قدرت عظیم انحصارات با قدرت عظیم دولت بسوزووازی در مکانیم واحد متحقق می‌شود. او با بسط بیشتر این نتایج در این آثار و بخصوص در آثاری مثل "درباره شعار دولت متحد اروپا"، "تجزیه اصولی در مورد مسئله جنگ"، "چرخشهای در سیاست جهانی" و دیگر آثارش تحلیل عمیقتری از عوامل سرمایه‌داری انحصاری دولتی بعمل می‌آورد. لنین با استدلال ثابت می‌کند که دولت بسوزووازی بنحوروزافزونی تسلیم انحصارات می‌شود و کاملاً به خدمت سرمایه‌داری والیکارشی مالی درمی‌آید. اما دقیقاً این جنبه دوم که عمده است توسط رویز بونستهای نوین عمدتاً از قلم می‌افتد.

ترجمینی جوهر طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با

*Inter-Imperialist

استدلالات نویسن علمی توسط امتالین مسورد
دفاع قرار گرفت و غنی شد. امتالین بعنوان شاکر دبا و فای لنین
با عزیمت از واقعیت دنیای سرمایه داری در کتابش "مماشکل
اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی" سرما بسسه داری
انحصاری دولتی را بعنوان مرحله انقیاد کامل دستگاه دولتی
به انحصارات تشریح نمود.

رفیق انور خوجه در کتاب خود "امپریالیسم و انقلاب" در پرتو
نظری لنینی امپریالیسم تحلیلی علمی از تجلیات کنونی
امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بعمل می آورد و بصورت
ترکیبی جوهری طبقاتی سرمایه داری انحصاری دولتی را تشریح
می کند. فصل دوم کتاب او تحت عنوان نظری لنینی امپریالیسم
همیشه معتبر است "به تحلیل جدیدی سرما بسسه داری
انحصاری دولتی بعنوان تکامل مستقیم خصوصیات اقتصادی
امپریالیسم در مرحله اول خصوصیت اساسی اقتصادی آن یعنی
تمرکز و مابلی تولید و سرمایه و همچنین سلطه انحصارات پرداخته
است. رفیق انور خوجه سرما بسسه داری انحصاری دولتی را با تمام
پیچیدگی عملکرد آن در نظر میگیرد. او خاطر نشان می سازد
"سرمایه داری انحصاری دولتی بمعنای انقیاد دستگاه
دولتی توسط انحصارات، برقراری حاکمیت کامل آنها در
عرصه زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است. دولتی
بدین طریق منفع المکارش مالی منتقبا در اقتصاده حالت
میکنند تا سود اکثر از طریق استثمار تمامی مردم و حاکمش و
حرف کردن انقلاب و مبارزات آزاد بخش خلقها برای طبسه
حاکم تعیین نماید." (۴)

این تشریح با اهمیت اقتصادی و سیاسی سرمایه بسسه داری
انحصاری دولتی، انگیزه ها و اهداف آن را هم در کشورهای
امپریالیستی و هم در کشورهای سوسیال امپریالیستی بر ماسلا
می سازد و بطور مختصر نشان می دهد که سرمایه داری انحصاری

دولتی بهیچوجه ماهیت سرمایه‌گزارانه، استعمارگرانه، غارتگرانه و جنگ افروزانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را تشکیل نمی‌دهد. این خصوصیات حتی در آن اشکال متمگری گنسه سرمایه‌داری انحصاری دولتی بخدمت میگیرند آشکارتر میشود.

روبرویونیستهای نوین و انمودی کنندگان لگت انحصاری دولتی و دخالت دولت بورژوازی در اقتصاد از طریق اقدامات گوناگون "عنا صروسیالیستی" را در بطن سرمایه‌داری حمل می‌کنند و از این طریق بدون نیاز به انقلاب قهراً میزپرولتری و برقراری دیکتاتور پرولناریا گذار به سوسیالیسم میسر می‌گردد.

اما در واقع اشکال و جهت تحلی سرمایه‌داری انحصاری

دولتی که بهیچوجه ماهیت سرمایه‌گزارانه، استعمارگرانه و سرمایه‌گزارانه

سوسیالیستی "را در بطن سرمایه‌داری را حمل نمی‌کنند. این مسئله

ازنمایش راهها و وسایلی که دولت بورژوازی برای مداخله در

زندگی اقتصادی کشور استفاده میکند چه در ناسیونالیسم انحصاری

دولتی وجه در استفاده از دولت بعنوان اهرم کمک به انحصارات

در اینجا اتحادیه‌های انحصاری بین دولتی و غیره معلوم میشود.

تاریخ معاصر واقعیت کنوسی نشان میدهد که هر دولتی

بورژوازی بر حسب وقایع و وضعیتهایی که اقتصاد سرمایه‌داری و

خرده بورژوازی بعنوان یک طبقه با آن مواجه میشوند طرق مخصوص

بعودی برای مداخله در اقتصاد دارد. از جمله آنها در این زمینه

سرمایه‌داری انحصاری دولتی است. معنای این اصطلاح کلی ایس

است که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، دولت با ایجاد و توسعه

سخت انحصاری دولتی و وجود آوردن یک دستگاه دولتی، ظاهراً

برای "تنظیم" عمومی "اقتصاد سرمایه‌داری در اقتصاد مداخله

میکند.

مالکیت انحصاری دولتی سرمایه‌داری در کشورهای امپریالیستی

و سوشال امبریسالسنسی یک شکل با ربحا آشنا دنده مانکس-جمومی سرمایه داری است. همانطور که رفیق ابورخوچه به ما می آموزد "سرمایه داری انحصاری دولتی سانسکرتملک یک سرمایه دار صغیر با یک گروه از سرمایه داران نیست بلکه ملک دولت سرمایه داری تملک طبقه سرمایه دار در قدرت است." (۵) سانسکرتم دولست بورژوازی که به ما بنده مستقیم این مالکیت است چیزی جز هیئت مدیره امورشترک کل بورژوازی نیست. و وسنه ای است در دست سرمایه داران برای تحت انقیادنگه داشتن طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش با بهر وسیله و هر طریق بود خدا کثرت سرمایه داری بورژوازی انحصاری را تضمین نماید. این امر از این حقیقت آشکار میشود که همانهایی که انحصارات را هدایت میکنند دولت را نیز هدایت میکنند. لنین میگوید: "اگر روزی فردا با نیکداران امروز با نیکداران و وزیر" (۶)

جریان زندگی کاملاً نشان داده است که ما هیئت فعال نیستیم. اتحادی واجتماعی دولت را نمیتوان از مافع طبقه ای که این دولت در خدمت آن است جدا نمود. انگلس میگوید:

"دولت نوین در هر شکلی که باشد، ما هیئت مایشن سرمایه داری دولت سرمایه داران و مجتمع ابدآل سرمایه داران را دارد. هر چه نیروهای تولیدی بیشتری را در اختیار بگیرد تبدیل این به مجتمع سرمایه داری کاملتر شده و تعداد بیشتری از شهروندان را تحت استثمار درمی آورد کارگران همان کارگران مزدور و پرولتاریا باقی خواهند ماند. روابط سرمایه داری تا بدین حدی شود بلکه برعکس به آخرین درجه و به اوج خود تکامل پیدا میکنند" (۷)

در کشورهای مختلف امبریسالسنسی مالکیت انحصاری دولتی ۲۰ تا ۳۰ درصد کل تولید اجتماعی را شامل میشود. دولتهای مختلف امبریسالسنسی امروزه تا حدهای کاملاً از ضعف از مسل صاحب جنگی، انسی، الکترونیک و حمل و نقل را کنترل میکنند.

در شورای سرمایه‌داری و دیگر کشورهای تحت حاکمیت رومیونیست - های نوین بخش دولتی رومیونیستی - سرمایه‌داری بیانگر شکل عمده مالکیت است. در اینجا بورژوازی نوین وسایل تولید را تحت کنترل کامل دارد و از آنها برای منافع خود استفاده میکند. و دلیل آن این است که قدرت سیاسی نیز در دست اربابان است بوروکرات قرار گرفته است. همانطور که رفیق انور خوجه به ما می‌آموزد در این کشورها بورژوازی سوبس ارزش اضافی را به نسبت عکس سرمایه‌یکار انداخته "طبق موقعیتی که افسر اد افتخار بالایی بورژوازی در سلسله مراتب دولتی، اقتصادی، علمی و فرهنگی دارند تماحب میکنند. حقوقهای بالا، با داشهای معمولی و فوق العاده، جوایز و انگیزه‌های مادی، امتیازات و غیره بصورت یک شاهد کامل برای تسلط ارزش اضافی حاصل از رنج زحمتکشان در آمده است." (A) ذریه‌گسلاوی و چین هم مالکیت سرمایه‌داری دولتی و هم مالکیت سوسیالیستی^۱ دوش بدوش و همراه با دیگر اشکال مالکیت سرمایه‌داری از قبیل مالکیت مشترک دولت و سرمایه - داری خصوصی، مالکیت سرمایه‌داری بزرگ و متوسط و همچنین بهین مالکیت کوچک در شهر و بخصوص در روستا وجود دارد. در این کشورهای سرمایه‌داری هم بوروکراسی رومیونیست در قدرت و هم دیگر سرمایه‌دارانی که از امتیازات اقتصادی و سیاسی پیشین خود همچنان برخوردارند مالکین وسایل تولید هستند.

مالکیت انحصاری دولتی مثل خوددود، بورژوازی به اسطه ما هفتش خلعت مشعش استثنایرگرا نه و ستم نه دارد. هدف تولید

• Socialist Property نظرمیرسد در ترجمه ایرانیانی که انگلیسی اشناسانده چون در حالتیکه سوسیالیسم حاکم نیست بالطبع از مالکیت سوسیالیستی هم خبری نمی‌نواند مانند ممکن است کلمه مورد استفاده مولف Social Property به معنی مالکیت انحصاری باشد.

است بخورده، میماند و همچنان کس سود حداکثر است و همانطور که
 رفیق انور خوجه به ما می آموزد، بهمین دلیل است که بخش
 سرمایه داری دولتی اقتصادنها شکل ویژه ای از مالکیت عمومی
 است که نفا و نش با آن تنها در درجه اجتماعی بودن تولید سرمایه
 - داری است. بنا بر این در ایجاد، توسعه و تحکیم مالکیت
 انحصاری دولتی، کل بورژوازی بمثابه یک طبقه و محموله
 بورژوازی انحصاری ذینفع است. این امر به سبب این واقعیت
 سبب است که ارزش اضافی تولید شده بواسطه کارگرانی که در بخش
 انحصاری دولتی مشغول کارند، تنها به مصرف هزینه های هنگفت
 نگهداری دستگاه بورژوازی - ستم، قهر و فریب میرسد و بنا هم به شکل
 سود حداکثر به عیب بورژوازی انحصاری میسرود. این امر بواسطه
 مکانیسمهایی که دولت بورژوازی برای توزیع ارزش اضافی
 تولید شده بواسطه دستمزد بگیران مزدور بخش سرمایه داری دولتی
 بکار میگیرد عملی میشود.

از این حقیقت که انحصارات سرمایه داری دولتی تنها در آن
 شاخه هایی از اقتصاد و تنها در زمانی بوجود می آید که بورژوازی
 انحصاری نسبی از آن میسرودنشان میدهد که سرمایه داری انحصاری
 بکلی در حدیث انحصارات عمومی و الیگارشلی مالی برای مقاصد
 حداکثر سود مینماید. بنا بر این بحث سرمایه داری انحصاری نخست
 در صنایع جنگی و همچنین شاخه هایی که به سرمایه گذاری اولیه
 بیشتری برای ساختمان و تجهیزات و کار تحقیقی - عملی نیاز
 دارند و از نظر افتخاری سودآوری موری ندارند، ایجاد میشوند.
 اما وقتی که این شاخه ها نسبتاً قوی میشوند و شروع به سود دادن
 میکنند در بسیاری موارد به انحصارات عمومی واگذار میشوند.
 تا آنجا که سرمایه داری انحصاری دولتی معمولاً در شاخه هایی از
 اقتصاد ایجاد میشود که انحصارات سرمایه داری عمومی در پیبرد
 آنها برای تضمین افزایش مداوم سود مبالغ مشترک دارند. در این
 روش شاخه های عمومی تولید و مایه تولید و آن شاخه هایی همند

که از بیست و دو درصدت عرضه کردن نیروی سوزی و تولید اموال سرمایه‌داری
 و سایر سرمایه‌داری و سایر سرمایه‌داری و سایر سرمایه‌داری و سایر سرمایه‌داری
 دیگر برای انحصارات خصوصی یا زارهای، تضمین شده و سروش
 محصولاتان، بخصوص و شامل تولید در شکل و با بل صنعتی به
 قیمت‌های یا از آن تضمین میکنند. ثالثاً بخش سرمایه‌داری انحصاری
 دولتی همچنین در آن شاخه‌های از اقتصاد ایجاد می‌شود که
 نیازمندیهای پیشرفت تکنیکی برای سرمایه‌گذاری سرمایه
 خصوصی چندان امیدوارکننده نیست. بنابراین سوزواری
 انحصاری برای حفاظت خود از خطر نفوذ سرمایه‌داری در این
 شاخه‌ها به بد اخلاق دولت و سرمایه‌گذارین هلاقمند است.

ما هست: استعمارگرانه بخش سرمایه‌داری دولتی در حالتی
 که سوزواری بصورت یک طبقه آنرا از طریق ملی کردن ایجاد
 می‌سازد نیز تغییر نمی‌کند. گام به گام دولت سوزواری برای
 حفظ سرمایه خصوصی انحصاری از ورشکستگی و همچنین کند کردن
 له‌مبارزه پیروان را محصور به ملی کردن میشود. سوزواری سر
 و صدای زیادی درباره ملی کردن پیدا میکند و تبلیغات زیادی
 برای عرضه کردن این اقدامات معنای اقداماتی بی‌فایده‌های
 زحمتکش، بجهل می‌آورد. انگلس در این مورد تاکید میکند که در
 شرایط سرمایه‌داری ملی کردن "سبب جوجه‌گامی به سوی سوسیالیسم
 چه مستقیم چه غیر مستقیم وجه آگاهانه و چه نا آگاهانه نیست." (۹)

ملی کردن سوزواری هیچ چیز مشترکی با ملی کردن
 سوسیالیستی را شامل تولید ندارد. همانطور که تجربه کشور مسکا
 نشان میدهد ملی کردن سوسیالیستی تنها در شرایط سوزواری
 دیکتاتوری سوزواری صورت می‌گیرد و اموال سرمایه‌داری عمومی
 را در سوزواری سوزواری در سوزواری سوزواری عوامت اجرا میشود در حالتی
 که ملی کردن سوزواری در شرایط دیکتاتوری سوزواری صورت
 می‌گیرد. تمامی اموال عمومی انحصاری و سرمایه‌داری را شامل
 می‌شود و سوزواری را بطریق صاف سرمایه‌داری

انحصاری دربرمیگیرد. تا روح نشان میدهد که تنها آن شایسته‌هایی
 از صنایع کشورهای سرمایه‌داری ملی شده اند که با برانزهیگهای
 امپریالیستی تخریب گردیده اند با ساختار عصب ما سدگی
 تکنولوژیک و رشکست شده با از این گونه اند که در معرض خطر
 و رشکستی بواسطه رقابت سرمایه‌های قرار دارند. ملی کردن
 در کشورهای سرمایه‌داری همیشه با نراسدگان ملی انجام میگردد
 و بورژوازی انحصاری را قادر میسازد که حتی از سرمایه نولند
 را که بواسطه پیشرفت تکنیک عقب مانده است به سرمایه بولندی
 تبدیل کند تا بتواند در معاملات پرسودتری در داخل و خارج کشور
 بکار ببرد. در نتیجه مالکیت دولتی سرمایه‌داری و ملی
 کردن بورژوازی به تحکیم بیشتر مالکیت سرمایه‌داری انحصاری
 و برقراری حاکمیت کامل الیگارشی مالی در تمام زمینه‌های
 فعالیت در کشورهای امپریالیستی و وسیعاً ل امپریالیستی
 می‌انجامد. به همین خاطر است که طبقه کارگر و عذاب‌ها را که
 لنینیستی نباید هیچگونه توهمی درباره مالکیت سرمایه‌داری
 دولتی و ملی کردن بورژوازی به خود را بدهد. آنها تنها به
 سرنگونی بورژوازی و نظام سرمایه‌داری به‌رنگلی که متجلی بود
 منجمله سرمایه‌داری انحصاری دولتی علاقمندند.

در دوران امپریالیسم، بورژوازی انحصاری، الیگارشی مالی
 محسور است علاوه بر بخش انحصار دولتی، دستگاهی دولتی برای
 نظارت بر "تنظیم اجتماع" اقتصاد سرمایه‌داری نیز تأسیس کند.
 در شرایط اقتصاد سرمایه‌داری این "تنظیم اجتماع" تماماً
 اقداماتی که توسط دولت بورژوازی برای تضمین رشد و انبساط
 انحصارات انجام میگردد که از طریق استعمار و فزاینده طبقه کارگر
 و دیگر سبدهای رهنمون وجه از طریق "تنظیم" اقتصاد دولتی
 همان سرمایه‌داری را دربرمیگیرد.

تنظیم اجتماع اقتصاد سرمایه‌داری از جانب دولت
 بورژوازی مقدم بر هر حرم مستقیم مرکز است زیرا ترویج از در آمد

ملی در دست دولت و توزیع آن سرطبق منافع انحصارات بورژوازی
 میباشد. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از قبیل ایالات متحده
 بریتانیا، آلمان غربی و غیره انحصارات سرمایه داری امروزه
 موفق شده اند ۳۵ تا ۴۰ درصد درآمد ملی را در دست خود بگیرند
 و توزیع آنرا کنترل نمایند. در این زمینه گذشته از بخش توسعه
 پاینده انحصار دولتی، نظام مالیاتی نیز وجود خود را محسوس
 میزند. مالیاتها که عمدتاً بوسیله توده های زحمتکش پرداخت
 میشوند منبع اصلی درآمد برای بودجه دولت در این کشورها
 میزند.

سرمایه گذاری مستقیم دولت، میل تازیده کردن اقتصاد و
 تقبل مخارج تحقیقات علمی که در تحلیل نهایی بوسیله
 انحصارات خصوصی مورد استفاده قرار میگیرند، اعتبار بسیار
 اعطایی برای تشویق سرمایه گذاری خصوصی و همچنین اعتبارات
 دولتی که با شرایط اما رتباری به کشورهای دیگر داده میشوند
 جملگی بعضی از گمانه های عمده ای هستند که از طریق آنها دولت
 سرمایه داری بخش قابل توجهی از درآمد ملی را توزیع مینماید
 از این رو در ۱۹۷۲ سرمایه گذاری مستقیم دولتی در آمریکا ۲۲ درصد
 کل سرمایه گذاریهای کشور را شامل میشد، در بریتانیا این رقم
 ۳۶ درصد بود، در ژاپن ۳۱ درصد، در فرانسه ۳۶ درصد و در جمهوری
 فدرال آلمان ۱۶ درصد. دوا بر قدرت آمریکا و شوروی سالانه
 حدود ۱۴ میلیارد دلار برای مقاصد نظامی صرف میکنند. بهمین
 ترتیب در چین ۴۰ درصد مخارج بودجه دولتی برای تقویت
 بنیه نظامی خرج میشود. حدود دو سوم وجوه بودجه آمریکا صرف
 پامین هزینه کارهای مهمتر تحقیقات علمی بخصوص برای تولید
 صنایع جنگی میگردد.

شرکت فعال دولت سرمایه داری در توزیع درآمد ملی
 در چارچوب اصطلاح "تنظیم اجتماعی" عمده مناسبات بین کار و
 سرمایه، البته سرطبق منافع انحصارات را نیز در بر میگیرد.

دولت سرمایه‌داری قوانینی وضع میکند و اقداماتی برای ثابت نگه‌داشتن "دستمزدها، ممنوعیت اعتصابات، تنظیم قیمت‌ها"، "کنترل" تورم و غیره انجام می‌دهد. کار برداشتن اقدامات به کسب سود اضافی برای انحصارات و به‌ترتیب فقرزده‌های زحمتکش منجر می‌شود. اقداماتی از این نوع به انحصارات آمریکایی کمک کرده‌اند که حتی -شرایط بحران عمیق و همه‌جانبه‌دهه ۳۰ سدهای افسانه‌ای پدجیب‌بزننده و قطعی شدن جامعه آمریکا را شدت بخشید برای مثال در سال ۱۹۲۸، ۵۰۰۰ بنگاه عمده آمریکایی سودی بالغ بر ۶۱/۵ میلیارد دلار یا تقریباً ۵ برابر بیشتر از سال ۱۹۲۰ به جیب زدند. در آمریکا درست مثل بقیه کشورهای سرمایه‌داری جهان سوزوایی و فرمیستی، ثروت ملی و درآمد ملی در دست اقلیتی متمرکز است. آری با آن سرمایه‌مالی که بیش از ۱/۶ درصد جمعیت نیمیستند حدود ۳۵ درصد اموال خصوصی سرمایه‌داران، ۸۰ درصد سهام ۱۰۰ درصد اوراق قرضه و غیره را در تسلط دارند. ۲۰ درصد گروه ثروتمندترین خانواده‌های آمریکا ۴۱ درصد درآمد ملی آمریکا را تحت کنترل دارند در حالی که ۳۳ میلیون نفر از اهالی این کشور در سطحی پایین‌تر از مرز رسمی فقر زندگی میکنند.

بعد از جنگ دوم جهانی "برنامه ریزی"، شکل جدیدی از تنظیم پروه‌فتاوسی با تولید سرمایه‌داری شده است. الیگارشالی یا کوشش دارد ما "برنامه ریزی دولتی" تا اندازه‌ای مصائب تشدید ساختار دهنی خلعت اجتماعی تولید و شکل تعاضد سرمایه‌داری خصوصی و بین تولید و مصرف را تخفیف دهد. کل "برنامه ریزی" سرمایه‌داری - هاری عبارت است از اصطلاح "پهنگویی اقتصادی"، برای بسن ساختار دولت سوزوایی کوشش میکنند تنها بعضی از گرامتات تولید و مصرف را پیش‌بینی کرده و سودها کثیر سوزوایی انحصاری و هم‌چنین درآمد هکف نوگراش - تکسوکرا آنها، تولید و سوخت - ها، ابروینسها و عمره را تضمین نماید.

هیچ شکل با تعلیاتی از سرمایه‌داری انحصاری دولتی

نمی‌توانند ما هیت اقتصادی سرمایه‌داری بورژوازی بسازند
رویز یونیستی، روابط سرمایه‌دارانه‌ست و استعمار و قوانین
عینی تکامل سرمایه‌داری را تغییر بدهد. ما هیت امپریالیسم و
سوسیال امپریالیسم با گرایش تبدیل سرمایه‌داری انحصاری
درون - دولتی که امروزه مشاهده می‌شود نیز تغییر نمی‌کند.

ایورتونیست‌های اکثریت سوسیال دوم کاتولیکی مرتد و شرکا
در دوران خود موعظه می‌کردند که اتحادها و تفاهات امپریالیستی
می‌توانند تفاهات بین امپریالیست‌ها را حل کرده و جنگ‌ها را حذف
کنند. رویز یونیستی‌های نوین نیز امروزه در جای آنها می‌گذارند
آنها گوش‌های مذبوحانه‌ای برای جازدن با زار مشترک اروپا
اروپای متحد و نامتو بعنوان فاکتورهای موثر ثبات، امنیت و
حفظ صلح در اروپا بعمل می‌آورند. تبلیغات رویز یونیستی‌های
چینی علناً پروتاریه‌های اروپای غربی را به اتحاد با بورژوازی
انحصاری، دیکتاتورهای فاشیستی و سایرترین ارتجاع‌ها
دعوت می‌کنند، زیرا که به اصطلاح این به نفع خود آنهاست و از نیاز
مقابله با تهدید جنگ جدیدی از جانب سوسیال امپریالیسم
شوروی نشأت می‌گیرد.

اسناد حزب کارآلبانی و آشار رفیق انور خوجه خاطر نشان
می‌کنند که ایجاد اتحادیه‌های انحصاری مختلف درون - دولتی
در نیمه دوم قرن بیستم و اتحادیه‌های سوسیال امپریالیستی درون -
دولتی بعد از خیانت رویز یونیستی‌های شوروی بیانگر تشدید
تفاهات در وقت درون - امپریالیستی و مبارزه امپریالیستی
بنیاد تجدید تقسیم اقتصادی و ارضی جهان می‌باشد.

از نظر اقتصادی اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی
نتیجه تمرکز و تجمع عظیم تولید و سرمایه، رشد روزافزون نیروهای
تولید برای غلبه بر مرزهای نسبتاً محدود اقتصادهای ملی
سرمایه‌داری می‌ماند. الگاری مالی از طریق مکانیسم‌های انحصار دولتی
بین المللی و موافقتنامه‌های درو و جدا به درون - دولتی

کوشش میکنند راهها و وسایل مشترکی برای بهره‌شدن بر خصلت
شناوبی با تولید سرمایه‌داری، کسب سود حداکثر در شرایط
بحران اقتصادی که از بحران عام نظام سرمایه‌داری ریشه بگیرد
تقسیم‌بازارها برای فروش اجناس و حوزه‌های نفوذ از طریق
اتحادی از سرمایه به مقیاس بین‌المللی، به‌پیدا کند.

از جنبه سیاسی، اتحادیه‌های انحصاری درون - دولتی
نتیجه توسعه عظیم جنبش انقلابی در سرتاسر جهان سرمایه‌داری و
رویزبونیستی، میباشد. بورژوازی امپریالیستی از طریق این
توافق نامه‌های درون - دولتی کوشش میکند در مقیاس بین -
المللی دستگافه قهر و ترور خود را علیه جنبش‌های انقلابی و آزادی
بخش ملی و نیروهای انقلاب در سرتاسر جهان متحد نماید
به‌همین ترتیب امپریالیسم کوشش دارد در ایجاد فضای
عمیق و آشتی ناپذیر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که می‌توانم
سرمایه‌داری رأی‌طورکلی و هر کشور سرمایه‌داری بورژوازی را
رویزبونیستی رأی‌طور اخص می‌فزاید، به‌پیدا کند. در واقع
انترناسیونال (ادغام) امپریالیستی، نه تنها این تضادها را
مرتفع نساخت بلکه برعکس آنها را عمیق‌تر کرد و آنها را در تمام
نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری، بورژوازی یا رویزبونیستی،
گسترده ساخت. گذشته از اینها، این اتحادیه‌ها نتیجه رقابت
و تضادهای درون - امپریالیستی و کوششهای بورژوازی در کشور
- هایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌ترند، اجتناب از خانه
خرابی در مبارزه رقابت‌ها، و همچنین کوششهای ابرقدرتها
برای سلطه‌فزون از حد برترکای خود در این اتحادیه‌ها نیز
میباشند.

بازار مشترک اروپا و کومکون بزرگترین اتحادیه‌های
امپریالیستی درون - دولتی امروز می‌باشد. آنها با تکیه
ساخت توافق‌نامه، همکاری و اشتراک‌گرانه ابرقدرتها

*Integration

تصدیق و معاینه انکال و امنیگی نواستعماری کشورهای مختلف
سرمانه داری سورزوایی پاروسزیونستی میباشد. همانطور
که درصی اسروجه اطهار میکند:

سازار صبرک اروپا اتحادوسی از انحصارات و تراستهای
امریالیستی است که هدف آن استعمار و حشانه برولتاریا
وسوده های زعمکش میباشد. سازار مشترک اروپا یک قدرت
سواستعماری بزرگ است که نه تنها با اسر قدرتها برای استعمار
کنورهای در حال توسعه رقابت میکند بلکه کوشش داز امتیازات
اسمعاری گذشته در مستعمرات را دوباره بدست آورد و حفظ
کند. (۱۰)

امیرالیسم امریکا گرچه عضو سازار مشترک اروپا نیست اما از طریق
سرمانه گذار سیاسی که در شاخه های اساسی اقتصاد این کشورها و
اتحادهای مختلف سیاسی و نظامی آنها عمل آورده کنترل خود
را بر آنها اعمال میکند. سوسیال امیرالیسم شوروی نیز بنوبه
خود. میانه "جامه یوسیا لیستی"، "تقسیم کار بین المللی
سوسیالیستی"، "خودمختاری محدود" و دیگر بهانه کشورهای
کومکون را تا حد امکان را خودتقلیل داده و اقتصاد این کشورها را به
زوائد اقتصاد شوروی مدلل کرده است.

به همین دلیل است که پرولتاریا و احزاب مارکسیست
لیستی نمیتوانند در مورد موافقتنامه های درون - دولتی
امریالیستی و سوسیال امیرالیستی که امروزه وجود دارند
ممکن است فردا ایجاد شوند توهمی به خود راه دهند و بمسوازات
سازاره آشتی نا بپذیرند. امیرالیسم، سوسیال امیرالیسم،
ارتجاع جهانی و ایورنوسیم زهر رنگ با بدنا به آخر علییه
سرمانه داری استعماری بین دولتی بخت کند.

سرمانه داری انحصاری دولتی که نمره شدیدیها دهسای
آساگوسینی امیرالیسم است، این نمادها را احادتر کرده و آنها

را به نقطه اوج خود میرساند. از این لحاظ سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین شرایط مادی را برای انقلاب پرولتری فراهم می‌کند.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی که بالاترین درجه تمرکز تولید و سرمایه‌داری است پیش از هر چیز تضاد اساسی سرمایه‌داری، تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تصاحب سرمایه‌داری را تشدید می‌کند، در حالیکه مدخله روزافزون دولت بورژوازی در مناسبات بین کار و سرمایه از طریق وضع قوانین ضدکارگری برای ثابت نگه داشتن یا پایین بردن دستمزدها، ممنوعیت اعتمالات و غیره و همچنین استثمار مستقیم کارگران، میلیتاریزه کردن اقتصاد، سیاست‌های توری و افزایش قیمت‌ها بنوبه خود منجر به تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردیده است. در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی جدال بین کارفرمایان و کارگران به جدال بین پرولتاریا و دولت بورژوازی تبدیل می‌شود. در این شرایط مبارزه اقتصادی بنحوی عمیق‌تری با مبارزه سیاسی درهم می‌آمیزد. در نتیجه تشدید مبارزه طبقاتی سرمایه‌داری انحصاری دولتی با پدیده‌هایی چون فاشیستی کردن حیات کشور و تقویت گرایش به دیکتاتوری در کشورهای سرمایه‌داری — بورژوازی یا رویزیونیستی همراه است.

کشورهای امپریالیستی و مجتمع‌های مختلف آنان در متن سیاست نواستعماری از طریق صدور سرمایه دولتی به همراه سرمایه خصوصی، واردات و صادرات تبعیضی* اجناس، تجارت اسلحه، قراردادهای و موافقتنامه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در پی غارت، ستم و اسارت خلقهای مختلف جهان هستند. نامی اینها تضاد بین خلقها و ملل تحت ستم از یک سو و قدرت‌های امپریالیستی از سوی دیگر و همچنین تضاد بین خود قدرت‌های امپریالیستی را شدیدتر می‌کند.

*discriminatory

سراسر مصادرها در حقیقت، نشان میدهند که سرمایه‌داری
انحصاری دولتی کاملاً ناممکن می‌شود. اما این بدان معنی نیست که سرمایه‌داری
انحصاری انقلاب طبقه کارگر و حزب مارکسیست لنینیستی آن نباشد
تا وقتی که سرمایه‌داری سرمایه‌داری انحصاری دولتی تبدیل
شود. منطبق بر این، کلاس‌های مارکسیست لنینیست سرمایه‌داری
که در دوران امپریالیسم شرایط عینی انقلاب درجائیکه حلقه
رئیس‌السلسله است، از همه جا ضعیف‌تر است. می‌توانند با موفقیت
روبرو شوند. تجربه‌ی روزی انقلاب بوده‌ای در کشور ما منحوت‌تر است
تا دیگری. نشان می‌دهد که انقلاب پرولتری می‌تواند در هر کشور
سرمایه‌داری جهان صرف نظر از درجه توسعه سرمایه‌داری سرور شود.
سرمایه‌داری انحصاری دولتی همگانه نمی‌تواند سرمایه‌داری
را از ریسک و سقوط اجتناب نماند. برهانده راه‌های جزئی
و موثقی که ممکن است پیدا شوند، مملو از تمایزات و تضادهای
هولناک‌تر و جدیدتر و بحرانهای عمیق‌تر و خردکننده‌تری از نظام
سرمایه‌داری جهانی هستند. همان‌طور که بحران اقتصادی کنونی
که تمامی کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی را
بدون استثنا در سرگرمه است. سراسر نشان‌دهنده آنست که می‌گوید
سپه از طریق انقلاب و "انقلاب سرمایه‌داری انحصاری دولتی
سرمایه‌داری سوسیالیسم تبدیل محدود" (۱۱۱) منتهی است. بنابراین
این وضعیت حزب کارآلبانی‌ها را می‌کند که در شرایط کنونی
انقلاب مسئله‌ای است که در دستور روز قرار گرفته و پایداری
عینی می‌طلبد و جهان سبها از طریق انقلاب قابل تغییر است به
این نتیجه لنینیستی پایبند است.

یاورقی

۱- در مورد اس مقاله که در مجموع مقاله‌ای ارزنده در افشای روبرو سیم و سوسال امیرالاسم است لازم است اس نکات را توضیح دهیم:

در مقاله از دولت کاسنی در شورای محبت مشود که اس درک مورد تا سید ماسوده و اس آن مررندی دارم. علاوه بر اس آنجا که از سوگلاوی در اسن مقاله محبت مشود از مالکیت اجتماعیی زمان لکت سوسالستی اما مبره سند که اس ارمانی سزیبا در اثر اشتباه مترجم انگلیسی در سرگردانیدن مطلب به زبان انگلیسی است و یا اشتباه واحا ما درک نویسنده که در هر حال منظر ما در اقتما دیورزوایشی سوگلاوی جاشی برای مالکیت اجتماعیی (سوسالستی) نمیتواند وجود داشته باشد. (ما زمان پیگار ۰۰۰۰)

۲- انورخوجه "اندیشه‌های در باره چین" جلد ۲ ص ۵۸۶ جاب

آلمانی

- ۳- لنین مجموعه آثار جلد ۲۵ ص ۲۵- ۵۲۴ جاب آلمانی
- ۴- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۵- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۷۶ جاب آلمانی
- ۶- لنین مجموعه آثار جلد ۲۴ ص ۱۱۶ جاب آلمانی
- ۷- انگلس آنتی دورینگ "ص ۳۱۸ جاب آلمانی
- ۸- انورخوجه "امیرالاسم و انقلاب" ص ۱۰۶ جاب آلمانی
- ۹- انگلس آنتی دورینگ "ص ۳۸۱ جاب آلمانی
- ۱۰- انورخوجه "گزارش به کنگره هفتم حزب کار آلمانی" ص ۲۰۰ جاب آلمانی

آلمانی

۱۱- لنین مجموعه آثار جلد ۲۶ ص ۱۸۰ جاب آلمانی

■ آلمانی امروز شماره ۴ (۵۳) ■ ۱۹۸۰